



اشارات از کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۲۹۳

داریوش کم

پادشاه پارسها

از

Peter Julius Junge

ترجمه و هواشی:

دکتر د. غسلی زاده

پانصد و شصت و شش

تهران ۱۴۲۵



آزاده پارسی

با طوق و گمدوار زمین

«... اگر تو چنین میاندیشی ، از هیچ رسمی نباشد بترسم ، پس سپاه
(قبيلة) پارسی را نگهدار . اگر سپاه پارسی نگهداری شود ، دیر بازی
از بر کت نغواهد کاست . »

داریوش ، سنتوشت پارس (پرسپولیس)



آرشیو اسناد و کتابخانه ملی

۲۹۱۳

داریوش بزم

پادشاه پارسها

از

Peter Julius Junge

ترجمه و هواشی:

دکتر دنیش زاده

بانضمام ۳ نقشه و ۶ پلانش

تهران ۱۳۴۵

چاپخانه دانشگاه

١٠٠ ريال بها:

داریوش یکم

صفحة vii

راهنمای و تصحیحات

| | | |
|-----|---|---|
| ۱ | « | مقدمه مترجم |
| ۳ | « | مقدمه |
| ۷ | « | فصل یکم : اصل و نسب و دوره جوانی |
| ۵۰ | « | فصل دوم : در بی قدرت |
| ۷۹ | « | فصل سوم : سالهای سازندگی |
| ۱۴۰ | « | فصل چهارم : انمام و انتها |
| ۱۷۷ | « | علام اخصاری ، که در یادداشتها بکار رفته اند |
| ۱۷۹ | « | منابع یونانی و روسی عتیق |
| ۱۸۱ | « | یادداشت‌های متدمه |
| ۱۸۲ | « | « فصل یکم |
| ۱۹۱ | « | « فصل دوم |
| ۱۹۸ | « | « فصل سوم |
| ۲۰۵ | « | « فصل چهارم |
| ۲۰۸ | « | « فصل پنجم |
| ۲۲۳ | « | فهرست عمومی (بطالب واعلام) |

راهنمایی

۱) در ترانسکریپسیون transcription لاتینی نکات زیر را رعایت کرده‌ایم

| | |
|--------------------------------|--|
| av (ə) | = آ، ا |
| c (ɛ) | = چ |
| g | = گ |
| j | = ژ |
| sv (ɛ) | = ش |
| tv (θ, ʃ) | = ث |
| u (و = ضمه مشبه، در فرانسه ou) | - |
| v | مستقلانه هیچ صوتی ندارد. فقط در ترکیب با حرف بیشین عمل می‌کند. |
| w | = و consonant |
| x | = خ |
| y | = ی consonant |
| zv (ʒ) | = ژ |

۲) فا = فارسی ، یو = یونانی ، لا = لاتینی، با = پارسی هخامنشی

۳) در کلمات پارسی (فارسی هخامنشی) ؛ (ا = مادی) بصورت ^{ss} نوشته شده

۴) علامت ئ قبل از کلمه نشان میدهد، که خود آن کلمه در اسناد و مدارک موجود

نیست و با استنتاج و قیاس ساخته شده، یعنی reconstruction می‌باشد :

Artontes = Artawant

۵) اسامی و کلمات مأخوذه از منابع یونانی - لاتینی و اروپائی با خط لاتینی معمولی نوشته شده‌اند و کلمات دیگر با خط ایتالیک :

Dareios = Darius ، یو : Davrayawahuso

۶) در استعمال بعضی اسم‌ها اصل آن بدون اضافات صرفی و نحوی گرفته شده

(آلمانی : Karier ، فرانسه : Cariens ، انگلیسی : Carians ، یو : Kares) د = کاریها.

۷) تلفظ کلمات یونانی از دوره‌هی، که ما با آن مشغولیم تغییراتی کرده . مثلاً y = ی که در یونانی امروز ن تلفظ می‌شود، چندی قبیل از قرون وسطی یا و پیش از آن u (فرانسه : ou) تلفظ می‌شده . دیفنته‌های ai و oi بعدها تلفظ e و o بخود گرفته‌اند و ما بهمان صورت قدیمی قید کرده‌ایم . th = ٹ را همیشه با معادل خودش «ث» جانشین کرده‌ایم مگر در مورد طالس Thales، که نسبت بزمان (قرن ششم قبل از میلاد) و مکان (میلت آسیای صغیر) «ط» صحیح‌تر است .

۸) نقطه پس از عدد از آن عدد «صفت تربیتی» می‌سازد : ۵ . ماه = پنجم ماه

تصحیحات

۱۴ درخشنده - درخشنده / ۶۰ درباره - درباره / ۱۶۷ و ۱۹۶۳ / درخشنده / ۳۵۱۱ *Xsvalvrapavnean* - *Xsvalvapavnean* ۳۶۲ / کرمان اسه‌گرتیه - کرمان ، اسه‌گرتیه / از ۵۱ تا ۷۱ سرصفحه صفحات فرد: اصل و نسبو دوره جوانی-در بی قدرت ۵۶۱۱ در غلطیدند. در غلطیدند(۹/۶۰ آب میخورد- آب میخورد) ۶۰ / ۱۲ *Wahumissa* ۶۷ / ۱۲ درباره - *Wahumisa* ۶۲۱۲ / ۲۲ (۱۴/۶۳۷) مروش *Ma usi* / *Mavrusi* ماروش ۶۷ / ۱۲ درباره - دوباره در / ۶۷۸ سپری گردید - سپری گردید (۲۰ / ۲۰ یاوه - یاویته - یاویته - ۲۲۳ / ۷۹۳ *Bagastanon* - *Bagastavna* - *Bagastava* - گوماتا - گوماتا / ۱۰۲۱ جنگویان - جنگویان / ۱۱۴ شکم - یکم / ۱۲۲۷ / چابره - چابره / ۱۲۳۷ دستود - دستور / ۱۲۵۱ دقتاً - دقیقاً / ۱۲۸۴ فرمانرومنای - فرمانروای / ۱۳۴ دایوش - دایوش / ۱۳۶۱۱ میتوخوس - متیوخوس / ۱۴۲۱۱ درست - راست - راست / ۱۵۹۳ *Arlabavzu* - *Arlabavzu* - *Arlabavzu* / ۱۹۴۱۴ زردتشت / زردتشت / ۱۹۴۱۴ (۱۹۶۱۱) هو و دیپه - هو و دیپه

مقدمهٔ مترجم

ملت‌ها قهرمان می‌خواهند و تجلیل قهرمانها یعنی تقویت احساسات ملی.
اما تجلیل و تملق دو چیز مختلف‌اند و ای کاش هموطنان ما فرق میان آنها
را هر چه زودتر درمی‌افتد!

در این کتاب شخصیت داریوش بزرگ و معنای آن برای جهان آن روز
و امروز تصریح شده و بگفتهٔ نیچه بصورت یک «بنای عظیم یادبود تاریخی»
درآمده.

نویسندهٔ کتاب، که در سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۷ در کاوه‌لای جنوب ایران
کار می‌کرده، نتیجهٔ مطالعات خود را در این رساله جمع نموده است. استادان
برزگ‌ک‌آلمانی پروفسور ارنست کرنمن Prof. Ernst Kornemann و پروفسور
ف. ه. وايسباخ Prof. F. H. Weissbach کتاب حاضر را قبل از طبع مطالعه
و تصحیح کرده‌اند.

مؤلف خود در جنگ‌های استالین‌کرا دنپرید شده و طبع این کتاب را
پروفسور کرنمن بهده گرفته.

امیدوارم، که هم نویسنده و هم آن چهرهٔ تاریخی در خشده‌می، که این
کتاب در بارهٔ او نوشته شده، هر دو سرشق آموزنده‌می برای هموطنان من باشند.

تهران آبان‌ماه ۱۳۳۳

مترجم

مقدمه

«ابزکیویته» بهترین اخخار مورخ نیست . عدالت او عبارت از این است، که در « درک » هر چیزی بگوشد .

Johann Gustav Droysen
Historik p. 361

مردی، که زندگانی و کارهای او موضوع مطالعات ما را تشکیل میدهد، یکی از بزرگترین مظاهر رهبری بشریت است . زندگی و کارهای خارق العاده او باندازه‌ئی در نظرما مدرن جلوه میکند و باندازه‌ئی اهمیت تاریخی جهانی دارد، که ما برای این زمان حاضر نیز احتیاج درونی به مطالعه آنرا در خود حس میکنیم . اگر تاکنون چنین قدمی برداشته نشده، بعلت اشکالاتی بوده، که در این راه با آنها بر می‌خورد ایم .

ترقیات باستانشناسی و نژادشناسی و تحقیقات ماقبل تاریخ - علومی، که در سالهای اخیر اهمیت جهانی حاصل کرده‌اند - در مباحث تاریخی دریچه جهان بینی تازه‌ئی را گشوده‌اند، که در آن ساختمان « نژادی » انسان یک عامل قاطعی است و نژاد هند و ژرمنی (هند و اروپائی) بصورت عنصر دینامیک تکاملات تاریخی باز می‌شود .

از آنجا که طرح و قائم تاریخی بعدی در آن دوره‌ئی ریخته شده، که ما « عصر قدیم » مینامیم، بایست اول متوجه آن دوره شده، بعد به عصر معاصر و آینده پردازیم . آنچه در آن دوره بالوسایل جدید علمی می‌بینیم، عبارت از نبرد عظیمی است میان « شمال » و « جنوب ». در این زمان تیره‌های شمالی در فضای تبت و طن خود با آب و هوای ناساعد سرد تربیتی سخت و آهنهای یافته، آماده کارزار زندگی شده، به مناطق جنوبی گسترش زندگانی سرازیر می‌شوند. پیروزی نظامی و تشکیلاتی

دادربوش یکم

آنها پیشاپیش در همان اوایل این تکامل متعین بود . اما مسئله اصلی در این بود، که موضع قدرت را نه تنها بدست یاورند ، بلکه در دست نگهدارند و از آنجا جریان تاریخ و سرنوشت دنیا را برای آینده هدایت کنند . و در عین حال در خون و نزاد پیگمانه، با قدرت عدد و کمیت آن ، قبل از انجام‌اموریت تاریخی خود، غرق نشوند . در چهار منطقه مختلف « نژاد شمالی » موقیت کامل تحصیل کرده (ما ماهیت اصلی و جوهر عالم شمال را « نژاد شمالی » مینامیم . اگر چه میدانیم ، که نژاد خالص در دوره‌های تاریخی فقط در عالم تئوری وجود دارد .) تکاملات تاریخی بطرف عصر حاضر با پایه‌های سیاسی و فرهنگی خود بر این چهارقوه بنا شده‌اند :

ایران ، هلاس (یونان) ، زم و ژرمی . این چهار مرکز گسترش قوای « شمالی » بایم ، بر ضد هم و بمناسبت هم مانند رویی بهم میریزند و شرایط متقابله‌ای تویید نمیکنند ، که پس از اول سیاسی خودشان در تحت تأثیر آن شرایط دنیای امروز مذا درست شده .

در این گیو دار در نبرد و در برومند ساختن متقابل ، قوای برادران ایرانی و هلاس مانند رم و ژرمی شریک بودند ، همانطور که در دسته آخر ژرمی آنطور که باید ، شناخته شده بود ، در صورتیکه اهمیت آن در همه‌جا لائق برآرامیت زمو در بعضی مراحل برای تطور تاریخ معاصر بیشتر از آن است ، همچنین در دسته اول ایران را چنانکه باید ، شناخته‌اند . با اینهمه « نژاد شمالی » ایرانی ، که بادیگر بستگان قومی خود در آسیای قبادی و مرکزی - اینها از نظر تاریخی و سیاسی گسترش ایران قویتر را حاصل نکرده‌اند ، ولی پایه و قاعدة قومی ایران هستند - از لحاظ خون و ملت و جهان‌بینی سیاسی خود را « اریانی » « arya » نامیده‌اند ، اهمیت تاریخی فوق العاده‌ئی دارند . (۱)

در ترکیب قوای « شمال » و « جنوب » ایران برای اولین بار وظیفه‌ئی ، که « نژاد شمالی » همیشه بی‌دربي تحمیل میکرده « انجام داده است ، این اریانی‌ها با

تکیه بر آنچه تاکنون «عالیم قدیم جنوب» ساخته بود، ترتیب یک دولت حقیقی
جهانی میدهدند.

با این عمل خود برای هم نزادان خویش راه زمامداری تاریخی را تسلط
میکنند و خود یک عامل انقلابی و سازنده عصر تازه‌ئی می‌شوند، که نظامات و ایده‌
های آن بعدها نیز در جریان تاریخ‌جهان مؤثراند. هرچه هم نتیجه این حمله «شمالي»
در تاریخ باشد، یک چیز مسلم است، که این اولين نيرد «نزاد شمالي» بخاطر فضاء
قدرت و تسلط اهمیت بسزایی خواهد داشت.

اگر اهمیت بارز و قاطع ایران در سرنوشت دنیای امروز شناخته شده، سه

عمل در کار بوده:

۱- پایه‌جستارهای تاریخی بر افکار «هومانیستی» و محدودیت به آثار کلاسیک
يونانی و رومی گذاشته شده.

۲- آثار باستان‌شناسی و ماقبل تاریخی بر اتاب بیش از ادبیات تاریخی میتوانند،
زندگانی اقوام را در ادور گذشته در نظر روش سازند.

۳- مطلبی، که علم تاریخ تاکنون کمتر به آن توجه کرده، یا اصلاً مورد
مطالعه قرار نداده، مسئله «ژزاد شناسی» است، که اگر اکثر، روح و مجرکین
اویله شخص منفرد یا کل قومی را بما مینهایند.

اگر با کمال این سه علم نگاه کنیم، تاریخ تیره‌های ایرانی، که وارد صحنه
آسیای قدامی و دریای روم شده‌اند، آن هسته اصلی و مرکزی را تشکیل میدهد،
که از آنجا می‌توان برای فهم و درک عصر قدیم بین‌دان جستارهای تاریخی قدم
گذاشت.

در اوج این گسترش تاریخی قدرت آریائی مردی قرار دارد، که ملت خود را
از یک موقیت مترالزل و نومیدی به تسلط واقعی جهانی رهبری کرده و قوای آن را
در تشکیلات عجیبی چنان فشرده، که توانسته‌اند، یکی از بزرگترین عوامل سیلان
تاریخ جهان باشند.

این مرد بزرگ، نحس‌تین کسی، که با تغییر ارزش‌های دنیای قدیم جنوب و

داریوش بکم

استفاده از آن ملت خود را بر دنیای معلوم آن زمان مسلط ساخته و خود از نجیبی آریانی و نژاد شمالي بوده، داریوش یکم است. در وجود او بارزترین نمونه نژاد شمالي در مشرق زمین منعکس است. همه خواص نژادی و وجودی، تکامل و تطور، مأموریت تاریخی و انجام آن در وی مجتمع‌اند. نمونه نژادی شخص او، طریقی، که او در تلفیق استعدادات خود بکار برده، جهت فکر او، نظر او در باد شاهی و آزاده‌سواری، در دولت و تجسم سیاسی جهان، در طرز فکر خاص او نسبت به مذهب، قدرت تشکیلاتی و حس سالم و دورین اقتصادی او- همه اینها پیش‌بیش برای شناسائی این بشریتی، که با اولین موج نژاد شمالي وارد سرزمین تمدن های قدیمی شده، کمک های نامحدودی کرده‌اند. (۲)

فصل یکم

اصل و فنی و دو ره حجت افی

در سال ۵۵ پیش از مبدأ تاریخ، یعنی در همان او قاتی، که عالم شرق قدیم زیر ضربه‌های جانانه کورش بزرگ خرد می‌شد، در خانه **ویشتا سپ** (*Wistaspas*) = *Hystaspes*) پسر شاهزاده ارشامه (*Arsames*) = *Arsaces*) از استگان خاندان سلطنتی هخامنشی، فرزندی متولد شد، که اورا داریوش (لا: *Darius* برو: *Dareios* داریوش) نامیدند. داریوش بدین نحو در حد فاصل دو دوره تکامل هوش (*Davrayawahusv*) انسانی با بعرصه زندگی نهاده. در همان موقعی، که ملت و خاندان او مدارج قدرت را می‌بینند و دند.^{۱)}

این چنین زایجه‌ئی فال نیکی بود برای مردی، که روزی در اوج تکامل ملت خود قرار داشت و با آن نقطه اعلای یک تکامل تاریخی را تشکیل می‌داد. مقدماتی، که توشہ راه او بودند. راهی، که در سر نوشت عالم اینقدر مؤثر بود و در واقع در دوره بلا فاصله قبل از وی ریشه دوانیه بود. بالنتیجه در هنگام تجلی داریوش باید، نظر را متوجه پشت سر ساخت و در دوره‌های قبل از او نگیریست. در آن زمانی، که دوره کهن‌های سنته می‌شد و دوره نوی پدیدار می‌گشت.

در آغاز تاریخ در شرق نزدیک و در ممالک مشرق مدیرانه ملتهایی، که در نتیجه آب و هوای مساعد و مناسب ترقیاتی کرده بودند، در همان دوره تطورو تکامل خود دنیاگی با یک کولتور مشترک بنا نهاده بودند. قبل از همه باید، در اینجا نام مصر و بین‌النهرین را ذکر کرد و در مشرق این سرزمین‌ها حوزه پر خصب و نعمت سند را. اگرچه این قسمت با دریاها و کوهستانها به دور دست افتاده، اما از منطقه اول جدا نیست. در حالیکه این سرزمین‌ها در گسترش اولیه بشریت در

دادبوش یکم

سایه مساعدت طبیعت، فراوانی، آفتاب محیط زندگی راحتتری ایجاد میکردند و تمام منطقه جنوبی دریای روم - مشرق زمین - را برای یک دوره ابتدائی کوتور و سیاست متقابل آماده میساختند، مردم مناطق شمالی منفصل از دیگران در چاپ بسر میبردند، که آب و هوای آن بر اتاب نامساعدتر بود. در همینجا طبیعت به آهستگی یک عامل بزرگ - و چنانکه میبینیم، بزرگترین عامل تاریخ را - میبرود. در اینجا، در هوای سخت نامساعد و در یک زمین سختتری یک تیپ کشاورز زجنگی با صلابتی وجود میآوردزم دیده و رسمجو، که در بی راهی میگشت، تاتانگری زندگانی خودرا چاره‌ی کند. تا آنکه طایله آنها در تمام طول جبهه قاره اور آسیا Eurasia بسمت جنوب پیشرفت. بدین طریق در صبحتم تاریخ بشریت زور آزمائی عظیمی میان «شمال» و «جنوب» در گرفت. در آغاز برای شرایط ساده زندگی، یعنی قدرت تملک. و بعدها در سرتسلط فرم زندگی و جهان بینی هائی، که این نمونه های مختلف بشری هریک در دنیای خود پدید آورده بودند. ۲

اولین زد خورد طایله‌ها از مرکز تمدن های جنوبی بسیار دور بودند. نتیجه این شد، که اقوام شالی در اروپای مرکزی و روسیه جنوبی برطبقاتی از مردم مسلط شدند و آنها را فرا پوشیدند، که با جنوب مر بوط و در حقیقت واسطه بین شمال و جنوب بودند. این مردم اقوام دایرۀ تمدن «سفال های نواری» و در قسمت اعظم از نزد دیناری (Dinar) بودند. در اینجا اهمیتی داشتند و با تمدن های جنوب و همچنین با مناطق شرق دور مر بوط بودند. کوتور دهقانی آنها بسیار اصیل و مترقی بود و حس هنر خاص نزد دیناری آنرا تقویت میکرد و در جوار آن نیز استعدادات روحی و عقلانی فراوانی داشتند. از این راه «نزد شمالی» نه تنها فضایی بیشتری تحصیل کرد و بر جاده های جنوب مسلط شد، بلکه بر بزرگترین بود، که هستۀ شمالی باخون دیناری ترکیب شده؛ در حالیکه هردو از جیش خون بهم زردیک بودند، ایجاد یک قدرت «قومی» عجیبی میسر گردید. در این قدرت «قومی» همه آن استعداداتی مجسم بودند، که طبیعت میتواند، بصورت سلاح برای ارقاء، انسان بdest او بسیار. در تمام دسته های «شمالی» هائی، که بطرف جنوب و مدیترانه متوچشده اند،

اصل و نسب و دوره جوانی

و حتی در قسمت جنوبی فضای ژرمنی، این امتراج خون «شمالی» و «دیناری»، قدرت امیدبخش خود را نشان داده. ولی در هیچ کجا بهتر از قبایل هند و ژرمن‌های شرقی نبوده. چه در اینجا این اقوام هنگام حرکت بقسمت مشرق در جاده‌های دشت-نشیان اروبا بحر کت درآمده و قسمت بزرگ اقوام دیناری را در خود فرو و با خود برداخت.

آنچه هند و ژرمن‌های شرقی مردان بزرگ و کارهای شگرف تاریخی داشته‌اند، نتیجهٔ این دو عامل اصلی است و بخوبی ارزش این امتراج فرخنده را نشان میدهد.^(۳) آنچه هند و ژرمن‌های آپین و شبه جزیره بالکان در سر-بل مشرق زمین و همچنین در آسیای وسطی امواج حمله «شمالی‌ها» بدیوار دولت‌های قوی و قادر دنیای جنوب میکوافتد. اوین رخدنهای بزرگ در بلوک جنوب در شرق نزدیک حادث شد.

در فواصل سالهای میان هزاره سوم و دوم پیش از میداً تاریخ، هنگامی که در دنیای جنوب تمدن‌های مختلفی ظاهر شده بودند - نخست در مصر، که قدمت آن بیش از همه و در نتیجهٔ موقعیت خاصی همیشه مجرد و قدرت مطلق افریقای شمالی بود، بعد در شهار (سومر) در کنار خلیج فارس، که از جلال درهم شکسته‌آن در بین النهرین را بابل و آشور و در کوه‌های جنوب غربی ایران علام بوجود آمده بود و بالاخره در دولتهای آسیای صغیر - اقوام شمالی از دروازه‌های دانوب و جنوب روسیه در دسته‌های مختلف حملهور شدند. در حالیکه قبایل هلنی - یک دسته از هندو ژرمن‌های غربی - از راه بالکان به شبه جزیره یونان مهاجرت کرده، به کوتولور گرت هجوم میبردند، هند و ژرمن‌های شرقی از روسیه جنوبی و دشنهای آسیایی مرکزی وارد مشرق زمین میشدند. یک قسمت نیز از ایرانستان غربی به فلات ایران آمدند؛ ایران شرقی را بر ساخته و قسمت دیگری باز از آنجا، از کنار رودسته، به جلگه‌های خرم هندوستان سرازیر شدند. دسته دیگری از کوه‌های قفقاز گذشتند،

داریوش یکم

مقدمه فلات آناتولی را مقصد قرار دادند . (۴)

در مغرب آناتولی دسته های متفرق هند و ترمن های غربی سرزمین ختی های Hethit- (قدیم را تصرف و دولت مقندری بنادرد بودند .

در جوار آنها در جنوب شرقی آسیای صغیر دولت میتانی (Mitanni) وجود داشت و در اینجا آزاده سواران هند و ترمن شرقی در رژیم فتوالی به سبک «شمالی ها» بر مردم بیگانه بومی آنجا حکومت میکردند .

پس از آن ختی ها شاعع گسترش خودرا از آسیای صغیر به سوریه و سانیدن و در چهاره دنیای شرق یک خط تازه ای از سر کرد گان جنگجوی منفرد آزاد و پر غرور بوجود آوردند . روح چنگاور اقوام شمالی ، که ارزش جنگنده منفرد را در رتبه اول قرار میداد ، در نجای آنها دیده میشد . فرمانروایان اینها بر عربابهای جنگی و اسب بمیدان ببرد میرفته و سر بازان بدنای آنها بودند . وفاداری و پیروی مانند زنجیری ناگستنی آنها را به پادشاه خودشان ، که فرمانده بزرگ جنگ بود ، میپیوست و همین نسبت میان سر بازان و سر کرد گان و فرمانروایان برقرار بود . طبقه ای فرمانروایان صفت چنگاور بهم فشرده ای را تشکیل میداد ، که کارهای دولت را با استواری بر پایه تیول و اقطاعات از هر لحاظ بنحو کاملی میگرداند و میان خود تقسیم میکرد .

برای دنیای جنوب نه تنها مرد جنگنده منفرد و استی ، که در ورزش و جنگ از سوار جدا نمیشد ، تازگی داشت ، بلکه تشکیلات مملکتی ای ، که «شمالی ها» درست کرده بودند ، نیز بکلی چیز نیینی بود .

مجموع صاحبان تیول و نجای شمشیر در مقابل پادشاه و زمامداری مملکت حقوق بسیاری داشته و بخصوص «شورای نجای» بنامیدنگی پادشاه نفوذ زیادی در امور سیاسی اعمال میکرد . این طرز زندگی سیاسی با روش شرقی در دو نقطه مقاطرهم بودند .

در اینجا دو چهان بینی بکلی متفاوت و دو طریق زندگی چه در مبارزه ، چه

اصل و نسب و دوره جوانی

در سبک زیستن و همچنین از نظر اخلاقی تسلط و نظم - طبیعتاً همه اینها سخت با مذهب پیوسته بودند - دربرابر هم خودنمایی میکردند.

این قشر نازک «شمالی‌های مسلط نمیتوانست ، مدت زیادی دوام ییاورد.

بزودی از شرق و مغرب بومیان آسیای صغیر در آنها نفوذ کردند . در نتیجه هم خون و هم طرز فکر فاتحین «شمالی » متفق‌والآخر گردید . (۵)

کوهستانهای شمالی و شرقی آسیای قدامی از ازمنه قدیمه گذرگاه اقوام و نژادهای مختلف بودند و جلو خان سرزمین‌های غنی بین‌النهرین را دربرابر دشتهای شمالی و شمال شرقی و همچنین سرزمین کولتور کهنه سفل تشكیل میدادند . بالینه در این ناحیه یک قومیت نسبتاً یکنواختی پدیدار شده ، و در طول زمان پیوسته نات مانده بود .

در این ناحیه « نزاد آسیایی قدامی » بسرمیبرد ، که قادر عجیب زندگی خود را به عالم نموده بود . این قوم روابط نزدیکی با تمدن عالی بین‌النهرین داشت و در عین حال راه خاص خود را می‌پمود و قسمت فعال داره تمدن « سفال نفاشی شده » بود . دامنه این کولتور تا جنوب روسیه و ترکستان میکشید و در آن شهرهای غنی دولت‌های متسلک و قادری پا خاسته بودند . بارزترین خصیصه آن بقایای تشكیلات مادری است ، که از دوره‌های بسیار قدیم یادگار مانده و به هر چیزی ، که اینها ساخته بودند ، اثر غریب اسرار آیزی می‌بخشد .

مراسم مذهبی « خدای مادری و باروری » آنها با خاک و غربه بستگی کامل داشت و بر مقدس داشتن هر چیز زنانه‌ئی برپا شده بود . این مطلب نه تنها در امور عرفانی ، بلکه در زندگی اجتماعی نیز مداخلت داشت . افسانه آمازون ها - (Amazone : a-ma-zo-ni - دی - پستان) بخوبی اثربود ، که این مردم در فاتحین «شمالی » گذاشته‌اند ، نشان میدهد . (۶)

اما پیش از آنکه در روابط میان مردم قبل از آربایهای ایران و کوهستان آسیای صغیر از طرفی ، و فاتحین هند و ژرمنی از طرف دیگر ، وارد شویم ، بایست

دایوش یکم

نظری به وقایع سیاسی‌ئی بیندازیم، که در خلال این احوال در دنیا قدمی مدیترانه بظهور پیوسته بود.

در اوخر هزاره دوم قبل از مبدأ تاریخ دولت‌های آسیای صغیر و بین‌النهرین مضمحل شده بودند. از کشورهای کهنه و نو فقط قدرت مصر با موقعیت مصون و منفرد خود باقی مانده بود. بر ویرانه دولتهای دیگر دولت‌تازه‌ئی بنام آشور (آشور) بنامند. در این دولت بزرگ جنگی میراث خونی اکد (akkad) قدمی و مردم کوهستانی مشرق بهم آمیخته، دولتی با تشکیلات خشن، با یک حس تسلط سیر نشدنی و غارتگری، با یک قساوت خون‌آلود و استبداد نامحدود ببار آورده بود. در اینجا قوای دنیای جنوب از حمله اول «شمالي‌ها» و در اثر نفوذ آنها، به کاملترین صورت خود ارتقاء یافته بود. زیرا دولت آشور با همه غربات و ناهواری خود، با پادشاهان بزرگ خود، نقطه اعلای گسترش قدرت دنیا ای شرق قدمی را نشان میدهد.

دولت آشور در آغاز تشکیل خود عصر تعادل دولت‌های بزرگ را ختم می‌کند. اگرچه این تعادل مدت کوتاهی پس از انقراض آشور باز برقرار می‌شود. قدرت بابل، که در آن کولتور اکدی قدمی رسیده بود، سرنگون شد؛ دولت پادشاهان ختی و آزاده سواران هی坦انی واژگون گردیدند، قدرت مصر تضعیف شده، تحت الشاعع قرار گرفته بود. دنیای جنوب در مقابل آشور می‌زدید. آشور در همه‌جا نفوذ می‌یافت و موقعیت واحد و نیرومندی برای خود درست می‌کرد، چنانکه قبل از آن هر گز دیده نشده بود. این بود او لین نتیجه رخنه «شمالي‌ها» در مشرق زمین: تشکیل قدرتی، که بر اوضاع مسلط بود و در آن همه امکانات سیاسی و تشکیلاتی دنیا ای جنوب بصورت خاص شرقی و مستقل برای او لین و آخرین دفعه ظاهر شده بود.

اما در اینجا یک بخش دیگری از تکامل تاریخی بظهور می‌پیوست. در قرن نهم پیش از مبدأ تاریخ مردم کوهستان جنوبی فهقار دولت قادری بنام اوررتو Urartu ساختند. در مغرب آشور، در آسیای صغیر، قبل از این هند و ژرمن‌های

اصل و نسب و دوره جوانی

غربی فروگیه (فریزی Phrygia) بر سر زمین نسبتاً بزرگی مسلط شده، مقدمه نفوذآشور را عقب راندند. دشمن تازه اور رتو، که در همسایگی خاک اصلی آشور منبسط میشد، همه قوای این دولت را متوجه خود ساخت و بدین ترتیب سرزمینهای جنوبی و جنوب غربی فرصتی یافتند، تا قوای تازه‌گی تجهیز کنند پس میدان مبارزات بطرف شمال و شمال شرقی، در کوهستانهای شرقی آسیای صغیر و ایران، کشیده شد. در این چنگ‌های بی‌رحمانه سخت اقوام تازه‌گی در صحنه زندگی این ناحیه وارد شدند.

قبایل هند و ژرمنی شرقی، که کم کم از دشتیهای شمالی، از راه فتفاز، به جنوب سرازیر میشدند، ناگهان راه خود را باز و بلاعماض دیدند. چه تمام قوای این دولت متوجه زدوخورد با ممالک مشرق زمین بود.

قبایلی، که از فتفاز به جنوب سرازیر شده بودند، ایرانیهای غربی، یعنی مادها و پارس‌ها، بودند. دولت اور رتو دره بارزات خونین خود با آشور از وجود این چنگ‌جگوبیان استفاده میکرد. درین لحظه‌تی، که در تاریخ مشرق زمین آخرین قدم پنهانی برای تخریب استحکامات «جنوب» برداشته میشد، آن قدرتی تولد یافت، که در مدت کوتاه‌ی تو اanst، دنیای شرق قدیم را محو و عصر «سلط شمال» را آغاز کند.

در این هنگام قبایل ماد چندی بود، که در وطن خود، در شمال غرب ایران جایگزین بودند، بدون اینکه وحدتی داشته باشند. در مغرب آنها قوم برادرشان، پارسها، در مهاجرت خود بار اقامت افکنده بودند.

هردوی این قبایل را اور رتو استخدام کرد و در چنگ‌آشور از آنها کمک خواست. بین سران قبایل آنها سرزمینهای بزرگی با شهرهای ثابت، چنانکه در همه شرق و درفلات ایران نیز تشکیل شده بود، تقسیم گردید. و اینها از این نقاط بایستی، با چنگ‌جگوبیان خودآشور را در محاصره بگیرند. آشور بزوادی بحمله متقابله مبادرت ورزید. قوای خود را نه تنها به سرزمین اور رتو وارد ساخت، بلکه با

یکدسته حملات جناحی رشیدانه‌ئی سعی کرد، به مغرب فلات ایران نیز داخل شود. از تئگ‌های قدیمی آشوری‌ها بطرف مادها و پارس‌ها لشکر کشی کردند، قلاع آنها را گرفتند، تعریض سران قبایل را با شکست پاسخ داده، از جاده‌های مهاجرتی و تجارتی خود را به دروازه‌های شرقی ایران رسانیدند. در این نبرد هـ۱۷ بعضی از سران قبایل ایران با سپاهیان آشور متحد شدند. بدینوسیله دولت آشور توانت، این سربازان رشید اجیر را با ذوزویات‌طمیع دوباره بر ضد اوررتو بکاربرد. قدرت اوررتو درهم شکست و به يك دولت درجهٔ دوم تقلیل یافت و خطر آن برای آشور منتفی گردید. چندی بعدهم در حملهٔ قبایل ایرانی و فروگی بکلی برپادرفت.

دولت آشور پس از تسلط بر این مخاطرهٔ مرگبار باز کسر راست کرد و برای اولین بار از جبههٔ شمال آسوده خاطر شد. اما در همین موقع دولت عیلام قدیمه‌ی در جنوب غربی ایران برای آشور معارض خطرناکی گشت. در جنوب نیز قبایل ارامی چانی گرفته، به رستاخیز بابل کمک میکردند. در همان زمانی، که آشور از جنوب راحت شده، در سعی استقرار تسلط خود در آن ناحیه بود، از شمال، از قفقاز، امواج دیگری سیل آسا به جنوب میغلهطید، که در نتیجهٔ اغتشاش‌ها و دستهٔ بندیهای دیگری در میان اقوام آنجا حاصل شده بود. از اراکز مواج و سرکش آسیای وسطی برای اولین بار در تاریخ ضربتی ایجاد شد و سیل دشت نشینانی، که از مراتع خود رانده و در جستجوی وطن تازه‌ئی بودند، مملکت اوررتو را فراگرفت. پادشاه آن روساس *Rusas* در یاس بیحد خود کشی کرد. این اقوام چیاول کنان به آسیای صغیر ریختند و هرچه در آنچا بود، همراه، بانضم دولت تازه سرانجام گرفتهٔ لو دیده *Lydia* در برایر فشارهای سخت قرار دادند. (۷)

در همین هنگام دیکو *Dayakku* (اژسران قبایل ماد در شمال غربی ایران، که از طوفان هیجوم کیمرها *Kimmer* (تورات: جومر *Gomer*) در امان مانده بود، طوابیف قوم خود را متحد کرد و دولتی تشکیل داد، که بزودی با ک

اصل و نسب و دوره جوانی

عامل مهم تطور تاریخ گردید : یعنی دولت ماد .

در خلال این اوقات قوم برادر مادها ، پارس‌ها ، محل اقامات خویش را تغییر داده ، از سرزمین اوردو کوچ کرده ، در طی مهاجرت به سوق جنوب به کوهستان عیلام رسیده ، در قلب آن خالک در حوزه کارون و بلوار اقامات گزیده بود . از سرزمین انشان *Ausavan* ، که چش پش (*Cisphisev*) پسر هنخ-امنش (*Haxavmanisv*) (Teispes)) در آنجا پادشاهی هخامنشی را تشکیل داده بود ، پارس‌ها به خاک اصلی عیلام ، به شوش ، سرازیر و بدین طریق واردین دولت عیلام - اوین دولت پیش از آرایهای ایران - شدند .

در این زمان مصر ، که چند مدتی با آشوری‌ها اشغال شده و کم ویش تحت نظر آنها بود ، باید ایش سلسۀ جدیدی از فراعنه دولباره قدرتی می‌یافت و در برابر آشور قد علم می‌کرد . مقارن همان اوقات کیمرها ، که از ابتداء از لوهدۀ شکست خورده بودند ، برای دومنین بار آنها حمله برده ، ساردس (*Sardes*) ؟ فا : سپرده (*Sparde*) پایتخت آن را گرفتند .

پادشاه لودیه گو-گو (*Gyges* / *iugn*) مردانه در جنک گشته شد . آشور به کمک متخد خود ، لودیه ، برخاست و کیمرها شکست سختی خوردند . چندی بعد سکاهای غربی (*Saka* ، اسکوثر (*Skythes*) بقیه قدرت کیمرهار ایز بهم ریختند . جنگجویان سکانی ، که بدنبل کیمرها تحت فرماندهی ماد و اس (*Madyas*) از تفقار گشته بودند ، در خلال این اوضاع ترقی بسیاری کرده ، در دولت ماد رخنه نموده ، حتی آن را به اطاعت وادشتند . از اینجا سکاهای آسیای صغیر تاخته ، بقایای کیمرها را منکوب ساخته ، به سوریه رفتند .

پس از تسلط ۲۷ ساله سکاهای پادشاه ماد هووخشتره (*HuwaXshatra* ، دولت نیک ، *Kyaxares*) موفق شد ، آنها را از ماد بیرون کند و دولت بدران خود را دو باره برقرار سازد . حال تحت فرماندهی هووخشتره - که از بزرگترین پادشاهان ایران

است - دولت ماد بیدرنگ با فعالیت تمام وارد در صحنهٔ سیاست مشرق زمین شده، میکوشد، تاروز بروز موقعیت خود را محکمتر کند. دشمن طبیعی این دولت آشور بود، که سالها ماد را خراجگزار خود ساخته و امروز با سکاهای متعدد بود. بدین طریق در جنگ با آشور هو و خشتره با نیوبولسر (*Nabopolassar*) پادشاه بابل پیمانی بسته بود. هردوی این دولتها، تازماً نیکه آشور در وسط آنها فرارداشت، امکان گسترش نداشتند. درست است، که آشور در اتحاد با مصریها و سکاهای توانست، نیوبولسر را بکوبد، ولی بزودی یعنی یکسال بعد از آن، در ۶۱۴ پیش از این خود را از دست داده بودند. آشوریها، که هنوز پایتخت دوم خود نینوا (نینوی) را ازدست نداده بودند، متوجهین خویش را بکمل طلبیدند. با آنکه در اوآخر کار به قحطانی هم نایل شدند، معذلك شکست آنها تعلیمی شد. چرا که سکاهای یکمرتبه تغییر چهت داده، از مادها و بابلی‌ها حمایت کردند. نینوا در سال ۶۱۲ پیش از این سقوط آن آخرین قدرت بزرگ شرق قدیم برپاد رفت.

اول دولت آشور سبب شد، که مادها پس از آنکه حریفان سکائی را نیز مغلوب ساختند، قویترین دولت شرق را تشکیل دهند. بخصوص با دردست داشتن بزرگترین قدرت نظامی و جنگی قویترین عامل سیاسی آسیای قدامی و سواحل مدیترانه باشند.

دولت ماد خارج از سرزمین قوم خود نواحی زیردا بدست آورده بود: قسمت شهــالی آشور، ناحیه اــهــگــرــهــ (Isagartu)، کــرــدــســتــانــ (Sagartia) در کوههای کــرــدــســتــانــ، کــوــدــکــیــهــ (Kappadokia)، نواحی کــوــهــســتــانــ آسیای صغیر در مشرق هالوس (قرلبرماق *Halyss*)، کــهــســکــاهــمــدــتــیــ در آنجــاـ ســکــونــتــ داشتند، ارمنستان، اور قوی قدیم در فقار، کــهــتــازــهــ در تسلط هندوژرمنهای ارمنی درآمده بود. در جنوب پادشاهان پارسی از خاندان هخامنشی، کــهــ در دو تیره سلطنتی بر عیلام قدیم فرمزا و ائمی میکردند، دست نشاندکان پادشاه ماد بودند. دامنه قدرت مادهای شرق فلات ایران نیز گــســتــرــشــ یافت. باری در اینجا یک دولت عظیم «شمــالــیــ» پدیدار

اصل و نسب و دوره جوانی

شد مانند دولت میتانی، تنها با این اختلاف، که پایه دولت ماد به راتب مطمئن تر و محکمتر بود. اگر هجوم «شمالي‌ها» در هزاره دوم با دسته‌های منفرد و منفصلی در فضای شرقی انجام گرفته بود، بدون اینکه پایه قومیت مشابهی در کار باشد، و باین دلیل فقط مدت کوتاهی میتوانستند، خود را نگهداشته، ایندخته، در آغاز هزاره اول، با تهاجمات مسکر در مکرر قبایل ایرانی موقعیت بقوع «دبیانی شمال» تغییر می‌یافت. نه تنها قبایل برادر ماد و پارس در موطن جدید و متناسب با شرایط سرزمین اصلی خود را که وحدت بهم فشرده قوی تشکیل میداشتند، بلکه در ولايات تازه‌ائی، که سرزمین هسته آنها را در آغوش گرفته بودند، طبقات بالا با آنها قرابت نزدیک داشتند. حتی مردم قدیمی این نواحی - بخصوص در ارمنستان و کپدوس کیه - در طی حملات زیاد قبایل ایرانی «خون شمالي»، بسیاری در خود پذیر فتۀ بودند. ۸

خود در اقامات‌گاه قبلي، یعنی در دشتهای شمال دریاهای سیاه و خزر، قبایل ایرانی ملیت و کولتوری تشکیل کرده و انباسته بودند، که با ملیت و کولتور مردم بومی فلات ایران را اطی داشت. آنچه آنها از بومیان فلات پذیر فتۀ بودند، فقط عواملی بود، که تمدن ایشان را غنی ترمیساخت، بی‌آنکه در خصوصیات زندگی‌شان تغییراتی بددهد، یا آنها را بگسلانند. پس، چون قبایل ایرانی در هنگام تصرف فلات عوامل مشترکی یافته‌ند، تسلط آنها آسانتر انجام پذیرفت. چنانکه سرزمین ایران نیز برای آنها تسهیلاتی داشت: دره‌های طوبی کوهستانهای ایران چراگاههای مناسی برای گله‌های آنها بودند و اراضی مزروع بومیان قدیم احتیاجات کشاورزی آنها را که ملا بر طرف میکردند، با نام سرگردانیهای طولانی تی، که اقوام ایرانی در استپ‌هاداشتند، باز مانند پدران «شمالي» خود نسبت باراضی قابل کشت علاقمند بودند. شرایط آب و هوایی تند و متنوع تراز جلگه‌های آسیای قنامی با خصیصه زندگی آنها موافق تر بود تا شرایط بسیار گرم جنوب. چه هوای گرم جنوب «انسان شمالي» را فوج میکند و قدرت زندگی را از او مستاند.

شهرهای ثابت و شبکه وسیع جاده‌های تجاری، که شرق و غرب را با مرکز

دایریوش یکم

تمدن قدیم مریبوط میساختند، به رونق اقتصادی و مدنت دولت جدید ایران کمک کردند. در غرب ایران ممالک کهنه سوبرتو *Subarto* و عیلام زبرسازی این بنای بودند. در شرق قبایل ایرانی شرقی و برادران هندی آنها نیز باه و قیمتی شیوه بهمین برخورد کرده بودند. بلخ (باخترس *Baxtris* ولایت: *Baktra*، شهر: *Baktra*) و دره کابل و پنجاب مرکز تمنن های کهنه ای بودند، که اشعا آنها همه ایران شرقی را فرامیگرفت. روی تپه های بیشمادی، که در دره های فلات ایران در همه جا برآ گشته است، موقعیت بسیاری برای بنای قلاع و افامتگاه آزاده مواران ایران وجود داشت. از آنجا با اتباع و پیروان خود بر ناحیه و مردم خود حکومت میگردند. بدین ترتیب ایرانیها در موطن جدید تجباری تشکیل دادند با وحدت شدید پدرشاهی. زراعت زمین، پرورش حشم و خدمت سربازی ازو ظایف آنها بود. مردم بومی در این نظام اجتماعی طبقه بانی و کمکی کشاورزان را تشکیل میدادند و در شهرها پیش و بازار گان بودند. قشر بالائی ملت قبل از آریانیها در فانه بین تازه ببغض ایشان مستهلک گشت. (۹)

از همه قبایل ایرانی مادها زودتر طوابیف مختلف را بصورت ملی گردیدند. آورند و با تشکیلات منظم سیاسی متسلک ساختند. مادها، که خود را از همه ایرانی ها و هندیها از ایرانی مینامیدند و با غرور تمام از اقوام جنوبی دوری میگستند، روح بزرگ و آزاد آریانی خود را، چنانکه بعد ها خواهیم دید، کاملاً حفظ کرده بودند. (۱۰)

بالینه دولتی، که مادها تحت سلسۀ دیکتوها درست کرده بودند، قالبی، که بالین روح برابری کند، نداشت. بلکه در جای پای شرق قدیم پیش میرفت. فقهایین نکته میتوانند، سرنوشت بخصوص تسلط مادی را بر ما روش کند، که اینها با فراهم بودن همه مقدمات مساعد نتوانستند، مأموریت تاریخی خود را انجام دهند. آنچه قدرت خاندان هخامنشی پس از آنها کرد. دیکتو و پسرش خشمریته *Xsavatrvita* پادشاهان بزرگ ماد، از قدرت خود فقط برای زندگی شاهانه بر تجملی مانند آشوری ها استفاده کردند.

اصل و نسب و دوره جوانی

اینها نیز شاهزادهان و شاهزاده‌میان‌ها بودند. اما نه به عنایی، که سلاطین آشور از این القاب می‌فهمیدند؛ زیرا تاج و تخت اینها بقدرت خاندان سلطنتی و سلاطین مستبد دیگری، که اظهار انقیاد کرده باشند، متکی نبود.

دولت و پادشاهی ماد با آزاده‌سواران فتووال ایرانی، با سرکرد گان طوایف شاهان ولایات، بانجیاگی شمشیر آنها احاطه شده بود. اینها در دربار ماد نفوذ و مقام دیگری داشتند، که زبردستان سلاطین شرق قدیم‌های گز جرأت فکر آنرا هم نمی‌کردند. معذلک سرمشق سلطنت و دربار آنها سلطنت و دربار آشور بود. آنچه بزرگان مملکت داده می‌شد، سهم در تسلط و حکومت نبود، بلکه فقط تجمل بود و تشریفات و همه‌ین‌ها نجبا را بر احت طلبی و «شلی» اخلاق می‌کشانیدند.

پادشاهان ماد برای اینکه بتوانند، از قوه‌های سلاطین شرق قدیم بهتر تقلید کنند، بمردم شهرنشین نیاز داشتند. این مردم از قدیم الایام در سرزمین ایشان پرورش یافته بودند. حتی پس از سقوط آشوریشه وران آنجا به ماد آمدند. بقسمیکه در دربار ماد روح هنری و لی منحط و خراب ممل شرق قدیم صاحب نفوذ شد. این روح با تمام تفکرات جادوانه و منذهبی خود دره کاست، کاهن‌های ماد، یعنی منغهای، که مرکز آنها در رگا (Rhages - ری) بود، زمین مساعدی برای رشد خود یافت.

در آینده خواهیم دید، چه خطره‌هایی این آخوندهایی، که روح کهنه‌دنیای جنوب بر آنها مسلط بود، برای «مردم شهمالی» و مأموریت تاریخی آنها تشکیل میدهند.

بالای مقدمه جای تعجب نبود، که پس از مرگ خشريته سکاها مملکت ماد را اشغال کنند و بدون زحمت زیاد فرمانفرمایی ماد شوند. دوره ۲۷ ساله تسلط سکائی مهلتی بود، تا در آن فرجه زمان آزاده سواران مادی بتوانند، بهم‌بوستگی خود را دوباره قویتر از سابق بدست آورند. ایران، ممالک قفقاز و آسیای صغیر تا فروگی‌ها در غرب در این زمان قبایلی بودند با خصایص بارز شهمالی، با کولتور شهمالی، که در تمام شئون زندگی و حدت قومی محسوسی داشتند.

دادبوش نکم

همینکه بالآخره هووخشتره درسال ۶۲۵ بالبتکارخود بهسلطنه سکائی خاتمه بخشیده و تاج سلطنت مادران دوباره برای خاندان خویش بست آورد - و این امر انجام پذیربود ، چرا که مرکز قدرت سکاها درماد نبود - دوباره نجباي شمشير ماد را قوي و مردانه گردا گرد خودبافت . اين بزرگترین پادشاه ماد ، اگر چه از قدرت آزاده سواران خود مستقيد گردد ، اما باز همان راهي را پيمود ، که پدران وي طى گرده بودند .

بانسلط بر سکاها و آشوریها وي برای دولت خود موقعيت پرقدرتی بدست آورد ، که توأم با موقعيت بزرگی ، که در فتح باقیمانده مملکت حران در سوریه حاصل گرد ، دنيا را از نیروی شمشير مادی آگاه ساخت .

پس از اضمحلال دولت ماد و خاندان دیکوكوها نام هووخشتره مانند ستاره ائي بر فراز روز گار عظمت اين طایفه میدرخشید و شخص وي نمونه قدرت سلطنت ماد شده بود . ۱۲

چون دولتهای بزرگدیگر ، بابل و لودیه ، برای برقراری تعادل سیاسی و نظامی میکوشیدند ، وقدرت شمشير آزاده سواران چنگاور ماد را میدیدند ، ناچار بامداد طرح اتحادي ریختند .

همين اتحاد نشان میدهد ، که هووخشتره و ايشهو و گو Astyages *Isetuwegu* پسر و جانشين او امکان تشکيل يك دولت بزرگ شمالي را در ايران اصلا در نظر نمیگرفتند .

پادشاهان ماد بجای آنکه از حدود قوميت هاي همنژاد خود با شمشير رسائز و برنده تر ايراني شبکه ديبلو ماسي همسایگان مشرقي همیني را در هم بشکمند ، باسيستم كهنه و صلات هاي تبادلي سعى مينکردن ، فرمانزاريابان مستبد شرقی را با خود متحد سازند و در ضمن طريق زندگي آنها را ميا موتختند . از نظر سياست خارجي امکان گسترش قدرت را در صفحات جنوب آشور ، در سوریه و در آسیاي صغير از دست دادند و در مقابل آن در ميان قوم خود میکوشیدند ، تادر يك حکومت مستبدانه - نظير آنچه

اصل و نسب و دوره جوانی

خویشاندان و صلتی آنها داشتند - پشت نیچهای شمشیر را خم کنند . بدون توجه باینکه این نجبا در واقع گردد قدرت وزور دولت آنهاستند . درست در دوره هووخشته دولت ماد رنگ آشوری بیشتری بخود گرفته بود و آخرین مرحله آن گذشتن از پادشاهی سپاهی - چنانکه همه ایرانیان همانجا چردانشند - به دولتی شبیه دولتهای استبدادی شرقی بود .

سلطنت ماد بدین صورت دوباره در همان تجملات و شکوهی ، که پیشروان مشرق زمینی آنها داشتند ، فرورفت و فقط متوجه ظاهرات بی مغدر باری شد . بطود قطع سلاطین اولیه ماد بنقیل آشودی ها دستگاههای دولتی ، ادارات درباری و تشکیلات سخت لشکری مفصلی داشتند . همچنین مراسم درباری بسیار درهم پیچیده‌هایی بازیابی فواد ایرانی ترتیب میدادند . با ج سالیانه ولایات کشور نیز معین بود و مخارج دولت و شکوه در بار بخصوص از آنجا تأمین میشد . (۱۳)

ایشتو و گوبسره هووخشته این سیاست را در داخل و خارج دنبال می کرد . خود او ، که شخصیت پدر را نداشت ، و بهمین جهت نیز مستبدتر از او بود ، بانجیاوسران قبایل اختلافاتی پیدا کرد .

آزاده سواران ایرانی ، که حتی در ماد نیز از روشن سیاسی خود منحرف نشده ، خود را خالص و قوی نگهداشتند ، برای جلو گیری از پیشرفت طرز ندگی بیگانه او گرد شاه پارس هاجمع شدند و بالاخره به یک شورش آشکارا مبادرت ورزیدند . (۱۴)

کورش دوم (*Kyros* : Cyrus ، لا : Cyrus) ، پسر کمبوجیه یکم (کمبوجیه ، کمبوجیه *Kambujya*) پادشاه انسان از خاندان هخامنشی قبل از این تمام نواحی قبایل پارسی را ، که سابقاً هخامنش *Haxavmanis* (Achemenes) گورش متصرف بودند ، درست قدرت خود متحد کرد . تیره ارشد از برادر ارشد گورش در انسان ماند و شوش نیز جزوی از این ناحیه بود . تیره دوم از برادر کوچکتر اریه رمنه *Ariaramnes* (Ariaramna) ، در داخل سرزمین پارس مسکن داشت . هردوی

داریوش یکم

این نواحی را، که از دیر بازی تحت تسلط مادها بودند، کورش با هم متعدد ساخت و ادعای استقلال و خودمختاری کرد (۱۵)

قویترین پادشاه تحت الحمایه ماد، کورش، با استشعار به اصالت خاندان خود، که فاتحین عیلام بودند، و باعلم به خون اریائی در عروق خود بزرگترین حریف سیاست استبدادی مادها شده بود. پس آنکه وی ملت خود و خاندان هخامنشی را بکدل ویکصد کرد، میتوانست، با تکیه باین فترت در مقابل پادشاه بزرگ ماد گردنشی کند. و با آنکه میدانست، یکدسته از بزرگان ماد نیز با او خواهند بود، دست به چنین اقدامی نزد طرحهای این مرد بالاتر از یک طغیان ضد سلطنت استبدادی ویا بدست آوردن حقوق نجیابی بود. کورش طرح این را میریخت، که سلسله‌ئی را از تخت سرنگون کند. سلسله‌ئی، که روح آزاده سواری ایرانی را نیتوانست، حفظ کند و قدرت آن را نداشت، که وظایف تاریخی خود را جامد هد. وی میخواست بجای خاندان دیکو خاندان خود را که از حیث قدامت و شوکت با آنها بر ابری میکرد، بر تخت فرمانروایی اقوام ایرانی بنشاند.

برای این منظور نخست با نبو نید Nabolid پادشاه بابل پیمان بست و خیال خود را از پشتسر آسوده ساخت. چه نبو نید قصید آنرا داشت، که از طغیان آزاده سواران ایرانی بنفع خود استفاده کند. پس در آن واحد نبو نید به حران، پایگاه غیر محفوظ مادررسوریه، حمله برد و کورش به قلب دولت ماد.

ایشتو و گو سپاهی به سوریه گسیل کرد و سپاه دیگری را تحت فرم‌اندھی هارپاگس Harpagos سردار خود به بایتحت کورش فرستاد، تا یاغیان را در لام خودشان نابود کند. هارپاگس، که مردی دوربین و از نجیابی دولت و خویشاوندان دیکوها بود، در برخورد با سپاه کورش به او گروید. قسمت عظیمی از آزاده سواران ماد نیز با سرکشان همراه شدند. ایشتو و گو در صدد برآمد با سپاه جدیدی آتش انقلاب را خاموش کند. ولی شکست خوردو خود سیردهشمن گردید.

اینک راه هموار شده: کورش را نجیابی مادی و پارسی پادشاه ماد و پارس

اصل و نسب و دوره جوانی

خواندن. وی در شهر همدان (هگمتانه Ekbatana، *Hagmatavna*) پایتخت قدیم دولت جانشین دیکووها گردید. کورش با ایشتوو گو به ملایمت رفتار نمود. پادشاه مخلوع دیگرامیدی نداشت، چرا که فوجی ایرانی برای خود رهبری گزیده بودند. (۱۶) زمامدار جدید مملکت، که نوبنید بادست او میخواست، از قدرت ایرانی بکاهد، قوای خود را متوجه سیاست استبداد داخلی نکرد، بلکه نشان داد، که يك پادشاه سپاهی است و تنها کسی است، که میتواند نجیبای ایران را در راه بلندی و در خشنگی رهبری کند.

پیش از آنکه در کردهای شکرگفت این چهره درخشندۀ تاریخ بنگریم، بایست وضع جهانی، که کورش در آغاز قدرت خود با آن مواجه بود، در نظر گیریم. در رتبه اول اهمیت برای کورش دودوالت بزرگ بابل و لودیه قراردادشتند. دولت جدید بابل در اثر سقوط آشور مقندر در فضای زمان فرستی یافته بود، تا برای آخرین بار در تاریخ خود نمایی کرده باشد و گسترش فوق العاده‌ای در واقع حاصل کرده بود؛ بخش عظیم آشور را بهارت دیلماسی در تقسیم آن خاک باهو و خشتره بست آورده و با هم عهد مادی خود به حران تاخته بود. در آنجا نیز يك قسمت از قوای آشور قراردادشت.

دولت بابل میخواست، نفوذ خود را در آنجا، در فضای وسیع سوریه و جلوخان فینیقی و ساحل مدیترانه آن، تأمین کند.

دولت مصر در صدد بود، پس از سقوط آشور نیرومند و باره مناطق نفوذ از دست رفته خود را در همین ساحل باز گرداند.

اما برخلاف میل بابلی‌ها هو و خشتره پس از سلط بر حران یکدسته از قوای مهاجم مادی را در آنجا گذاشته بود، تا دروازه‌های سوریه را برای خود باز نگهداشد. با وجود این پایگاه مادی آخرین پادشاه بزرگ بابل نبو کد نصر دوم نبکادنیز (Nabukadnezar بخت النصر) موفق شد، قدرت خود را تا ساحل مدیترانه بگستراند و حتی تامصیر بود. وقتیکه کورش بر علیه ایشتوو گو شورید،

داد ووش یکم

به پاداش این جانبداری بابل اشغال حران را به نویند، پادشاه بابل، سپرد. با این ترتیب بابل تمام بهنازی مشرق زمین را تحت نظر داشت و بر نواحی و راههای بین خلیج فارس و صحرا ای عربستان تا ساحل فینیقی مدیرانه مسلط بود.

این قدرت خارجی البته بایک و حدت داخلی - چنانکه آشور داشت - مجهز نبود، تا ایک چنین بلوك غول آسائی فرمانروای کلیه و قایع سیاسی آن زمان شود. نویند مانند سلاطین بزرگ اکد دارای آن خصایل نبود، که بتواند، زمام دنیا ای را بدست گیرد. وی عقیقه جات جمع میکرد و خود مرد عالمی بود - وابن امر در بابل عیب شعر ده نمیشد. نویند پیش از همه چیز مرد آزاد فکری بود و به عقاید و خرافات مذهبی تن در نمیدارد. بهمین جهت کهنه خدای ملی بابل، هردوک، با اودشمن بودند. از دشمنی با این خدا، (که پادشاه باید در روز اول سال دست او را بشورد و ازاو قدرت و رحمت برای سلطنت خود بطلبید) و با کهنه او، که قرنه بود، در جوار شاهان حکومت می کردند، تمام بدیختی های شخصی و سیاسی نویند سرچشم می گرفت. با این مقدمات نویند تنها شهر بابل را مر کر سلطنت نیشمرد. بلکه به نقاط خارج مانند حران و تهامة، در صحرای عربستان، میرفت، تادر آنجا برای خدا ایان دیگری نماز بگذارد. این شکاف داخلی بابل کم کم در سیاست عمومی دنیا مؤثر واقع شد و قدرت بابل از رتبه خود ساقط گردید.

در این فواصل در جوار بابلی، که نیروی بزرگ آسیای قدامی شده بود، مصر نیز سر بلند کرد. فرمانده سر بازان اجیر، آمسیس Amasis نامی، در اینجا تاج شاهی بر سر نهاده بود. نیروی، که کوتور کهنسال دره نیل با آن همیشه موقعیت و تصمیم خود را برای حفظ سلط خوبیش با آنمه پستی ها و بلندی های سرنوشت بکار میبرد، شگفت انگیز بود. پس از آنکه قدمی ترین ممالک دنیا یعنی جنوب باسلله های بزرگ سلطنتی هزاران سال در فضای مخصوص و محمود خود تکامل یافته، در دورانهای قدرت از افریقا به ممالک آسیا دست انداده بود، اینکه از شمال و از جنوب سیل بیگانگان آن را فرا گرفته و بر آن حکومت میکرددند. اما این سر زمین نیز مانند چین، که از

اصل و نسب و دوره جوانی

حيث تطور تاریخی سرنوشته شده بهم دارند، توانسته، همیشه از نو خارجیان را در خود مستهلك و گوتلور خود را آنها تحمل و تزریق کرد. بدینظر بقی تسلط اثیوپی‌ها (Aithiop-) مانند غلبه آشوریها و هجوم سیل آسای سریازان اجیر و تجار یونانی همیشه برای مصروف است و موقعیتی شده‌اند، تا بتواند، دوباره قدرت تازه‌ئی بددست یابورد.

هنگامیکه کوشش به تخت دیکوها مینشست، یونانی‌ها، که یک قسمت بهترین دوستان و همراهان دوره‌های سختی مصر، و یک قسمت مغضوب‌ترین خارجیان آن کشور بودند، غامض‌ترین مسئله سیاسی مصر را تشکیل میدادند. علاوه بر این آماسیس نماینده «کاست» جنگجویان، که تازه سلطنت خود را شروع کرده بود، با سلسه مخلوع گنشته و طرفداران آنها هموز در کشمکش بود، بخصوص با کنه‌ه مصری. همه این مشکلات که مانند آتش زیر خاکستری می‌سوختند، مانع از پیشرفت آماسیس در مشرق مدیترانه نمی‌شدند.

اما همین‌که آماسیس برخلاف انتظارات خود در وجود خداوند جدید ایران مخاطراتی دید و دیلمات‌های مشرق زمین با شاهمه حساس خود انقلابات آینده را پیش‌بینی کردند، با نفوذید و دولت لودیه بر ضد پارسها اتحادی تشکیل داد. در این اتحاد بسیاری از دول کوچک نیز شرکت جستند.

کرویوس Kroisos پادشاه لودیه از همه متحده‌ین نامجوتر و برای جنگ آماده‌تر بود. دولت اود، که در آغاز قرن هفتم با سلطنت گوگو قدرت جدیدی در آسیای صغیر - پس از فروگی‌ها - تشکیل داده بود، از هجوم کیمرها سخت در مضیه بود. پس از مرک گوگوار دوس Arduus و سدواتس Sadyattes، پادشاهان لودیه با کیمرها دست و پنجه نرم می‌کردند. الواتس Alyattes، نوه‌زاده گوگو برای اولین بار خطر کیمرها را بکلی برطرف کرد. با این وضع دولت لود راه پیشرفت خود را هموار ساخت. بر ویرانه ممالکی، که طوفان کیمرها در آسیای

صغرییر در هم نور دیده بود ، کار دولت جدید بالا میگرفت . آلواتس نه تنها بر فلات آناتولی - باستانه گپیدو کیه در شرق - سلطنت داشت ، بلکه کاری ، که پدران او آغاز کرده بودند ، نیز با تجام رساید : یعنی تمام سواحل آسیای صغیر را مطیع دولت خود کرد . این سواحل نسبت به فلات بسیار پر جمعیت تر و اکثر اهالی آن یونانیانی بودند ، که در شهرهای تجاری بسر میبردند . نروت و روابط دور این شهرها بر دولت اودیه افق تازه ائی میگشودند . تمام شهرهای هلنی آسیای صغیر بدبست نواده افتادند ، مگر هیلت Milet ، که پس از جنگهای سخت مردانه قرارداد دوستی امضا کرد . فقط شهرهای چنوبی دریای سیاه ، که رابطه آنها با دولت اودیه بسیار کم بود ، مستقل مانند دولت کیلیکیه (بوم: لیلیا Kilicia) ، در گوشه جنوب شرقی آسیای صغیر ، که پادشاهان آن از سلسله سوئنسیس Syennesis بودند .

با وجود جنگهای ، که آلواتس و سراسرا او کریسوس برای سرکوبی شهرهای یونانی آسیای صغیر کردند ، نیمتوان پادشاه نرود را دشمن یونانیان شمرد . در بار ساردهس از نجایی لودی و بازدگانان و دانشمندان هلنی مملو بود . حتی انجاع ساده شهرهای هلاس ، بخصوص آتن و اسپارت ، در اینجا آمد و شد داشتند .

نروت پادشاه اودیه ، کریسوس و استقمالی ، که از کولتور یونانی میگرد ، ضرب المثل بود ، کریسوس پادشاه دولت جوان تازه ائی بود ، که نه تنها برای پیشرفت اقتصادی و فرهنگی سرزمین خود میکوشید ، بلکه در خود این مأموریت ملی میگردید ، که دولت اودیه را به حدودی برساند ، که پدرش بر آن موفق نشده بود . پس از آنکه مادها قدرت سکاهارا در منطق آسیای صغیر در هم شکستند ، در سال ۵۹۰ بادوات اودیه بر سر کپدو کیه نزاع در گرفت .

آلواتس در این آرزو مرد ، که بر کپدو کیه مسلط شود و از آنجا بر تمام آسیای صغیر فرمانروائی کند . دولت ماد بر عکس او خیال داشت ، فاما مقام کامل سکاهای مقهور باشد و خصوصاً راههای شمالی غربی را برای خود باز نگهدارد . پنج سال

اصل و نسب و دوره جوانی

با شدت و حدت هرچه تمامتر این چنگ ادامه داشت، تا بالآخره در سال ۵۸۵ همینکه دولت لوادیه مجدداً در مخاطره افتاد، نبو کدنصر، پادشاه بابل، و سوئنسیس، پادشاه کیلیکیه خود را وارد معز که ساختند، تانگدارند، مادها پیش از پیش قوی شوند. ایشتتو و گو، که تازه بر تخت سلطنت نشته بود، دچار دام دبلomasی شرقی شد کبد و کبه بوی سپرده شد. اگرچه خود آن را فتح میکرد - او رودهالوس را سرحد قطعی وهمیشگی بین دولت ماد ولوادیه شناخت. و چنانکه قبلاً با خاندان نبو کدنصر بستگی پیدا کرده بود، با وصلت دیگری نیز با آواتس متعدد و منسوب شد. نه کریوس و نه نبو نیز، هیچیک با حضور امامی پادگان مادی در حران راضی نبودند. از اینجهت، همینکه ایشتتو و گو مغلوب کورش شد، کریوس با خوشحالی تمام موقع را مقتنم شرده، بکمک خوبشاوند مادی خود شناخت. کریوس چون قبلات اتحادیه‌ئی از نیروهای بزرگ شرق درست کرده بود، با موافقت عظیمه‌ی حساب میکرد. در حالیکه مصر و بابل ملت بعد مسافت در آغاز جناب جبهه‌ای اورانگکه پیداشتند، در پشت سرقوای دیگری را با خود همراه کرد، که با آنها امیدواری زیادی داشت: عبارت از جهان‌هلنی، که با دولت ایود مناسبات صمیمه‌ی داشت و حال برای نخستین بار در زور آزمائی‌های آسیای قنایی وارد میشد.

هلاس شرقی ترین نیم جزیره‌های اروپائی، که در مدیترانه غوطه‌ورند، در آغاز هجوم مردم شمالی به دنیای جنوب صحنه نظروراتی بود، نظیر همانها، که در ایران گذشته بودند. در دو موج مختلف، در آغاز و در انجام هزاره دوم پیش از مبدأ تاریخ قبایل هلنی از شمال وارد خاک امروزی یونان شدند و در آنجا مردم بومی ای از نژاد مدیترانه‌در رابر خود باقیتند. این مردم شمالی کشاورزان جنگی بودند، که از سر زمین کوهستانی ئی با آب و هوای سخت وارد کوهستان بر چین و شکن دیگری میشدند. همینکه با یورش سریع خود شهرهای قدیمی و نابت مردم بومی را بصرف در آوردند و در مرکز کولتور بومیان نشستند، متوجه شدند، که این سرزمین جدید در کنار

داریوش بکم

ذربای بزرگ از اطراف پلهای سرزمین‌های دیگر دارد و از مرأکزی، که اختیار کرده‌اند، جاده‌های کوهنماه تجاری به نفاط جهان کشیده شده. کوتوری، که در سرزمین جدید وجود داشت، دربای آبی و خودشید شادی و نشاط آن با این‌مه آزار سنگین برآز نزوت و دنانای نمونه مدارج بالاتری از اتصالات و تکامل بود و نشان میداد، که ساکنین قدیمی با جهان به‌ناواردگری مر بوظ بوده‌اند. روح شمالی هلن‌ها، آنچه در اینجا یافت، در خود فروبرد، از آنها گذشت و در مدت کمی خود بدر جات بالاتری ارتقاء یافت. موقعیت مناسب این ملت را در ترقیات فرهنگی وارد ساخت، که تا آن زمان بشریت بدانجا نرسیده بود. چنانکه هنوز نیز سرمشق جهان، ماستند. یک طرز تفکر سازنده بسیطی، متعدد با آزادی و شادی روح، آخرین امکانات قدرت شخصی را بکار می‌انداخت.

همین سرزمین، که تکامل و گسترش منحصر به‌فرد روح شمالی را باعث شده بود، ریشه معايب عجیبی را نیز در تکامل ملت جدید وارد کرده بود. هلن‌ها در واقع هیچ وقت متعدد نبودند. اتحادی، که نزد روح شمالی از نظر سیاسی همیشه بر آن بنامیکرده است، در میان هانها وجود نداشت. هلن‌ها نیز مانند سرزمین تازه خود قطعه و از هم جدا بودند. مفهوم دولت و واحد زندگی آنها شهر (بولیس Polis) بود. این بر زنها جمعیت، تشکلی با قدرت سیاسی، تجاری و تطورات روحی بودند مستقل از هم و مجموع آنها فضای هلنی را تشکیل میداد. آیا قالبدیزی و ساختمان داخلی این فضا چگونه بوده است؟ احتیاج بگفتن ندارد. قبایل هلنی، ایونیها، Io(n)، Dor و دوری‌ها، در همان آغاز و در خود به یونان از حدود وطن خود خارج شده، دست به تصرفات مستعمراتی دراز کردند، دربای اژه (Aigaios) را هلنی کردند. بدین ترتیب که در تمام جزایر آن، سواحل تراکیه Thrake و آسیای صغیر شهرهای یونانی ساختند. این شهرها در یک شبکه وسیع تجاری بزودی نمو کرده، تمام ثروت و قوای نواحی اطراف خود را در خود متمرکز نمودند.

اصل و نسب و دوره جوانی

بهین طریق هلن‌ها چندی بعد دریای آدریا (Adria آدریاتیک) را با کوچانیدن دسته‌های از قبایل خود به ایتالیای جنوبی و جزیره سیسیل (صفلیه) کانی خود ساختند، تجارتی مسلط شده بودند. باز رگانان و دریانور دان هلنی با جرأت، قدرت و فعالیت بیاندی تو اسخند، فرماروای مدیرانه و سواحل آن شوند. اگر این قدرت جوان یونانی میتوانست، برملت خود وحدت سیاسی را بقولاند - حتی اگر بصورت یک اتحاد فدراتیف با بر جائی میشد - امکان آن را میداشت، که در مقابل دول شرقی بصورت یک عامل قاطعی خودنمایی کند. اما از هم‌گسیختگی درونی از گسترش سیاست خارجی جلوگیری میکرد و راه دیگری در تکامل پیش‌باش آنها میگذاشت. همه این اشکالات در فضای هلنی از دوچیز، که میزان اهمیت هلن‌ها را در روابط سیاسی بین‌المللی قاطعاً تعیین میکردند، سرچشمه میگرفتند: نخست رقابت دولتهاش شجوری بزرگتر و توابع آنها بود نسبت بهم، بخصوص رقابت میان آتن (آتن Athena) ایونی و اسپارت (Sparta) دوری. هر چند هر چهار سال یکبار دسته‌های هلنی در بازیهای المپیاد گردد می‌آمدند و مواظب بودند، که هیچ خارجی در میان آنها نباشد، باز نمیتوان گفت، که این تجمع یک اتحاد ملی بوده. بلکه حس برتری بخصوص در مقنای و رژیشی نسبت به بربرها - یعنی مردم غیریونانی عالم - بود، که آنها را هر چهار سال یکبار دور هم جمع میکرد. در موارد دیگر افکار سیاسی سازنده و بردازنده این قبایل، که سخت متوجه واحدهای کوچک بشری - و حتی فردی - بودند، از حدود دولتهاش شهری خودشان تجاوز نمیکرد. و هر چه بعد از آن میاندیشیدند، تحریکات بین‌المللی و حساسیات تجارتی بود:

عامل اصلی افکار آنها هیشه آزادی انسان و آزادی عمل انسان بود در فضای حیاتی شهری. با این شور استقلال - استقلال بهر قیمتی، که باشد - بیوسته بدون آنکه ابراز شود، مقدار معنابهی خودپرستی و جلب‌منافع شخصی همراه بوده

و ابن «شوراستقلال» دائمًا مانع اتحاد هلاس میشد: هلاس تاب تحمل پنجه قدرت را نداشت.

همه منازعاتی، که در میان شهرهای یونانی و آسیای صغیر و پادشاهان لودیه وجود داشتند، نیز از آنجا سرچشمه میگرفتند. چه پادشاهان اود سعی میکردند، شخص منفردی را در رأس هر شهری بگذارند و اورا مسئول آجها بشناسند. اما نام تورانس Tyrannos، سلطان شهر، که غالباً از آغوش ملت برخاسته و با قوانین اساسی حکومت خود محدود بودند، حتی در نزد یونانیان آن زمان با لحن ظلم و جور تلقی میشد (چنانکه آن را جیبار ترجمه کرده‌اند)، در صورتیکه اکثر سزاوار آن نبوده‌اند.

از طرف دیگر اما شکاف عمیقی چه از نظر سیاسی و چه از نظر قومی در میان مردم هلاس حاصل شده بود.

در ازمنه قدیم تشکیلات دولتی هلنی بر پایه آریستوکراسی قرار داشت و هنگامی که مکتبیات فرهنگی و تجاری مردم بومی را آموختند، خود آن مردم را نیز در جرم ملت خود تحلیل بردن و بهمین دلیل امکانات نوینی برای تکامل آنها باقی گذاشتند. با اینهمه طی قرنهای متعددی قشرلایق و سزاوار قدمی بلا معارض حکومت میکرد. برخاست و فرونشست تموژی، که در طبقات زیر دست حاصل شده بود، با قدرت خاک و سرزمین یونان برای تسلط فرم زندگی اصیل، خودوزنه را بنفع طبقات پائین سنگین تر کردند. طبقه قدیم بالا، که اکنون رفیق و ضعیف شده بود، برای انبات قدرت خود در هر شهری بطریقی و در پایه بخصوصی از تربیان طبقاتی مجازه میکرد: از پادشاهی و آریستوکراسی و بورژوازی بزرگ تابعه ملت. تقریباً در همه جا اصل آریستوکراسی شکست میخورد و خارج از دولت خود برای خود تکیه‌گاهی میجست. حتی در خارج از نضای حیاتی یونان، در نسالیه Thessalia و نراکیه Thrake، که طبقه مستاز شمالي بهتر و سالم تر مانده بود.

این منازعات داخلی در شهرهای کلی یونان نیز بهمراهی درجه وجود داشتند.

اصل و نسب و دوره جوانی

بخصوص که از داخل حصار شهرها عناصر بومی نیز سر بلند می‌کردند.

دولت دوری اسپارت فقط تاحدی از این جنگال‌ها بر کنار مانده بود. در اینجا طبقهٔ فراشمالی اسپارتی با استشعار بوقوعیت خود و برای حفظ سیادت خویش به مردم بومی مغلوب اجازهٔ طغیان نمیداد. و یک نظام آهنگی پیوستهٔ آریستو-کراسی شمالی را حاضر نمود و آمادهٔ سوری نگه داشت و به آنها وحشت و جلال رزم‌مند گان شمالی را می‌بینید. واضح است، که این اشرافیت‌جنگی در نتیجهٔ زدوخورد ها روز بروز تقلیل می‌یافتد، تا بالآخر هم بکروزی معدوم گردید. لیکن در آن لحظه‌ئی، که کریسوس لویدی کمک جهان بونانی را می‌طلبید - این دنیای هلنی، که اینقدر در دولت او مؤثر واقع شده بود - اسپارت آریستو-کراتیک بزرگترین قدرت نظامی هلن‌ها بود و در هر سر زمین ییگانه‌ی میتوانست، شمشیر خویش را از نیام بیرون بکشد. کریسوس از اسپارت وعده کمک نظامی گرفت و در همان حال نیز از شهراهی بونانی آسیای صغیر سر بازان زیادی اجیر کرد.

هنگامیکه کورش در سال ۵۵۰ بر تخت سلطنت دیگوها مینشست، وضع دنیا این بود، که گفتیم کورش آرزوهای نبوی نیست، پادشاه بابل، (ا با تجربهٔ شخصی میدانست و نیز بر اشکالات فراوانی، که این پادشاه در داخل خود با آنها مواجه نمی‌شد، آگاه بود. مصر و قدرت سپاهیان آن بسیار دور و کمتر مایه هراس او بودند. بخصوص که پایگاه آشوری حران با کمک نبونید از دست دشمن بیرون آمده بود. و اگر حران دوباره فتح می‌شد، دولت ایران در برابر مصر و بابل هر گز نمیتوانست، از آن دفاع کند. کریسوس بر عکس با مقاصد معین و با قدرت خود خطر عظیم و بارزی شده بود. کورش میدانست، که اگر اقدام بجنگی لازم باشد، باید از همینجا آغاز کرد. اگرچه کورش از آنطرف سرحدات بونانی لو دیه بیغیر بود، چنانکه بونانیها از قدرت نظامی ایران کوچکترین اطلاعی نداشتند، مدعایک میدانست، که کریسوس قوای امدادی زیادی از سر زمینهای دور انتظار دارد. بهمین دلیل تمام هم خود را صرف تقویت و تصمیح واحدهای سر بازی خود ساخت و بر این تصمیم

داریوش بکم

قاطع سرنوشت خود او ، دولت او و آینده پایه‌گذاری شد .

کریسوس با اطمینان کامل به پیروزی خود و لبریز از یصموری عزل ایشتو و گو را ، که با اوی نسبت خوبی داشت ، بهانه خوبی پنداشته ، منتظر شد ، تا اتحاد بین بابل و مصر و اسپارت صورت گیرد و بعد از آن وارد جنگ شود . بمجرد اینکه این اتحاد بخود جامه عمل پوشید ، کریسوس در سال ۵۴۶ به کپتو کیه حمله کرد و قلعه پتریا Pteria را محاصره و تسخیر نمود . در خلال این حمله کورش با سرعت خیره کننده‌ئی دشمن را به مساعدت‌بن صحنه نبرد کشانید و هم توانت ، پیکهای خود را به شهرهای یونانی آسیای صغیر بفرستد و آنها را از همه کاری با پادشاه اودیه تمدید کند .

کورش چون از جنگهای هلن‌ها با آلاتس و کریسوس مطلع بود ، خیال می‌کرد ، می‌تواند آتش نفاق بین آنها را دامن زند و باز تصویر می‌کرد ، که فکر آزادی - طلبی شهرهای یونانی آسیای صغیر در این نقشه پشتیبان او خواهد بود .

اما کورش اشتباه کرده بود . آزادی‌خواهی یونانیها اینقدرها مجدد نبود . علاوه بر این آنها از قدرت پادشاه بارس‌ها هیچ خبر نداشتند و از قدرت کریسوس نیز بیش از آنچه بود ، بگوششان رسیده بود . برای همین گفته فاصله کورش را پنهان نمی‌شد .

شاید بعضی شهروها مرد بودند ، یا میل داشتند ، به کورش بگروند . ولی تصمیم کلی براین شد ، که سربازان اجیر خود را یکمک کریسوس بفرستند . حتی در میان این سربازان مردانی مانند طالس Thales ، عالم معروف میلت ، وجود داشتند .

یقیناً نسبت به همین تجربه‌ئی ، که کورش در برخورد اوی خود با یونانیهای آسیای صغیر حاصل کرده بود ، طبق یک سنت تاریخی گفته : این مردم از شهیج چیز ندارند ؛ در بازارهای خود می‌نشینند ، پر حرفی می‌کنند و سر یک‌دیگر کلاه می‌گذارند . (۱۷)

باری قوای دو طرف در حوالی پتریا (بوغاز کوی) بهم رسیدند و او لین نبرد

اصل و نسب و دوره جوانی

در میان آنها بوقوع پیوست . اگرچه کورش در این برخورد نخستین موفق نشد ، دشمن را بکلی منهزم کند ، اما کریسوس هم بدون رسیدن قوای امدادی تازه برخورد دیگری را با پادشاه پارس ها جایز نشمرد . کریسوس دوباره بسرحدات خود برگشت و چون پائیز با برف و باران و گل ولای شروع و مانع از حرکت واحدهای سنگین سپاه میشد ، کریسوس چنین مبینداشت ، که کورش اجباراً در اردی زمستانی توقف خواهد کرد . از اینجهت سپاهیان امدادی یونانی را مرخص کرد ، تا در بهار آینده بکمال آنها حمله خود را تجدید کند و در آن موقع مصریها و بابلیها و اسپارتیها نیز در اردی وی حاضر خواهند بود .

کورش ، که متوجه خطر بزرگ بهار آینده بود و سپاهیان وی نیز عادت داشتند ، که در بدترین شرایط زمینی و جوی پیشروی کنند ، با حمله برق آسانی دنبال دشمن فرازی را گرفت و غافلگیر دریشت دروازه ساردس ، پایتخت لودیه ، سر بلند کرد . قوای تحلیل رفتۀ کریسوس بجای دفاع موضعی در سرزمینی باز با پارسیان وارد چنگ جبهه‌ای شدند و شکست سختی خوردند . شهر پس از چهارده روز محاصره سقوط کرد . کریسوس با تمام گنجینه‌های خود بdest کورش افتاد .

فاجعه شکست دولت قوی لودیه مانند برقی ، که از آسمان صافی بدر خشد ، تمام عالم در بای مدبرانه را متغیر و متر لزل ساخت . هیچکس گمان نمیرد ، که دو لشی با این عظمت و قدرت ، مانند دولت لود ، بزرگترین ممالک این ناحیه جهان ، یکمرتبه بدون مقدمه در مدت کوتاهی چنین نیست و نابود شود و درست در این موقع عملاً نایت شد ، که قدرت نظامی ایرانیها بینظیر است و ممکن است ، خطر عظیمی برای همه ممالک موجود باشد .

کورش مدتی در ساردس توقف کرد ، تا تشکیلات انضمام سرزمین بزرگ لودیه را در ولایات دولت خود مرتب کند . در اینجا فرستادگان شهرهای یونانی آسیای صغیر بخدمت او آمدند ، تا از او تقاضای آزادی واستقلال کشند . اما خود متوجه بودند ، که دیر میرسند . تنها شهری ، که کورش بآن خود مختاری اعطاء کرد ،

دادیوش بکم

میلت بود. شهرهای دیگر کوچکترین مزایایی بدست نیاوردند. کورش این شهرهایی، که از پادشاه لودیه اطاعت میکردند، بفرمان خود خواست. اینها به اسپارت بناهنده شدند. فقط میلت در این امر با آنها شرکت نکرد. اسپارت، کیه حقیقت قضایا را در زیافت و متوجه تغییرات و انقلاب بزرگی در قضای آسیای قدمای بود، به اعتراض کوچکی تقاضات ورزید و با فشاری در چنین موضوعی را خطرناک تشخیص داد. کورش اعتراض آنها را با علم بقدرت خود شدیداً رد کرد. از طرف دیگر چون پیشگویان هلنی، که مشاورین سیاسی این نیمه جهان بودند، مقاومت را برای شهرهای آسیای صغیر خططا دانسته بودند، فریاد استقلال طلبی آنها دیگر بلند نشد.

در این اوقات کورش به پایتخت خود همدان مراجعت کرد و یکی از پارسیان خود تابالوس Tabalos نامی را مأمور نظام نوین ممالک مسخره ساخت. تابالوس در عین حال مأموریت داشت، تا گجینه‌های کریوس را از ساردس به همدان بیاورد. این گجینه‌هادر دست مردی بود از اهالی لودیه بنام پاکتوئس Paktyes گنج-ور لودی با تمام تروت کریوس از ساردس گریخت و به نقاط ساحلی رفت و در آنجا علم یاغیگری برافراشت، سپاهی دور خود جمع کرد و با این قوای ساردس حمله برد. همینکه این خبر به هگمتانه (همدان) رسید، کورش مردی مادی را بنام مازارس Mazares (شاید نامی که با مردا Mazda مزده داده) Mazda-davlia شروع میشود با سپاه گرانی بجانب لودیه گسیل کرد. مازارس آتش طفیلان را فرونشاند. پاکتوئس و سپاهیان اورا منهزم ساخت. پاکتوئس به سواحل آسیای صغیر گریخت. در اینجا نیز از او جانبداری نشد. مازارس با سختی و خشنوت تسليم اورا خواستار گردید. اراکل Oraculum بران خیدی Branchidai مقاومت در برابر مأمورین کورش را جایرن شمرد، پاکتوئس از شهری بشهر دیگر میگریخت و بالاخره در خیوس Chios گرفتار و تسليم مازارس شد. در مقابل این خدمت و فرمانبرداری کورش شهر آثارئوس Atarneus را به خیوس بخشید و در همانچنان فرمان داد، تا مازارس شهرهایی، که در اتحادیه بزرگ دولتی ایران در نیامدند، مورد هجوم

اصل و نسب و دو ره جوانی

سخت و مجازات شدید قرار دهد.

ابتدا، مازارس و پس از مرگ او هارپاگن مادی - که در جنک ایشتوو گو و کورش بطرف کورش آمده بود و از آن زمان بعد از اندرز بدان دربار کورش واژ سرداران نامی او بود - شهرهای یونانی آسیای صغیر را یکی پس از دیگری مطیع ساختند. فقط پرینه Priene و مغnesia Magnesia در ساحل ما ندرس Meandros (امروز: بیوک میاندر یا Menderes) جرئت مقاومت نشان دادند. لیکن اصل حکومت پارسی این بود: تشویق و محبت در باره هر کسی، که در اتحادیه بزرگ ایرانی پیای خود وارد میشد و سر کوبی و انهدام هر کسی، که سریچی میکرد. و این مطلب را همه در باقه بودند.

بدینظریکرکه ها Krke (Kar-) و لوکی ها Lyk-، که همیشه مستقل بودند، پس از پایداری جانانه پهلوانی سراطاطخ خم کردند و سوئنسیس دیکلیکیه و جزا ایرانزدیک ساحل آسیای صغیر خود تسلیم شدند.

یعنی کمی قبل از ۵۴۵ تقویتاً همه آسیای صغیر ضمیمه دولت پارسی شده بود. کورش این ناحیه بزرگ را به دو ساتراپی (شهربان = Satrapes = Xsvalpharvan) که سلاطین آسیای صغیر و ساتراپی داشت تقسیم کرد: ساتراپی ساردس شامل مرکز و جنوب غربی آسیای صغیر و ساتراپی داسکولویون Daskyleion شامل مشرق و شمال آن، که کپو کیه هم جزء آن بود. سر زمین سابق کلیکیه ناحیه مستقلی بود، که سلاطین آن از خاندان سوئنسیس تحت الحمایه ایران بودند. پادشاهان پافلاگونیه Paphlagonia خالک خود را بصورت تیولی از طرف کورش اداره میکردند، ولی سر زمین آنها واحد مستقل اداری تشکیل نمیداد. ضمناً با کریسوس پادشاه لودیه، مانند ایشتوو گو با نهایت تجلیل و احترام رفتار شد. وی در نزدیک همدان، در ناحیه‌ی بنام برنه Barene، که بنوان تیول بوی سپرد شده بود، میزیست. ۱۸

در داخل ایران نیز کورش موقعیت خاندان خود را تقویت کرد. پس از آنکه در جنک با ایشتوو گو قبایل پارسی را متعدد ساخت، به سلط سر زمین آنها پرداخت و

داربوش یکم

نواحی جنوب شرقی پارس را تا کنار صحرای مرکزی ایران ضمیمه آنجا کرد . با این ترتیب قبایل چادرنشین گرمان اسه‌گر تیه - که با کردهای امروزی ایران غربی از یک تیره‌اندو با مادها قرابت دارند - یو تیه (Utiiya) و واحد - های دیگر ایرانی را در اتحادیه بزرگ پارسی وارد ساخت . این قبایل زبان پارسی را بنیاد نهادند ، اما در پارسها مستهلك نشدند .

البته قبایل پارسی اصیلی ، که نجایی کشور ازمیان آنها برخاسته بودند ، در این اتحادیه بزرگ ایران دارای مزایائی بودند و نسبت بسایر مردم ساتراپی پارس تشخیص داشتند . در مرکز این ولایات جدید بزرگ ، در دامن کوه ارگدریش Arakadriv ، پایتختی به سبک هگتمانه (همدان) بنا شد ، که یونانیها آنرا با سارگادی Niyamadeh بیان کردند و امروز این ناحیه را در دشت مرغاب میگویند .

قبل از اینکه کورش بتواند ، بر ضد دشمنان خود در جلگه‌های آسیای قدامی دست بکار شود ، مجبور بود ، مشکل بزرگتری را در شرق مملکت حل و فصل کند . سرحدات غربی او همه‌جا با سرحدات طبیعی تطبیق داشتند و در مقابله منحدهای غربی موقعیت او بسیار قوی بود . اما تاکنون برای تثبیت سرحدات شرقی فرصتی بدست نیامده بود .

درست در اینطرف مخاطراتی دولت اورا تمدید میکردند ، که در هر دقیقه‌ای ، که دولت هخامنشی قوای خود را متوجه غرب میساخت ، ممکن بود ، مهلک بشنید . پس کورش قبل از تثبیت سرحدات شرقی به «چوچ» نمیتوانست ، به غرب پردازد .

ابتداء در شمال شرقی دولت او ناحیه مقدن و نرومند بلخ («باختر ») ، که فضاهای حیاتی سه‌گانه اقوام اریائی است پس نشین شمالی فلات ایران و هند را بهم مربوط میساخت ، و بدینجهت اهمیت نظامی بزرگی داشت ، باید بصورت حلقة مستحکمی درآید . مخاطره بزرگ در این ناحیه سکاها بودند . اینها در مناطق فاصل بین فلات ایران و صحرای اسپه‌های ترکستان بسرمیبردند . با سرزمین ایران روابط مناسب و زدایی داشتند و از همان دروازه‌هایی ، که قبایل شرقی ایرانی وارد ایران

اصل و نسب و دوره جوانی

شده بودند، و پیش از آنها هندی‌ها از آنجا گذشته بودند، میتوانستند، با سهولت تا قلب ایران بپازند. نه تنها بلخ بلکه گرگان و خراسان نیز باید، برای اطمینان و جلوگیری مجهز میشدند.

بهین جهت کورش با قوای نظامی خود متوجه مشرق گردید. بلخ را بدولت خو، افروز و مرغ و سعدیان را متصرف شد، و چون میخواست، از آرامش این نواحی و دستبرد سکاهای مطمئن باشد، در جهت شمال تا سیردریا (سیحون Taxartes) راند. در آنجا قدرت در دست پادشاه سکائی بود از سکاهای شرقی (سکاهای هومورز *Sakar haumawargan*) . پس از جنگهای سختی، که میان آنها و کورش واقع شد، بالآخر سکاهای نفوذ سپاهیان بارسی را حس کردند و کشور پادشاهی سکاهای شرقی مجبور شد، با کورش پیمان اتحادی منعقد کند. این بود ثبیت روابط هخامنشی و سکائی. اما پیش روی تا قلب خالک سکاهای - که در سرحد ترکستان غربی و شرقی است- غیرممکن بود. و نیز غیرممکن بود، که حدود مملکت را بحدود ترکستان شرقی برد. عاقلترین راه حل همین بود، که قبایل ایرانی استپ‌نشین، که قدرت دولت تازه را حس کرده بودند، با ایران متحد شوند و قراردادی بسته شود. معذلك کورش جانب اختیاط را رهای نکرد و قلعه چنگی کورس ختنا (Kyres-chata) را در نزدیکی سیر دریا بنانهاد. با این ترتیب ساتراپی بلخ با عقد قراردادی موقعیت نظامی مهمی پیدا کرد. پادشاه سکاهای مجبور بود، برای ساتراپی بلخ سر باز بفرستد و هم در موافق چنگ دسته‌های کمکی در اختیار این ساتراپی بگذارد. (۲۰)

علاوه بر تقویت نظامی گوشش شمال شرقی دولت هخامنشی این معاهده مزیت دیگری نیز داشت، که قوای اضافی استپ را با پرداخت حقوق و خدمت سربازی سرگرم میداشت و دیگرسیبی برای حمله به سرحد ایران باقی نمیاند. نتایج این شطرنج عاقلانه نظامی و سیاسی چندی بعد دنیا را متعجب ساخت. پس از آنکه کورش از این چنگ‌های بزرگ با چنین قدرت و توفیقی سریرون

دایوش بکم

آورد و با این طرز رشیدانه و عاقلانه بنای دولت خود را تثبیت کرد ، میتوانست بنحو دیگری ، بجز آنکه سلاطین ماد کرده بودند ، در دنیای شرق زمین وارد معرکه شود . و در فکر آن باشد ، که ملت خود را فرمانروای این دنیا سازد . دشمن اول او در اتحادیه ضدایران نبونید پادشاه بابل بود . کورش مقاصد و نقشه‌های او را بخوبی میدانست و یک لحظه نیز از خیال او فراخت نداشت . هر چند در سال ۶۴ کورش برای حفظ جناح خود در سرحد بابل بیک سلسله عملیات نظامی برداخته بود ، اما پس از ختم عملیات شرق در سال ۵۳۹ توانت ، نبونید را در خاک خود او ، در سرزمین بابل ، مورد حمله قرار دهد . در این هنگام گوبروواس (*Gobryas*) (گوبرووه) (*Gaubruwa*) فرماندار پارسی نواحی کوهستانی شمال شرقی بابل پس از شکستی ، که در اوایل اکبر به بابلی‌ها وارد آورد ، سیل آسا بطرف پایتخت آنها سر ازیر شد . نبونید ، که شهر بورسیپه (*Borsippa*) گریخته بود ، مجبور به تسليم گردید و در ۲۷ همان اکتبر ۵۳۹ کورش در جلال و چبروت تمام وارد شهر بابل شد .

این موققت سریع و کامل کورش نه تنها مدیون قدرت سلاح و سربازی او بود ، بلکه قسمتی نیز در نتیجه مقدمات دیلوو ماسی ماهرا نه او بدست آمد .

کورش بخوبی میدانست ، که دشمنی نبونید با کهنه مردوک (Marduk) ، خدای ملی بابل ، زخم بیشترین نقطه قدرت اوست . کورش با کهنه مردوک مرتبط شد و وقتی به بابل هجوم می‌آورد ، رسم اعلام کرد ، که دست مردوک اورا بر گزیده ، تا نبونید هر تد را از میان بردارد و برم بابل آسایش و آرامش عطا کند .

ورود او به بابل بیشتر به رژه فاتحانه ناجی ای شباخت داشت تا بدشمول دشمنی در شهر مغلوبی . کورش پیکر خدایانی ، که نبونید از معايد بابل دور گردید بود ، دوباره بجای خودشان بر گردانید و خود با آین بابل دست مردوک را فشرد و با تمام تشریفات منتهی و دولتی تاج شاهی بابل را بسر گذاشت .

بدین ترتیب ، بی آنکه جنگهای بزرگی واقع شود ، تمام مملکت بابل بتصرف او در آمد و حتی اقوام دورترین نقاط غربی بابل را - چنانکه رفتار او با اسرائیل و

اصل و نسب و دوره جوانی

نشان میدهد - بخود جلب کرد . کورش با نهایت مردانگی به دیان اسیر را بموطن خودشان مراجعت داد و با این عمل در دورافتاده ترین گوشة عربی پاگاهی برای عبور سر بازان خود در جنگهای احتمالی آینده ترتیب داد .

در تمام این رفتار جوانمردانه خود با اهالی و اقوام مغلوب کورش شرایط احتیاط نظامی را فراموش نکرد و برای تصرف و پیوستن این سرزمین‌ها از نظر نظامی قصوری نشان نداد . در حصار بابل رخته بزرگی شکافت و گویر واس را فرماندار مملکت بابل تعیین کرد . در همانچنان مناطق سوریه را با انتظام ساخته وارد در دستگاه اداری ممالک خود نمود و سرحدات را در این قسمت نیز مطمئن ساخت . با نبود مانند سلاطین دیگر با نهایت احترام رفتار شد . فقط حق توقف در بابل از او سلب گردید ، تا مبادا در میان کسان خود بفکر طفیل ملی بیفتند . در شمال ولایت کرممان ، فردیل کویر ، تیولی باو عطا شد ، وی سالیان دراز در آنجا بسر میبرد .

اینک کورش تمام شرق ازدیاد را متصرف شده و کشور عظیمی تشکیل داده بود . در حوزه کوئتور جنوی دولت دیگری جزء صریح وجود نداشت . در این شکنی نبود ، که کورش در برآبر سرحدات کشور فرعون آمیسیس نیز آرام نخواهد شد . و قایع بعدی نیز مقاصد این فاتح بزرگ و سیاستمدار بینظیر را نشان دادند . معدله کورش پس از فتح نواحی بین‌النهرین و سوریه و همسایه‌گی با اتحادیه بزرگ دشمنان بیچ و چه آمادگی حمله به مصر را ظاهر نکرد . بلکه باز سرحدات شرقی اورامتوجه خود ساختند . چه فاتح بزرگ در آنجا و ظایف عاجلانه‌تر و مهمتری را قبل از حمله به مصر می‌بایست ، با رشادت و حدت انجام میداد .

ایرانشهر بزرگ مانند دولت ماد را بینطرف هنوز سرحد ثابت معینی نداشت ، هر چند از حدود فلات بسیار خارج شده بود . در شرق قبایل جنگجوی هندی سکنی داشتند ، که بدنیال موج اول اریانی‌هایی ، که بسرزمین پربر کت دره سندرقه بودند ،

دابوش یکم

در مسیر حرکت خود در کوهستانهای سرحدی ایران و هند متوقف شده بودند. اینها رابطه زنده و مجسم میان دو قوم برادر ایران و هند و در عین حال اما عنصر نامطمئنی برای اتحادیه ایران بزرگ بودند. اقوام ایرانی هری (هرات، هربووه، *Haratwa*)، اقوام ایرانی هری (هرات، هربووه، *Haratwai*) دام در مخاطره آنها قرار داشتند. این موقعیت در سرحد شرقی دولت کورش و اجترین مسئله‌ی بود، که با است حل شود، قبل از آنکه پادشاه به مسائل دیگری پردازد.

پس کورش مصمم گردید، به اقوام هندی حمله کند. منظور از این حمله تصرف دره سنندج بود، بلکه میخواست، این قسمت از فلات را کلاً به دولت ایران ملحق کند و دامنه شرقی کوهستان آن ناحیه را سرحد طبیعی و مستحکم کشور خود سازد. از سرزمین پرثوه (*Parthia*) (پارته پارثیا *Parthaea*) تقریباً خراسان بعدها و هری کورش وارد ناحیه پروپامیس (*Paropamisos*) (فقاران هند)، ناحیه هندی نشین قندهار، یعنی اطراف دره کابل، شد.

کورش خود با سپاه خود از غرب هجوم آورد و به لشکریان کمکی سکاهای شرقی از ناحیه بلخ فرمان حمله داد. شاید درنتیجه راههای دشوار و غیرقابل عبور این کمک دیر رسید. کورش مجبور شد، تنها با قبایل جنگجوی هندی وارد میدان شود. خطرشکست برای کورش بسیار بود. شکست جبران نابینیر نا بود کننده‌ی او و سپاهیان اورا تهدید میکرد. و اگر در آخرین لحظه بحرانی پادشاه سکاهای شرقی بر حسب تمهد و وظیفه با دسته‌های برگرین خود بیدان نبرد نمیرسید، سرنوشت کورش و سپاه او در دست دشمن بود. پس از آنکه مقاومت قندهاریها بدین ترتیب درهم شکست، کورش متوجه نواحی چنوی ترشد و در آنجا هندیهای شکوش (*Vindagesa*)، ساتگاید (*Sattagyd*) و همچنین اهالی مکران را در ساحل خلیج فارس منکوب کرد. در مکران نفوذ هندی و ایرانی و عرب مقاطعه بودند و کشور گسترش یافته پارس با آن حدودی مشترک داشت.

کورش بدینظریق در طی بیست سال با وسائل سیاسی و نظامی بینظیری

اصل و نسب و دو دوره جوانی

ایران‌شهر بزرگ هخامنشی را بر اصول آزاده‌سواری آریانی بوجود آورد. حامل و برنده این تشکیلات جدید در حققت نجایی جنگی ایرانی - یا دقیق‌تر، نجایی ایران غربی - بودند. بهترین و شریف‌ترین نماینده این آزاده‌سواران شخص کورش بود. ساختمان داخلی دولت او مخلوطی بود از آن‌مه دولتها و قبایل قدیمی، که بدولت او ملحق شده بودند. فقط شخصیت مسلط و درخشنان کورش توانسته بود، آنها را بفعع دولت خود با خود نگهداشت. تنها اشتباه کورش این‌بود، که فکر نکرده بود، که بگونه ممکن است، یک‌چنین ساختمانی بدون رهبری بزرگی و عظمت خود او یگانگی و وحدت خویش را حفظ کند. البته کورش با نوغ‌جلی خویش، با مداخله در کوچکترین امور کشور و آمادگی دائمی شخصی در مواجهه با مخاطرات احتیاج به تشکیلات تابتی را حس نمی‌کرد. بخصوص که آزادگان ایرانی اور امپرستیتد و دوست میداشتند. همه قبایل ایرانی از گپدوکیه تا هند در شخص او یک پادشاه سپاهی واقعی برای قومیت آریانی خود میدیدند. اقوام غیر آریانی بین‌النهرین و سوریه او را فرمانفرمايی عادلی میدانستند و پادشاهی، که خدایان ایشان برگزیده بودند.

در میان همه رعایای اوقط شهرهای هلنی آسیای صغیر از او میترسیدند و میگریختند که کورش در نظر آنها نماینده یک قدرت آسیائی دورافتاده و مجهولی بود، که مر کرزندگی سیاسی آنها را از وطن یونانی به فضای بربریت‌شرقي کشانیده بود. اگرچه سرنوشت آنها، از زمانیکه از سلطه اودها ییرون آمدند و به ایران‌شهر هخامنشی ملحق شده بودند، بهیچ‌وجه بدتر نشده بود، معدله‌کفر مازروایان جدید در نظر آنها بسیار بیگانه مینمودند. دولت اودیه تاحدی متعلق بفضای هلنی بود و عامل یونانی شاید قویترین عوامل آن را تشکیل میداد.

بدون شک فرمانروای تازه سختگیر و شدید بود. اما خیرخواه و عادل نیز بود و در نظر او و در دولت او هلن‌ها یک عنصر کوچکی در میان صدها عنصر قومی دیگر بیش نبودند. در بار او مانند در بار کریوس نمیتوانست، مر کری جهت کوتور و

دادبوش یکم

تجارت هلنی باشد. هگمانه خارج از شعاع عمل یونان بود. از این گذشته پا بخت هخا منشی مملو از نجای شمشیر ارانی بود همه مفروود و مشعر به زرگزادگی و قدرت. واينها به سوداگران و علمای یونانی به چشم حقارت مينگريستند. یعنی هلن‌های آسيای صغیر، که تا چندی پيش مشاورین توانانترین و ترومندترین پادشاه دنيا، و خود سرشنتمداران تجارت عالم عظيمی بودند، يكمرتبه بصورت يكمشت گاسب ناچيز پرچانه يلوه گوئي در آمدند - چنانکه کورش خود گفته است. والبته در نظر آزاده سواراني، که چکاچاک شمشيرشان در نيردهای بيشمار گوش همه ملل جهان را پر ساخته بود. اينها پست و ناچيز ميندوند.

اين تغيير و تطور بطور قطعه موقعت هلن‌های آسيای صغیر را طاقت‌فرسا ميساخت وسعي فرمانروایان تازه درمه ربانی و کماک‌آنه در اين حالت دوحی ايشان بيشمر بود. يكمرتبه فقدان همان آزادی فردی را، که در هنگام پيام کورش برای دفاع از آن حاضر نشده بودند، در خود حس ميکردند، همچنین تجاوتی، که اين شهرهای کلني را غني کرده بود، از وقتيکه چهره ولايات آسيای صغیر به مشرق نافته، و دیگر گريوس با آنهمه ثروت برای تشويق سوداگری آنها وجود نداشت، درهم رفت و کساد بود. پس مردم اين شهرها بفکر آن افتادند، که از آنجانهز بجای دیگری مهاجرت کنند. بعضی دسته‌های مصمم حقيقتاً سرزمين دولت تازه را ترك گفتند. و در غرب دور و در سواحل دریای سیاه و جنوب روسیه برای خود پناهی یافتند.

كمی پس از هاجرت اين دسته‌ها يواس Bias از اهالي برینه به پان ايونيون Panionion^۴، انجمن هلنی‌های آسيای صغیر، چنین پيشنهاد گرد: «مردم شهرهای یونانی آسيای صغیر باید، همه وطن‌کنوئی خود را ترك گفته، باکشته‌های خوش بمنطقه ره‌سيار شوند و آنجا در سواحل جموئی ايتاليا اقامت گريند. يواس با نقشه خود و گسترش جديد یونان در غرب ميتوانست، دنيا را تغيير دهد. اما هلن‌هادیگر آن قدرت و جسارت ييمانتند و شور گسترش و مهاجرت را نداشتند، تا در سرزمين تازه‌تری زندگی تازه‌ئی بنانهند. اربابان شهرهای تجارتی به دارائي و منافع كسب

اصل و نسب و دوره جوانی

خود بیش از همه چیز علاوه‌نم بودند و نمیتوانستند، به آسایش خویش یکمرتبه پشت با بز نمند. نقشهٔ بیان پذیرفته نشد و اکثر هلن‌ها در شهرهای خودشان ماندند، تا با موقعیت جدید یک طوری بسازند. در خاک اصلی هلاس نیز برای برادران شرقی تفاهمنم بزرگی نشان داده نشد. زیرا در اینجا واقعیت نظامی سالهای اخیر با خشکی عدد مورد دقت قرار گرفته بود و خصوصاً مردم به فضای زندگی خود علاقهٔ فوق العاده‌ای داشتند. اما آن دوزی، که هلن‌ها در دست دولت پاره‌سی قدر و منزلتی حاصل کنند و به بزرگی فرمانروای هخامنشی ارزشی قائل شوند، چندان دور نبود. آن روز آغاز فصل جدیدی در تاریخ خواهد بود.

پس از آنکه کوادش سرحدات دولت را در همه جا کاملاً مستحکم ساخت، از دشمنان کهنه او فقط فرعون مصر آهاسیس باقیمانده بود. صرف نظر از اسپارت، که بطور کلی خارج از دایرۀ دید پارسه‌ها فرار داشت. چندی پیش از این نیوکدنصر بابل مصر را متصرف شده بود. موقفیت بابلی‌ها در سرزمین فراعنه کوشش را به حمله تحریریک میکرد. البته یک چنین لشکر کشی کار آسانی نبود و تهیات طولانی و مقدمات دقیقی لازم داشت.

در وسط این تهیات کوشش مجبور شد، باز دیگر به سرحدات شرقی دولت خود متوجه شود: خطر تازه‌ای باز در آن سمت ظهور کرده بود. در استپهای وسیع تر کستان غربی و صحراوی آن، در کنار درهای خزر و دریاچه آرال و دسته دیگری از سکاهای علاوه بر سکاهای شرقی، که در کوهستانهای «پامیر- قی یانشان» مینشستند. قدرت سیاسی‌تری تشکیل داده بودند. اینها ماساگت‌ها (گلهای ماهیخوار) یا چنانکه پارسه‌ها میگفتند، سکاهای تیز خود *Sakav tigraxandu* بودند، که به رهبری ملکهٔ خود نومود رس Thomyris قدرت عظیمی مجتمع ساخته، از دروازه‌های پرنو (خراسان) را تهدید میکردند. این موقعیت عجیب میتوانست، تمام سیستم نگهبانی و سرحدداری‌ئی، که کوشش بنادرده بود، درهم پاشد. بنابراین کوشش باز با یک لشکر کشی دولتشی به دشتیابی ترکستان غربی هجوم آورد و بارش

همیشگی خود، با حملهٔ غافلگیر، از مخاطرات آیندهٔ جلو گیری کرد.

خطرنالک بودن این لشکر کشی برای کورش دوشن و واضح بود. چه قبیل از حرکت تمام کارهای دولتی خود را منظم و مرتب کرده، و بر حسب رسماً قبایل پارسی ولیعهد خود کمبوجیه را جانشین خود ساخته بود. پیش از این نیز در سال ۵۳۸ کمبوجیه نمایندهٔ پادشاه در بابل شده بود.

بهر حال کورش در آن موقع، بدون اینکه موفق شود، سعی کرد، مناسبات بین دو پسر خود کمبوجیه و بردیه (Smerdis، برذ، بلند)، را که خطیری در جانشینی و در دولت پس از او بود، منظم کند. بالاصلهٔ پس از تنظیم این مسئله متوجه شمال شرق شد و از خراسان وارد دشت‌های ترکستان گردید.

حریفان کورش تحت فرماندهی ولیعهد مملکة سکاهاد را بتداء، با حملهٔ هر شیدانه کورش سخت منهزم شدند و پادشاه، بزرگ پارسی تا قاب سر زمین ایشان تاخت. در اینجا چهار اراضی کوهستانی تاهه‌واری گردید و در بیراههٔ ای در میان دشمنان محاصره شد. کورش بادستهٔ بزرگی از مردان جنگکار خود پس از نبردهای دلیرانهٔ یمانندی گشته شد. همراهان و نادار کشته او را از چنان دشمن بدر برداشت و با تجلیل تمام به پایتخت خودش پاسارگادی در دامن کوه ارگ در پیش رسانیدند. (۲۳)

در آنجادره مقبرهٔ معظم ساده‌ئی، که خود بنا کرده بود، فرزند بزرگ به آغوش مادر وطن سپرده شد. دخمهٔ کورش برای همهٔ ایرانیان مکان مقدسی گردید، و تا پادشاهان هخامنشی سلطنت داشتند، یادبود پایهٔ گذار دولت جهان پارسی در مراسم تاجگذاریها در برابر جسد پهلوان بزرگ این خاندان برقرار میشد.

در ابتدای سال ۵۲۹ کمبوجیه، که اداره امور مملکت را در دست داشت، بر تخت نشست و ارث کورش در آغاز دولت خود دو وظيفة مهم بر عهده داشت: اول انتقام از ماساگت‌ها؛ دوم تصرف مصر. بدین ترتیب فوراً متوجه شمال شرق گردید و کارهای ناتمام پدر را در آنجا با تمام رسانید و بمجرد برگشتن به مغرب آمادهٔ حمله بصر شد. (۲۴)

اصل و نسب و دوره جوانی

در این اوقات در داخل مملکت مشکلی، که تصور میرفت، حل شده باشد، از نو خاطر کمبوچیه را برشان میساخت. تنظیم فطعی آن میباشد، به قیمتی هم، که شده، انجام گیرد. برده براذر کمبوچیه، پسر جوانتر کوشش بزرگ مدت‌ها بود، موقعیت مناسی میجست، تا از آنجا بتواند، تاج سلطنت را بدست بیاورد. چون برده نخستین پسر کوشش پس از تاجگذاری بود، بر حسب مراسم و حقوق ایرانی حق سلطنت بدومیرسید. با آنکه کوشش پسر ارشد خود کمبوچیه را، که وارث تاج و تخت انسان بود، به ولی‌عهدی نمیکرد بود، باز نجایی پارسی نظر به حق مسلم برده برای او مقام بزرگ بخصوصی قائل بودند. کوشش در شرق مملکت فرمانروائی تقریباً مستقلی به برده سپرده بود و با این ترتیب مسئله دو برادر را حل شده میپندشت. اما خود همین قضیه تجزیه دولت هخامنشی و خطر جنگهای داخلی را تقویت میکرد. کمبوچیه، که بر عکس پدر و برادر دارای خلقی تند و سلطنتی بود، میترسید، که برده از وجہه خوب عمومی خود و حقوق سلطنتی ای، که با تعلق میگیرد، هنگامی که وی و چنگاوران وی به لشکرکشی به دره نبل میروند و شاید مدت درازی بطول انجماد، وقت را مفتقم شمرده، خود بر تخت سلطنت بشینند. کمبوچیه، که همه کارهارا با برداش و زور فیصله میداد و عوایض را کمتر میستجید، قبل از حرکت به افریقا به فرمانده گارد خود پرسکاسپس (*Parsaspes*) دارای اسب جوان،^(۲۵) دستور داد، تا در نهایت خفا برده را بکشد. و تصور میکرد، این برادر کشی او یک واجب ناگزیر سیاسی است و شرط اول آن آرامش داخلی است، که بدون آن حرکت به افریقا محال است.

پس از آن کمبوچیه، که خود را از اوضاع داخلی فارغ البال میدانست، در آغاز سال ۵۲۵ با سپاهیان خوش عازم دره نبل شد. قبل از حرکت مغی را بنام اور و پستس (*Ahorapavsta*، اهوراپرست)، مأمور تنظیم کارهای سلطنتی در ایران نمود. در دربار پارسی نیز مانند دربار مادی ریاست منهجه در دست بزرگ مغان بود. سپاه کمبوچیه به فرماندهی فانس (*Phanes*) از اهالی هایکار ناسوس

دادربوش یکم

(از شهرهای کاریه . امروز : بودروم) ، که چندی پیش از مصر گریخته بود ، از نیم جزیره سینانی بطرف مغرب پیشوای میکرد . در اینجا باقبایل عرب قبله ، فراردادی برای تهیه آب و شربسته شده بود . کشتی های فینیقی در همانحال در ساحل مصر مشغول عملیات شدند . در دریانیز کمبوچه با نهایت مهارت پلوکرا اتس Polykrates بزرک ساموس Samos و پادشاه قبه س Kypros را بجانب خود جلب کرد و از آمادگی و کمال آنها بهرهور گردید .

لحظه حمله به مصر ، بینهایت مناسب اختیار شده بود : پسامتیخ سوم Psammetich III جای پدر جنگجو و پر تجربه خود را گرفته و بر تخت فرانجه نشسته بود . تصادف نیروهای متخاصم در نزدیک قلعه پلوسیوم Pelusium واقع گردید . کمبوچه در حمله اول قوای مصری و اجران هلنی و کاری آنها را در هم کوخت و نابود کرد . عمدۀ سپاهیان مصری با فرعون به همیوس Memphis گریختند و در محاصره آنجا تسلیم پارس ها شدند . قلعه پلوسیوم و شهر هلیوپولیس Heliopolis پس از مقاومت جزئی بر سرعت سر فرود آوردند و نتیجه شکست مصر مسجل گردید و این قدیمترین دولت مشرق زمین بدولت جهانی پارس منضم شد . در اینجا نیز خیانت کهنه مصری دل بزرگی بازی کرده بود : همان وسیله‌ئی ، که کوشش با آن تردستی در فتح بابل برانگیخته بود . کمبوچه نیز در روزهای نخستین فتح مصر با کهنه آنجا نظر مساعد و خوبی نشان میداد . ۲۶

کمبوچه قریب سه سال در مصر متوقف شد و میکوشید ، تا ممالک سرحدی دیگری را ضمیمه دولت خود سازد . از جمله لیبوا Liby (ستگنوشت : پوتایا Putayav ، لا : Punt) و هلن های کورنایکا Kyrenaika (سیرناییک ، چیرنایکا) حمله برد و در امتداد نیل بسرورقت اثیوپ های نوبی Nubi (سنگنوشت : کوشیاah) رفت . البته با عدم تهیه مقدمات وجود سرزمهنهای غیر عادی ناشناس موقوفیت های بزرگی حاصل نشد . کمبوچه خواست ، متوجه قرطاجنه (کارتاژ ، یو : Karchedon ، لا : Carthago ، تازه شهر ، شود ، در یاوردان فینیقی از جنک با ملت خود سر باز زند .

اصل و نسب دوره جوانی

همه این پیش آمدهای نامناسب کمبوجیه را از نخوت خاص فرهنگ منهجهی مصر و غربات جهان بینی آن بیزار کرد و کم در گفتار و رفتار دشمنی خود را نسبت باین جهان بینی نشان داد. گاو مقدس آپیس Apis را کشت و این در نظر مصریها جنایتی مینمود و خشم آنها را بر میانگیخت. متعاقب آن پسامتیخ، که طبق سنن ایرانی باوی در نهایت احترام و بزرگداری رفتاب شده بود، از نارضایتی عمومی استفاده کرده، طغیانی بنفع خود برپا ساخت. این طغیان در اسرع اوقات سرکوبی شد و کمبوجیه فرعون بدجخت را بدبار آویخت.

در حالیکه وضعیت مصر روز بروز نارضایتی های تازه‌هی تولید میکرد، از ایران به کمبوجیه خبر رسید، که برادر مقاول او برده است - در واقع مغی گوهاته *Gauhati* نام - علم طغیان برآورده است. خطر این حادنه بسیار بود، چه کمبوجیه قتل برادر را بلکلی مخفی نگهداشته بود و مردم بقیانگرد بسرساختگی کورش جمع میشدند. متعاقب این خبر کمبوجیه با سپاهیان خود عازم وطن شد و امور اداره مصر و مناطق فتح شده جدید را به آرواندس Aryandes سپرد. کمبوجیه در میان راه در سوریه در نتیجه تصادفی کشته شد. سپاهیان آزاده سوار ایرانی، که بطرف هگمتانه حرکت میکردند، وقتی خبر چلوس برده است بر تخت هخامنشی شیندند و دانستند، که در ایران و بابل همه چهار سیاست شناخته شده، از هم برآورده است. در این ساعت چنین نظر میررسید، که با مرک کمبوجیه، که در واقع لیاقت و کاردادی کورش بزرگ را نداشت، شاهکار پایه گذار بزرگ ایران، یعنی دولت هخامنشی، نیز برباد میرود. (۲۷)

داریوش پسر ویش تاسپه در میان این حواست و پستی هاو بلندیهای تاریخی رشد کرده و بار آمده بود. در آن هنگامه که کورش بزرگ بر تخت دیکوها می نشست و دولت جهانی خود را آغاز میکرد، داریوش از مادر زائیده بود. هنوز خردساله بود، که مادر و دایگان خود را در پارس ترک گفت و بدر بار شاه رفت. در اینجا با منسویین و عموزادگان خود، که از خاندان مستقمیم شاهی بودند، و همچنین با نجیبزادگان بزرگ ایرانی آشنا شد و با آنها و در میان آنها دوره کودکی و آغاز

داریوش یکم

جوانی را گذرانید . با آنها کمانداری و سواری و نیزه‌اندازی آموخت . این تمرینات برای پروردش جوانان جنگی لازم بود . در انواع این ورزش‌های سربازی بروزدی داریوش از همگنان خود سبقت یافت . در جوار تعلیمات سربازی و تعلیمات مذهبی و فرهنگ آزاده سواران ایرانی را با آنها می‌آموختند . داریوش نشان داد، که دارای قدرت فکری و روشن‌بینی عجیبی است . این فضیلت نوام با فضائل سپاهیگری رهبری جوانان در باز را بدست داریوش سپرد .

داریوش در رقابت‌ها و مسابقات ورزشی ، جنگی و روحی با پسران آزادگانی، که با کورش بزرگ مشغول فتح دنیا و تشکیل دولت جهانی او بودند، بار آمد و آنچه در این سال‌ها آموخته بود، این بود : قدرت و دلیری ، وفا و صمیمیت، دشمنی با گول و دروغ، رفاقت و وفاداری با رهبران آینده ملت ، تجلیل روابط خونی و نژادی آریائی، که آنها را بهم پیوسته . همینکه دوره کود کی سپری شد، داریوش با همگنان خود، شاهزادگان و بزرگزادگان دیگر، هنگام بار در پیش تخت شاه مینشست و احکام و دستورهای قضائی شاهرا می‌شنید و میدید . چگونه پاداش‌ها و کیفرها تقسیم می‌شوند ؟ چگونه دستگاه عظیم حکومت می‌گردد . داریوش هر روز گورش بزرگ را هنگام کار میدید و اصول کردار و سیاست او را می‌آموخت . وی بسرعت روح این فرمانفرماei نابغه را دریافت و در خود تحلیل برد . (۲۸) و قییکه کورش در آخرین لشکر کشی خود بر ضد ماساگت‌ها عازم بود، تربیت درباری داریوش تقریباً خاتمه یافته ، و دیگر چیزی نمانده بود ، تا وارد خدمت دولتی شود . زیرا در همان هنگام پا بهیست می‌گذاشت و مانند سایر نجیب‌زادگان ایرانی می‌بایست ، وارد در خدمت لشکری و سیاسی می‌شد . بدین ترتیب داریوش در میدان افول ستاره بزرگ هخامنشی - کورش - حاضر نبود و مشاغل خود را با تاجگذاری کمپوچیه شروع کرد .

اینک داریوش با درجرگه مردان گذاشته، واژ لحاظ ساختمنان جسمی و روحی حقیقتاً بهترین نمونه و نماینده آزاده سواری ایرانی بود . با قامت بلندی ، که در

اصل و نسب و دوره جوانی

سختی‌های ورزش و نبرد آبداده و نیروگرفته بود، با پیشانی فرآخ بلند، با چهره‌ئی در شجاعت و رشادت قابل پذیرفته، با بینی‌ئی تقریباً صاف و کشیده، با چانه‌ئی استخوانی و بزرگ داریوش ظواهر و علامات نزد «شمالي - ديناري» را، که میراث خون نجباي آرياني بود، اصالت خونی خویشن را باز ميساخت. علاوه بر قادرت تصویم و غرور چشگی خاص نزد نجباي ايراني در او آثار روش‌بنی، مقامات روحی بزرگ، نیک نفسی و سلامت ذات نيز ديده ميشد و او را از دیگر نجباي ايران ممتاز میکرد. حقيقتاً هوشياری طبیعی و سرعت انتقال روحی ئی، که از اختلاط مساعد نزادهای شمالي و ديناري حاصل شده بود و در ايرانيان تجلی میکرد، در اين مرد در نهايیت کمال خود وجود داشت. (۲۹)

سبقتي، که داريوش هنگام تربیت از همگنان خود داشت و همچنین اصل و نسب بلنداو در دولت کمبوجيه بهوي فرصت پيشروفتاهی زيادي دادند. وقتی کمبوجيه به مصر ميرفت، داريوش نيزه دار شاه يعني «آجودان» او بود. در مصر داريوش تاز گيها را به دقت تمام ميديد و بخاطر ميسپرد؛ چه او بيش از پادشاه خود موشكافي و روش‌بنی داشت. اما شب و روز اندشه و توجه او نسيت به سرنوشت دولت کورش بيشتر ميشد. بخصوص وقتی فرمانرواي جديد را با پدرش مقايسه میکرد. دولت کهنسال فراعنه را داريوش با دقت و همتی بيش از شاه ميديد و مطالعه میکرد. و از آنجا برای کشور خود در سه‌اهي ميگرفت.

آنچه داريوش در اينجا، در مصر، ميکرد و ميانديشيد، در تکامل و تطور امور دولت بي از بود: جوانی و مقام او اجازه نمي‌داد، تا در شخص کمبوجيه، چنانکه ميخواهد، مؤثر و متنفذ باشد. از طرف ديگر کمبوجيه به حرف بزرگان خود گوش نمي‌داد. داريوش سرنوشت دولت پارسي را ميديد، بکجا ميانجاهد و نيمتوانست در آن تغييري بدهد. در مراجعت کمبوجيه وي نيز بجانب ايران رهسپارگردید و در هنگام مرگ کمبوجيه در اعماق جرم سپاه آزاده‌سواران او، که بدون نظم و ترتيب از هم چراكنده ميشدند، فرورفت. (۳۰)

فصل دوم

ذر پی فلک

در چله تابستان ۵۲۲ داریوش جوان ۲۸ ساله نیزه‌دار و آجودان سابق کمبوجیه پس از مرگ پادشاه خود در شام دو باره بوطن مراجعت کرد. تمام سرزمینهایی، که وی در سفر پیموده بود، بابل، شوش و حتی سرزمین‌اصلی اجدادی او، در تصرف غاصب در آمده بود آزاده‌سواران و مردان بزرگ اطراف شاه به ولایات خویش رفتند، در آنجا کناره گیری اختیار کرده بودند. آرامش خفغان آوری در همه‌جا حکم‌فرما بود.

در حالیکه از همان‌شیوه‌ها در طبقه اولاد ذکور فقط خاندان ارشامه و برادر ویشقاپه باقیمانده بود، بزرگان و آزادگان دیگر در چنان غاصب غافلگیر شده، اضطرار قدرت خود را بچشم خویش میدیدند. گوشه‌اته تسلط خویش را بمروز با برهم ریختن ساختمان اجتماعی دولت کورش تثیت می‌کرد. گوشه‌اته برادر اور و پستس - معنی، که کمبوجیه در سفر مصر نیابت سلطنت را باوسپرده بود - نماینده منافع مادها نبود، بلکه مظیر یک طبقه محدود و محصور کهنه و آخوندگانی بود، که در هر مورد دشمن سرستخت نجباي مادي و بالا خس بارسي بودند. (۱)

دراوایل دوره مادی مرد منه‌ب گذار بزرگی بنام زره تو شتره *Zarathushtra* (زرتشت) در سرزمین‌های ایران شرقی آئینی بر بایه معتقدات ملی اعلام کرده بود. این آئین گرداگرد وجود بر تراهوره‌مزدا *Ahura-Mazda* عالمی مرکب از خوب و بد چیزه بود و مرد آریائی بر طبق جهان‌بینی و سمن اخلاقی خود بایست، در نبرد

اصل و نسب و دوره جوانی

دانمی بخاطر نیکی، راستی و روشنائی بکوشد. در عین حال آئین زرتشت آتش آن نیردی را مجسم می‌ساخت، که میان دوچهان یعنی مقاومت و متفاوت روش شمال و عالم تاریک جنوب زبانه می‌کشد. این آموزه مذهبی در گسترش خود در مغرب تارگما (ری)، پاینخت قسمت شمال شرقی ماد، در دامن جرم عظیم دماوند پیش فته بود. و اینجا مر کر قبیله کهنه مغ ها (مجوس *Mageia*) بود. (۲)

مغ ها آموزه جدید را پذیرفتد و آن را بر طبق ساختمان روحی خود تغییر دادند. اما مغ ها در نتیجه اختلاط با بومیان پیش از آریانی های این سرزمین بسیاری از آداب و رسوم و جهان یعنی آنها را مانند جادو و اسرار سیاه دیگر، آموخته بودند. بدینظریق پس از مرگ زرتشت آموزه بزرگ او در دست چنین آخوندهای بسطورهای بولک و فرمولهای واهی با اسرار تاریکی مبدل شد.

مغ ها، که در دربار ماد نیز در جوار نجای شمشیر نفوذ زیادی داشتند، با آموزه اسرار آمیزی، که فقط خودشان می‌شناختند و میدانستند، بر روابط وسیع آنچه دنیوی و خدایی است، مسلط بودند: انجام قربانیها در دست آنها بود؛ پیش یعنی غیبگویی می‌کردند و در جلوی ستون سر بازانی، که بجنگ میر فتند برای حفاظت آنها دعاها و سرود مذهبی می‌خواندند.

نجای ایران غربی، بخصوص پارس ها، که کترز بر نفوذ مغ ها بودند، در اشکال مختلف مذهب ملی و عامیانه خود سر می‌کردند. این مذهب قدیمی قالب خشک و سختی مانند مذهب مغ هانداشت. وقتیکه کورش و نجای پارس در رأس دولت قرار گرفتند، اختلاف شدیدتر شد. کورش و نجای او آن روح آزادگی و آزاده سواری را، که در مذهب ملی خفتی بود، یکمرتبه بسیع و بیدار کردند و این امر با نظریات مذهبی و «دگماتیسم» مغ ها تغایر کلی داشت. از طرف دیگر پادشاهان و نجای ایران در نتیجه فتوحات دور دست با مذاهب و خدایان اقوام دیگر آشناگی یافته، از نظر سیاسی آنها را محترم میداشتند و بدینظریق از خدایی، که مغ ها می‌پرسیدند، دور می‌شدند. پس تنها دسته‌ای، که نفوذ خود را گم می‌کرد و قدرت خود را از دست میداد،

آخوندهای مغ بودند، نه نجای هاد. مغ‌ها در درباره‌خانمی می‌کوشیدند، تا حداقل نفوذ سیاسی خود را از دست ندهنند. در پنهانی از آموزه‌منهی خود طریق سیاستی ساختند و در این طریق نظریات آنها با نظریات سلاطین و نجایی، که حامل و برنده دولت پادشاهی بودند، درست در دو نقطه متقابل قرار داشت. تا زمانی که کورش زنده بود - کورش هر گز تحت نفوذ واقع نمی‌شد و در عین حال مرد سیاستمداری بود - مغ‌ها جرئت هیچ‌چیز نداشتند. همین‌که کمبوژیه با خلق تن و کوتاه‌ینی‌های خود بر تخت نشست، مغ‌ها موفق شدند، در دربار نفوذ زیادی حاصل کنند. هر چند نیت طغیان را ظاهر نمی‌ساختند، با نفوذ خود در شخص پادشاه موقعیت‌های بزرگ احراز کردند. کمبوژیه حفاظت و سربستی قبر کورش را آنها سپرد و با این عمل محل تاجگذاری هخامنشی به این طایفه واگذار شد. این تغییر اهمیت فوق العاده‌ای داشت. در نتیجه همین امر اور و پستسی، که در رأس طبقه مغ‌ها قرار داشت، هنگامی‌که کمبوژیه به مصر میرفت، به اداره امور سلطنتی و نیابت پادشاه منصوب شد.^(۴)

در غیبیت طولانی شاه فرسنگی بدست مغ‌ها افتاد، تا در انجام مقاصد سیاسی خود قدم بردارند. همین‌که کمبوژیه در مصر دچار اشکالات اداره‌آن سرزمین شد - تولید این اشکالات در سهم بزرگی بگردن خود مغ‌ها بود - آنها موقع را برای سرتگون کردن هخامنشی‌ها مناسب دیدند. اور و پستسی یکی از کسان معمودی بود، که در نتیجه مقام عالی خود از سرنوشت شاهزاده برده بخیر داشت. اور و پستسی با مهارت تمام از نزاع بین پسران کورش و ملت ایران در سر حقایق آنها استفاده کرد، برادر خود گوماهه را در این صحنه بادعای تاج و تخت هخامنشی وارد ساخت. وی توانست، از این راه آتش طغیان را براین صحنه بادعای تاج و تخت هخامنشی وارد ساخت، خود، که بنام پسر کورش معروفی کرده بود، بیدا کند. بودیه دروغی؛ که با پسر کورش شباختی نیز داشت، حتی المقدور خود را، به کسانی‌که شاهزاده مقتول را از نزدیک مشناختند، نشان نمیداد.

اصل و نسب و دوره جوانی

طغیان مردم از وطن اصلی هخامنشی‌ها شروع شده بود . او روپسنس در آنجا میزیست و بر دیه دروغی نیز در همانجا ظهور کرده بود . گوماته از آنجا به قلعه سیکیو و تیش *Sikiyawatisa* (سکوند ، نزدیک هرسین) به مادر رفت . این قلعه دور از جاده بزرگ در صخره‌های دامنه جنوبی سرزمین نیسا یه *Nisavaya* واقع بود . اگر-چه در اینجا از جمیت و از�ام مردم درامان بود ، لیکن به بایتخت دولت خود ، هگمنانه ، نیز دسترسی نداشت . در میان خواجگان حرم‌سرا و مقان اطراف خود گوماته رل فرزند کورش را بازی میکرد و لباس پارسی می‌بود . حتی در نزدیکی قلعه در لباس پارسی به راهی مغی از خود سنگن و شتی در حال نماز ترتیب داد .^۵ چون نام شاهزاده بر دیه در میان خرد و بزرگ مردم ایران مشهور و معجب‌بود ، منع‌ها از این نام استفاده کرده ، بر نامه سیاسی خود را بدون کمترین ترسی در پناه آن انجام میدادند . مقصود آنها بر طبق آموزه مذهبی شان آن بود ، که نجبای ایران را تضعیف و تیول و اقطاعات آنها را تقسیم کنند . بدین‌منظور گوماته با قدام خطرناک بزرگی دست زد : سر بازی وظیفه را - یعنی مبنی و پایه دولت آزاده سواری و پیروی از صاحبان اقطاعات را - ممنوع کرد و بالای عمل «سمبل»‌های مذهبی دولت آزادگان ایران نیز پایمال شد . بهمین منظور گوماته بنها و پرستشگاههای ملی هخامنشی را ویران ساخت ، چه در این بنها مذهب و سیاست دولت بزرگ پارسی با هم جمع بودند . برای اینکه ضربه مهلك دیگری نیز به نجبای ایران زده ، و مقاومت آنها را درهم شکسته باشد ، اراضی آنها را تقسیم کرد و برای مدت سه‌سال مالیات دولتی را بردم بخشدید . طیقات پائین وقت را برای انتقام از فرمانروایان خود مفتنم دانسته ، با کینه کور کورانه خود بدبندی گوماته ، به نجبای بی‌سلاح و بناء‌حمله و گردیدند .^۶ بدین ترتیب منع‌ها ، آنچه پایه قدرت و مایه صلابت دولت ایران بود ، پایمال کردند . و این تصور بایست ، مقدمه‌ئی برای افول نژاد شهابی اصولاً در سرزمینهای جنوب باشد . در مقابل این اقدام انتظار میرفت ، که میراث مردم بومی

داریوش یکم

دوباره ظاهر و مسلط شود . و این امر در جهت مندمی و اجتماعی فقط از طریق سحر و جادو میسر نمیشد . اگر چه بر دین غاصب رسماً از کشورهای تصرف شده بیگانه صرف نظر نکرده بود ، ولی عملاً اقدامات او چنین میرساند ، که از این مناطق چشم بتوشیده ، پایه دولت آخوندی او فقط میتوانست ، سرزمین ایران و همسایه های متجانس آن ، مانند کپدوکیه ، پاشد . در نتیجه سازار ایمهای ولایات دور از مرکز ، از جمله اروپتس (Oroites) (thura—daeta) در آسیا صغیر ، سعی میکردند ، استغلال خود را مسجل کنند . همچنین سران قبایل ایرانی موقع را برای تشکیل سلطنت های خانوادگی مناسب یافته بودند ، تا بنای لرزان دولت آخوندی را از هم بپاشند .

اینها هم علام آغاز یک انحطاط و انحلالی بود ، که دنبال در دوران بعد از این تاریخ بس از مرک استکندر در چار آن گردید . در اینجا خوب مشاهده میکنیم ، که بنای کشور بزرگ از داخل آن استحکامی ، که برای مقابله با چنین حادثه ای لازم است ، نداشته . همینکه سایه کورش از این سرزمین فراخ بر چیده شد ، قوای مغرب بیدان ریختند . اما در این لحظه ای ، که مغ ها میخواستند ، راه نژاد ایرانی را بطرف مأموریت تاریخی و جهانی او بینندند ، روح روشن و صاف شماли را از آسمان جنگلواری و سختی و بهلوانی به محیط جادو اه و تاریک دنیای شرق پایین بکشند ، آن مردی پیدا شد ، که تقدیر برای اعتلاء ملتی برگزیده ، و قادرت عمل را بیازوی تو ای ای او تقویض کرده بود .

داریوش در ابتداء مانند آزاده سواران دیگر ، بس از انحلال سپاه کمبوحیه ، به پارس ، محل سکونت خاندان خود ، برگشته بود . اما در اینجا اوضاع آشفته و آشفته تر خاندان او و نجیابی مملکت اور آرام نیگذاشتند . وقتی دید ، که ارشامه پدر بزرگ وی شناسپه پدر او ، که شهر بان (ساتر اپ) پر ثروه بود ، شیچیک آمده نیستند ، ابتکار مقاومت در بر ابردشون را درست بگیرند ، از پارس بطرف نواحی مرکزی ایران رهسپار شد . وی امیدوار بود ، در این سفر در میان جوانان و مردان مبارز همگامانی پیدا کند مصمم تر از خاندانشان - تا پیکار بر علیه غاصب آغاز شود . (۷)

اصل و نسب و دروه جوانی

در واقع نیز به گروهی از آزاده سواران ایرانی - غالباً از خویشاوندان و دوستان جوانی خود - برخورد: همه مشغول همین افکار و سرگرم همین اندیشه‌ها. بزرگتر از همه از حیث سال **هوتانه** *Hutana* (Otanes) یکی از نجایی سرشناس پارس و خویشاوندان داریوش بود. او تقریباً ده سال بزرگتر از داریوش بود. **هوتانه** دیگران را از مرک برده بــا خبرساخته و دسته‌ئی از نجایی پارسی را گرد خود جمع آورده بود. داریوش نیز در این گروه داخل شد. دوستان دیگر خود **گوبرووه** (Gobryas)، **ویدرنه** (Hydarnes)، **تادربونا** (Tatibuna)، **بوخته** (Intaphernes)، **میگابوس** (Megabyssos) و **وینده فرنه** (Windafarna) را در آنجا یافت.

در هنگام مشاوره درباره اینکه، چه بایست کرد، داریوش اگرچه بزرگتر از دیگران نبود، معلمک قادر تسلط و هدایت جمع را بدیگران نشان داد و در بری گروه کوچک مقاومت بدست او سپرده شد. عملیات بزرگ آینده از روی طرحهای او انجام گرفت. داریوش به باران خود روشون ساخت، که انقلاب و طغیان نتیجه‌ئی ندارد. بخصوص که از سران خاندان‌ها و نجایی پارسی و غیرپارسی انتظار کمک فعالی نمیرفت. تنها با یک عمل شدید سریع و محدود میتوان نجات کشور را بدست آورد.

سخنرانی‌ئی، که داریوش در حضور باران خود می‌کرد، از طرفی نتیجه‌های طالعات دقیق جدی و تفکراتی بود، که او پس از مرک کورش بزرگ در شؤون سیاسی کرده بود، واژ طرف دیگر نتیجه تحقیقات او بود در ماهیت دونه‌هائی، که قبل از ملأه جهانی را بخوبی حل کرده بودند. نکات اصلی برنامه او تقویت خاندان هخامنشی بود، که از دیربازی بر پارس‌ها حکومت می‌کردند. بر اصول همان دولتی، که کورش تشکیل داده بود. و دیگر دوباره بر مسند نشاندن نجایی شمشیر ایران. برای این مقصد لازم بود، نجایی مملکت حقوق از دست رفته خود را دوباره بگیرند؛ پرسنل شگاههای ملی و مذهبی بنام «سمبل» تجدید عظمت قومی دوباره بر پا شوند؛

داد و شیوه

سلطه سیاسی کاهن‌های مذهبی و آخوندها از میان بر جایه شود . از تاجگذاری گوهرانه دوماه و چند روزی گذشته بود، که دسته اتفاقی و هم‌قسم تحت رهبری داریوش با توافق کامل وارد میدان عمل شد . هفت مرد مصمم بجانب ماد رهسپار گردیدند . پادشاه غاصب در هم‌تائنه نبود، بلکه در قلمه‌سی کیو و تیش در میان مع‌ها، خواجگان حرم، آخوندها و درباریان سرمهیرد هر هفت از پادشاه بار خواستند و نگهبانها با احترامی، که در خور رتبه بزرگ آنها بود، رخصت ورود دادند . اما قبل از رسیدن به تالار بار خواجگان تشریفات بدگمان شده، آنها را نگهداشتند . در همین حال بود، که لحظه عمل فرار سیده بود: تیغ‌های کوتاه پارسی از غلاف پیرون در خشیدند و در یک چشم بهم زدن کار خواجگان تشریفات تمام شد . هم‌بیمانان در تلاز ریختند . سران من در آنجا شورایی داشتند . در جنگی، که میان مغان و مهاجمین در گرفت، دونفر از مردان داریوش زخم برداشتند، ولی بهر حال بر مغان غلبه یافتد . داریوش شخصاً به گوهرانه حمله کرد و او را بزم کارد پارسی کشت . اوروسیس، برادر شاه غاصب، نیز بعد ازاواز با درآمد . همه مغان حاضر یکی بعد از دیگری بخاک در غلطیدند .

بس از ختم سریع و ناگهانی غائله من ها - نمایندگان مغان بلا فاصله در نقاط دیگر بدبست نجیابی ایرانی کشته شدند - قصه تیغ قدرت کاملا در مشت داریوش و همراهان او ماند . این دسته با هوای خواهان و طرفداران دیگری تقویت شد و نماینده نسل جدید نجیابی ایرانی و بخصوص پارسی ائی بود، که در مکتب کورش بار آمده، از ریزش بنای عظیم او جلو گیری کرده و «ابده» استاد و پروفسور دهندۀ خود را مانند مشعلی زنده نگه میداشت . در نتیجه از میان بردن بردیه دروغی تخت شاهی دوباره بخاندان هخامنشی رسید و سلطه آزاده سواران ایرانی و بخصوص نجیابی پارسی نجات یافت . آزادگان از برگشت حقوق خود و در تحت تأثیر سرعت عمل هم‌بیمانان داریوش تحولات تازه خاندان هخامنشی را با آرامش تمام نگریستند . باران داریوش او را بر تخت کورش بزرگ نشاندند . ارشامه و بیشاسته

اصل و نسب و دوره جوانی

بنفع نوہ و پسر خود ، داریوش ، از حقوق سلطنت چشم پوشیدند و با وفا و صفا اور افرازوای خود شناختند . از همینجا معلوم میشود، که آنها در شخص داریوش حامل و برندۀ «ایده» دولت آریانی ایرانی و ناجی مملکت را شناخته بودند . رهبری، که در لحظه‌ئی بحرانی مثل برقی از میان ابرهای تیره در خشیده است .

داریوش بگم بدین ترتیب در از کدریش (باسار گادی) ، پایتخت پارس ، در سر آرامگاه کورش تاج سلطنت ایران بزرگ را بر سر نهاد . در جامعه شهریاری ایران خود را در بر ابر پیکر کورش متبrik ساخت و از غذای ساده و دیرین پارسها چشید ، تا به قوم خود پیوستگی ملی را بخوبارزی نشان داده باشد .

پادشاه جدید بایست ، حرم شاهی - شستان قصر سلطنتی - را نیز تحول بگیرد . در این حرم غیر از دختران نجیابی دتبه اول ایرانی و شاهزاده خانم‌های خارجی سه دختر کورش برمیبردند . داریوش یکی از آنها را بنام اتوسه (Atossa * Hutsossa) خوش ران ،) ملکه ایران اعلام کرد . اتوسه در سلطنت کمبوجه برادر خود نیز دارای خوش ران بود . در این زمینه نجیابی ایران از سنت کهن‌ئی پیروی میکردند ، که برای آنکه خون خاندانی باک و خالص بماند ، زناشوئی میان خوشاوندان نزدیک را بد نمی‌انستند ، بلکه ترغیب میکردند .

اتوسه در میان زنان ایرانی همان مقامی را داشت ، که پسران هخامنشی میان چنگ‌گویان ایرانی داشتند . بعون شاک وی یکی از ارجمندترین مکتبیات پادشاه تازه ایران بود . اتوسه حق قانونی سلطنت را برای شوهر خود و فرزندی که از او داشت - خشنه‌یارشا (Xerxes Avestayarshav) باعیار خون کورش بزرگ تثیت میکرد . ذنبی بود ، که باز شادت و شهامت در هر کاری پشت شوهر خود و همیشه همراه او بود . چنین چیزی در میان اقوام شرقی بسیار بود و فقط خون شمالی میتوانست ، موجد آن باشد . اتوسه پس از مرگ شوهر خود نیز در سر نوشت کشور عظیم مورونی وی مؤثر بماند و بر سازمانهای او پاس میداشت .

در همان اوقاتی که داریوش پس از بزرگ‌گزاری مراسم تاجگذاری خود به پایتخت

داریوش یکم

دولت پارسی، هگمتانه، رهپار میشد، در ولایت غربی پارس یعنی در هوزه (خوزستان) و در بابل شورش‌هایی پا خاستند. در هوزه تیره های پارسی در میان قبیل بومی میزیستند و امور کشوری را در دست داشتند. در هر دوی این سرزمینها ب مجرد رسیدن خبر مرک گوماهه اهالی وقت را برای تحصیل استقلال و تجدید دولت قدیم معمتم شمرده بودند.

انقلاب خوزی‌ها بنظر پادشاه چندان خطرناک نمی‌آمد. بخصوص که با نیان این انقلاب مردم بومی ای بودند، که زیر سلطنه نجیابی پارسی زندگی می‌کردند. بهین دلیل داریوش پیکهای به شوش فرستاد، تا آنها بگویند، که اگر سر کرده این طغیان اشیمه *Vina*. عیلامی را، که خیال تجدید سلطنت عیلام را داشته، تسلیم نکنند، بایست، منتظر شدیدترین مجازاتها باشند. همراهان اشیمه در تبعیب این فرمان سر کرده خود را در زنجیر بحضور داریوش بردند. پادشاه بزرگ یاغی را بنام کسی، که بر علیه سلطنت سبلند کرده، و خواسته است، در خاک هخامنشی بر تخت بنشیند، بدار آویخت.

در خلال این احوال داریوش شخصاً بفرماندهی سپاهی به بابل اشکر کشی کرد. در اینجا مردی بنام نیدین تو بل *Nidin-Bel* خوشنوند را شاه و نبو کند نصر پسر نبو نید مینامید. در همان موقعیکه تمام جلگه بر نهمت بین النهرین، که برای دولت او بسیار مهم بود، در شورش و طغیان عظیمی می‌جوشید، و داریوش با تمام قوای، که میتوانست تجهیز کند، مجبور بود، آتش این شورش را بخواهاند، طغیان دیگری در پشت سراو، در شمال شرق دور دست کشور عظیم او، بالا گرفت. سرزمین مرو (مرگوش *Margus*, *Margiana*) در کنار دشتهای ترکستان غربی، جزئی از ساتراپی بلخ، همینکه ضعف داخلی دولت را حس کرده بود، به پشتیبانی «ردى بنام فراده *Fravada*» بر ضد قوای مرکزی شوریده بود. فراده در مرو ادعای پادشاهی می‌کرد. این شورش نواحی شمال شرقی از یک جنبش بسیار بزرگتری سرچشمه می‌گرفت: تمام قبایل دشت نشین هاو راء النهر در این طغیان متعدد، فراده که اک-

اصل و نسب و دوره جوانی

میکردن . ماساگت‌ها ، که در نتیجه زحمات کمبوجیه به تبعیت از دولت مرکزی در آمده بودند ، از اشتغال شاه در نواحی غربی کشور استفاده کرده ، بعد برای تجدید استقلال میکوشیدند پادشاه ماساگت‌ها ، اسکوونجه *Skun.ra* با مهارت زیادی اتحادیه سکاهای ترکستان را تحت فرمان خود در آورده بود . و بدین ترتیب کمک‌های نظامی ، که سکاهای شرقی ملزم بودند ، برای قوای دولتی بغرفتند ، از دست رفته و معاهده میان سکاهای دولت هخامنشی پایمال شده بود .

از آنجاییکه اقدام بر علیه اتحادیه جنگی سکائی از قوه واحدهای دولتی شمال شرق خارج بود ، داریوش به ساتراپ بلخ ، پارسی ائی بنام *Dardarsisv* فرمان داد ، مقدمه‌آشورش مرو را سر کوی کند . مرو مانند سر زیزه ائی قسمت های شمالی بلخ و پرنو را تهدید میکرد . دادرش همچنین دستور گرفته بود ، که پس از سر کوی مرو سرحدات آن نواحی را در مقابل حمله سکاهای حفاظت نماید . دادرش بیدرنگ به مرو لشکر کشی کرد . روز ۱۰ دسامبر ۵۲۲ قوای یاغیان را درهم کوفت . فراده پادشاه غاصب و سرکرد شورشیان از چنگ ساتراپ ایرانی نزد ماساگت‌ها گریخت و بعدهادر لشکر کشی کی ، که داریوش بر علیه این قبایل کرد ، بدار آورخته شد . اما بهر حال سرزین مرو دوباره به حکومت مرکزی منضم گردید . دادرش با نهایت آرامی منظر حمله سکاهای نشست . (۱)

با اینهمه این موقیت‌های سریع برای داریوش ارزش چندانی نداشتند . زیرا درهای هنگام ، که پادشاه بزرگ با دسته‌های محدود آزاده سواران پارسی و مادی خود در دامن کوههای غربی ایران در مقابل نیزین قوبل بابلی قراردادشت ، پشت سر او دره‌های جا و در جنایین او از دو طرف سرکشی نجایی فتووال ایرانی آغاز شده بود . بس از آنکه فشار حکومت من ها بر طرف شده ، و نجایی ایرانی دوباره حقوق و استقلال خود را بدست آورده بودند ، البته با چشم حسد به پادشاه جدیدی ، که در دیده شاهان ولایتی ، مثل خود آنها ، بشمار میرفت و از تیره فرعی خاندان هخامنشی بود ، میگریستند . قدرت علیل ، یکدندگی ، هدف مین و مشخص داریوش و بخصوص

داریوش بکم

محدودیت‌هایی، که بعد‌ها یقیناً برای آنها تولید خواهد کرد، آنها را ناراحت می‌ساخت. علاوه بر این در دوره چند ماهه سلطنت آخوندهای مغ سران قبایل ایرانی خویشتن را با این فکر آشنا کرده بودند، که دولت مرکزی برای همیشه بر باد رفته و دوران کهنه استقلال قبایل فرارسیده است. اگر گون که داریوش با قدرت وحدت تمام‌زمام امور را در دست گرفته و تنها نقی، که در کار او هست، یک عمل کوچک رسمی و قانونی سلطنتی بیش نیست و در عین حال با سرکشی‌ها و طغیان‌هایی که در خارج و داخل مملکت پیش آمده، دچار موقوفیت بسیار خطرناکی شده‌است، دوره سلطنت‌های خصوصی فرارسیده. این «بارتی کولار» اسم *Particularismus*، که همیشه در جریان تاریخ چه‌انی باعث بدغتشی اقوام شمالی بوده و بدون شک جزوی از میراث خونی آنها است، که تمایلی به پراکنده‌گی قوای ملی داشته باشند، اگر گون در بر ابر مردی قرار گرفته، که با تمام قوا و با ایمان به موقوفیت خود در راه اتحاد اقوام هم نژاد خویش می‌کوشد.

بدینظریق در پارس برای بار دوم تحت اسم بردیه مرد دیگری بنام و بزداده *Wahyazdav* سر بلند کرد. و بزداده در همانحال قوای اعزامی به رخچ (هر و پیش) فرستاد. در هوژه (خوزستان) مرتبه *Martiya* نامی، ازنجیایی پارسی فرستاد را مناسب شمرده، بجالی تیره هخامنشی کورش، که اینک از میان رفته بود، در اینجا سلطنتی تشکیل داد در همین حالیکه در چنانچه‌ی شاه این وضعیت تهدید آمیز بوجود آمده بود، چنان راست او با شورش از منستان بمخاطره افتاد. شورش از منستان از سر زمین ماد آب می‌خورد. ۱۹)

سختتر از همه این غائله‌ها شورش فروریتیش *Fratricide* از خاندان دیکوهایا بود، که می‌خواست، دوباره تخت سلطنت ماد را قبضه کند. قسمت بزرگ نجایی شمشیر مادی گرد او جم جم آمدند. و این فرزند دودمان سلطنتی کهنه مادی بنام خشم ریه در هگمتانه بر تخت نشست. و در سرداشت دولت ماد را از نو زنده کند، نهنه او لايت ماد، بلکه پر ثوه (خراسان) و در کانه *Warkana* (گرگان) *Hyrkania* سر زمین‌هایی، که از قدیم با ماد بستگی داشتند - بدلوپوستند. بدون شک شورش

اصل و نسب و دوره جوانی

ارهمنستان نیز معلول همین قضیه بود . برای اینکه این جنجال کامل شود ، کوه نشینان ثنه‌گی ش نیز سر بلند کردند . آشور را شورش بابل به آتش کشیده بود و مصر کم کم بجوش میافتد . (۱۲)

این لحظه های آخر سال ۵۲۲ سختترین لحظات بود در زندگی داریوش . او فقط باید سپاه کوچک ولی مصمم و چند تن باران محدود میدان در سرزمین بیگانه‌ی در برابر دشمن بیحساب میجنگید ، در حالیکه دولت کورش بدتر از زمان گوماته در شرف از هم پاشیدن بود . همه‌جا ، حتی در خود پارسه *Parsa* (پارس) ، تجزیه دولت به طوایف مستقل ظاهر میشد . تمام افکاری ، که کورش بزرگ برای اتحاد قومیت و تسلط آزاده سواری آربائی زنده کرده بود ، چنین بنظر میرسید ، که بر باد رفته باشند . تنها مردمی ، که این سفت را نگه میداشتند ، نجیب زادگان جوان بودند ، که با نهایت وفا گردانگرد داریوش را داشتند . علاوه بر این تمام ولایات دور از مرکز فرست را غنیمت شمرده ، از قدرت مرکزی سرمیتابند . بطوطویکه مملکتی ، که داریوش تازه به سلطنت آن رسیده بود ، سرتاسر مثل یکپارچه آتش میسوخت . اگر دیگری بجای این مرد بر تخت نشسته بود ، یا بکلی نامید میشد ، یا با گذشت‌هایی بیک صلح پر از سر افکندگی آن میسرد . اما داریوش : « اول فقط بک چیز در برابر چشم خویش میدید و آن ایده دولت بزرگ ایرانی بود ، که بایست بایه گیر و جاوید اجرا شود . هیچ شکستی ، هیچ نوع بیوفانی از طرف مردان اطراف او نمیتوانست ، از همت آتشین او بکاهد . هیچ مخاطره‌ی او را هراسان نمیساخت . آنچه او بصورت فکر و تخیل سالها در مغز خود میبغثت ، اینک در این گیرودار ساخت زندگی برای او برنامه تغییر ناپذیری شده بود ، که با عزم راسخ خویش از آن دفاع میکرد و بطرف فتح و پیروزی گلم برده بیداشت .

در سیل مخاطراتی ، که به یکبار اورا از همه طرف احاطه کرده بود ، یک لحظه ، یک طرفه‌ی العین ، دودلی بخود راه نمیداد . با شهامت و جرأتی ، که در موافق ناگزیری حاصل میشود ، مانند عقابی بر سر دشمن خود نمیبن *Nidintu-Bel* توفیل بالی فرود

داریوش یکم

آمد. نیدین توبل گدارهای دجله را با کشتنیها و سپاهیان خود بسته بود. داریوش یک قسمت با مشکل و یک قسمت با اسپها و شترهایی، که قبلا در محل تهیه کرده بود، سپاهیان خود را عبور داد. جنگ سختی در ساحل دیگر دجله بین پارسه‌ها و بالبیهایا در گرفت و در ۱۳. ۱۲۲۰ دسامبر زیروزی در خشان داریوش بایان یافت نیدین توبل به بابل گریخت و از آنجا به قلمه زازانو (Zazanu) رفت، سلکر دفاعی تهیه دید، تا سپاهیان بالوسی را از هیجوم به بایخت خود منصرف کند. زازانو در کنار فرات واقع بود. در ۱۸. ۱۲۲۰ دسامبر داریوش دو باره با حریف خود مقابله شد و شکست بزرگی بر او وارد کرد و دشمنان را در آب فرات ریخت، چنان‌که بابلی‌هادسته دسته در امواج آن غرق شدند. نیدین توبل با دسته معمودی سوار به بابل گریخت. داریوش دست از تعقیب او بر نداشت، شهر بابل را بدون اشکال، زیاد فتح کرد. یاغی را بچنگ آورد و برای تهیه بابلی‌ها در همانجا بدار آویخت. بابل سرزمین پر نعمت پس از جنگ‌های نازه کوتاهی بداریوش تعلق گرفت. داریوش میتوانست از آنجا - اگرنه سرباز - لاقل وسائل جنگ را برای اقدامات بعدی تهیه کند. (۲۲)

تمرکر قوای بارسی در دشت بین النهرین پادشاه را در یک مخاطره بزرگی انداخته بود؛ یعنی ممکن بود، در صورتیکه یاغیان مادی و ارمنی موفق بگرفتن تنگ‌ها شوند، بکلی ارتباطات او با ایران بریده شود. خطر ارمنستان در نتیجه مسجل تر بمنظیر می‌رسید، زیرا بعید نبود، از آنجا برای کمک به بابل حمله‌ای آغاز شود و جاده بزرگ میان سوریه و بین النهرین در دست دشمن بیفتد. بمجرد ختم نبرد زازانو داریوش دسته کوچکی از سپاهیان خود را بفرماندهی یکی از مردان نزدیک خود، پارسی‌یی بنام و هو میسنه (Wahumissa) به شمار روانه ساخت، تا این جاده و تمام تنگهایی، که از آن به ارمنستان غربی می‌روند، حفاظت کند. بمحض اینکه بابل سقوط کرد، داریوش قسمت اعظم سپاهیان خود را تحت فرماندهی دوست و هو قسم خود ویدرنه با فرمان راه‌پیمایی سریع به ماد فرستاد، تا قبل از پیشرفت مادهادر تنگهای کوهستان زاگرس موافق نظامی آنجا را اشغال کند.

اصل و نسب و دوره جوانی

حوادث مانند شربات سر نوشت پشت سر هم بدون انقطاع روی میدادند. در ۳۱. دسامبر ۵۲۲ و هوهیسه تنگهای طور عبدهن را اشغال کرد و در آنجا ماند، تا بهینه، داریوش کی میتواند، قوای بیشتری برای سر کوبی از منستان بفرستد.^(۱۴) کمی بعد از این ویدرن، که پس از گذشتن از تنگها به دشت نیسا^(۱۵) رسیده بود و زنجیر کوههای پیش از همدان را در برابر چشم میدید، در ۱۲. زانویه ۵۲۱ در نزدیکی هروش Marus با واحدهای فره و رتیش بهم رسیدند. اینها نیز برای اشغال تنگها حرکت کرده بودند. ویدرن دشمن را کوفت و سر باز ان دشمن بطرف پایتخت ماد گریختند. ویدرن در سرزمین های غربی هگمتانه، در دشت های که پنده Kampanda، اقامت گزید و منتظر داریوش شد.^(۱۶)

در این فواصل در شرق کشور نیز جنگهای خونین در گرفته بود. و هیزدا^(۱۷) بر دیهه دروغی و جدید پارسه، چنانکه گفته شد، در دسامبر ۵۲۲ یک اردوی نظامی از راه کرمان و کاره صحررا به شرق فرستاده بود و از رخچ سریرون آوردہ بودند. سازار اپ این سر زمین پارسی ای نام ویوانه Wiyavna - مانند ادارش در بلخ - از گروندگان داریوش بود. و در شمال شرقی منطقه خود با شنه گوش های چنگیکید قسمت بزرگی از رخچ بین ترتیب بروی دشمن تازه وارد باز بود واردوئی، که و هیزدا^(۱۸) فرستاده بود، میتوانست از سمت جنوب غربی بالا حمله کند و کرسی نشین آنچا، دز ارشاده Arsauda را، بدون مقاومت بگیرد. ارشاده در محل فندهار امروز واقع بود. دشمن از آنجا میتوانست، با سهولت تمام به شمال شرق برود. ویوانه، که خبر حمله دشمنان تازه را نسبتاً دیر گرفته بود، در این انتقام میدان چنگیکید گوش بر گشت و در نزدیک دز کاپش کانش Kapisa) (Kapisa, kauvis^(۱۹) در ۲۹. دسامبر ۵۲۲ با حریف مقابل شد و بحمله مبادرت ورزید. پس از جنگهای خونین تلخ و مردانه از دو طرف بالا خرمه پیروزی نصیب و ویوانه گردید. دشمن با باقی گذاشتن ۴۰۰ کشته از میدان گریخت. و ویوانه از این فتح خود نیتوانست، استفاده کامل کند، چه هم او وهم حریف او هردو منتظر رسیدن قوای امدادی بودند. بدین ترتیب دو ما

داریوش بکم

در برای هم ایستادند، تا بالاخره در ۲۱ فوریه ۵۲۱ و یوانه دوباره عزم نبرد کرد و در ناحیه گندو توه (*andutawa*) با دشمن گلادویز شد در آنجا اردوی اعزامی بر دیه دروغی را بکلی در هم نوردید. بقسمیکه سردار آنها با تعداد کمی از سواران خود به ارشاده پناه برد.

تاکنون همه این نبردها در قسمت شمالی رخچ واقع میشدند. پس از آنکه هواداران و هیزاده‌اته دیگر در این ناحیه توانستند، مقاومت کنند، کوشیدند، تا لاقل بایخت ولایت، دژ ارشاده، راتارسیدن و قوای امدادی پارسی نگذارند، ساقط شود. و یوانه سر به تعقیب آنها گذاشت. قلمه نامبرده را بسرعت گرفت و در همان محل سران هواخواهان بر دیه دروغی را بجزم قیام برضد سلطنت داریوش بدار آویخت. ۱۶)

داریوش خود در این هنگام با بقیه سربازان خوش در قشلاق بابل منتظر هوای مساعد و گرمتری بود، تا به ماد حمله کند. موقعیت وی هنوز بسیار خطرناک بود، هر چند بدترین روزها سپری شده بود. اراده پولادن و تصمیم خلنان بذری این مرد، سرعت برق آسای اقدامات او، جرئت و استقامات بیمانند او و سرداران او برای جنک بزرگ آینده بهاری امیدهای زیادی میداد.

ساتراپهای بزرگ ایران شرقی، پارسی های طرف اطمینان و هواخواهان پادشاه - ویشتابیه پدر شاه در پرثوه، دادرشش از خوشاوندان اورد بلخ، و یوانه در رخچ- از منویات او پشتیبانی و برای او جانفشانی میکردند، بشرط آنکه رابطه ای لاقل بین اینها و داریوش برقرار شود. این بود تکلیف و مشی مبارزات آینده و کار داریوش در نتیجه کار دولت او با موفقیت در این مأموریت بستگی داشت. تمادشمن شاه در این راه فرورتیش از خاندان دیکوها، که یک قسمت بزرگ از آزاده سواران ماد را بجانب خود کشیده و میان داریوش و شهر بانان (ساتراپها) بزرگ اور در شرق واقع بود، نبود. بلکه شورش ارمنستان در شمال و هیزاده اه در جنوب شرقی نیز بایست، سر کوبی میشدند، تا اد شاه به ماد حمله و شود، اینها به جناح او نیفتدند.

اصل و نسب و دوده جوانی

باز این خطر نیز در کار بود، که فرورتیش میتوانست، از گرگان و خراسان تقویت شود و بایگاه مادی او بصورت غیرقابل تسخیری درآید. ۱۷

در همینجا او لین عمل و اقدام مؤنث شاه سرنوشت را مطیع میسازد: داریوش فرمان میدهد، تا ویشتابیه پدر او با سربازان و سردارانی، که نسبت بوی وفادار مانده، و در بر ابردشمن اقلیت کلی داشتهند، بطرف غرب بیاید و راههایی، که از ماد به ایران شرقی میروند (دروازه‌های کاسپی - Caspi -، قزوین)، را اشغال کند. در ۸ مارس ۵۲۱ ویشتابیه در برابر یاغیان درویشپور آتشیش *Wisowauzavtis*، از نواحی خراسان، قرار گرفت؛ و آنها را منهزم کرد. بس از آنکه موقق شد، راه سپاهی ئی، که از دامن البرز و کناره کویر به مرکز میگذرد، اشغال کند، موقعیت حساس خود را تأمین کرد. دفاع از جانب غرب در این حال بسیار آسان شده بود؛ و احدهای کوچک سربازی میتوانستند، از قلعه مستحکمی، که در راه باریک کوهستانی، میان دره‌های عمیق قرار داشت، بر هر آمد و رفتی مسلط باشند. ظاهراً فرورتیش یک چنین حرکت مهره‌ئی را از طرف داریوش انتظار نداشت و تصور میکرد، که ویشتابیه بادشنان قوی ویشمادر خود در خراسان هنوز سرگرم خواهد بود و بطرف او نخواهد آمد. و گرنه خود او این راه را اشغال میکرد. حال نه تنها رابطه بین مادی‌ها و شرق قطع شده بود، بلکه ویشتابیه با گروه سربازان جسور خود برای خود موقعیت و امنیت کاملی درست کرده بود. این مطلب، چنان‌که بعد دیده میشود، از عوامل بزرگ پیشرفت خود داریوش در عملیات ماد است. ۱۸

دراواخر آوریل پادشاه از بابلون حرکت کرد، تا پس از فصل باران در میدانهای ماد تکلیف قطعی خود و حریفان خود را معین کند. در همان حال نیز یکی از وفاداران نجیب‌زاده پارسی خود را بنام ارتاواردیا *Artawardiya* مامور ساخت، تابقیه‌ماده‌ای، که نسبت بشاه هنوز وفادار بودند، با چند واحد پارسی بجانب خوزستان (هوژه) و پارس رهسپار شود. هر چند قوای جنگی داریوش بسیار کوچک بود، راه‌دیگری جز این نداشت، که یک قسمت از آنها را بینان ارده‌یه دروغی روانه کند، تا مبادا

داریوش یکم

جناح هنگامتنه - اسپادانه Aspādānā (همدان - اصفهان) او مورد تهدید قرار گیرد. با این ترتیب و یو اله نیز در دخچ آزادی عمل بیشتری پیدا میکرد. داریوش البته مادهای خود را مأمور این نبرد کرد، چه نیغواست، اینها در جنک با برادران خود شرکت کنند.

شاه با باقیمانده سپاهیان خود بار تفاوتات مادرفت و در آنجا با ویدرنه بهم ملحق شدند. ویدرنه درموضع مستحکم خود، در مقابل همدان، بانتظار او بود. فرورتیش بر سیدن این خبر از هنگامتنه دفاع نکرد و یکوهستان ماد پناه برد، تا در آنجا قوای خود را متمن کرد. در آنجا هم بر راه رگا مسلط بود و هم بر راه ارمنستان، در شرق و در غرب. داریوش قبل از سر کوبی فرورتیش نیتوانست، بیچ یک از این دو نقطه خطرناک متوجه شود. پادشاه تصمیم سریعی اتخاذ کرد و با دسته اعزامی ویدرنه، که باو ملحق شده بودند، بطرف شمال بعزم کرد در آمد. در زندگی کندرش «Kundurus» (کندر) در اطراف قزوین، در شمالی ترین قسمت جلگه های شرقی مادی بدنش رسید، در ۷۵۱ م فرورتیش وارد مصاف شد. فيصله اساسی مبارزات او با داریوش در همین نبرد بود: نبرد وحشیانه خونینی، که با شکست عجیب مادها خاتمه پذیرفت. دشمن کشته های ییشمادی در میدان جنگ باقی گذاشت. بیش از ۸۰۰۰ اسیر بدست فاتح افداد. نیروهای فرورتیش بکلی متلachi شدند. خود او با سربازان محدودی به مشرق، بطرف راه سپاهی رگا گریخت.

حال فایده توقف ویشناسه در دروازه های کاسپی (قزوین) معلوم میشود: ذیرا فرورتیش در این زمان نه میتوانست، بیشتر بشرق عقب بشیند و نه قوای امدادی از خراسان و گرگان دریافت کند. تنها راهی، که برای اومیماند، راه کناره کویر بست جنوب بود، به ولایت اسپادانه (اصفهان). اما داریوش این فرصت را هم ازاو گرفت. دسته سپاهیانی، که داریوش از میدان جنگ کندرش بعزم کرد انداخته بود، دامسا در تعقیب او بودند و باقیمانده قوای اورا نیز نابود کردند. این دسته قوای اعزامی

اصل و نسب و دوره جوانی

در دروازه‌های کاسپی (قزوین) به ویشناپه ملحق شدن دنیروی نسبتاً بزرگی برای حمله به پرثوه تشکیل گردید. فرورتیش، اسیر سپاهیان داریوش، با بند و زنجیر به هگمتانه فرستاده شد.^{۱۹}

پس از شکست قاطع دشمن، که موقعیت داریوش را یکباره تغیر میداد، قوای اوی دیگر آزاد و برای حمله به سایر میدانها آماده بودند. شورش ارمنستان هنوز خطرمه‌ی بود. بخصوص که در باره‌یین النهرين آشوب‌تازه‌یی برپامیشد اسه گرتیه‌های ایرانی در قسمت شمالی مادی شده آشور سر بلند کرده، در پایتخت خود اریبه Arbaira، ادیبل، میان موصل و کرکوک، یکی از دیشوها را بنام چیسن تهمه Cissantaichmes پادشاه خواهde بودند. داریوش بقیه عملیات و حوادث سیاسی را از هگمتانه اداره میکرد و در عین حال در آنجا آرامش ماد را با خرمیرسانید. برای اینکه خطر سر بلند کردن خاندان دیکو و قدرت قدیم ماد را بکلی از میان بردارد - این خطر هنوز از طرف اسه گرتیه‌ها باقی بود - و با آنها نونه آگاه کننده‌یی داده باشد، فرورتیش را به مر سر کشی برعلیه پادشاه و اعدای سلطنت بر طبق سخنترین مجازاته‌ای ایرانی تنیبی کرد. فرورتیش را با دماغ و زبان و گوش بر بینه در هگمتانه گرداندند و بعد مصاوب کردند. بزرگترین همکاران او را در قلعه هگمتانه بوست کنندند. در نتیجه این مجازات نونه بالآخره ماد آرام شد و دوره افکار «بارتی کولازیستی» برای همیشه سپری گردید.

در همان هنگامیکه فتح کندرش نصیب داریوش میشد، پادشاه قوای اعزامی نسبتاً بزرگی بفرماندهی یکی از جنگیاب ارمنی و فداداران خود دادرشش (با همنام خود شهر بان بلخ اشتباہ نشود) به ارمنستان فرستاد. وی از راه ماد شمالی (آذر با بجنان) بدانجرافت. بدین طریق کانون اغشاشی ارمنی از دو طرف در گازانبری واقع شد، چه و هو میسے نیز از گذرهای سوریه بطرف ارمنستان پیش میرفت. خود در ۲۱^{۲۰}، یعنی فقط دوهفته پس از نبرد کندرش و حرکت ۱۵ درشیش، و هو میسے در زونو Zuzu با دشمن برخود کرد. دشمن مغلوب شد. ارمنیها با دادن تلغات زیاد

داریوش پنجم

۱۰۰۰ کشته و اسیر عقب نشستند. دادرش شن آنها را تعقیب کرد. ده روز بعد از آن سردار داریوش در نزدیکی در تیگرہ *Tigra* دو بازه با آنها شکست دیگری وارد ساخت. اگرچه این شکست قاطع نبود، لیکن داریوش و وهومیسه اینقدر پیشرفته بودند، که میتوانستند، بیک حمله عمومی مباردت کنند. (۲۱)

در حین این عملیات ارتشورده، که از بابل به پارس رفت، موافقیت‌های بزرگی بچنث آورد. با نمایش قدرت سپاه جسور و تهدید آمیز خودآتش طفیان هرتیه *Martiya* را خاموش کرد. خوزی‌ها بدست خود یاغی را از میان برداشتند. ارتشورده بالاعمارض از خوزستان به پارس رفت. وهیز داده - بر دیه دروغی پارس- در حدود این ولایت سربازان خود را برای مقابله آماده کرد. در ۴۵ م. ۵۲۱ دو سپاه بهم رسانیدند. در نزدیکی رخه *Raxa* وهیز داده مغلوب شد و بیش از ۳۰۰۰ کشته داد. یاغی با بقایای سربازان خود به پایتخت ولایت گریخت و در آنجا بجمع آوردی سربازان تازه نفس تری پرداخت. (۲۲)

در همین موقع چنگ ارمنستان خاتمه می‌ذیرفت. در ۱۲. ژوئن وهومیسه، که از ناحیه طور عبده بطرف شمال در حر کت بود، ارمنی‌ها را در محل اوتیاره *Autiyava* سرکوبی کرد. ۲۰۰۰ کشته و ۱۵۰۰ اسیر ارمنی نتیجه این برخورد شد. کسی بعد حمله دادرش شن از شرق نیز نتایج بزرگی داد: وی در ۲۱. ژوئن آخرین قوای حرف را در درز هویواو *Huyavaw* (خوی؟) تا بود کرد. ۷۲۰ کشته و بیش از ۱۰۰ اسیر از آنها گرفت. بدین ترتیب شورش ارمنستان، که اینقدر بطول انجامیده، و برای داریوش اینقدر مخاطر و آمیز شده بود، در دریای خون غرق شد. (۲۳)

در همین اثناء تخم‌سپاده *Taxmaspavda*، یکی از تجبای انگشت شمار ماد، که با داریوش ماقده بودند، طفیان اسه گرتیه‌ها را فرونشاند. در میدان چنگیسین تخته یاغی را اسیر کرد و کت بسته نزد شاه فرستاد. این یاغی، که میخواست سلطنت دیکوها را تجدید کند، بهمان طریقی مجازات شد، که فرهوریش به قصاص یاغیگری خود رسیده بود. چون مرد سر کش از ماد برخاسته بود، در هتمتانه او را مثله

اصل و نسب و دوره جوانی

کردن و دور شهر گردانند و در پایخت خودش اربیل مصلوب ساختند. (۲۴) سرداران شاه با نیو های پیروزمند خود در ارمنستان ماندند، چرا که در چله های جنوبی دوباره وضع بحرانی پیش آمده بود و داریوش میخواست، از مداخله ارمنستان در این مبارزات بهر حال اجتناب ورزد. در جنوب بابل ارمنی می شام ارخه Araxia قیام و ادعا میکرد نبو که نصر پسر نبوفید است. ساتر اپ بابل و سوریه ویستانه Ostanes Wistavna (Ostanes) دارد از فاداران بادشاه، نمیتوانست، با تقوای قلیل خود مقاومت کند. ارخه تمام آن سرزمین را تصاحب کرد و در بابل تاج شاهی پسر خود میگذاشت. درست در همین هنگام در میدانهای دیگر وضع خرد خرد روشن میشد. داریوش مجبور بود، اول به پارس برود و این نخستین باری بود، که پس از تاج گذاری قدم پسرزمین وطن خود میگذاشت.

در همین اوقات ویشناپه با قوای امدادی می که از رگا (ری) برای اورسیده بود، درجهت مشرق در حر کت بود و یاغیان فراری را مرتب عقب میراند و ولایت را تصصفیه میکرد. در ۱۲۰۰، زوییه بالآخره آنها در پیتی گر به Patigrabana بیمیدان کشید. شکست قاطعی بر آنها وارد ساخت و نیروی باقیمانده شورشیان را بیاد داد. شورشیان ۵۰۰۰ کشته و قرب ۴۰۰۰ اسیر دادند. با این ترتیب تمام ایران شرقی باستثناء نواحی خارج فلات در دشتهای شمالی و در حدود هندوستان از وجود یاغیان پاک و در چنان پادشاه متعدد گردید. (۲۵)

در پارس و هیرداقه دائما از جلوی ارته وردیده، سردار بزرگ میگیریخت. در ۱۶۰۰، زوییه در قسمت شرقی پارس، یعنی در مغرب کرمان، در پای کوه پرگه Parga نبرد بزرگی واقع شد. باز ارته وردیده بر یاغی غالب آمد و وی را با همه اطرافیانش دستگیر کرد. (۲۶)

پادشاه شخصا برای استقرار نظام به پارس آمد. هر چند شورش ماد خطرناکتر بود و در آنجا مقصرين بايست سخته رین مجازات هارا بچشند، اما شورش وطن در شاه اثر عیقتی داشت. تکلیف، که بر خود هموار کرده بود، این بود، که در اینجا

داریوش یکم

نظم و انتظام برقرار سازد . در تبردهای بزرگ سخت نجای شمشیر پارسی باوفای تزلزل تاپنیری همیشه پشتیبان او بودند و از خلال همه مخاطرات عظیم درفش فکر دولت و مأموریت آزاده سواری آریائی را افرادش داشتند . با اینهمه وطن شاه برضد شاه شوریده بود ! عواملی ، که در این طفیان مؤثر بودند ، به داریوش نشان میدادند ، که سر زمین موله او باجه ناخوشی‌ی سروکار دارد . از یک طرف در جلگه خوزستان قشر نازک نجای پارسی در مقابل مردم بومی بیشماری قرار گرفته بود و با وجود خویشاوندی نزدیکی ، که میان این نجای و سه طایفه اصیل پارسی کوهستانهای پارس بود ، این جلگه غربی ولایت بخصوصی را تشکیل میداد . در این مستله هسته آشوبی وجود داشت و به پادشاه نشان میداد ، که خوزستان نباید ، چنان مورد اعتقاد باشد . هسته دیگر اغتشاش در شرق پارس بود . در آن ناحیه‌یی ، که کورش بزرگ تازه ضمیمه پارس کرده بود . و هم‌زمانه ، بر دیگر دو سرمه دیگر دو دوام ، از تاروه *Tawrawa* (+ -) برخاسته بود . از طارم امروزی ، در شمال شرقی هرمز . هواخواهان او نیز از مردم شرقی پارس بودند .

داریوش میباشد ، بنحو قاطعی ریشه اینهمه آشفتگی‌ها را بگند ؟ میباشد ، نجای اصیل پارسی را از دیگران جدا کند ، تا از خطر انحطاط آنها جلو گیری شود . در عین حال باید ، آنها پاداشی بدهد و چون اینها بزرگترین تکیه گاه دولت بوده‌اند ، مقام در خود و سزاواری آنها بیخشد . بنابراین پادشاه بجزرد رسیدن به پایتخت وطن خود به تقسیم سر زمین پارس مباردت ورزید . سر زمینی ، که کورش بزرگ محدود کرده بود . نواحی چادر نشینان شرقی ، گرمان ، اسه‌گرته و یوتیه را از پارس مجزا نمود و از آنها نواحی مستقلی ساخت . مردم آن امتیازات پارس‌ها را نداشتند و جزء طبقه رهبران دولت بشمار نمی‌آمدند . در مرکز ناحیه شرقی هو و ادیچیه *Huwavdaicaya* داریوش و هم‌زمانه و سران شورشی او را بدار آویخت ، تا مردم بدانند ، که این یاغیگری مربوط به پارس نبوده . و هم‌زمانه مانند فرورتیش و چیسن تخمه مجازات شدید نشد ، اگرچه نام و حق شاهزادگان هخامنشی را ادعاء

درهان حال نیز خوزستان از پارس جدا شد . بنحوی که فقط هسته اصلی پارس، یعنی مرکز توقف سه طایفه اصیل پارسی (پاسارگاد Pasargad ، پتیسخور Patischor ، مارافی Maraphi) باقی میماند. یعنی سر زمین محدود و محصور نجای زبدۀ پارس . خوزستان، که در آنجا یک طبقه فرمانروای خالص و آزاده سوار وجود داشت، در جوار پارس، هسته دولت بود و با آنکه امتیازات پارسی را نداشت، مدللک یکی از ارکان اصلی مملکت بشمار میرفت . سر زمین کهنه پارس، وطن هخامنشی ها و طایفه‌ئی، که یاران آزاده داریوش از آنجا بر خاسته و مکتب کورش بزرگ را دیده بودند و در مواقع بحران و خطر و فای بینظیر و نامتفیر خود را نشان داده بود، از لین سی پیش از هر زمانی مرکز رهبری و قدرت دولت شد . اینجا زمینه زندگانی قوم پارس‌هارا تشکیل میداد و داریوش میخواست، دولت تازه را بر بایه‌های این قوم استوار کند . این قوم بایستی، با خون و نژاد خالص در رأس همه اقوام دیگر قرار داشته باشد . آزاده سواران این قوم بنام خوینشاوندان شاه بایست، نزدیکترین اطرافیان شاه و جزء، غیرقابل انفكالت شخص او و کارهای شکرفا او باشند . اقداماتی، که شاه در پارس انجام داده بود، بایست بایه نظم نوینی شوند - احتیاج به این نظم کاملاً بر داریوش روشن شده بود - و صورت عمل پذیرند . اما مقدمت شاه وقت تنگی برای این مطالب تشکیلاتی داشت و فقط پارس را بصورت خالص خود از عناصر دیگر مجزا کرد . نقشه و سیم عمومی بایست، عموق بماند، تا در تمام سر زمین هخامنشی آرامش و صلح برقرار شود .

با نظر به وضع بابل و خطری، که باز ارمنستان را تهدید میکرد، پادشاه هر چه زودتر به هگستانه بر گشت . از اینجا سپاهی را بفرماندهی رفیق میدان چنگ خود وینده فرنه، یکی از همقسمان دفع گوها ته، ببابل فرستاد، تا یاغیان را سر کوبی کند و ویستانه ساتراپ آنجارا به قرخود بنشاند . وینده فرنه بانیروی نظامی بزرگ خود ارخه، یافی بابل را باشکست سختی قلم و قمع کرد و در ۲۷ نوامبر ۵۲۱ خود

داریوش یکم

او را باسارت درآورد . ارخه و نزدیکان وی را در بابل بدارآویختند . با این عمل بالآخره آشوبهای موحش داخلی ، که از روز سلطنت داریوش مملکت را متزلزل کرده بود ، بایان یافته‌ند . در آغاز چنین بنظر میرسید ، که بنای دولت داریوش از هم متلاشی خواهد شد و داریوش و افکار بزرگ دولت آزاده - سواری آریائی اورا زیرآوار خود مدفون خواهد کرد . معلمک برخلاف آنچه انتظار میرفت ، در ظرف یک سال داریوش با عزمی پولادین و جساری تزلزل نابنده‌ر همه نیروهای متخاصم را مغلوب کرد و مملکت را نجات داد .

بدین ترتیب در او لین سرمنزل خود داریوش تحریبیاتی آموخت و از کوههای گندشت ، که اورا سختتر و قویتر از همیشه می‌ساختند : در این ساعات تلخ و دشوار سال اول حکومت . مخصوصاً داریوش توانست ، در این سال قوایی ، که دولت او در مواجهه با مخاطرات بر آن تکیه می‌کرد ، در کمال وضوح بشناسد . اینک که هسته اصلی مملکت - ایران و نواحی مه را اقتصادی جلگه‌های آسیای قدامی - محکم در دست او بود ، هنگام آن رسیده بود ، که بالبریزی جدید و به تشکیلات داخلی میراث کورش بزرگ بپردازد .

در این نقطه از راه زندگی ، داریوش به پشت سر خود نظر دوخت و باز آنچه واقع شده بود ، اجمالاً مورد دقت قرارداد . این تغییر سر نوشت ملی ، که با دست او حاصل شده بود ، باندازه‌گی مهم مینمود ، که او را به تصمیمی واداشت ، که قبل از او هیچ فرمان از روابط آن اقدام نکرده بود . او می‌خواست ، برای معاصرین و برای آیندگان نتیجه عمليات خود و علت مبادرت بآنها را اعلام کند ، تاهم حقانیت خود را ثابت کند وهم برای جانشینان خود سرمشی باقی بگذارد . ۲۸

در آغاز سال ۵۶ داریوش فرمان داد ، تا در دیواره صخره‌های مقدس بیستون (بگستنا نه Bagastanon) در جلگه‌های مرتفع نیاییه سنتگنوشتی نفر گشتند . ناحیه نیاییه میان هگمتانه و دروازه‌های زاگرس مادی بهترین و زیباترین نواحی ماد بود . از دیرزمانی این جلگه وسیع با مراتع خرم و دیواره‌ها و دامنه‌های

در بیان قدرت

جنگل دار کوهستانی خود محل اقامات فرمانروایان و شاهان بوده است. اسپهای این منطقه همچو جامعه‌های کوهستانی و شهرهای آن همه‌جا بر سر زبانها بود. از ادوار بسیار قدیم ییش از هر نقطه‌ای دیگر ماد بگستانه (بغستان، جایگاه خدایان) مقدس می‌بود.

در اینجا در دوردهای کهنه پیش از اریائیها آنوبانی نی (Annubanini، پادشاه لولو Lullu، جهمت خدایان سرزمین پیاد جنگهای خود در دروازه زاگرس بنایی ساخته بود. در نزدیکی همین مکان، در صخره‌های بلندی، که راه‌سپاهی بزرگ و قدیمی شرقی - غربی - جنوی از جلوی آن می‌گذرد، داریوش سنگنوشت نقوش خود را نفر کرد. این اعلامیه نه در وطن پارسی او، نه در همدان، نه در بابل و نه در ممالک شرق باید باشد. بلکه در نقطه‌ای، که همه راه‌های کشور در آنجا تقاطع می‌کنند و جانی، که پس از قرنها و هزاردها مردم دولت بزرگ داریوش از آنجا خواهند گذشت. ۲۹)

در این اعلامیه باست اول تصویری با جهانیان سخن گوید. و این طبق تفاصیم متعلق به این سرزمین بود، که نقش‌ها یا بنای‌های عظیم را سند تاریخی قرار میدادند. روح اریائی این روش را فراگرفت و بر حسب طرز فکر شمالی خود در آن تغییراتی داد، تا آنجا، که در دولت اریائی داریوش اهمیت بزرگی حاصل کرد. پس داریوش دستور داد، که پیکره او را کمان در دست - کمان سلاح اصلی فرمانروایان ایرانی است و با آن بر اراده جنگی بیهودان میرفتند -، پاروی سینه‌گو ما ته - نشانه‌ودسمبل، اهریمن - در برای او سران یاغی مملکت درز نجید و بالای سرش تصویر اهوره‌هزدا - تجسم خدایانه ماهیت اریائی در حالیکه بسوی پادشاه چرخ قدرت (چخره ورتین Caxravartin) را دراز کرده، نفر کنند. در پشت سرداریوش دونفر نگهبان جان شاه، بنایندگی همیمان‌های وفادار او، از جنبه‌ای اصیل پارسی، نیزه‌دار و کماندار او ایستاده‌اند.

ولی نقش تنها، آنچه شاه می‌خواست، نمی‌گفت. او می‌خواست در قالب کلام نیز گزارش مفصلی تنظیم کرده باشد. کورش خود در فتح بابل اصل خط را، که در

داریوش بکم

بین النهرين تکامل یافته بود، برای گزارش کرده‌های خود بکار برده بود و غلبه‌خود را بر نموده بازبان بابلی با قوام جلکه میان فرات و دجله نموده بود. داریوش تنها با مردم جلکه‌های آسیای قدامی سروکار نداشت. سیاست دولت کورش ایجاد میکرد، که وی از جانب خدای مردوك، کهنه بابل و تقدس منهی پشتیبانی شود. داریوش میخواست، بهمه اقوام کشور بزرگ خویش روی آورده باشد. خصوصاً بکسانی، که شاهنشاهی اریانی می‌کند، که کورش ایجاد کرده بود، بردوش آنها گذاشته شده. از اینجهت داریوش در فکر آن بود، تا گزارش خود را در زبان این آزاده‌سواران بنویسد. و فرمان داد، تا دیران او برای این منظور از روی خط میخی مشکل و در هم پیچیده آشوری - بابلی، سیستم تازه الفانی بیدا کنند، چنانکه، آنچه شاه تقریر میکند، بهمان صورتی، که ازدهان او بیرون می‌آید، بتوان توشت. نکته مهم در اینجا است، - و شاه در گزارش خود بر آن تکیه میکند. که برای نخستین بار سنگنوشتی در «اریانی» در لهجه پارسی، که زبان مادری او است، تنظیم شده. از اینجا معلوم میشود، که داریوش بایه دولت خود را بر جه اصلی قرارداده. نه تنها نجایی پارسی یا ایرانی باید، ارکان عظیم شاهنشاهی ایران باشند، بلکه همه آزاده‌سواران این قوم واحد و متوجه اریانی، که در رأس آنها نجایی شمشیر کار - آزموده و فرماروای آنها قرار گرفته‌اند. (۳۰)

او لین نکته گزارش سنگنوشت داریوش نیز ادعای حقانیت او بر تخت کورش و خصوصاً بر پادشاهی پارس بود. پس از آن خود و نسب خود را معرفی میکند:

«من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارسه، شاه بوم‌ها، پسر ویشتاسیه، نوه ارشامه، هخامنشی.

داریوش شاه گوید: پدر من ویشتاسیه، پدر ویشتاسیه ارشامه، پدر ارشامه اریه‌رهنه، پدر اریه‌رهنه چشپش، پدر چشپش هخامنشی.

داریوش شاه گوید، ازیرا ما را هخامنشی مینامند. از پیش ما نیو بوده‌ایم، از پیش تخته‌ما شاهی بوده.

« داریوش شاه گوید : هشت تن از تهمه من پیش از این شاه بودند ، من نهمی هستم . نهن در دو تیره شاه »

این نهاییش نسب او است و حق او نسبت به تخت پارسه و از آنجا حق فرمانروائی او در مملکت . بخصوص داریوش براین مطلب تکیه میکند ، که هردو تیره دودمان هخامنشی شاهانه بوده‌اند . و افراد تیره او ، تیره جواهر ، نیز لقب شاهی داشتند . روی هر قته نه نفر از هخامنش بی بعد . یعنی همه مردان بزرگ طایفه ، بجز پدر او ویشتابیه ، که لقب شاهی نداشت . پدر ویشتابیه ارشاده ، تازمانیکه کورش دو قسم دو تیره را بهم ملحق نکرده بود ، پادشاه خوانده میشد . و چون ویشتابیه از حق خود چشم پوشیده بود ، لقب شاهی به داریوش تعلق میگرفت .

پس از انبات حق رسمی پادشاهی ، داریوش حق واقعی و معنوی شاهی و اعمالی ، که بر طبق آن انجام داده ، روشن می‌سازد . با این ایت صمیمه‌یت و ایمان خود را مدافعانه نژاد اریائی در مبارزه با نفوذ خارجی دنیای جنوب حس میکند . و این طرز تفکر در اعماق قلب آزاده‌سواران شمالی - اریائی لنگران‌داختره بود . بالاترین وجود دنیای ایمان آنها اهوره‌مزدا تجسم اصل نیکی ، پاکی ، روشی ، آزادگی ، دلیری ، صراحة و مهربانی - یعنی اصل دنیای شمالی - بود در مقابل جنوب ، که دروغ و گول و حیله و قساوت نمایش آن بودند . داریوش بیش از مردان دیگر قیله و قوم خود نسبت به بشندرین خدای خود ایمان داشت . و این خدای او ، که با ماهیت وجود اریائی اتحاد کامل داشت ، او را بر دشمن چیره میکرد .

در گزارش خود داریوش خود را افزار دست خدای بزرگ خود - خدای اریائیها چنانکه در ترجمه عیلامی اعلامیه ، برای آنکه اقوام بیگانه بفهمند ، مخصوصاً اضافه کرده - میداند . اهوره‌مزدا داریوش را بر تخت سلطنت نشانده و این مطلب در پیکره بیستون نموده شده . « سمبل » خدایی ، مرد پیر دانایی در میان فرصن بالدار آفتاب ، با دستی ، که « چرخ قدرت » را بسوی شاه دراز کرده . از نظر قالب تکامل خدای آشور است ، که اینک علامت فرمانروائی پارسی و دولت جهانی آنها شده و تا

اقول هخامنشی‌ها نیز باقی میماند .

پس داریوش گزارش میدهد ، که چگونه قبل از شروع باقدامات خود از اهوره‌مزدا پایمردی طلبیده و او چگونه داریوش را در پناه میگیرید داریوش چگونگی مبارزات خود را در پی قدرت و دولت شرح میدهد و از کمبوجیه و گومانه مغ آغاز میکند . از سوی گند هفت مرد پارسی و مرک منع غاصب ، از نشستن بر تخت سلطنت و از شورش‌های وحشتناکی ، که پس از آن بوقوع پیوستند ، از جنگهای سختی ، که او و همراهان قلیل و فادار او در جبهه‌های مختلف کرده بودند و بالاخره چگونه بر دشمنان چیرگی یافته‌ند ، سخن میگوید .

و پس از آن بادشاه تاریخ چنگاهای خود را نوشت و آموزه‌ئی ، که ازاوین قایع بدست آورده ، شرح میدهد . پادشاه میگوید ، اضمحلال دولت در نتیجه‌دان خول دروغی ، دروغ ، ناوفاداری بود در سر زمینهای ایرانی . ذیرا اصل دشمنی دنیای جنوب باز سر بلند کرده بود . اما اهوره‌مزدا ، تجسم خدایانه نژاد اریانی ، نخواست ، که ماهیت آزاده سواری شمالي افول کند . بدینجهت داریوش را برهمه دشمنان موفق ساخت و فرمازوائی سرزمین‌های این کشور را بدوسپرد . بالین عمل خداوندبرای پادشاه و آزاده سواران او وظیفه‌ئی نیز معین میکرد . داریوش این وظیفه را عبارت از مأموریت تاریخی ملت خود میدانست : ماهیت وجود اریانی بایست ، در بیکار با گول و دروغ ، در نبرد باستمگری و ذورگوئی ، همیشه زنده و فعل بماند و روح آزادگی و آزاده سواری بایست ، همه‌جهان را فرابوشد ، تا بسود جهانیان جهان بینی مردم شمالي بر عالم فاق آید . اخطاری ، که شاه در این زمینه بچاشنیان خود میکند ، نشان میدهد ، که داریوش تا کجا فراتر از زمان خود و برای تأثیر تاریخی و پایدار کارهای شترف خود فکر میکرده . پس از شرح کارهای خود میگوید :

« تو ، ای کسیکه میخواهی ، پس از این شاه باشی ، از دروغ بپرهیز . دروغگو را کیفر ده ، اگر تو چنین میاندیشی : سرزمین من باید ، درست بماند . - تو ، ای کسیکه میخواهی ، پس از این شاه باشی ، دوست مردی

نباش ، که دروغگو است ، یا زودگو است ، بلکه آنها را سخت
کیفرده ! » (۳۲)

در میان فضایل اریائی و آزادگی‌ئی ، که داریوش مأموریت تاریخی ملت را در آنها میدانست ، پس از صراحت و حقائق ، وفا را میستاید . ذیرا تمام قوای کشور بایست ، بر وفای آزاده سواران نسبت به پادشاه و دولت و مقابلاً بر وفای پادشاه نسبت به آزاده سواران تکیه کند . از اینجهت پادشاه گوشزد می‌سازد ، که جانشینان او با کسانی ، که در دودمان او خدمت بجای می‌آورند ، مهریان باشند . و داریوش واقعاً این امر را نصب العین خود قرارداده بود . شش مرد رفیق مبارز و هم‌قسم خود را بنام ذکر می‌کند و به جانشینان خود فرمان میدهد ، اخلاق و اولاد آنها را همیشه بزرگ بدارند . اینها قوای دولت بوده‌اند و نمایندگان نجایی اصیل پارسی و احترام بزرگی ، که پادشاه برای آنها در نظر گرفته ، قدردانی رسی‌ئی نسبت بوفای ایشان است . این قدردانی بایست ، برای آینده نمونه و سرمش باشد . اگر شاه بردارای آنها افزوده و بایتشش زمین و هدیه‌های دیگر آنرا از فرمانروایان بزرگ کشور جهانی خود ساخته ، برای این بوده ، که در عین حال وقیمت نجایی پارسی خود را بطور کلی استوارتر کند . چه او هسته قدرت اریائی را در همین نجایی دولت خود میدید .

داریوش در اولین اعلامیه بزرگ خود دولت خود را صوراً و معناً بر بایه می‌حکم قوای رهبری کننده‌قوییت اریائی استوار کرده بود . قومیتی ، که فرمانروایی خود را با اصل نیکی و بر خواست و اراده خدا ایان عالم برقرار میدانست . با این طریق داریوش از آموزه مغ‌ها پیروی نمی‌کرد - اینها همان کسانی بودند ، که داریوش نفوذشان را در دولت از دستشان گرفته بود - بلکه بر عکس برای آنکه به مغ‌ها نشان داده باشد ، می‌گوید ، « اهورامزدا و خدا ایان دیگر » ، باو کمک کرده‌اند ، تا غالب آمده است . شخصیت قوی و بارز داریوش مغ‌ها را وادار کرد ، تا راهی ، که او می‌رود ، پیماینده و باین ترتیب نگهبان قربانیها و عباداتی بمانند ، که در مشی سیاسی

داریوش شکم

شاه و برای خدای دولت او ، یعنی اهوره‌مزدا ، مقرر شده . (۳۳)

اراده پادشاه چنین بود ، که این نخستین گزارش دولتی او ، که بیان «ایده» دولت اریائی نیز در آن گنجیده ، بگوش همه اقوام مملکت برسد . پس برای همین در صخره بفستان (بیستون) در زبان اریائی ، با پلی ، علامی این گزارش حک شد . البته خواندن و نوشتن در آن زمان هنرمندان خاصی بود ؛ فقط عدد محدودی با آن سرو کار داشتند . با اینهمه در میان مردم کسانی ، که با این هنر آشنا باشند و کلام شاه را در زبان خودش برای مردم بخواهند ، وجود داشتند . بهمین جهت شاه در آخر سنگنوشت خود از خوانندگان خواستار است ، که آنچه می‌خواهند ، بدیگران اعلام کنند . هر کس ، که گفته‌های او را بدیگران بگوید ، شاه می‌آمرزد ، و هر کس آنها را پنهان می‌سازد ، نفرین می‌کند .

از آنجا که برای همه ممکن نبود ، سنگنوشت را در پای بنای تاریخی بخواهند ، پادشاه به دیوان خود دستورداد ، تا رو نوشهای از آن ترتیب دهند و بهمه ولايات و ادارات دولتی بفرستند . یک قسمت از این رو نوشهای برستنک ، یک قسمت بر الواح گلی و قسمتی نیز بر طومارهای پایر وس برای ولايات غربی بزبان ارامی ترجمه شده بود . داریوش بدینظریق او لین دوره اقدامات خود را برای ایجاد دولت اریائی در مجاهدات ییمانند و جنگهای خوینین با این اعلامیه‌گی ، که در آن همه جهان را مخاطب ساخته بود ، پیابان رسانید . چنانکه ۵۰ سال بعد از اومرد تشکیلانی بزرگ دولت جهانی دیگری بنام او گوستوس (Augustus) (اگوست) نیز به نظریه این کار اقدام ورزید . (۳۴)

فصل سوم

سالهای سازندگی

از وقتیکه داریوش برای کشتن گوماتای منع به مادر رفته بود، دوبار یستتر- و هردو بار برای مدت کوتاهی - به پارس نیامده بود: دفعه اول برای تاجگذاری در ارکدریش (باسارگادی) و دفعه دوم برای سر کوبی یاغیان این ولایت. میدان عمل داریوش تا این زمان چه در زمینه جهانداری و چه در زمینه جنگ ولایت ماد بود. هگمتانه، مرکز دولت ایران، در بار و محل اقامت او بود. چنانکه در دوره پادشاهان بزرگ قبل از او نیز شهر مزبور همین موقعیت را داشت. کورش محل اقامت خود را پایتخت قدیم ماد برگزید و در وطن پارسی خود ارکدریش را کرسی نشین هخامنشی ساخت و بابل نیز مرکز جلگه های غربی کشور او بود. داریوش، و همچنین کمبوجیه، ابتدا در این ترتیب تغییری ندادند. اما همینکه پس از ختم غائله های بزرگ سرزمین های ایران بزرگ آرامش یافتند، پادشاه مجده باره رفت، تاکشور خود را از نوبنا کند. (۱)

اگر داریوش در این هنگام سازندگی در بار خود را از هگمتانه مادی به وطن پارسی خود منتقل کرده، بر حسب اتفاق نبوده. از سالهای مبارزات شدید خود در بی قدرت این مطلب بر او یقین شده بود، که فرمانروای ادبائی کشور پهناور جهانی او قبل از همه چیز باید موقعیت خود را بنام پادشاه ملی پارس محکم کند و پایه و قاعده دولت خود قرار دهد. خود کورش بزرگ به اهمیت قوم پارسی برای بقاء تسلط ادبائی ها بی برده، و حفظ خون پاک قوهی را با آنها سفارش کرده بود. اما از آنجاکه کورش تمهداتی در برابر همکنان مادی خود نیز داشت، نمیتوانست،

دایریوش یکم

آن موقعیتی، که آرزو میکرد، جهت پارس‌های خویش بوجود یاورد. (۲) از طرف دیگر نه برای کورش و نه برای کمبوجیه وضع خاصی پیش نیامده بود، تا در آن هنگام لزوماً به نجای پارسی خود پیش از نجای مادی و اقوام دیگر ایرانی تکیه کند. تنها داریوش در پرمخاطره ترین ایام دولت ارزش گروندگان و فادری را، که درنتیجه خویشاوندی دورونزدیک با پادشاه پیوند ناگستنی داشتند، میتوانست، بشناسد. بدین ترتیب ازدو نظر: ازنظر پیشینی سیاسی و از نظر سپاسگزاری دربرابر پارس‌ها - در اولین قدم سازندگی‌ئی، که داریوش بر میداشت، پارس را مرکز و پایه نظم کشور خود قرار داد.

پس از ختم غائله و هیزاده، چنانکه اشاره شد، دایریوش سرزمین مرکزی پارس را از مناطق خارجی و غربی جدا کرد و پایه نظم نوین را با بنای کاخ عظیمی در قلب پارسه آغاز نهاد. این ارگ شاهانه میباشد، مرکز ثابت سلطه مملکتی شود. این آغاز در حقیقت با خود آگاهی شاه « سمبل » و فایده تحولاتی بود، که پایاست، در کشور آغاز شود و نه تنها هدف‌های سیاسی پادشاه، بلکه برد و قدرت روح تشکیلاتی او را نیز بجهانیان بشناساند.

محل سابق اقامت کورش ارگدریش (پاسارگادی)، که مزار بانی دولت هخامنشی نیز در آنجابود، از زمان کمبوجیه جزء اماکن مقدس‌های محسوب میشد. چنانکه کمبوجیه خود از ساختن مقبره‌ئی در جوار آن صرفنظر کرده بود. کمبوجیه در آن طرف دیگر کوه ارگدریش در آجایی، که ناحیه پیشوا واده *Pisvイヤauwava* در کفرمانروائی پارس، قرارداشت - بنای مقبره‌ئی شیبی به مزار پر خود آغاز کرد. البته جسد کمبوجیه در این محل قرار نگرفت، چه گوهرانه نگذاشته بود، جنازه شاه او نیز کتیبه‌ئی کوتاه پراز احترام و تقدیس حک نمود. قصر و شهر سلطنتی کورش در دولت جدید باید، بنای یادبود مقدسی باشد و در آنجا، دربرابر مقبره‌قهرمان‌ملت

سالهای سازندگی

و در برابر آتشکده پر عظمت آن باید، تاجگذاری سلاطین و مراسم جشنها و تشریفات بزرگ ملی انجام پذیرند. در موقع عادی بایست، در آنجا آرامش مطلق حکومت کند و مغان متولی نگهداری آن باشند و بس. (۳)

بهمین دلیل بایست، مرکز قدرت و سلطنت بهجای دیگری منتقل شود. این مکان را داریوش در آنطرف کوه، در زردیکی مقبره‌مانام کورش انتخاب کرد. در ابتداء صفوی عظیمی در دامن کوه ساختند، که بطرف جلگه گسترش می‌یافت. از این طرف، در جلگه، بر دیوارهای بلند و در عقب به تپه‌های پیش‌آمدۀ‌ئی تکیه می‌کرد. این محل موقعیت دفاعی بسیار خوبی داشت و بر جلگه خرم پر آبی مسلط بود، که در آنجا تپه‌های مرکزی سرزمین فارس دیده می‌شدند. داریوش بنای قصر پر شکوه و ارگ شاهانه عظیم خود را در آنجا شروع کرد. این قصر باید، نمودار قدرت اریانی و آشیانه خاندان سلطنتی باشد. درست در قلب موطن اصلی هخامنشی‌ها :

این فکر، پس از آنکه داریوش در سال ۵۰ در پارسه اقامت گزید، اولین چیزی بود، که او را مشغول می‌ساخت. خود با معمارانی، که از مداد و از جلگه‌های غربی ممالک خوش خواسته بود، طرح‌همه بنار ریخت. پس از آن با همت فوق العاده‌ئی ساختمان را شروع کرد. پایه‌های بنا، مجاری زیرزمینی، خیابانهای کف ساختمان، مواضع نظامی، قصرهای سلطنتی و خانه‌های گلای موقتی خدمتکاران و بادگان آنجا زیر نظر او روز بروز رشد می‌کردند و بالا می‌آمدند. (۴)

ساختمانهای قصر بزرگ با سنگهای قیمتی نادر انجام می‌گرفت. قصری با دروازه‌های عریض، باستونهای کشیده بلند نجیب، آزاده و افراشته و با این‌هه در نهایت عظمت، بدون اینکه اندکی اثر ضعف ظرافت در آنها دیده شود. کف همه اطاق‌ها و تالارها با سنگ سرخ مفروش بود. دیوارها با رنگ آبی روشن نمودار بودند و در محلهای برآهمیت نقش‌های بر جسته‌ئی شاهنشاه هخامنشی، یا زندگی دربار، یا قدرت و سطوت دولتمردان نشان میدادند. هر کس این قصر شاهانه را از دور می‌بینید، یا پله‌های مضاعف اطراف مدخل آن را، که برای سوار نیز قابل گذر بود،

داریوش بکم

میآموزد، هر کس از خیابانهای آن یا از خالل بناهای آن رد میشد، بایست، بدون تأثیر به عظمت و قدرت روح اریائی‌ئی، که بر جهانی فرمانروائی میکند، پی ببرد. ذیرا اراده شهریار و همت وی بر آن قرار گرفته و چنین خواسته بود.

روح دوربین و دوراندیش در شکل و هیأت بنا ساختمان وجود ملت و شاهد قدرت و عظمت آنرا میدید، که چگونه با قوای خلاقه دنیائی شایسته خود در اطراف خود بوجود می‌آورد. باین دلیل، که گفتیم، داریوش دربار جدید خود را در اینجا بنا نهاد، در قلب موطن پارسی خود. و این قصر نماینده وجود و عظمت این ملت بود و بنام این سرزمین و بنام ملت سرنشین آن پارسه که ته *Pavrsakarta* نامیده شد، که بونانیها اذ آن شهر پارسه کردند و پرسه پولیس *Persepolis* نامیدند. ۵

برای اینکه این بنا در عظمت و نمایش قدرت نمونه حواردنی باشد، که تاریخ جهان را تشکیل میدهنند، دست راهنمای و روح سازنده‌ئی لازم بود. بناهای مادی و بناهایی، که در سبک شیوه بانها در ارکدریش ساخته بودند، البته نخستین گام در این جهت بودند. اما داریوش می‌بایست، آنچه مادها با مصالح هنرهاي آسیائی قدمای شروع کرده بودند، در سبکی نوین سزاوار روح ملت و عظمت قدرت خود، متشكل سازد. اگرچه نمونه‌هایی، که در شرقیان قدیم با تالارهای مجلل ستون دار و دوارهای مزین بنقوش بر جسته باقی گذاشته بودند، قابل تمجید بود، معلمات در آثار روحیگانه‌ئی وجود داشت. ختی‌ها و میتانی‌ها و حتی مادها از آشوری‌ها تقلید کرده بودند. اما دولت اریائی، که در زیر درفش پارسی پیش میرفت، سبکی نهودار روح خاص خود می‌خواست.

خود شکل خارجی ساختمان داریوش با دیوارهای سنگین عظیم و قاعده‌ساده چهار گوش بنا، با قسمت فوقانی متنکی به ستونهای کشیده بلند روح جهان شمالی را بخوبی نشان میداد. و در مراحل دیگر این خصایص در بناهای مردم شمالی دیمه می‌شود. تزیینات داخلی ارگ شاهی با نقوش بر جسته دیواری و سیله‌ئی بود، که در هر دوره‌ئی میتوانست، به بهترین وجهی روح شاه و ملت او و همچنین عظمت و بزرگی

آزاده‌سواران اریانی را بنمایاند . شاه با معماران و سنتکتراشانی ، که از ماد و جلگه بین النهرين و مصر خواسته بود ، پیکره خود و مردان خود و همچنین نگهبانان و نوکران را ، چنانکه هر روز یا در موقع رسمی دیده می‌شدند ، روی دیوارها نظر کرد . نماهای عریض خارجی بناه و دیوارهای تالار تخت سلطنتی شامل نقش نجبا ، و گاردشahi و اقوام مختلف دولت بودند و تصویر زنده جانداری از آنچه می‌گذشت ، به تماشاجی نشان میدادند . قدرت صنعتی هنرمندان شاه برای او ابزاری بیش نبود . روحی ، که این پیکره‌ها را متحقق می‌ساخت ، از سرشناسی اریانی و بهان‌ینی شمالی سرچشم می‌گرفت . در اینجا نجابت بشری ، ممیزات نژادی و بخصوص علو تصویر جهانی اریانی بصورت روشنی بارز می‌شد ، چنانکه در دنیای شرق قدیم بكلی بیسابقه بود . صحت و دقت در جزئیات طبیعت و حس درست واقعیتی ، که در همه چیز مینگرد و تقسیم و تنظیم می‌کند ، در اینجا مشهود است .

برای داریوش این پیکره‌هایی ، که در دیوان خود او طرح شده ، و در ساختمان صورت واقعیت پذیرفته بودند ، تنها آثار تزیین نبودند ، بلکه هم او برای او وهم برای دنیای آینده باید ، اسناد تاریخ واقعی باشند . آنچه سنگنوشت پیستون او در طرح نشان میدهد ، اینجا در کمال خود دیده می‌شود : نگاه تیزین و روش مردان شهالی ، نسبت خون و زوار خوشان و بیگانگان ، نسبت آزادگی و خصایص انفرادی اشخاص برای او لین بار در یك سبل ساختمانی پر عظمتی ، که پادشاه بزرگی درست کرده ، تحقق خارجی می‌پذیرند .

آنچه در اینجا بایست ، طرح شود و صورت گیرد ، یا در موقع ساختن آزمایش شود ، حال و حصر نداشت . اما در همان موقعی ، که این گواه و یاد بود دولت بزرگ با دست داریوش کم کم نمو می‌کرد و بالا می‌آمد ، در وسط کار مسائل سیاسی روز شاه را بخارج کشانید . آسایشی ، که مدتی در طرح و اجرای نقشه بنای عظیم سلطنتی پیدا کرده بود ، بطول نیانجامید : هنوز وحدت و تأمین مملکت تضمین درستی نداشت ؛ هنوز تکالیف سیاسی به شاهنشاه بنای کامل پایتخت را اجازه نمیدادند .

داریوش یکم

در سرحدات خارجی شمال غربی آسیای صغیر اور ویتس ساتراپ نافرمانی میکرد. در شرق سرزمین‌های مهم حاشیه فلات، در سرحدات شمال‌غربی هندوستان، و همچنین دشتی‌ای ترکستان دوباره به دولت پارسی منضم شده بودند.

موقعیت شاه در برابر ساتراپ شمال غربی، که وضع نظامی بسیار مناسبی داشت، چنان آسان نبود. اور ویتس نسبت‌بوضیت نظامی ولایات خود دسته‌های سپاهیان فوق العاده‌گی در اختیار داشت و در میان آنها گارد مخصوصی از سربازان ایرانی بودند. داریوش نمیتوانست، در مقابل او سپاه تجهیز کند. چه ایران شرقی- که در جوار ولایات مرکزی بهترین و قویترین واحدهای سپاهی را تهیه میکرد - درنتیجه آشتفتگی‌های شمال و مشرق سرگرم آن نواحی بود، پس راه دیگری برای رفع این خطر لازم بود. از طرف دیگر شاه شخصاً نمیتوانست، قبل از ختم غایله و اطمینان کامل از مغرب به‌شرق کشور متوجه شود: احتمال مخاطره از اینطرف، درغرب، بسیار زیاد بود.

در زمانی‌که کمبوجیه در مصر بود، اور ویتس، بی‌آنکه از شاه فرمانی گرفته باشد، بحیله پولوکراتس Polykrates، پادشاه ساموس Samos را، که قادر دریانی زیادی داشت و با کمبوجیه پیمان اتحادی بسته بود، پیش خود خوانده، اورا کشته بود. نظر اور ویتس از این عمل بسط قلمرو ساتراپی خود او بود و بس. وابن مطلب پیش چشم پادشاه بزرگ بسیار عجیب جلوه میکرد، که کسی به پیمان وفا و عدالت شاهانه خیانت کند. این دو چیز - وفا و عدالت - در چشم‌همه ایرانیها، بخصوص داریوش، بایه و مینای نظم جهانی بودند. علاوه بر این هنگام طغیانهای بزرگ اور ویتس بهیچ‌چه کمکی به داریوش نکرده بود. وبالاخره، در موقعیکه شاه با داخله مملکت سروکار داشت، او درپی بسط قدرت در میان همسایگان خود بود. از جمله نجیب‌زاده پارسی، ساتراپ داسکولیون Daskyleion در شمال غربی آسیای صغیر بنام میتروباتس Mitrobates (Mitrapavda، مهربد،) و پسرش کرناسوس Karavnavspa (Karnaspes) کران اسب، صاحب اسب بور، را کشته بود، تا ولایت آنها را غصب کند. اخطارات و فرمانهای شاهنشاه را درباره این مطالب

سالهای سازندگی

نبدیده میگرفت، بدینظریق که پیکهای داریوش را درخفا میکشت و از وجود آنها اظهار بی اطلاعی میکرد.

این نافرمانی اورویتس، جاه طلبی و خود خواهی او، همچنین کشته شدن پولوکراتس از طرف او، و بخصوص حمله‌ئی، که به نجیب زادگان پارسی - میتو و باتس و پرساو - کرده بود، داریوش را با تاختان یک تصمیم عاجل قاطع مجبور ساخت. در مشورت بازرسان و آزاده سواران خود پادشاه مسئله‌گناههای ناخشودنی ساتراپ را طرح کرد و گفت، که او در چندین مورد سزاوار قتل است، نه یکبار. اما از آنجا که پیکهای دولتی را نیز بقتل میرساند، احضار او درداد گامهای غیرممکن است و اگر هیئت اجرائیه‌ئی نزد او فرستاده شود، با موقعیت ازموقیت خود دفاع خواهد کرد. داریوش به مشاورین خود خاطرنشان کرد، که منافق کشوری ایجاب میکند، هر چه زودتر این خائن برطرف شود. شاه از میان شنوندگان داوطلبانی خواست، تا این فرمان را بموقع اجراء بگذارند. از همه کسانی، که خود را معزوفی کردن باگایوس *Bagaios* بوسیله استقرار انتخاب شد. باگایوس فرزند از تو ننس *Artawant* (دارای رسائی)، دارد.

باگایوس بدر بار ساردس رسپیار شد و بنام فرستاده شاهنشاه از اورویتس با خواست. مأموریت باگایوس عبارت از این بود، که هزار سرباز ایرانی گارد - مخصوص را - که ظاهرآ میباشد، نسبت به شاهنشاه وفادار مانده باشند - برای از میان برداشتن ساتراپ وارد عمل کند. باگایوس یک سلسه فرمانهای شاهانه همراه آورده بود، که بوسیله دیرم مخصوصی در دربار ساردس خوانده میشند. همینکه باگایوس متوجه شد، که گارد مخصوص هنوز باچه احترامی به پیک شاه مینگردو گوش میسپارد، نوشتۀ دیگری را مهر شاهنشاه بیرون کشید. در این نوشته شاه فرمان داده بود، تا سربازان گارد از خدمت اوروتیس دست بردارند. گارد اسلحه خود را بر زمین گذاشت. باگایوس جرئت بیشتری پیدا کرد و نوشتۀ دیگری بیرون آورد و دیر او فرائت کرد. این نوشته مخصوص فرمان مرکز ساتراپ بوسیله سربازان گارد بود. پارسیان

داریوش یکم

وفادر بدون لحظه‌ئی تردید اور دویتس را با کاردهای بارسی از پا در آوردند. سرنوشت خان بدست گارد مخصوص او ختم پذیرفت. ۶

بدینوسیله داریوش بر بزرگترین اشکالات دولت خود در غرب مسلط گردید و حال میتوانست، برای تصفیه شرق کشور پهنانور خود قدم بردارد. در این زمانه شاه یشمتر متوجه سرحدات هندوستان بود و میخواست، قبایل کوهنشین آجگارا پراکنده کرده، وضع خود در شرقی کشور را بالاخره و برای همیشه روشن سازد. این کار طبیعتاً امر شگرفی بود و تابع نظامی، سیاسی و اقتصادی بزرگی داشت، که داریوش همه آنها را قبل از نهایت دقت بررسی و آماده کرده بود.

مدتها بود در سراسر کشور ایران خبرهای از سرزمین‌های پر حضب و نعمت شرق واقع در آنطرف رود هندو^۷ (Hindusv) (سنند) میرسید. در آن جا طوایفی از خویشاوندان نزدیک اقوام ایرانی در میان بوهیان یشمار، در کشوری، که نقوس و محصولات جو را جور آن بیحساب‌اند، فرامانروائی میگردند. در قرون پیش از این دوره، پیش از آنکه اولین موج آریائی بشرق زمین سرازیر شود، روابط تجاری بین جلگه‌های بین‌النهرین و هندوستان برقرار بود. در دوره کولتورهای پیش از اریائی این دومنطقه و بعد از هجوم اولیائیها بوسیله خود آنها - یعنی بوسیله ایرانیها و هندیها - تبادلات تجاری و رفت و آمد غیرمنتظم بین این دو منطقه انجام میگرفت. چه عجایی، که از دره پر بر کت دریایی سنند گفته نمیشد: این رود عظیمی، که از سینه ارتفاعات خیره کشته کوههای بر قدار، از شمال دور است، جاری بود و در جنوب باقیانوی میرسید، که با عظمت خود همه جا را در آغوش کشیده بود. شهرهای باشکوه و جلالی با نقوس فراوان، دارای همه نعمت‌های روی زمین، با تمدن درخشان، با بازار گانان و پیشه‌ورانی آزموده و کار کشته در آنجا قرار داشتند. در این سرزمین نه تنها چهار بایان بارکش قوی و زیبا و پارچه‌های لطیف و جمیل و آلات و افزارهای هنرمندانه‌ئی وجود داشت، بلکه طلا، شاه فلزات و آهن زرد درخشنه‌ئی، که دنیا دربی آن میگشت، در آنجا پیش پا ریخته بود.

سالهای سازندگی

لیکن تا این زمان رابطه میان این سرزمین و نواحی غربی غیرمستقیم بود و از مراحل مختلفی میگذشت: یک قسمت از سواحل خلیج فارس، یک قسمت از جاده‌های قدیمی شمال شرقی ایران. تنها قبایل سرحدات مشرق ایران مستقیماً با مردم آنجا تماس میگرفتند. ۷)

اشکلاتی، که شهر بان ولایت رخچ، ویوانه، دائمًا با ممالک سرحدی شرقی داشت، برداریوش روشن کرده بود، اگر بخواهد، نظام پایداری برقرار کند، باید از خط سرحدی می، که کورش ترتیب داده، بگذرد. سرحد طبیعی دولت ایران نمیتواند، غیرمشخص درجای نامعینی در میان نواحی کوهنشینان باشد. در این سرزمین مرز ایران بایست، قبایل غربی هندی را در میان داشته باشد. چه این مناطق بالایان شرقی (افقانستان) روابط انفكالک نپذیری دارند. از این گذشته شاهنشاه اهمیت فوق العادة اقتصادی یک چنین سرزمینی را در بلوک اقتصادی دولت خود فراموش نمیکرد. این سرچشمۀ فنا نابنده رطلا، این منطقه‌ئی، که افسانه‌نمتم و فراوانی آن باور نکردنی است، میتواند، واحد اقتصادی عظیمی، که دولت جهانی داریوش شاه باشد، تکمیل کند. بخصوص اما دورنمای راههای کشته رانی جدید در اقیانوس جنوبی و ایجاد یک دریانوردی تجاری، گرداگرد این همه اجرام سرزمینهای دولتی، شاه را بیش از همه چیز مشغول میداشت.

هنوز داریوش اغتشاشات داخلی را به آخر نرسانده، برای اطلاع از اوضاع و احوال این قسمت دور از مرکز فرمانروائی خود و برای تعیین روش آینده خود، مردانی به سر زمین هند روانه کرد. از آنجا که یونانیها در دریا نورده مهارت پیشری داشتند، یکدسته از افسران توانای ایرانی با ناخدايان یونانی - از جمله اسکولاسکس Skylax اهل کارونه (از بنادر کاریه) رهسپار این تحقیقات شدند. اقوام ایرانی همه سالیان در از بلکه قرنها بود، که از دریا و دریانوردی دور افتاده و نمیتوانستند جهش بزرگ افکار پادشاه خود را علا در روی آنها تعقیب کنند. بدین ترتیب داریوش از دریانوردان دولت جهانی خود برای هدف بزرگ

دابوش یکم

ملی استفاده کرد و به توفیق دراین راه امید فراوانی داشت . هیئت اعزامی از مرکز کشور به بلخ رفت . شهر با آن نجا در ولایت قندهار (گنداره *Gandara*) برای آنها کشتی هائی تهیه دیده بود . از گاسپارتوس (Kaspatyros) (محل جغرافیائی نامعلوم) در سرزمین بشتوها (پختو، یو : - Paltyo, Yoo) این دستیه بنام تجارتی آزادی از همه مناطق گذشته ، به اقیانوس هند رسیده . در همه جا خصوصیات ارضی و مردمی ، راهها ، پایگاههای نظامی و امکانات تجارتی را باداشت میکردند . از این طریق بالآخره یک تصویر جغرافیائی ثابتی از مناطق ناشناس بدست آمد . اما شاهنشاه نمیخواست ، تنها امکانات تصرف نظامی این مملکت را مطالعه کند . وی در این فکر نیز بود ، که این سرزمین های شرق دور را ، که در « اقیانوس جنوبی » شناورند ، در شبکه تجارتی و ارتباطات زمینی و دریائی مالک خود وارد کند و از آن راه زندگی بهتری برای اقوام دولت خود ترتیب دهد .

وقیکه این هیئت اعزامی به اقیانوس هند رسید ، تیجه اکتشافات خود را تآن ساعت به شاه خبر داد . از آنجا با دانهای افراد اشتهر گرداند . جزیره العرب گشته ، بسرزمین مصر رسید . این مرحله دوم سفرسی ماه تمام بطول انجامید . بعد از آنچه نزد داریوش شناخت و برای نقشه ها و طرح های عظیم او مصالح و مواد تازه ای آورد . (۸) داریوش با این مقدمات در بهار سال ۵۱۹ سپاهیان خود را بیهودان قبایل کوه نشین هندی اعزام کرد . مقاومت اینها بزودی در هم شکست . در تیجه مطالعات دقیق قبلی درست بدون اشکال قابل توجهی تغییر گردید . ساکنین جلگه های سند نیز در برابر سپاه داریوش خطرناک نبودند ، بخصوص که برادران قومی آن ها ، قندهاری ها ، در صفووف ایرانیان میجنگیدند ، پس از ختم این جنگ قندهاریها از ساتراپی بلخ ، که تا کنون قندهار جزئی از آن بود ، جدا گشته ، برای تقویت ارتباطات ساتراپی جدید هند با ایران در قلمرو ساتراپی هند در آمدند . ساتراپی جدید ، سرزمین پر نعمت و نروتی ، که میان کوه های شرقی ایران و بیابانهای شرقی سند واقع بود ، نه تنها دولت داریوش را از اینطرف تا انتهای عالم

سالهای سازندگی

بسط میداد، بلکه منابع هنگفتی از فلزات قیمتی بخصوص طلا و هر نوع کالا و متابع دیگر در اختیار دولت میگذاشت. اینک برای نخستین بار اتحاد مناطق گوتو رجنوی پس از قرون متعدد آزمایش‌های منقطع صورت عمل بخود میگرفت و این کشور غنی در حلقه تجارت جهانی وارد میشد. این حالت آن زمان تا با مروز با منافع سرشاری برای عالم فرهنگ و تجارت ادامه دارد. داریوش بدین ترتیب برای نظم نوین اقتصادی ای، که نقشه آنرا در پیش خود می‌آرایست، عامل بسیار مساعدی بددست آورد. در عین حال سرحدات نظامی دولت او از دامنه‌های شرقی فلات گذشته، در صحراء‌های هند قرار میگرفت و بدینوسیله قسم بزرگی برای آزادی و امنیت جهانی، که شاه بایست اداره کند، برداشته شد. (۹)

در حینی که چکاچاک این نبردها در آسمان شرق فلات طنین انداز بود، شاه در پایتخت خود، در پارسه، نشسته بود. بنایی کاخ روز بروز کاملتر می‌شد و داریوش در دیوان خود با کار مداوم و خستگی نایب‌نیزه‌های اداری و تشکیلاتی مملکت را میریخت. اولین قسمت بنای دولت بزرگ، یعنی ایجاد یک قدرت اداری تزلزل نایب‌نیزه مرکزی، که همه رشته‌های امور ولایات را در مشت داشته باشد و شاهنشاه بتواند، از آنجابر حقوق و وظایف رعایای خود ناظارت کند، درینجا با تمام میرسید. داریوش نشان میداد، که در حقیقت یاک‌چین مرد تشکیلاتی و سیاسی بزرگی است، که نژاد شهابی درست برای خاک مشرق لازم دارد، تابتوند، مأموریت تاریخی و سیاسی خود را بنحو اکمل انجام دهد. روح او با دقت و خشکی محاسبات ریاضی، بالاتر از مردم و زمان، «فرم» تازه تشکیل و تسلط را در جزئیات دستگاه دولتی تنظیم کرده. و این بزرگترین عملی است، که تا کنون عالم انسانیت برای حفظ آثار بشری در برابر طوفان حوادث اعصار یادگار گذاشته است.

بسیاری از آنچه حال صورت می‌بینیرفت، در دوره‌ئی مورد دقت و تفکر او قرار گرفته بود، که در زمرة همراهان کمبوچه در مصر بسرمیرد و این مخاطرات و نواقص بنای دولت اول - دولت کورش بزرگ - را میدید. این معرفت و شناخت

داریوش یکم

حقایق با وقایع دوره گوهراته و در سالهای اول سلطنت در داریوش قوی‌تر و عصی‌تر شده بود. فکر و جوب تأسیس یک دولت ایرانی جهان‌گیر در او با مطالعاتی، که در ساختمان دولتهای گذشته می‌کرد، تحریک شده بود. این ایده دولت جهانی، که اینک بصورت نابتی در آمده، و همچنین اطمینان و اعتمادی خدشه و نا متزال اول در تشکیلات مملکتی، نتیجه تحقیقات دقیقی بود، که با آشنازی به نقاط ضعف و قدرت ملت خود در امور دولتهای مصر و آشور کرده بود.

دولت بزرگ آشور، که در سلطنت مادها اینقدر تأثیر روحی داشت (چنانکه نجیابی سالخوردۀ ماد از روی مشاهدات شخصی می‌گفتند) نبوده‌ی از آن بود، که چگونه یک ملت کوچک ولی قوی می‌تواند، بر سر زمینهای عظیمی مسلط شود، وقت در ساختمانهای تشکیلاتی دولت آشور به داریوش نشان میداد، که اهمیت قدرت هرگزی نامحدودی، که در رتبه اول بر قدرت نظامی آنهایی منکری باشد و سرسرشته‌های دستگاه دولتی در عین حال در آنجا، در زدیکی شاه و در دسترس او باشد، چقدر است؛ داریوش در تشکیلات دولت آشور نبوده‌ی برای اداره امور و لایات از مقرر سلطنت یافته بود. در جوار این دولت غارتگر و صریح‌آمیخت آشوری مملکت کهن سال مصر موضوع تحقیقات دیگری بود. در مصر امکانات تشکیلاتی دیگری وجود داشت و بیش از همه مسئله نظم اقتصادی و مالیّه دولتی دره نیل نظر داریوش را جلب می‌کرد. اما هم‌این عوامل سنگهایی بودند، برای بنایی، که شاه مستقل‌با فکر خود و شخصاً می‌ساخت. و در آن می‌کوشید، تا قوای قوم ایرانی را باهم متشکل کند و در راه انجام مأموریت نزدی و جهانی بکار اندازد.

داریوش، که بنام پادشاه ملی آزاده سواران شمالی سلطنت رسیده بود، در مقابل مسائل دیگری بغير از آنچه فرعنه مصر و پادشاهان آشور می‌شناختند، قرار می‌گرفت: داریوش نخستین کسی بود، که آن راهی، که بعدها سیاست‌داران نزد شمالی در آن قدم گذاشتند، پیموده بود. این راه عبارت بود از سلطنت تمام الاختیار در خدمت یک ایده بزرگ ملی. همانقدر که استبداد شرقی با ماهیت سرافراز آزاده سواری ایرانی معاشرت داشت، بهمان اندازه نیز مداخلت سران فنودال

سالهای سازندگی

میتوانست، برای وحدت و قدرت دولت خطرناک باشد. دو مسئله نظام دولتی و گسترش عصر شاهی در شرق - چه در ازمنه قدم و چه در گذشته نزدیک زمان ما - در میان این دو انتها افراطی قرار داشتند. یافتن راه معقول و مطمئن حقیقی تکلیف دشواری بود، که به عهده سیاستمدار واقعی هموار نیشد.

داریوش برای اینکه بتواند، با نجام این تکلیف پردازد، ابتدا در دیوان خود مرکزیتی برای حل و فسخ امور دولتی و نظارت در طرح و اجرای جزئیات امور ترتیب داد. در دیوان خود از همه ترقیاتی، که مؤسسه دیوان در شرق زمین حاصل کرده بود، استفاده نمود. بایکدسته دیران و مستوفی های آزموده گزارشات همه قسمت های مملکت را مورد مطالعه قرار میداد. در دربار او اداره امور اقتصادی کشور، «روزنامه» سلطنتی و مکاتبات دولتی تعریف میافت. خط و زبان ارامی برای وحدت مکاتبات دیوانی رسیده داشت. در جوار آن در سرزمین پارس «علامی» بکار میرفت. در «علامیه» های بزرگ دولتی در رتبه اول «پارسی» و بعد خطوط دیگر ملتهایی، که تحت سلطنت هخامنشی ها بودند، استعمال میشد. از روی گزارش ها و مداد دیوانی فراوانی، که روزانه بدست دیر بزرگ دیوان میرسید، خلاصه هی برای بادشاھ تهیه میشد.

برای این پست بزرگ دولتی، که شامل بلندترین انتخارات و سکونت ریان مسؤولیت های کشوری بس از مقام سلطنت بود، داریوش مستوفی یا دیر قابلی نمی گماشت، بلکه مقدم ریان هر اهان خود اور و توبتس Orontopatas (هزار پادشاهی آفتاب بشیپان اوست)، راهزره پیش Arcandas^پ - pava (Hazarapatis) (هزار بد، صدراعظم) برگزیده بود. منصب «هزار بد»، که فرماندهی گارد سلطنتی و ریاست اجرائی بادشاھی را متنضم بود، همیشه معتمدترین و وفادارترین وفاداران شاه آن را اشغال میکرد.

این امر، یعنی وفاداری، که برای دولت داریوش اهمیت قاطعی داشت، نماینده روح نژادی اریانی بود. و داریوش با آن وارد دنیای عمل شده بود. اصل بنای

دولت بر وفا استوار بود : وفای پیروان پادشاه نسبت به پادشاه و وفای پادشاه نسبت به پیروان خود . در این خاصیت اصلی نزادشمالی ماهیت ایده تسلط اریائیها پایه ریزی شده بود . آداب و رسوم آن زمان نشان میدهدند ، که این موقعیت روحی چه در نزد داریوش و چه در نزد ملت آزاده سوار او بصورت زنده‌گی وجود داشته : در آن زمان و همچنین در زمانهای بعد هیچ پارسی ای برای خود نماز نمیگزارد - چنانکه در میان مردم جنوب متداول بود . بلکه «همیشه» برای شاهو ملت پارسی دعا میگرد . نخستین تقوی و فضیلت این قوم هر دانگی بود و بعد از آن داشتن فرزندان بسیار . پادشاه شخصاً برای خانواده هایی ، که اولاد بیشتری داشتند ، هر ساله هدیه های میفرستاد . مناسبات میان شاه و پارسی های او مناسبات «پدرشاهی» بود : پادشاه همه پیروان خود را بنام میشناخت و اگر یکی از آنها در دربار شاهانه حضور نمیافتد ، شاه علت غیبت او را میپرسید . بخصوص داریوش شهر خدمت و انجام مأموریتی را شخصاً پاداش میداد . جواهرات ، سلاحهای قیمتی ، لباسهای فاخر ، اسبها ، تیول و اقطاعات و هر چه از سرزمین پنهانور دولت او بر میخاست ، از دست خود شاه به هواداران وی داده میشد . تأمین زندگی و تجهیزات کلیه آزاده سواران پارسی و همه کسانیکه در سلک پیروان اودرمیآمدند ، با خود او بود . بدین ترتیب ، در حالیکه بریک دولت عظیم جهانی فرمانروایی میگرد ، برای پارسیان خود «پادشاه ملی و سپاهی» مانده بود . این مطلب بخوبی در «اعلامیه های بزرگ سلطنتی او نمودار است : داریوش در این کتبیه ها پارسیان خود را «سپاه پارسی» ، میخواند . اراده شاه براین بود ، که آزاده سواران پارسی او برندگان و خداوندان دولت او باشند . در ظلم دولت او بستگی شاه و ملت پارسی وی بخوبی در این نکته مشاهده میشود ، که تجیب زادگان پارسی حق داشتند ، خود را «خویشاوند شاه» بخوانند . خود آگاهی بمهیت میراث خونی و در جاتی ، که در تعیین ارزش اقوام دیگر نسبت به قربات زیادی آنها در نظر گرفته میشد ، همچنین احترام پدر و مادر و نیاکان خانواده ها از بستگی نزدیک میان شاه و قوم پارسی او سخن میگویند .) ۱۰

سالهای سازندگی

اما بهمان اندازه ، که داریوش ماهیت نژاد شمالی را پایه قدرت و دولتقرار میداد و درستگهداری آن میکوشید ، بهمان اندازه نیز سایه ملوک الطوایف و تجزیه قدرت را بچشم میدید . بهمین دلیل نیز با شدیدترین و فشرده ترین دستگاه تشکیلاتی دولتی با آن مقابله میکرد و اضطراب سخت مردانه‌گی میان او و سواران پارسی او حکمفرما بود . حتی انتخاب افسرانی ، که شاغل پست‌های حساس مرکزی بودند ، بایست ، با اصل تمرکز قوای دولتی در یک نقطه هماهنگی داشته باشد .

اولین نکته‌گی ، که فعالیت شاه را بخود متوجه میساخت ، تأثیر مبانی عدالتی و حقوقی کشور بود . داریوش عقیده داشت ، که ضامن بقای دولت حفظ حقوق ثابت و عادلانه ملت است . چنانکه در رسال ۵۱۹ فرمان داد ، تا قوانین قضائی کایه ولایات هخامنشی را جمع و تدوین کنند ، تا در آینده صدور احکام قضائی بر پایه ثابتی مستقر باشد . از آنجا که در آن زمان حقوق و مذهب هنوز از هم منفلک بودند ، روحانیون مذاهب مختلف - مانند کهنه مصری و مغهای ایرانی - دستور یافتدند ، به تدوین حقوق مناطق خود اقدام کنند .

چون حقوق مدنی از مذاهب سرچشمه میگرفتند و طبیعتاً از جهان بینی مذهبی جدا نبودند ، پس در قالب گفته‌های مذهبی تدوین میشدند . از آنجا داریوش مجبور بود ، نظر به برنامه سیاسی درسازمانهای قضائی دولت خویش مؤسسات تازه‌گی ، که خود سازنده و آفریننده آنها بود ، اصلاحاتی بکار برد ، که ریشه آنها در جهان بینی اریائی موجود باشد . اگرچه در ولایات مختلفه کشور او حقوق مدنی بر اصول حقوق محلی قرار داشت ، با اینهمه ساختمان جدید دولت او نه تنها از لحاظ مادی بلکه از نظر روحی نیز بزمینه قومیت اریائی بنا شده بود . عدالت شاهانه داریوش عدالت شرقی نبود . عدالت او اریائی بود و از نظم خدایانه‌ی سرچشمه میگرفت ، که ایمان اریائی بصورت نمودار وجود خود ساخته و برداخته بود . (۱۱) با اینکه بر حسب طرز فکر آن زمان « دستورهای قضائی » بایست مجرد و منتزع باشند ، بازمیبینیم ، که آنچه داریوش در این زمینه ایجاد کرده ، منطبق

داریوش یکم

برواقعیات است و از مغزیک مرد سیاسی بزرگی تراوش نموده. قدرت این مرد درست در این بود، که با خشکی محاسبات ریاضی و با واقع یینی عجیبی، که خاص مردم شمالي است، فقدان سنت و سرمشق دولتخود را جبران میکرد. در همین نکته مونقیت قوم پارسی او و تسلط آنها بر دنیای شرق قویم گنجیده است. دامنهٔ انتهای نقشه‌های سیاسی و سازندگی او، نظر صائب او در حل مسائل دیپلماسی و نظامی هم در زمان و هم در مکان فوق تصور مل آن زمان است و دولت او را از صورت یک عامل عادی دنیای قدمی بیرون آورد و از آن یک عنصر محرك و متحرک تاریخی ساخته و بهترین شاهدبار ز وجود غریزه سیاسی و قدرت تسلط مردم شمالي است. نتیجه دورهٔ جدید کارهای داریوش را دیوان پارسه (برس پولیس) در سال پراز کوشش و فعالیت ۱۸ نشان میدهد. و میبینیم، که این مرد سیاسی باچه واقع یینی بزرگی عمل میکرده. در این سال چهارم سلطنت داریوش نظم نوینی در ادارهٔ ایرانشهر هخامنشی آغاز میشود. این اولین قدمی است، که در تحول دستگاه دولتی برداشته شده. مبدأ این تحول و ابن نظم «سیستم» جدید مالیاتی و زمینه اقتصادی دولت او بود، که از طرفی زندگانی مرفه اقوام کشور و از طرف دیگر قدرت مالی دولت او بوسیله آن تأمین میشد.

داریوش میدانست، برای آنکه ساتر اپها و مقدربن ولايات در دست او باشند، و تمکن قوای دولتی مسلم باشد، بایست، از همینجا شروع کند. روی این اصول داریوش فرمانی داد، تا در سراسر کشور بهناور اومالیات به خزانه شاهانه برداخت شود و سرزمهین دولت خود را به بیست منطقهٔ مالیاتی تقسیم کرد، که هر یک از آنها واحد اداری بخصوصی تشکیل میداردند و میزان خراجشان قبلاب طور دقیق محاسبه شده بود. قبل از این تقسیم بندی مالیات و لايات از روی احتیاجات روز تنظیم میشد و «شهریان»‌ها مجبور بودند، مالیات معین را، بهر نحوی، که هست، پردازند. ساتر اپها میتوانستند، از منابع اقتصادی ولايات خود، آنچه میخواستند، بیندوزند و فقط مالیات تعیین شده را به خزانه دولتی بدهند. اما در این نظم نوین

سالهای سازندگی

نه تنها مقدار مالیات از فلزات قیمتی، اجناس طبیعی و مصنوعات حساب شده بود، بلکه مخارج هر ولایتی برای اداره امور همانجا با هزینه اشکری دقیقاً معلوم شده بود.

در اداره مرکزی دیوان شاهانه همه این رشته‌ها بهم متصل میشدند. اما شاه به این تمرکز و تسلط نظر اکتفا نمیکرد. داریوش میخواست تمرکز دولت را در برابر قدرتها ولایتی کاملاً تأمین کرده باشد. برای نیل باین مقصود قدرتی، که تا کنون در دست سازراپ‌ها بود - و چنانکه خود امتحان کرده بود، میتوانست ابزار خطرناکی شود - بایست، بنحوی تقسیم شود، که استفاده از آن فقط با مداخله دولت مرکزی میسر باشد. پس در هنگام تقسیم بشدی ولایات و تعیین مالیاتها خزانه‌های دولتی می‌مستقل از حکومت سازراپها بوجود آمد، که مسئولین آنها مستقیماً با خزانه‌شاهانه مربوط بودند. در اینجا نیز داریوش ادارات مالی و نظامی را متعدد ساخت و خزانه‌های ولایتی را زیر نظر بادگان آنجا فرارداد. در مرکزهای دوری این مشاغل در شخص «هزار بد» جمع میشد. در هر ولایتی بادگان خزانه‌شاهانه ولایتی در قلمه آن ولایت متمرکز بود. با این ترتیب مالیه ولایات نه تنها از دستبرد احتمالی سازراپ‌ها مصون میماند، بلکه در هر لحظه‌ئی شاه میتوانست، قوای نظامی آنجا را به مرکز حرکت دهد و هر نوع تخطی، خودسری و نافرمانی سازراپ‌ها را خنثی کند.

در نتیجه سازراپ‌ها از مقام ملوک الطاویفی و خودمختاری بصورت یاففرماندار غیرنظامی بدون هیچ قدرت مالی درمی‌آمدند، که در محیط حکم‌فرمانی خود فقط با قوه پلیسی مجهز بودند. با این مقدمه مجموعه دستگاه‌های دولتی وبخصوص مشاغل بزرگ مملکت بطور عموم در دست سپاهیان بود. شاه از دیوان خود بر همه اینها دقیقاً تسلط داشت. نظر داریوش این بود، که نخبهای شمشیر پارسی را بصورت کارمندان مطیع و سربزیر دولتی دریابورد، بعکس هر سازراپ و هر صاحب منصب بزرگ دولتی در محیط کار خود آزادی عمل داشت و مسئولیت فوق العاده‌ئی بر او هموار میشد. چه خود نماینده شخص شاه بود در قاهره کار خود، در این تشکیلات جدید

داریوش بکم

داریوش در جوار نجیای شمشیر و نجیای دربار نجیای خدمت و کار بوجود آمدند . اینها نجات فرمان پادشاه سپاهی خود با یک اضباط واستحکام خاصی دولت جهانی اورا اداره کرده اند و کار خود را باجهان یعنی اریائی ازبیش برده اند . داریوش امیلوار بود ، بدین طریق میان دوراه خطرناک استبداد و ملوک الطوایف را مسومی یافته باشد ، که استقرار دولت او را تأمین نماید . ۱۲

در این نظم نوین سرزمین پارس تنها ولايت بزرگ هخامنشی بود ، که از پرداخت مالیات معاف بود و در میان ولایات دیگر موقیت استثنای خاصی داشت . از این راه در ساختمان داخلی و اقتصادی دولت نیز از آزاده سواران پارسی و خدمات آنها به «پادشاه ملی» قدردانی بعمل آمد . داریوش بالاجرا این تصمیم برای سلطنت مقندر خود ، یعنی سلطنت ملی قبیله پارسی ، پشتیبانان مجکم و استواری درست کرد . و مخاطره بزرگ دیگری ، که قدرت اقوام شمالي را در سرزمین های جنوب تهدید میکرد - یعنی خطر سقوط در استبداد شرقی - با تقویت سلطنت ملی و سپاهی اریائی در دایرة سلطنت بر تمامیت کشور ، بر طرف میشد .

داریوش برای این فکر خود تجلی دیگری در ختم بنای دربار پارسه پیدا کرد . چنانکه در پاسار گادی سنگنوشتی برای کورس بزرگ ترتیب داده بود ، در قصر های نوین اپدانا (*Apadana*) «تالار سیستان دار» نام ، عموان و نسب خود را ذکر کرد . اما بر دیوارهای خارجی ارگ سنگنوشت بزرگی حک شد متضمن چکونگی بنای قصر و سرزمین پارس . در این سنگنوشت داریوش میخواست ، اهمیت خاصی ، که برای آزاده سواران پارسی و سرزمین زادگاه خود قائل است ، بهجهان اعلام کند . این «اعلامیه» داریوش بنحو دیگری «غیر از آنچه در یستون هست ، شروع میشود . در آغاز شاه سلطنت خود را بر بایه انتظام حق خدایانه ایمان اریائی استوار میداند :

«اهوره مزدای بزرگ ، بزرگترین خدایان ، داریوش را پادشاه کرد ، پادشاهی را به او سپرد . بخواست اهوره مزدا داریوش پادشاه است ».

سالهای سازندگی

پس از آن سرزمین قبیلهٔ خود را میستاید و در حرast آن دعا میکند :

« داریوش شاه گوید : این بوم پارسه ، که اهوره‌مزدا بن سپرده ، که زیبا است ، که اسبان و مردان خوب دارد ، بخواست اهوره‌مزدا و به ارادهٔ من ، داریوش شاه ، از هیچ دشمنی نمیترسد .

داریوش شاه گوید : اهوره‌مزدا مرایاری کناد با دیگر خدایان ، اهوره‌مزدا این سرزمین را از لشکر دشمن نگهدازد . از خشگسالی واز دروغ . در این سرزمین نه لشکر دشمن ، نه خشگسالی ونه دروغ رخنه کناد .

داریوش این رحمت را از اهوره‌مزدا و خدایان دیگر میطلبد . « اهوره‌مزدا با خدایان دیگر اینرا بن بخشنده . » پس از آن پادشاه سرزمینهایی ، که بخواست اهوره‌مزدا بدست آورده ، میشهارد . و اینها همان تقسیمات اداری‌گی میباشد ، که در دیوان شاهی ثبت شده‌اند ، باضافهٔ مناطقی ، که خارج از حدود دولت فقط با باج و خراج با دولت مرکزی مربوط نمیشوند . سرزمین « سنده » که در سال گذشته نمضم شده بود ، نیز ذکر گردید . پارس بهر حال اهمیت خاصی داشت . پارس بخصوص از ولایات با جگزار دیگر جدا شده در جوار نام شاه سرزمین آزادگان گشور بود . در ترکیب این جمله ، که داریوش « بالشکر پارسی » گفورد خود را بدست آورده ، ماهیت سلطنتی ، که بر آن تکیه میکرد ، نمودار است . مفهوم « پادشاهی سپاهی » بخصوص از زنگاری ، که داریوش بجهانشین‌های خود اعلام میکند ، واضحتر دیده میشود .

« داریوش شاه گوید : اگر تو چنین میاندیشی ، که از هیچ دشمنی نمایید ، بترسم ، پس سپاه (قبیلهٔ) پارسی را نگهدار . اگر سپاه پارسی نگهداری شود ، دیر بازی از بر کشت نخواهد کاست . اهوره‌مزدا بر کشت براین سرزمین خواهد افساند . »

در این جمله داریوش با روشنی تمام دولت خود را مبتنی بر سپاه پارسی - یعنی آزاده‌سواران پارس - میداند و معتقد است ، که برای بقای آثار او قدرت سلطنت

داریوش بکم

با است، بر پایه «سپاه پارسی» و «سلطنت ملی» قرار گیرد.

این اقتداء عاقلانه و از نظر نزدی بسیار مناسب خود را داریوش با مطلب دیگری تأیید نمی‌کند. با این معنی که آزاده سواران پارسی خود را «خوبشاوندان شاه» می‌خواند و مناصب بزرگ دولتی و پست‌های افتخاری درباری را آنها می‌سپارد. (۱۳) پس از آنکه پادشاه شرح بنای ارگی، که نمایش روحیه خاص او بود، تمام می‌کند، به وسعت جهانی‌تری، که در این شهر پارسه متوجه شد، می‌پردازد: «خداآوند بزرگ اهور مزدا، بزرگترین همه خدایان، آسمان را آفرید و زمین را، مردم را آفرید و شادی را برای مردمی آفرید، که بر آن میزیند. او داریوش شاه را بتخت شاهی نشاند و به داریوش سلطنت سپرد، بر این خاک پنهان‌وری، که سر زمین های بسیار دارد، پارس، ماد و کشورهای دیگر در زبانهای جورا جور در کوهستان و دره‌امون، در این سو و آنسوی دریا در این سو و آنسوی بیابان».

«داریوش شاه گوید: در بناء اهوره مزدا اینها کشورهای هستند، که اینکار را اکرده‌اند که، در اینجا بهم بیوسته اند: پارس، ماد و کشورهای دیگر در زبانهای جورا جور، در کوهستان و دره‌امون، در این سو و آنسوی دریا، در این سو و آنسوی بیابان، چنانکه فرمان من بود بآنها. هر چه من کردم، در بناء اهوره مزدا کردم. اهوره مزدا مرا نگهدازد با دیگر خدایان. من و آچه من کرده‌ام.»

بدین ترتیب برای خود و برای آزاده سواران پارسی خود با غرور تمام ادعای سلطنت جهانی می‌کند و خود را «پادشاه همه این سر زمین» بهناور و فراتر می‌خواند. مغذلک مفهوم سلطنت جهانی برای سیاستمدار دورین هشیاری مانند او عبارت از خواب و خیال تصرف و تملک سراسر دنیا نبود. بلکه ادعاء داشت، بر دایره وسیع فرهنگی و فضاهای حیاتی‌تری، که اریانیها در مهاجرت خود، به ایران به آن رسیده بودند و هلن‌ها و پارس‌ها هر دو «سلطنت آسیا» مینامیدند، فرمانروائی کنند. البته

سالهای سازنده‌گی

سرزمین مصراهم در آغوش همین قطعه قرار میگرفت. در داخل این فضای حیاتی داریوش در خود و در ملت خود از جانب خداوند مأموریت و وظیفه‌گی حس میکرد و در قبال قدرت ملی و نجابت و نسب اریائی حق تسلطی قابل میشد. خارج از حدود این ناحیه داریوش - که در اینجا بزرگترین و مقندر ترین شهر بارجهان شناخته شده بود - با بازیهای دقیق دیپلماسی و اقتصادی یا با نشان دادن قدرت نظامی منافع و مصالح دولت خود را حفظ میکرد و یا توسعه میداد.^{۱۴}

در «اعلامیه»، جدید شاه خطوط اصلی تشکیلات و ساختمانهای او، چنانکه در ارگ شاهی پارسی جاری بود، دیده میشود. با اینمه داریوش فرصتی، که در آن بنای جدید دولت خود را با نجام برساند، نیافت. وظایف عاجلانه خطیر تری شاه را به گوشهای دورافتاده کشور میخواهد و کار دیوان اپهداهه موقعاً ماند.

مناطق دور دست شمال شرق در بهارهای سال آغاز تشکیلات جدید توچه‌وی را بخود ممطوف ساختند. در سال اول سلطنت داریوش قبایل سکانی از دولت پارسی جدا شده، تحت رهبری استکونخه، پادشاه ماساگت‌ها، در اتحادیه‌گنگی عظیمی مؤتلف گشتند و قوای متفرق قبایل دشتهای آسیای مرکزی همیشه در هر زمانی، که دور هم جمع میشدند، واحد قدرتی با قوه‌گسترش شدید، ولی عمر کوتاه و وقت تشکیل میدادند. این تورم مرکز دینامیک استپ‌ها دست بدست تغییرات اقلیمی سپرده، مهاجر تهائی ایجاد میکردند، که بصورت امواج متوالی سیل آسادر مناطق و مرکز فرهنگی مجاور سراسر ازبیر میشدند. ایران شرقی درست از ازمنه کهنه دور دروازه‌ئی برای عبور این چنگیان وحشی بود. میان ایران شرقی و فضای دشتهای ترکستان غربی رابطه زمینی بلامانی بر قرار است. اراضی سبز و خرم سواحل جنوب شرقی دریای خزر و حوزه آمودریا (جوجون، Oxus = وخش) همیشه متعلق به قدرت مرکزی بوده‌اند و هم در معرض تهاجمات بلامانع استپ‌ها قرار داشتند. از قدیمترین ادوار افسانه‌ئی تصرف این ناحیه بدست اقوام ایرانی تا سلطنت مادها و از آن زمان تا با مرور مخاطرات این منطقه پیوسته همین بوده،

کورش بزرگ با حل یک قسمتی از مسئله سرحدی شمال شرقی موفق بدفع کلی مخاطره آنجا نشد و در جنگهای شدید همانجا جان سپرد.

در هیچیک از سرحدات مسئله حفاظت مملکت اینقدر عاجل و لازم نبود.

داریوش مصمم بود، با بکار بردن تمام قوای موجود خود بالاخره این مشکل را حل کند. حریف سرسرخت او در این مرع، که ماساگت‌ها بودند، که دائماً بر توه (خراسان) را تهدید میکردند. سرکرده طفیان مرو، فراده *Fradua*، که در مقابله با سردار داریوش، دادرشش، شکست سختی خورد بود، نیز در میان آنها بود. و همین نکته مخاطره بزرگ مناطق خارج از ساتراپی باخ را تشکیل میداد.

اکنون که قوای اعزامی به هندوستان باستقرار نظام و تشکیلات اداری در آنجا موفق شده بود، داریوش چنین میپنداشت، که هر چه سریعتر بدون دودلی و تردید بایست، غائله ماساگت‌ها را تمام کند و دشمن را در سرزمین خود او مورد حمله قرار دهد. بخصوص حادثه کشته شدن کورش بزرگ این فکر را در او تقویت میکرد. خود مادها در دوره مادی با هجوم شدید سکاهای بخاراسان سروکارداشته‌اند. سلطط ۲۷ ساله سکاهای در ایران غربی نشان میدهد، که در این حریفان ایران چه خطری خفته؛ در اینجا دیگر نگهداری خط استحکاماتی دشتهای جنوبی تر کشتن از ساحل دریای خزر و حدود گران تادائمه کوههای خراسان میسر نبود؛ بلکه برای تأیین حدود مملکت و استقرار نظام در برابر مهاجمین بایست، خط دیگری را جلوتر از این خط در خاک دشمن بوجود آورد.^(۱۵)

پس شاهنشاه در بهار سال ۵۱۷ قوای زیادی در بر توه (خراسان) مجتمع ساخت و خود نیز بدآن گرفت، تا شخصاً فرماندهی جنگی، که بر ضد سکاهای آغاز میشد، در دست بگیرد. داریوش بدون اتفاق وقت با تمام قدرت سپاهی خود به ماساگت‌ها هیجوم آورد و مهلت نداد، تا سه دسته متوجه سکائی بهم ملحق شوند. دشمن غافلگیر شده با جسارت و تهور فوق العاده‌ئی، که در این میدان بروز داد، بالاخره منکوب قدرت بادشاه شد. شکست ماساگت‌ها شکست تمام سختی بود. سرکرده آنها اسکونخه

اسیر گردید . سپاه او بکلی منهدم شد و سرزمین او بدست فاتح بزرگ افتاد . پس از این فتح داریوش با سواران سبک اسلحه خود به سرداران دیگر دشمن هجوم آورد . در یک حمله طوفانی دشمن را متوازی ساخت . سردار آها کشته شد . در این فتوحات قاطع ، که دشمن یش از ۵ هزار کشته و ۶ هزار اسیر داده بود - ارقامی ، که سختی و شدت این نبردها را بـما نشان میدهد - سومین حریف سکاگی ، یعنی پادشاه سکاگاهی شرقی ، صلاح خود را در تسلیم دید و در اتحادیه دولتی قدیم فرمانبرداری خود را اعلام کرد . ۱۶

در حالیکه داریوش در ولایات دوردست شمال شرقی با وضعیتی ، که در دوره کورش بزرگ در آنجا برقرار شده بود ، اکتفا میکرد - این وضعیت در دوره کورش ارزش خود را نشان داده بود و برای بعدهایم میباشد ، مفید باشد - با قدرت هرچه تمامتر صلح عیقی در سرزمین ماساگت ها مستقر ساخت . این منطقه ، که در اثر هجوم سپاهیان پارسی به صحرائی تبدیل شده بود ، از این بعد تحت نظارت شدید دولت قرار گرفت و بصورت ولایت باحیگز از په مملکت هخامنشی ملحق گردید .

تهور و جسارتی ، که پادشاه از خود نشان داده بود - در آن وقتیکه در سرحد بشریت ، در دشتهای شرقی ، با جان خود و با دولت خود بازی میکرد - پس از مدت کوتاهی با آن همه نبردهای خوبین طاقت فرسا موقوفیت های عظیمی بیار آورد و تا زمانیکه دولت هخامنشی باقی بود ، سرحدات شمال شرقی آرامش داشتند و زمینه خوبی برای نفوذ سیاسی ایران تشکیل میدادند . حتی بعدهای ، که موجه های قوم جدیدی از شمال بر سر ماساگت های ضعیف شده فروریختویک قسمت از اراضی آنها از دستشان روبوده شد ، باز در اثر ضربه داریوش شاه ، از وفاخ خود نسبت بدولت پارسی دست برنداشتند . سهل است دهاهای (Dahav) تازه وارد نیز از دولت مرکزی اطاعت کردند . هنگامیکه دولت هخامنشی - که سنت سرحدداری داریوش را تا آخرین لحظه حفظ کرده بود - مضمحل شد ، سیل مهاجمین از فضای استپ دوباره به ایران سرازیر گشت و بدینای آن زمان نشان داد ، که داریوش با سیاست

دایوش بکم

تصمیم و دورین خود ، چه بلاعی را از مملکت دور داشته بوده . (۱۷)

داریوش در شمال شرق کشور مشغول بود ، که او را خبردادند ، که در غیبت شاه در خوزستان طغیان جدیدی پیا شده . ظاهراً خوزی‌ها از اینکه سرزمین آنها در تشكیلات جدید از سر زمین پارس جدا ، و امتیازات پارس برای آنها ملحوظ نشده ، و تعییده بودند . اکنون که پادشاه دور از پارس در گوشه نامعلومی از دنیابا اقدامات طولانی و مخاطره آمیز سرگرم است ، موقع طغیانهای جدید فرارسیده . اما داریوش صریح‌آمیخت ، که زمان آشوبهای بزرگ سرآمد و شورش محلی خوزی‌ها بهبیجه مناطق دیگر را آلوه نخواهد کرد . با علم به این امر یکی از هراهان و جنگویان قدیم خود گوپرووه را بخوزستان فرستاد . گوپرووه در رأس قوای اعزامی حرکت کرد و در اولین برخورد دشمن را از پا در آورد . سرکرده آنها اسیر شد و گوپرووه اورا نزد داریوش فرستاد و شاه یاغی را بدارآ ویخت .

همینکه داریوش در پاییز ۵۱۷ دوباره به شهر پارسه برگشت ، دستور داد ، سنگوشت بفستان (بیستون) را با صورت فراده مردم و استکو نخجہ سکائی تکمیل کنند و متن تازه‌ئی برای جنگهای شمال شرقی و سرکشی قبایل آنجا بر آن بیفرایند . داریوش با این عمل نشان داد ، که آخرین عملیات جنگی او برای تملک کامل کشور بخوقاطع و موافق آمیزی خاتمه یافته .

با اینمه روح متحرک و آسایش ناپذیر پادشاه با وظایف جدید دیگری مشغول بود : نظر او بر تمام دنیا میگشت . از هندوستان و دریای جنوبی تا حدود ولایت سارتس ، از سرحد شمال غربی ساحل دریای اژه و سرزمین سکاهای شرقی در آن طرف سعدیان تا سرزمین نوبه در مناطق استوائی سودان ، که حدود دولت دنیای داریوش بودند ، در لوجه‌های ، که اسناد ساختمانی تلاارهای بارعام قصر اپهداه و هگهتانه (همدان) بودند ، سخن میراند . با دقت و دورینی فوق العاده‌ئی ساختمان جاده‌های جدید ، راههای دریایی تازه ، تنظیم تجارت و رفت و آمد ، بنای صلح جهانی و استقرار نظم نوین در دنیای کهن‌تی ، که مغلوب او شده ، شاه طرح کرده است . (۱۸)

سالهای سازندگی

این افکار در نتیجه خبرهایی، که از مصر میآمد، بیشتر تقویت میشد. درینجا هیئت اعزامی استکولاکس، ناخدای یونانی، پس از دو سال و نیم در یانوری اذ هندستان به ساحل شمالي دریای سرخ رسیده بود. متعاقب این خبر داریوش مصمم شد، بدون فوت وقت کانالی یعنی نیل و دریای سرخ حفر کند. عمل اصلی فرستادن استکولاکس نیزه‌هایی بود. طرح این ترمه را فرعون مصری نخوا Necho قبیل از این ریخته بود. کارهای مقدماتی اجرا میشد، با اینهمه دلایل دیگری حضور شاه را در مصر ایجاد میکرد. بالاخره در سال ۵۱۶ عازم اوریقا گردید.

ارواندس ساترابی، که کمبوجیه برای مصر تمیین کرده بود، لیاقت نظامی بسیاری داشت و آشوبی، که پس از قتل گروهاته برپا شده بود، فرونشانده بود. در جنگکهای فاتحانه‌ی فوبی های جنوب و لبیو های مغرب را بزانو درآورده بود. مناطقی، که کمبوجیه توانسته بود، بسته بیاورد، مستخر کرده بود. اما ارواندس با رفتار سخت خشن و خودپسندی خود منفور مصریها بود. تنها حسی، که اوی در میان مصریها ایجاد کرده بود، وحشت داشت. مردانی مثل گورووه، ویدرن، ویتانه، داریوش در دولت خود میخواست، نداشت. مردانی مثل هیچگونه درک و فهی نشان سردارانی، که در رتبه اول برای دولت، ملت و شهریار خود خدمت میکردند و در عظمت طرح و عمل و علم بوظایف و حقوق شخصی، آنچه داریوش میکرد، برای آنها سنت بود.

ارواندس، عکس نماینده تیپ کهنه فرم از روابط ولایتی بود. در صورت افزایش مثُل اوروپیس - که فقط در بی قدرت و تسلط میرفتد و برای سیاست بزرگ دور بین و دوراندیش و رفتار ملائم و عاقلانه با زیرستان خود هیچگونه درک و فهی نشان نمیدادند. از این حیث ارواندس حقیقتاً به کمبوجیه شباخت داشت. شاید در رسالهای اول سلطنت داریوش، اگر طغیان مصر پا نخاسته بود، و جنگکهای دیگری پیش نیامده بود، که این ساترایپ را بنفع دولت با تمام قدرت مشغول دارد، او هم مثل اوروپیس، ساترایپ لودیه، سر از فرمان شاه باز میپیچید.

داریوش یکم

در اواخر سال ۵۲۱ رئیس روحا نیون مصر، کاهن بزرگ معبد نیت Neith سائیس Sais، او زا هورست Uzahorresnet بس از آنکه شورش مصر کو بی شد، بدربار ایران آمد، تا از پادشاه برای مصریان عفو عمومی طلب کند. چرا که تصور نمیکرد، ارواندنس با این خواهش او روی موافق نشان بدهد. داریوش از همان زمان او قفت سه ساله خود در دوره کمبوجیه نظر خاصی نسبت باین منطقه داشت و از لحاظ سیاسی و اقتصادی اهمیت زیادی بر آن فاصل بود. آمدن او زا هورست، بزرگ کهنه مصری، - کسیکه هنگام فتح مصر بدست کمبوجیه رل بزرگی بنفع فاتحین پارسی بازی کرده بود - و برقراری رابطه مستقیم بین شاهنشاه و مصریان موقیت بسیار مناسبی بود. داریوش در این زمینه امکاناتی میدید، تا مانند کورش بزرگ بدست کهنه هور روحا نیون بر ولایات دور دست مصر مسلطتر باشد و سیاست خشک و غلط ارواندنس را تصعیح و ترمیم؛ و در صورت لزوم از آن جلوگیری کند. بس داریوش تقاضاهای کاهن بزرگ را پذیرفت و علاوه بر آن برای ترمیم «گناه مذهبی» کمبوجیه ۱۰۰ تالانت Talanton طلاجهت تهیه گاو آپس Apis جدیدی بمعابد مصر بخشید و با این عمل قدرت هرگزی مصر را بجانب خود کشانید. (۱۹)

جانبداری کهنه مصری از این نظرهای داشت، که مصر نیز مانند با بل سلطنت قدیمی خود را حفظ کرده بود و در نتیجه وصلت تخت و تاج مصر با سلطنت پارسی اتحادی داشت. نگهبانان سلطنت مصر و کسانی، که با قدیمی مذهبی تاج و تخت را حفاظت میکردند، کهنه و آخوندهای مصری بودند. داریوش نیز به من دلیل این ابزار سیاسی را برای دولت خود لازم میشمرد. در سالهای اول سلطنت در نتیجه جنگ های متمادی و وظایف لازم تر دیگر در داخله مملکت و حضور در میدانهای شرقی امکان آن حاصل نشده بود - تا در مصر - چنانکه در بابل انجام یافته بود - طبق مراسم دیرین و کهن آن سرزمین تشریفات تاجگذاری برقرار شود.

اکنونکه داریوش بر تکالیف اولیه دولتی مسلط گردیده بود - چنانکه سنگدوشت بختمن (بیستون) را با اضافاتی کامل ساخت - معجلان به حل مسائل مصر

سالهای سازندگی

میپرداخت حل این مسائل در نتیجه تهیه نقشه کanal نیل - دریای سرخ در برنامه اقتصادی دولت جهانی دا یوش اهمیت پیشتری حاصل کرده بود . داریوش در اوایل سال ۵۱۶ از پارس به بابل رفت و از آنجا از جاده قدیمی تجاری و جنگی سوریه و عربستان عازم ساحل نیل شد . این راه را یکبار دیگر داریوش در آبواب جمعی کنوبجیه طی کرده بود . در مرز مصر ساتراپ ولايت افریقائی هخامنشی با بزرگان کشوری و لشکری و مذهبی از بادشاه استقبال شیانی نمود . داریوش به مصر می آمد ، تا تاج قدیمی سلطنت مصر علیها و سفلی را بر سر بگذارد .

تشریفات تاجگذاری را او زاهور سنت اجرا میکرد و بادشاه متبع خود را در جزئیات امور مذهبی ، قضائی و تاریخی این سرزمین کهن وارد میساخت . داریوش از راهنماییهای این سیاستمدار عاقلی ، که در اباس روحانیت نکات مادی و معنوی ملت خود را به او می آموخت ، قدردانی مینمود و همه چیز را بادقت فرا میگرفت . او زاهور سنت متوجه شد ، که بادشاه در اینجا نبال قالب های تشکیلاتی ای است ، که دنیای کهنه گذشته بوسیله آنها نظام دولتی و اجتماعی خود را برقرار میساخته . کهنه مصری بستور داریوش به تدوین حقوق مدنی مصر پرداختند . او زاهور سنت از گنجه علوم و تجربیات مصر بسیار چیزها به شاه عرضه میداشت . و بدینترتیب همکاری مثبت بازوری بین بادشاه و کاهن بزرگ بوجود آمد . از جمله او زاهور سنت فکر حفر ترعة میان نیل و دریای سرخ را ، که فرعون مصری نخواست آغاز کرده بود و به آخر نرسانیده بود ، در شاه تقویت کرد ، و مقصود و نتیجه اداره مرکزی هملکتی «کاخ سفید» مفیس Memphis را به بادشاه روشن نمود .

کاهن بزرگ در شخص داریوش شاگرد دقیق هوشیاری یافته بود ، چه شاه با تمر کر عجیبی بحاله آثار عظیم گذشته میپرداخت و از آنها برای اداره کشور خود بند میگرفت . داریوش نیز مانند کوش بزرگ هر گز نمیخواست ، به مللی ، که بر آنها فرمانروانی میکند ، چیزهایی تحمل شود ، که خاص ملت فرمانروا باشد : زندگی این مردم بایست ، زیرنظر و تحت حمایت سخت حکومت پارسی راه و روش مرده

داریوش یکم

دیرین خود را داشته باشد . نظم و عدالت باید ، در همه جا حکمرانی باشند و آثار روحی دولت قهرمان چهانگیر فقطردرمشی سیاست کلی جهانی نمودار باشد . در جزئیات امور رسوم و حقوق محلی حفظ میشدند . قضات و کاهن‌های محلی زندگی روزمره ملت را تنظیم میکردند .

باعقدهات فوق او زاده سنت توانست بوسیله داریوش زندگی ملی و حقوقی مصریها را حفظ کند . داریوش با همت و کوشش وی حقوق مدنی مصر را تجدید کرد و سطح اقتصادی دره نیل را بالا برد . برای نفوذ در قلب ملت مغلوب ، الحق داریوش بهتر از این راهی نداشت . مصریان اورا در تاریخ خود بنام آخرین قانون نگذار بزرگ خویش شناختند . روابط و مناسبات مصری با تشکیلات پارسی تطبیق داده شد . داریوش ، که بخصوص اصول حکومت خود را در میان ملل مغلوب حفظ میکرد ، مایل بود محصول این سرزمین کهنه پر خصب و نعمت را بیش از پیش بالا برد . پس برداشت جو و گندم و بروزش اغمام تحت نظارت دولت پارسی درآمد . استخراج فلزات قیمتی شروع شد و انجصارات بخصوصی ایجاد گردید . از جمله انحصار پردرآمد شیلات دریاچه ماریس (یو : Moiris لا : ل) محلی ، که بر کوه‌الکرون امروز بقیه آن است) بود ، که وجود آن مستقیماً به خزانه پادشاهی واریز میشد . در این قسمت نیز داریوش تنها به جزئیات اداره امور کشوری اکتفا نمیکرد . بلکه میخواست ، حتی المقدور از این خاک پربر کت بنفع دولت جهانی خود استفاده کند . دورنمایی ، که از این نظر حفر رعاهه نیل به دریای سرخ پیش چشم شاهمه گشود ، خاطر وی را بلکه فریفتۀ خود ساخته بود ، چنانکه شخصاً از عملیات کانال مراقبت میکرد . اراده شاه بر این قرار داشت ، که در آینه کشتهایی ، که از ساحل فینیقی به دریای سرخ میآیند ، وهمیگن آنهايی ، که از ایران و هندوستان میجیه طجزیره العرب را طی میکنند ، بتوانند ، وارد نیل شوند و از آنجا به دریای روم بروند . از طرف دیگر سواحل جنوبی پارس در کنار خلیج اهمیت جهانی پیدا میکرد و میادله کلا از راه دریا میان بابل و ایران و عربستان و هندوستان برقرار میشد . داریوش به مجرد

سالهای سازندگی

شنبیدن این خبر، که فرعون مصری نخو در حفر کانال چین قصده داشته، اهمیت بزرگ موضوع را دریافت. تمام مال التجاره‌هایی، که از مغرب، از راههای صعب و سخت به ایران، و از شرق و جنوب دور به دریای روم میرسیدند، میتوانند، با «سرویس» ناوگان منظم تجارتی با سهولت به قصد های خود بروند.

بدینویسه نیز برای مالکی مانند هندوستان، عربستان و سواحل شرقی آفریقا، که در جهان هخامنشی اهمیت تازه‌ای میباشد، برای اولین بار ناظرات نظامی برقرار میشد: یعنی ناوگان جنگی پارسی، که در سواحل فینیقیه لشکر انداخته بود، میتوانست، از آنجا خود را به «دریای جنوب» برساند. چهارین ممالک شرق کشتی جنگی ساخته نمیشد. و اگر میخواستند، قطعات منفصل جهازها را با بار شتر از ساحل آسیائی مدیرانه به آنجا ببرند، علاوه بر دشواری های راه ممکن بود، موفقیت مطلوب نیز حاصل نشود.

در همین حالیکه «تصویر جهانی» داریوش روز بروز وسیعتر میشد، رابطه میان قسمت های از هم دور افتاده دولت او از راه دریا و امکان رسانیدن ناوگان جنگی بهمه تقاطع کشور عظیم هخامنشی امنیت خاصی در سراسر جهان آنروزی بوجود می آورد. و این امر نشان میداد، که کوشش های داریوش برای بنای نیروی دریائی بارسی با کمک ساحل شنیدن بنادر شرقی دریای روم تاچه حد بجا و بموضع بوده است. با وجود اینکه ایرانیها با دریانوردی آشنا های نداشتند، داریوش راه مسلم خود را در این زمینه بیمود و چنان نیروی توانای دریائی ای برای دولت خود فراهم کرد، که تا انتراض دولت جهانی پارسی با موفقیت از خود دفاع گردند و مقاومت ورزیدند. ایرانیها در در این مورد با مهارت تمام از کشتی ها و کشتی بانان « مستعمرات » خود استفاده میکردند. ۲۱)

با گشایش راههای دریائی سر زمین مرکزی پارس چهره دومی بجانب دنیا یافت. و پادشاه هم خود را برای مصروف میداشت، که ملت وی از این موقیت جدید منتفع باشد. در کناره خلیج ساکنین پیشتری گنجانده شدند؛ جاده های بزرگی

داریوش یکم

ساحل را بداخله فلات مربوط ساختند؛ در نزدیکی بندر اصلی کاخ مستحکم عظیمی برای پادشاه بناشد، تا هنگام سرکشی بامور دریائی و کشتیرانی در آنجا اقامت کند.

استرابون Strabo نام این کاخ را تاکو که Taoke ضبط کرده است. (۲۲)

داریوش چندی پس از ختم جشن تاجگذاری خود در مصر به پارس مراجعت کرد، تا آنچه برای نتیجه گیری از احداث کمال در اینطرف لازم بود، انجام بدهد. در کناره کanal بر چهارستون سنگی بلند در یکطرف متن اریائی، عیالی و بابلی، و در طرف دیگر متن مفصل مصری حک شد، چنانکه کشیمانان ترue میتوانستند، آنها را به یمند و بخوانند.

در اینجا تیزمانند سنگوشت پارسه (تخت جمشید) پادشاه اعلامیه عمومی را با نیاش خدای خویش، که پادشاهی را با عطا کرده، آغاز مینماید. پس از آن نام و عنوان وزاد داریوش ذکر میشود. در سرستون نیز نام و عنوان شاهنشاه جدا گانه نقر شده. در آخرین جمله سنگوشت از این اثر تاریخی خود با آیندگان صحبت میدارد:

« داریوش شاه گوید: من پارسی ام، از پارس مصر را گرفتم. این کanal (یوویا *yauwiyav* = جوی) را فرمان دادم، از روی بنام نبل (*Piranaw*) که در مصر روان است، به دریائی، که از پارس میآید، بکنند. پس این کanal، چنانکه من فرموده بودم، کنده شد و نواها از مصر، از این کanal، به پارس میرفتند، چنانکه خواست من بود. »

متن مصری سنگوشت را داریوش با توجه به مقتضیات مملکت در فرم مصری و مبسوطتر از ستون دیگر بوسیله او زاهرستن ترتیب داده بود. همانطور که کورش بزرگ در بابل کرده بود، بهمان نحو نیز داریوش در مصر بمنهبه بومی زیاد پرداخته و از قدرت کهنه استفاده سرشار کرده بود.

در نوشته مصری داریوش خود را پسر نیث اله سائیس خوانده: او زاهرست

سالهای سازندگی

کاهن معبد نیست بود . در این کتبه داریوش پادشاه بحق مصر بالا و مصر بائین خوانده شده و تسلط جهانی او موهبت نوشت است . پس از آن تاریخ سفر اکنشانی اسکولاس و حفر کanal نوشته شده و بعدهم نام سرزمین های دولت و قدرت شاه ذکر گردیده . در این «لیست» ممالکی، که دیوان شاهی آنرا مرتب کرده بود ، تغییراتی، که در امور اداری دولت هخامنشی در این زمان پیدا میشد ، دیده میشود . اولین چیزی، که پس از سفر غرب داریوش در این « لیست » ظاهر میشود ، تغییر ترتیب ولایات و نسبت اداری آنها بیکدیگر است . لااقل در ولایات شرقی ، یعنی در مناطق واقعی ایرانی این تغییرات بخوبی ملاحظه است . برای نخستین بار در ستون های کanal نام ممالک شرقی قبل از ممالک تمدن غرب کشور دکر شده . در صورتی که پیش از این مغرب کشور همیشه حق نقم داشت . مقصود از این تغیر اهمیت بیشتری بود ، که داریوش به « قومیت » اریانی میداد و با یه و سیمتری برای تسلط پارس ها میجست . داریوش در ضمن عملیات سازندگی خود در غرب متوجه شده بود ، که قشر نازک پارس هایی ، که بر این ولایات دست یافته اند ، یک سطح اتکا ، نژادی و قومی عرضشانی لازم دارند ، تا در دنیای کهنه جنوب غرق نشوند . از این نظر بود ، که شاه مردان همخون و مملک هم نژاد را - حتی از نجایی یونانی - دائمآ یشتر در ردیف همراهان خود قرار میداد . البته نجایی شمشیر پارسی امور بزرگ کشوری را کما کان در دست داشتن و بمعنای خاص حلقه فرمانروای بودند . ولایات ایرانی ، که در از جنگهای سالهای اخیر بسیار وسعت یافته بودند ، تقسیم بندی منظمی شدند . در اوین قدم کشورهای ماد و پرنو (خراسان) و بلخ محدود شدند ، زیرا تنها توانایی نظامی این ولایات با این عظمت خالک خطرناک بنظر میرسید . بعدها در منطقه رخچ همین عمل انجام گرفت . با این ترتیب متدرجآ پنج ساترا بی دیگر تشکیل شد : خوزستان ، ارمنستان ، هندوستان ، هرات ، کرمان . با این اقدام داریوش کشور وسیع خود را ، که به ساترا بی های محدود بزرگی تقسیم میشد ، به ساترا بی های کوچک بیشتری بخش کرد . با وجود

داریوش یکم

این ساتراپی ها و قلمرو های نظامی و مناطق سپاهی بزرگ را منحل نساخت . اداره آنها مستقیماً با دیوان شاهی بود . ساتراپی آسیای قدادی ، بصورةت میراث بابل جدید ، که تا این زمان یک قلمرو واحد تشکیل میداد ، به دو ولایت بابل و اشور تقسیم شد . پس از آن نوبت به تقسیم قلمرو بزرگ بونایان آسیای صغیر رسید ، که با آن وارد مرحله تازه دیگری از آثار داریوش یکم میشودم . (۲۳)

فصل چهارم

تئیاری‌دست هله‌لی

پس از سرکوبی شورش‌های بزرگ تمام سعی پادشاه مصروف نواحی شرق کشور می‌شد، نواحی شرقی ایرانی نشین و همسایه‌های این مناطق، همینکه داریوش مقتله مغرب شد، البته نواحی مصر و بابل و آشور سرآغاز برنامه او بودند، آخرین منطقه‌ئی، که پادشاه بدان می‌پرداخت و برای او و دولت او اهمیت فوق العاده‌ی داشت، سرزمینهای یونانی نشین آسیای صغیر در شمال غرب بود.

هنوز مرکز این قسمت از کشور شهر ساردس پایتخت کهنهٔ لودیه بود، که پایگاه تسلط پارس‌ها را بر فلات آناتولی تشکیل میداد. سواحل غربی آسیای صغیر با کوئنور نوع دیگر خود در واقع جزء حوالی کشور بودند و قدرت «قاده‌ئی» پارسی هنوز از دریاهای غرب نمی‌گذشت.

هر چند کورش از ولایت بزرگ داخلی لودیه ساتراپی بخصوصی در ساحل شمال غربی آسیای صغیر جدا کرده بود، که مرکز آن در داستکولیون، در نزدیکی بوسفور، قرار داشت، در نتیجهٔ عملیات اوروپیتس، یعنی از میان برداشته شدن میتو رو باقی بوسیلهٔ او، این دومنطقه باز بهم ملحق شدند. اما هیچیک از ساتراپ‌ها در دنیای جزایر آن طرف پا نگذاشتند و نهضای اصلی هله‌لی دست دراز نکردند. حتی جزیره ساموس، که روابط نزدیکی با دولت پارسی داشت، در واقع خارج از حیطهٔ «سلطهٔ هیامنشی» بود. البته اوروپیتس چند سال پیش از این پولو گراتس پادشاه ساموس را کشته بود و سعی می‌کرد منطقهٔ نفوذی در خاک او بنگاکند، اما موقتیت او هم زیاد نبود.

داریوش بکم

افق دید شاه در این ساحل محسور میشد و از کناره دریا فرات نمیرفت . اما اهمیت هلن‌ها در این دریاها و نفوذ آنها در مصر کم کم بر داریوش روشن شد . در همان سالهای سازندگی داخلی شاه با دقت تمام برای اولین بار اثر و ارزش هنرمندان یونانی و بزرگان و بازار گنان آنها را مشاهده کرد و متوجه شد ، که در کوشش شمال غربی دولت او فضای حیاتی ملتهب وجود دارد ، که با قدرت فراوان روحی و باکوتلور قابل توجهی میتواند ، نظرروی را بخود جلب کند .

روح بیدار داریوش در گسترش دامنه نجارت هلن‌ها در بابل و در مصر متوجه شد ، که این ملت ، اگر نه بیشتر ، لاقل همان ارزش در یائی فیزیقی‌ها را دارد و برای تسلط پارسی در آنسوی دریاها میتواند ، ستون محکم و سطح انکاء خوبی باشد . بدین ترتیب آسیای صغیر بطور روزافزون اهمیت بیشتری نزد شاهنشاه بیدا کرد و از صورت ایالت داخلی بیرون آمد - و برای تثییت سلطه پارسی ، چه از نظر نظامی و چه از نظر سیاست تجاری ، مرکر مهمن شد .^{۱)}

اولین قدمی ، که داریوش در این راه برداشت ، این بود ، که تشکیلات جدید ولاینی دولت خود را در اینجا نیز مستقر کند ، چنان‌که در شرق کشور خود کرده بود فضای آسیای صغیر به ولایات مختلف تقسیم شد . در زمان اوروبیتس آسیای صغیر تمام در دست همین ساتراپ بود . فقط سه ولایت پافلاگونیه Paphlagonia ، کاریه Caria و بخصوص کیلیکیه Kilikia استقلال خود را حفظ کرده بودند . اکنون فلات اناطولی بدو منطقه تقسیم میشد : قسمت شمالی کپدوقیه و فروگیه (فریزی) ساتراپی شمالی ، و پایتحت آن داسکوپلیون بود؛ ساتراپی جنوی عبارت بود از لودیه ، ایونیه Ionia کاریه ، لوکیه Lydia و پامفولیه Pamphylia . پایتحت ساتراپی جنوب سارسیس باقی ماند . پافلاگونیه ولایتی متعلق به ساتراپی کپدوقیه بود . ولایت الحمامیه کیلیکیه و سلاطین دست نشانده آن از خاندان سوئنسیس جزء ساتراپی لودیه محسوب میشد . در تمام این مناطق - همچنین در کیلیکیه - اداره مالی خارج از حیطه قدرت حکام محلی بdest فرماندهان قلاع سلطنتی سپرده شده بود و آنرا گنجیکه

سیاست هلنی

«Ganjaka»، گنج (Ganj) مینامیدند. البته با این طریق فرماندهی پادگان ولایتی نویتوانست، در دست مأمورین کشوری باشد. داریوش در تمام آسیای صغیر بک منطقه نظامی می‌تشکیل داده بود، که شامل همه سر بازان «آکتیف» این ناحیه میشد. بدینوسیله از تجمع قوای زیاد در دست یک ساتراپ جلوگیری بعمل میآمد. بخصوص که ولایات این منطقه تقریباً همه بصورت تیول شاهنشاهی به شاهان تحت حکم ایه محلی واگذار شده بودند. نتیجتاً هم از قدرت واقعی «شهربان‌ها» کاسته میشد و هم قدرت حمله سپاهیان ایرانی در آسیای صغیر بجا میماند.

و بنانه ه‌قدم، همراه، خوبشاند و قدیمترین دوست خود را داریوش به سرفرامندهی سپاهیان آسیای صغیر برگردید. یونانیها منصب او را از تعریف یک کلمه پارسی کارانوس (Karanos) سپاه، نجیبی جنگی (ضبط کرده‌اند). این انتصاب یکی از عصیان‌برین و مهمنترین کارهای بود، که در این ناحیه برای برقراری نظام نوین انجام می‌گرفت. در این مورد باز داریوش بنای دولت خود را برپایه سپاهیان خود قرار داده بود. سپاهیانی، که از جمیع آزاده‌سواران اریائی، بیرون آنها و سر بازان طولیف هم‌خون آنها تشکیل میشد. سرفرامندهان مناطق سپاهی در مقام خود بالاتر از شهربان‌ها (ساتراپ‌ها) بودند - و این اولویت در دولت پارسی همیشه محفوظ ماند - و در واقع نهایت‌گان قدرت مرکزی و مستقیماً تحت فرمان پادشاه سپاهی پارسی بودند. این تقسیم نیرو در فضای آسیای صغیر از طرف دیگر برای نقشه‌های آینده‌ئی، که پادشاه قصد اجرای آنها را داشت، تنظیم شده بود: در حالیکه تمام قدرت سپاهی شمال غرب در یک واحد نظامی جمع میشد، ساتراپ‌ها مأموریت داشتند، نواحی ساحلی را حتی‌الامکان بقمارو خود منضم کنند. عناصر هلنی مقیم شهرهای تجازاتی از نظر اقتصادی مهم‌ترین عوامل بودند. ضمیمه کردن آنها به دولت پارسی برای بالا بردن سطح اقتصادی کل این کشور جهانی لازم بود. (۲)

اهمیتی، که داریوش به این نکالیف جدید در کشور خود میداد و اهمیت اساسی‌ئی، که این اقدام در نظام نوین وی حاکم بود، از انتساباتی، که شاه پارسها برای این

داریوش شکم

منطقه در نظر گرفته بود ، معلوم میشد . در این ناحیه داریوش تقریباً همه همراهان قدیم ، گارد شخصی ، خود را به کار گماشته بود : رفاقتی دوره جوانی و باوفاترین کسان نزدیک خود را . همه آنها با بخشش اقطاعات بزرگ مسند کارهای بزرگی شدند . در مناطق شمال غربی به همراهان قدیمی اراضی شاهزادی داده شد و بدین وسیله بستگی و تعلق غیرقابل اتفاک کی بین آنها و این منطقه ایجاد گردید .

چنانکه در آن لحظه‌ئی ، که داریوش نظر خود را به شمال غرب میدوخت ، خانهای بزرگان پارسی ویتنامه ، ویدرنه ، گو برووه وارتهرفر *Nartafurna* برادر شاه و خانواده او در آنجا ساخته و پرداخته بودند . همه آنها سرشار از بخشش‌ها و نعمت‌های پدرانشاهی نمایندگان او در این گوش از کشور پهناور وی بودند . اداره امور را در دست داشتند و بر سپاهیان او فرماندهی میکردند . مستملکات جدیدی برای او بدمت میآوردند ، ناو گان سلطنتی می‌ساختند و منابع مختلفه اقتصادی جدیدی بر دولت وی میگشودند . و در عین حال خود هر روز بیش با این فضامختلط و ممزوج میشدند ، چه در «کولونیزاسیون» آن شخصاً سهم بزرگ داشتند و بالاخره خود شاهان محلی آنجا شدند . چنانکه پس از اقرار اش دولت پارسی هنوز مدت‌های از سلطه‌ای رانی خود را در آنجا نگهداشتند . یکی از موقتیهای بزرگ کوچاندن بزرگان نجایی پارسی «ابن ناحیه بود ، که در از آن منطقه شمال غرب از مهمنترین مناطق دولت پارسی شد و بین زندگی و فرهنگ ایرانی و هلنی روابطی وجود آمد ، که بعدهادر تطور و تکامل دنیای اژه (Aigaios) نفوذ کلی داشت .

داریوش با این عمل خود با یک‌تیر دو شاه میزد ، از یکطرف به همراهان وفادار و گارد قدیم خود پاداش بزرگی میبخشید ، و از طرف دیگر بهترین و جهی قوای آنها را بنفع کشور بکار میانداخت . در میان همه اینها فقط یکنفر توانست ، اینهمه مهر بانی شاه را تحمل کند : وینده‌فر نه یکی از بیرون نزدیک شاه بود ، که علم طفیان برافراشته بود . با آنکه یک چنین عملی ممکن بود ، سرمشق مخاطره آمیزی شود ، و دیگران را به عصیان و اداره ، باز داریوش صبر و پرتاباری را از دست نداد ،

سیاست هلنی

تا اینکه وینده فرنگ سر کشی را بهایت رسانید و در قصر شاهی مرتکب جنایتی شد. داریوش سیاستمدار در چنین موقعیتی هرگز شفقت و رحم نمی‌نمود. یاغی و تمام خویشاوندان مرد او را بجرم خیانت بزرگ بدار آویخت.

از روی گزارش‌های فرماداران خود پادشاه چنین استنباط می‌کرد، که ساحل نشینان آسیای صغیر، چه مردم‌هایی و چه بومی، خصوصیات زندگی‌ئی دارند، که با مناطق زیست آنها بیشتر «جورمی‌اید». پادشاه بدین قسمت توجه فوق العاده‌ئی نشان داد. مثلاً به شاهان ناجیه پافلاگونیه در شمال و حکام کاریه در جنوب غربی حتی المقدور حقوق و مزایای قدیم سرزمین‌های آنها را دوباره بر گردانید و با همین ترتیب وارد شکلات دولانی خود ساخت. از این لحاظ دشوارترین قسمتها شهرهای کوچک تجاری هلنی بودند، با تعداد زیاد خود و دولتهای خاص خود. این شهرها در فضای شمال غربی نفوذ سیاسی و اقتصادی بسیاری داشتند.

داریوش، که اینک میتوانست، با نظری دورین‌تر از کورش بزرگ به عالم خود نگاه کند، مایل نبود، با سلطط پارسی ضرری به شهرهای ساحلی بر ساند. بهکس، سعی داشت، با ترویج رونق زندگی آنها بایگاههای شبهیه به شهرهای فینیقی داشته باشد. وی نیز به تقلید پادشاهان لودیه مقام خاصی برای هلن‌های این قسم در نظر گرفت.

همچنانکه شهرهای فینیقی جماعت‌ولایت از ساتراپی سوریه را تشکیل میدادند و هر یک از آنها بو سیله سلطان شهر خود با فرمانروایی بزرگ پارسی را بخطه مستقیم داشتند، بهمان قسم نیز شهرهای هلنی آسیای صغیر، با آنکه اجزاء ساتراپی‌های مختلف بودند، بایست هر کدام مستقلابا در بار پارسی مربوط باشند. برای این مقصود داریوش موقعیت «جبابرۀ یونای را، که از دوره اودهها ظاهر شده بودند، تقویت کرد و نظر آنها را بخود جلب نمود. تا در موقع لزوم با یک مسئول مقندر واقعی سروکار داشته باشد. ساتراپهای آسیای صغیر وظیفه دار بودند، با سلطنت شهرهای هلنی از زندگان مر بوط باشند و منافع آنها را حتی المقدور با منافع دولت تطبیق دهند. (۳)

داریوش بکم

داریوش در اینجا نیز دسته‌های اکتشافی می‌باطراف فرستاد، چنانکه در فتح شرق نیز اقدام شده بود. طبیب یونانی ذموم کنس Demokedes، که در دربار پارسی مقام بلندی احراز کرده بود، و شاید اولین کسی است، که راه نفوذ علوم یونانی را در ایران هموار ساخته، در این امر نقش بزرگی بازی میکرد. این مرد بوسیلهٔ ملکهٔ آنوسه، که خود در همهٔ امور سیاسی و فرهنگی کشور وارد بود، نظر شاه را تأسیت بوطن هلنی خود در جنوب ایتالیا جلب کرد. البته در رتبهٔ اول در نظر داشت، که خوشبخت و سعادتمند به خانهٔ خود برگردد. داریوش در این چشم‌انداز جدیدی، که در پیش خود میبایافت، بدون درنک یک‌کسی‌های فینیقی را به کشاور این مناطق فرستاد. مأمورین جدید نقشهٔ دریانوردی «حسابی و درستی» برای آب‌های هلنی ترتیب دادند و خود را از سواحل یونان به ایتالیا جنوبی رسانیدند. حادثه نامطلوبی چز فرار ذموم کنس روی نداد. مأمورین دیگر با تابعیت خوبی بدربار شاه برگشته‌ند و نقشهٔ جهان تازه‌های را پیش چشم‌وی گشودند.

از طرف دیگر بوسیلهٔ شهربان داسکو یون اطلاعاتی راجع به سرزمینهای آنسوی بوسفور میرسید. داریوش متوجه شد، که میتواند، با نیروی زمینی مجهزی از تیگه بوسفور بگذرد و مناطق ارز نده غربی را تصرف کند و لنهای مختلف ثراکیه- چنانکه ساتراسب داسکو یون اطلاع میداد. در نتیجه وجود قبایل سرگردان دشتهای روسیه جنوبی، همان استگان سکاهاشی شمالی ایران، یعنی اسکوثرها («سیت‌ها»)، در وضعیت بسیار متنبیجی بسر میبردند. (۴)

خبرهایی، که از شمال و از غرب کشور به دیوان پارسه میرسیدند، کم کم چنان یکدیگر را تکمیل کردند، که داریوش از جمع آنها توانست، چشم انداز روشی برای فضای حیاتی و فرمانروائی ملت خود بست بیاورد. یک تصویر جهانی تازه‌تری پیش چشم شاه تشکل می‌پذیرفت. میدانهای نیروهای دیگری ظاهر می‌شدند و روح دورین و متفکر داریوش با تکالیف جدیدتری برخورد میکرد. فضای کوچک عالم‌آسیائی، که کوچش بزرگ در زمان خود بر ق آسا با قدرت شکننده و پیشوونده

سیاست هلنی

عجیبی مسخر کرده بود، در این چندسال زبردست نظم آفرین داریوش واحد مشخصی شده بود، که در آن ملت‌ها و سرزمین‌ها، تجارت و حمل و نقل، و فرهنگ در یک سیستم عاقلانه دقیقی درآمده بودند. دادیوش هنوز فضایی، که ملت فرمانروای ایران در او لین ضربه میدان قدرت و سر بلندی بدست آورده بود، چنانکه شاید، منظم نکرده بود و فقط نسبت به تأمینات نظامی و سیاست تجاری تشکیلاتی داده بود، که در افق شمال غرب منطقه عظیم جدیدی بروی گشوده شد. قوای مهم این منطقه بدون شک در دولت پارسی نفوذ کلی داشت و میتوانست، برای بعدها نیزداشته باشد. (۵)

بدین ترتیب پادشاه - بدون آنکه از مناسبات سیاسی داخلی یونان باخبر باشد - متوجه شد، که اینجا، در دریای روم، یک ملتی با قدرت تجاری و جنگی فوق العاده در شمال عناصر مصری و فینیقی جبهه بنوب را متعادل نگه میدارد. داریوش، اول کسیکه اهمیت و معنای اقیانوس‌ها را دریافت‌هایه بود، و آنها را در «سیستم» و در نظام دولت خود کشیده بود، اینکه بخوبی اهمیت مدیرانه و قدرت دریائی هلاس رادرک میکرد و می‌دید، که در این فضای جدید بشریت وزن کشمکش‌های سیاسی از خلاف ایران درجهٔ شمال غرب جایجا می‌شود. عالم کوتلور برای داریوش - چنانکه در کتبیه‌های کاخ اپدانا و پارسه خود ذکر کرده - دیگر با امواج بوسفور محدود نمی‌شد، بلکه امروز تیگه بوسفور را بپشم رابطه‌ای میدید، که دو خشکی اینطرف و آن طرف را به وصل میکرد و دارای اهمیت فوق العاده اقتصادی و سیاسی بود. وی چنانکه در شبکه‌جاده‌های ممالک مختلف برای حفظ انتظام اقتصادی بسته‌های نگهبانی و باسگاه‌هایی گذاشته بود؛ چنانکه برای تنظیم رفت و آمدّها و تسلط قوای دریائی کاتال مصرا را تحت مراقبت گرفته بود، همانطور امروز بغاز داردانل را مرکز مراقبت بر حیات اقتصادی هلنی قرار میداد. تمکن تنگه‌های میان اروپا و آسیا و تسلط بر ساحل جنوبی تراکیه برای فرمانروایی بر دریاهای جهانی و نفوذ بر فضای حیاتی یونان از نخستین شرایط مقدّماتی بود. نه تنها مسائل ارضی و سرحدی اکنون صورت تازه‌ای بخود می‌گرفتند، بلکه اهمیت «سلطه دریائی» در سطح اول واقع بود و برای نخستین بار

داریوش بکم

موضوع آزمایش قدرت‌هایی مطرح می‌شد، که از آن زمان تا کنون همیشه مورد توجه دولتهای بزرگ جهانی بوده‌اند.

در شمال این عالم فرهنگی وسیع، که با کوه‌ها و سحرها و دریاها از هم بریدگی‌های داشت، داریوش وجود یک منطقه دشتستانی را بصورت کمربندی از منتهی‌الیه غربی تا فراترین نقطه شرقی تمیزداده بود. یعنی آن خطری، که داریوش در ترکستان غربی بر طرف کرده بود و تصور نمی‌کرد دیگر با آن مواجه شود، دوباره با ابعاد بزرگتری در اینجا بوي بر می‌خورد. در آنطرف کوه‌های قفقاز، در سرزمین کیمرها، که یونانیها نیز در آنجا اقامات داشتند و مخصوصات دریای سیاه و فضای استپ را به دریای روم می‌بردند، باز همان خطری، که داریوش در شمال شرق سرکوب کرده بود، روز بروز قوت می‌گرفت. بنابراین داریوش قبل از آنکه نفوذ خود را در فضای هلنی مدیرانه مستقرسازد، بایستی از «پیش-میدان» های شمالی قلمرو جهانی خود کاملاً اطمینان حاصل کند. و برای این منظور مشغول تهیه مقدمات جنگی بر ضد اسکوთ‌ها (سکاهاي غربی) شد. (۶)

قبل از شروع بجهات جزایر یونانی، که در نزدیکی ساحل آسیای صغیر بودند، متصرف گردید. بخصوص جزیره ساموس پایگاه دریائی خوبی برای تسلط بر مشرق مدیرانه بود. بیش از این در ساموس پولوکراتس سلطنت می‌کرد و یکی از قویترین نیروهای دریائی در اختیار او بود. پلوکراتس با آماسیس فرعون مصر متعدد بود و بعد با کمپوجیه طرح پیمانی ریخت و در تسخیرهای مالک ساحلی مشرق زمین اوزا کمک کرد. اوروپیتس ساتراپ آسیای صغیر پولوکراتس را بحیله کشت و بجائی او مردی بنام ما اندریوس Maiandrios بر ساموس حاکم شد. برادر ما اندریوس سولومن Syloson، که ما اندریوس حق اورا غصب کرده بود، از ساموس گریخته بود. وقتیکه اوضاع داخلی ایران آرامش یافت، سولومن به شاهنشاه ایران بنام برد وازاو کمک طلبید. وی داریوش را از زمانیکه با کمپوجیه بصور ذاته بود، می‌شناخت. ظاهراً سولومن در آنوقت از طرف برادر خود نیروی دریائی ساموس را بکمک

سیاست هلنی

که بوجیه میرده و در همانوقت به داریوش بالاپوش زیبائی، که بسیار هورد پسند وی واقع شده، هدیه کرده است. اکنونکه در دربار سلطنتی پذیرفته میشد، این نکته را نیز یادآوری کرد. داریوش، که همیشه وفا و صداقت را با وفا و صداقت باش میداد، بدون فوت وقت به دوست دیرین خود کمک کرد. هم با این وسیله فرستی یافته، تا ساموس را در شمار ولايات دولتی بنویسد و بعنوان تیول بردنی بسپارد، که در وفا از بارسیان اوچیزی کم نخواهد داشت. داریوش سلوسون را نزد ویانه سرفرامانده سپاهیان آسیای صغیر فرستاد، تا وی را با قوای نظامی بنام و ارث برادر بر تخت ساموس بنشاند. سواوسن بخصوص خواهش کرده بود، که در این تغییر و تبدیل بهمال و جان مردم ساموس آسیایی نرسد.

ویانه از ساحل آسیای صغیر به ساموس حرکت کرد. بدون کوچکترین مقاومتی در آنجا پیاده شد. مردم ساموس سردار بارسی و سلوسون را باشف پذیرفتند، چه از مآندریوس رضایت چندانی نداشتند. در برابر پایتخت مذاکرات صلح انجام میافتد، در همان موقع برادر مآندریوس، که از صلح بدون جنگ و تسليم بلاشرط ساموس خشمگین بود، به نجایی پارسی حمله بردا، همه را کشت و طفیان بزرگی بر پا کرد. در حالیکه مآندریوس از ساموس میگریخت، ویانه مجبور شد، شورش ساموس را با خونربزی سخت بینظیری خاموش کند. چنانکه سلوسون تقرباً در جزیره خالی از سکنه مستقر گردید. سردار پارسی بر حسب فرمان شاهی ساکنین جدیدی از خشکی های اطراف به ساموس برد. ترس و احترامی، که در فضای بونانی نسبت به داریوش حکم فرما بود، از اینجا معلوم میشود، که حتی اسپارت نیرومندبا تمام نفوذی، که در ساموس داشت، مآندریوس را کمک نکرد. پادشاه اسپارت کلئومنس Kleomenes سلطان فراری ساموس را از ترس مؤاخذه شاه از خالک خود بیرون راند.

حال داریوش مقدمات جنگ هلنی را بر علیه سکا های غربی ساز میکرد، در هر کزو در ولايات شمال غربی دسته های سر بازانی بسیج گردید و برای نخستین بار

داریوش بکم

در سواحل یونانی آسیای صغیر ناو گانی مهیا شد، که جباره یونانی هریک با کشتهای خود در آن شر کت جسته بودند. حتی از سر زمین های آنطرف دریا. چنانکه میلیتیادس Miltiades آتنی از خرسونس Chersonnes نرا کیه نیز ناو گان خود را فرستاده بود. پادشاه بوسیله مهندس یونانی هاندر و کلس Mandrokles روی تنگه دماغه خالکنون Chalkedon پیاده شوند. بدین ترتیب قاره جدید با فلمرو دولت داریوش مریوط گردید. دریائی، که همیشه مانع پیشرفت ایرانی بود، با این تمهید از میان برداشته شد و راه تازه ای بر سپاهیان پارسی گشوده گردید. هاندر و کلس مورد پاداش و محبت شاه قرار گرفت و مغور و مفتخر تصویر عظیمی از عبور سپاه پارسی بر پل خود کشید و بیاد بود جاویدان تقدیم معبد هرآ Hera در ساموس کرد. داریوش، که در نزدیکی بیزانس (بوزانتیون Byzantium) قدم بخاک اروپا گذاشته بود، در همانجا دوستون با سنگنوشته ای در سه زبان دولت چهانی خود و ترجمه یونانی آن نصب کرد و سلطنت و دولت خود را بمردم قاره جدید اعلام داشت.

برای تعیین حدود شرقی قامرو دولت اسکوثرها (سکاهای غربی)، که در یک پادشاهی بزرگی هم‌قبایل آنها متعدد شده بودند، داریوش ساتر اپ داسکولیون را با ناو گانی مرکب از سی کشتی جنگی به ساحل شرقی دریای سیاه اعزام کرد. این ساتر اپ در حمله ناگهانی به سواحل اسکوثرشیان اسیرانی بجنگ آورد و تصور میکرد، بعنوان «راهمنا» بتواند، از آنها استفاده کند. معلمک از وسعت فضای سواحل شمالی دریای سیاه معلومات دقیقی بدبست نیاورد. داریوش نیز تصور کرده بود، میتواند تمام صفواف جبهه اسکوثرها را با یک حمله سریع از طرف مغرب درهم به پیچد و قدرت آنها را در قلب سرزمین خودشان با یک ضربه فاطع خورد کند، چنانکه با سکاهای شرقی کرده بود. (۷)

برای این منظور ناو گان هلن ها را از وسط دریای سیاه به مصب دانوب و از آنجا بداخل دانوب، یعنی کمی بالاتر از دلتای بالالاقی این رودخانه فرستاد، تا در آنجا

سیاست هلنی

پلی از فایق‌های متعدد بنا کنند. همت‌هلن‌ها در این کار زیاد بود. چه از دست مردم دشت‌نشین اسکوثر در امان نبودند. مراکز و راههای تجاری آنها از مدت‌های پیش مسدود شده بود. داریوش با سپاهیانی مرکب از سربازان ایرانی و واحدهای از آسیای صغیر، با تمام تجربی دربار خود و با دو برادر خود ارتهرفنه و ارته‌بانه Artabanos (اردوان) میان بر از خاک تراکیه بطرف دانوب پیش رفتند و مناطق سر راه را مطیع می‌ساختند.

در خلال این احوال اسکوثرها سعی می‌کردند، قبایل جلگه‌های جنوبی روسیه و حوزه دانوب را بر ضد داریوش موتلف سازند. اولین قبایلی، که در مقابل شاه مقاومت ورزیدند، گت‌ها Getæ در نزدیکی مصب دانوب بودند، که در جنگهای سختی، در انضباط‌های شدید سپاهیان ایرانی از پیش آمدند. پس از آن داریوش حمله به مرکز اسکوثرها را مناسبتر دید. میخواست آنها در قلب سرزمین خودشان لگدمال کنند. داریوش با قوای خود از پلی، که قبلاً روی دانوب بنا کرده بود، گذشت و ناوگان و واحدهای یونانی را آنچا گذاشت. وی از خطر بزرگی، که باستقبال آن می‌شناخت، آگاه بود و برای همین میخواست، در صورتیکه خود او و سپاهیان او نابود شوند، مناطق فتح شده جدید برای دولت پارسی مسلم باشند. داریوش در محاسبات خوبیش طول مدت دو ماه را برای سرکوبی دشت‌نشینان اسکوثر در نظر گرفته بود. بهمین جهت به جیابرۀ یونانی، که در آن‌طرف دانوب ماندند، فرمان داد، تا اگر پس از ۶۰ روز مراجعت نکرد، کشته‌های بی‌دانوب را با ناوگان خود برای حفاظت ولایات شمال غربی آسیای صغیر با خود ببرند.

داریوش با سپاه خود به قلب مناطق سکاهای غربی تاخت و متوجه این امرشد، که حریف بهارزۀ صف بصف تن در نمیدهد و دائم از پیش وی می‌گریزد. تهاراه حلی، که برای وی می‌ماند، این بود، که با طایله سواران سبک اسلحه خود همچنان در سرزمین دشمن بسمت شمال شرقی پیش برآند و هر چه در راه می‌بینند، نابود کنند. ولی بالاخره متوجه شد، که راه این میدان به سرزمین‌های تفقار دور تراز آن است،

داریوش یکم

که تصور میکرده . پس با یست عقب نشینی کند و بیشتر از این بیش رفتن صلاح نیست .
گویرو وه پدر زن شاه و همه قسم او در مشاوره اندر زیدان سلطنتی ثابت کرد ، که
از این بعد هر حمله تازه‌ئی بی تیجه است . باری داریوش ، بدون آنکه با حریف
دست و پنجه نرم کرده باشد ، مراجعت نمود . (۸)

در این انته سواران اسکونی ، که در پشت سر شاه از بناهگاههای خود بیرون
میآمدند ، به پادگان پل دانوب حمله کرده بودند و میخواستند ، همان را بطرف
خود بکشند . لیکن جباره یونانی و در رأس آنها هیستیوس Histaios میلت
بخوبی میدانستند ، که قدرت و تأمين زندگی آنها - لاقل در این لحظه - از دولت
پارسی قابل انفكالت نیست . از اینجهت آنطرف پل - قسمت شمالی - را از ساحل کنار
کشیدند ، تا از دستبرد اسکوتها اینم باشند . و در انتظار شاه باقی ماندند . داریوش
بلا مانع توانست ، از دانوب مراجعت کند ، در حالیکه سر زمین اسکوتها را
نابود و ایران کرده و قدرت سپاه خود را به مردم آن طرف نمایش داده بود . در
مراجعت دستههای خسته و فرسوده او مورد دستبردهای متعدد قبائل نرا کی و هلنی
واقع شدند .

با آنکه سپاه داریوش در تیجه سختی و شدت این لشکر کشی آسیبهای بزرگی
دیده بود ، با آنکه این لشکر کشی هیچ صحنه نبردی نداشت و یک قسمت از مناطق
مغلوب شو ریده بودند ، بازمیتوان گفت ، که تیجه آن کاملاً مثبت و موفقیت آمیز بوده .
در این عملیات این یکی ثابت شد ، که جنوب روسیه را نیتوان مانند ترکستان غربی
« پیش - مبدان » امنیت دولتی قرارداد . ولی فبایل این منطقه قدرت کوبنده دولت
پارسی را حس کردند و امکان یک اتحاد نظامی بین اسکوتهای همچواد ایران و
دولت پارسی حاصل گردید . داریوش نیز برای امنیت سرحدات اروپائی دولت از
قدرت نظامی این سواران چالاک بموقع خود استفاده کرد . این عملیات بالاخره تأثیر
بزرگی از نیروی پادشاه در فضای هلنی باقی گذاشت و دولت پارسی توانست ، جای
بای خود را در مناطق میان دانوب و هلاس محکم کند .

سیاست هلنی

در موقع عبور از بوسفور به آسیای صغیر، در مراجعت به پارس، داریوش یکی از هم بیان و فادر خود را بنام بگه بخشش با سپاهی در تراکیه گذاشت. بگه بخشش نخست پریشوس Perinthos را منصرف شد، که تا آن زمان مطبع دولت مرکزی نبود. پس از آن سواحل شمالی دریای اژه را فتح کرد. در نواحی اخیر سرزمین های حاصلخیز کنار رود استرومون Strymon و مادان نقره و طلای آنجا بحسب پارسها افتاد فیون ها، - Phaion در این منطقه مقاومت شدیدی کردند. برای اینکه در داخل حدود مملکتی مرکز طغیان تازه‌ئی نباشد، داریوش دستور داد، آنها را به فروگیه کوچانندند. بگه بخشش فرستاد گانی نزد باشاه مقونیه Makedonia گسیل داشت، تآب و خاک آنجا را به نشانه اطاعت از سلطنت پارسی نزد شاهنشاه بفرستند. آمو ناس Amyntas در بر این قدرت خرد کننده داریوش در قاره اروپا جز اطاعت چاره‌ئی ندید، هر چند فرستاد گان داریوش بتحریک و لیهدهمقدونی الکساندروس (اسکندر) کشته شدند و مقدونی ها با پرداخت غرامت بسیار سنگینی تو انسنند، مانع از مجازات و حشتانک شاه شوند. (۹)

در همین احوال داریوش «شهر بلان» (ساتراپ) های آسیای صغیر را عوض کرد. ولایت لودیه به برادر شاه ارتهرنه، که در لشکر کشی های اسکونی لیاقت و کفایت زیادی نشان داده بود، سپرده شد. ساتراپی کپدو کیه - فروگیه به او بیمارس Oibares Aoyahara (یاور) پسر بگه بخشش داده شد. نواحی اروپائی، که بگه بخشش مأموریت فتح آنها را داشت، نیز باین ساتراپی واگذار گردید. فرماندهی سپاهیان بگه بخشش با ویثانه بود. ویثانه پس از بگه بخشش امنیت ولایات اسکودره Skudraهی را کیه را نیز بعده گرفت و بناو گان خود به سر کویی و مجازات شهرها و مناطقی پرداخت، که در موقع مراجعت سپاهیان دولتی ناشرمانی یاخودسری نشان داده بودند. شاهنشاه اقطاعات و سیعی در کپدو کیه به ویثانه بخشیده بود، که بعد ها میراث اولاد او شد. پسرویتانه اونوفس Wanalfarna، Onaphernes (شاید Onophernes) (فرهمند) در سلطنت خشیه بارشا ساتراپ کپدو کیه شد و کپدو کیه از فروگیه جدا گردید و

داریوش بیکم

این ساتراپی در خاندان ویتانه ماند و تا وقتیکه دولت هخامنشی منقرض شد ، اولاد ویتانه در آنجا حکومت کردند . ۱۰

سلاطین یونانی شهرهای آسیای صغیر، که در دفاع از پل دانوب و فای خود را نشان داده بودند از طرف شاه و حکام جدیدیش از پیش نوازش شدند و در زمرة همراهان شاه در آمدند. چنانکه به هیستیوس پادشاه میلت منطقه مور کینوس Myrkinos و کوئس Koes و شهر موئیله Mytilene را بصورت اقطاع سپردهند. حتی ساتراپ سارس ، ارتهرنه، بتحریک این سلاطین و با اجازه شاه قوای برای فتح و سر کوبی جزایر نزدیک ساحل ولایات خود اعزام کرد. در مقابل اختلافی، که میان اریستاگوراس Megabates - عمزاده هیستیوس - با فرماندار میلت و مگاباتس Aristagoras (Bagapasta) فرمانده واحدهای بارسی بوجود آمده بود ، از این اقدام نتیجه‌نمیتوانی حاصل نشد.

رویه مرغه حمله داریوش در فضای هلاس موقیت بزرگی بود : در نتیجه تأمین مواضع نراکی و اسکونی دولت جهانی بارسی در قاره اروپا موقیت خود را مستحکم کرد و با مستملکات غیرقابل انفکاک خود دریای اژه را در مقابل دروازه های هلاس از دو طرف احاطه نمود. در حوالی سالهای ۵۱۰ پادشاه بزرگ اطمینان یافت ، که قبایل و سرزمین های دوردست شمال غربی بصورت رضایت‌بخشی به دولت جهانی او ملحق شده‌اند. دشتهای این نواحی از دو طرف محاصره شده، منطقه‌های اژه و بیونان در گازانبر نظامی و بخصوص اقتصادی قرار گرفته بودند، که مرکز آن تنگه داردانل بود. سیاستی، که در برابر کوچک شدن های هلنی اتخاذ شده بود، ظاهرآ مؤثر بود و پیشرفت‌های مسالمت آمیز بیشتری را در فضای یونانی و عده میداد. ۱۱ بالین وضع داریوش اقدامات عریض و طوبیل دیگری را در فضای شمال‌غرب زاید میدانست. پس به تکالیف وظایف دیگری پرداخت. انصمام فضای شمالی یونان به شبکه عظیم اقتصادی دولت جهانی در پادشاه افکار تازه‌ئی ایجاد کرد، که اعمال آنها چه در نقدینه دولتی و چه در زندگی اقتصادی و تجارت جهانی میتوانست، اهمیت فوق العاده‌ئی

سیاست هلنی

حاصل کنند . با تجربیاتی ، که داریوش از رواج نقدی بین شهرهای تجاری هلنی آموخته بود ، برآن شد تا پول واحدی برای تمام قلمرو دولت خود درست کند . در این زمینه فکر اولیه او این بود ، که با تسهیل در برداختها روابط تجاری نزدیکتری میان قسمتهای غربی و شرقی مملکت ایجاد کند . مسکوک داریکوس (داریکو)^۱ Davayaka با وزن ۸,۴۲ گرم معادل نصف استاتر Stater Phokai - رایجترین واحد نقدی ایونیه - و در عین حال برابر یک شقل بابلی یعنی $\frac{1}{60}$ من بابلی بود . داریوش با کمال دقت در ضرب مسکوکات خود ، که در بابل و آسیای صغیر انجام میگرفت ، از اختلاط با ذلات دیگر جلو گیری میکرد - هر گز اختلاطی بیش از ۳٪ در مسکوکات آن زمان دیده نمیشود . - در وزن مسکوکات دقیقتاً نظارت میشد ، چنانکه پول جدید در همه بازارهای جهانی رواج یافته . داریکه تنها پول طلای این عصر برخلاف مسکوک تقره در انحصار پادشاه بود . و با رواج سریع و شدید خود انتقال کالاهای را در تمام ممالک شرق مدیرانه بجزیره انداخت . علاوه بر این وسیله سهلی برای برداختهای دولتی به سربازان خشکی و دریا بود و خارج از حیطه دولت هخامنشی اهمیت بزرگی در معاملات بانکی حاصل کرد . داریوش نه تنها میخواست ، این معاملات بانکی را با قدرت پول دولت خود در دست داشته باشد ، بلکه چون در مغرب ایوان ایون دادوستدها در دست آخوندها انجام میشد ، سیاستمدار کاربخته‌ئی مانند او منافع سیاسی مضاعفی از این عمل بدست میآورد . نظر عمیق و بصیر پادشاه را در طرح این نقشه‌اقتصادی میتوان در این موردنحوی مشاهده کرد ، که پول نازه را در داخل ایران تقریباً بجزیره بینداخته بود . و حتی خزانه‌های پادشاهی فقط آنقدر با مسکوک طلای جدید انباشته بودند ، که احتیاج برداخت های نظامی و اداری در کار بود . در اخله کشور تهویض کالا مثل سابق رواج داشت و تقویت میشد . خزانه دولتی بقیه طلاهای خود را بصورت شمش نگه میداشت . از این مطلب با کمال وضوح استنباط میکنیم ، که داریوش جداً در بسط اقتصادیات خصوصی و انفرادی ملت خود میکوشید . اصولاً داریوش یکم بزرگترین مرد سیاست

داریوش بکم

اقتصادی دنیای قدیم بوده - و روی همین نظریات اقتصادی او بود، که یکدسته از نجایی ایرانی، که با این نوع زندگی اقتصادی اصلاح سروکار نداشتند، اور «خرده فروش» مینامیدند. اما اهمیت این سیاست داریوش بعدها - وقتیکه پایه‌های دولت هخامنشی متزلزل شده بود - بشو بتوجه شد. چه در آنوقت دولت بروزن اقتصادی خود تکیه میکرد و حتی موافقتهای بزرگی نیز پیشگیر آورد.

با پول طلای داریوش مسکوک نقشه مادی سیگلوس Siglos بوزن ۶۵ گرم ضرب میشد. بیست سیگلوس مادی برای یک داریکوس بود. ضرب مسکوک نقشه مانندسکه طلا در حقوق و احصار شاه نبود و ساتراپها نیز مسکوک خود را می‌ساختند، چنانکه از آنها نمونه‌های فراوانی در دست است.

ارواند ساتراپ مصر بتقلید داریوش مسکوک نقشه‌ئی مخصوص بخود ضرب کرده بود خالصتر از سکه‌های شاهی. گفته بودند، بهمین دلیل مورد خشم شاهانه قرار گرفته. در واقع خشم داریوش نسبت به ساتراپ مصر و توجه او به این سرزمین از جای دیگری آب می‌خورد. تقریباً در همان زمانی، که حمله داریوش به اروپا آغاز شده بود، ارواند به مناطق یونانی نشین افریقا کورنایکا Kyrenaika (چیرنایکا Cyrenaea) هجوم آورده، شهرهای کورنه Barka و بر که را متصرف شده بود. البته این اقدام ارواند جزء نقشهٔ محاصره‌ئی بود، که داریوش برای هلاس طرح کرده بود. اما ارواند با سختی و سفاکی بیمانندی جنگ افریقا را از پیش برد، چنانکه از خط عمومی سیاست داریوش خارج بود. ارواند با این ترتیب عدم لیاقت خود را در درک و در پیروی از سیاست شاهانه بخوبی نشان میداد. همینکه ارواند در خود مصر نیز سیاست سخت جابرانه خود را تعقیب کرد و با سیاست داریوش تغایر کلی پیدا شد، مردم مصر بر او شوریدند و در این حال پادشاه از ساتراپ خود کوچکترین حمایتی نکرد. گوئی شاه او را قربانی سیاست خود در مصر می‌ساخته. چه طفیان مصریها نیز فقط و فقط برضد حاکم جابر بود، نه بر علیه شاه. پس از مرگ ارواند مصریان مانند گذشته رعایای وفادار داریوش ماندند.

سیاست هلنی

در از زالعاق اقتصادی و تصرف مناطق شمال غربی، که مسئله بول جدید سهم بزرگی در آن داشت، تصویر فضای یونانی در نظرداریوش لحظه بالحظه مشخص تر میشد. و حال روابط سیاسی بین اقوام هلنی و همچنین خصوصیات این ملت را بخوبی درک میکرد. گزارش‌هائی، که از ساتراپ مناطق اروپائی میرسید و نیز آچه خود شاه از یونانیان میشنید - چه یونانیها هر روز بیش از بیش در دربار سلطنتی رفت و آمد میکردند - وی را متوجه این نکته ساختند، که این « فرم » سلطنتی، که از دوره پادشاهان لود بر یونانیها تحمیل شده - یعنی حکومت جباره - نمیتواند، پایه متجانسی برای دخول یونانیها در « عالم ایرانیت » باشد.

در موقعیت جدید هلاس شاه متوجه بود، که قدرت مرکزی پارسی بایست، بر عنصر دیگری در میان این قوم تکیه کند. در نمام ممالک هلنی نجباوی واقعی یامردم عالی در مبارزه بودند. چنانکه در دولت اسپارت، که در رأس اتحادیه ولایات پلوپونس قرار داشت، راک آریستو کراسی واقعی در تحت سلطنتی مقید و محدود در قوانین حکومت میکرد. این آریستو کراسی همان طبقه ممتاز شهابی بود. همه‌نرین نکته برای شاه این بود، که در اسپارت و چه در شهرهای دیگر خود این نجبا در مبارزة شدیدی با جباره بسر میبردند. این نجبا اکثرآکسانی بودند، که برای احفاف حق طبقات پائین‌تر اجتماع میجنگیدند و برخلاف « اشرف » تکیه آنها بر آبوجه و سیع مردم بود. همان مردمی، که روز بروز از سیستم کهنه‌اش را فیت میز جر تر میشدند.

داریوش در اینجا، در فضای هلنی، متوجه شد، که در غالب دولتها یونانی ازو با نجبا اهمیت سیاسی فوق العاده‌ی دارند. در صورتیکه در شهرهای هلنی آسیای صغیر موقعیت دیگری مناسبات دیگری بوجود آورده بود. داریوش مصمم شد، با فرمانروایان اریائی این منطقه نزدیکتر شود. این نجبا اریائی در نتیجه زناشوئی‌ها و زمین‌داریها با ناحیهٔ تراکیه قرابت نزدیکی داشتند. تراکیه هم در تصرف پارسها بود و اینها در آنجا مردمی همخون و هم‌زاد خود می‌بینند. مردمی، که هنوز اصالت

داریوش بکم

نژادشمالی را حفظ کرده بودند. نجایی یونانی یک قسمت همین مهاجرین شمالی بودند، و در قسمت دیگر نیز از خون شمالی بشدت محسوس بود.

در حالیکه همه این شرایط بر احتمام نجایی هلنی در نظر بارس‌ها می‌افزودند، پادشاه خود متوجه نکته دیگری هم بود: طبقه‌فرمانروایی یونانی با مناطق بوسفور و کناره شمالی دریای اژه ارتباط زیادی در اثر وصلت‌ها و املاک خود داشت و از اینجهت در دولت داریوش مستقیماً ذینفع بود. در نتیجه این مستملکات و روابط خارجی نجایی هلنی با اوطن محلی کمترستگی داشتند و احساسات شخصی بیش از احساسات وطنی در آنها تقویت شده بود. و داریوش امکان بسط نفوذ دولت خویش را در فضای یونانی در این نکته بخصوص میدید. بوسیله اشخاص منفرد یا طایفه‌ای از این نجایی بایست نفوذ پارسی صورت پذیر شود. الیته مقاصد سیاسی و اقتصادی کاملاً بهم مربوط بودند، چنانکه داریوش در نظام دولت خویش می‌خواست.

در عین حال داریوش میدید، که در جوار اسپارت آریستو کرات قدرت دیگری خودنمایی می‌کند در یک جهت سیاسی بخصوصی، که کمتر میتواند، مورد استفاده قرار گیرد. این قدرت آتن بود. آتن بزرگترین شهرهای ایونیه آتن وارد یک مرحلهٔ تطوری شده بود، که اختلاف آن را روز بروز با اسپارت آریستو کرات ییشتزمی‌کرد و این اختلاف در وجود دولتها محسوس بود. تازه چندی نمی‌گذشت، که آتنی‌ها جبارهٔ پیوستراتوس‌ها Pesistratos را منقرض کرده بودند. این خاندان، که در آغاز بنفع طبقات پایین کار می‌کرد، کم کم از آنبوه ملت جدا شد و با قدرت استبدادی همه طبقات را تحت فشار گرفت. هیپیاس Hippias آخرین پادشاه این خاندان به «کلمنی» خودسیگیون Sigeion، که اینک جزئی از مستملکات هخامنشی بود، گریخت و بوسیلهٔ ارته‌فرنه شهر بان ساردس از شاه کمک خواست، تا به کشور خود مراجعت کند.

در خود آتن پس از آنکه جباره سرنگون شدند، دو دسته از نجایی در مقابل هم صفت آرایی کردند و پس از کشمکش‌های زیاد فتح نصیب خاندان الکمنوس Alkmaionos شد. اما نجایی منحطف آتن میدیدند، که تنها قدرتی، که میتواند

سیاست‌هایی

خودنمایی کند، همانا مردم‌اند. این‌ها مردم در این کشمکش‌ها اهمیت زیادی حاصل کرده بود. در آن علل اقتصادی تطور سیاسی را معین می‌کردند. کم کم یک دموکراسی وجود می‌آمد، که همه آتنی‌ها را در یک وحدت ملی بهم می‌پسرد و اشراف پیون‌المللی را به فنا محکوم می‌کرد. این تطور در دوره **کلیسنس Kleisthenes** از خاندان آلمفونس آغاز شد. بدین ترتیب که وی وحدت‌نجا را، که تا آن‌زمان باقیمانده بود، از هم باشید. با این عمل آتن در یک قیام‌دهو کراتیک‌ملی در تمام‌فضای هلنی بی‌شقدم شد. و این رستاخیز ملی با حدت روزافروزن بعلت‌های معنوی و ایده‌ولویک از یک‌طرف و بعلل سیاست اقتصادی از طرف دیگر با دولت پارسی بنای مخالفت گذاشت.

در همان زمانی‌که داریوش راه سیاسی جدید‌خود را برای فضای هلنی پیش‌خواهد طرح می‌کرد، و نقشه‌الحاق این فضا را در سرمهپرورد، در قسمت‌غربی آسیای صغیر مهضلات جدیدی پیدا شد.

چندی پیش داریوش هیستیوس سلطان شهر میلت را بنا بسوارش سردار خود نگه‌بو خشته به دربار خود خوانده بود، تا از تشبیثات سیاسی و قدرت طلبی او، بخصوص از زمانی‌که در ناجیه مور کمیوس در نرا کیه، در حوزه پرنعمت استر و هون، پنجه انداخته بود، جلو کیمی کند. این مرد بوسیله عموزاده خود آریستاگور اس Aristagoras، که نماینده او در میلت بود، نقشه سورشی در نواحی هلنی آسیای صغیر طرح کرده بود. هیستیوس می‌خواست، با این عمل راه تجارتی داردانل و کنترل شدید پارسی را در این منطقه متزلزل کند و سیاست اقتصادی خود را در اینجا بسط دهد. هیستیوس از طرف مردم شهرهای آنجا اطمینان کامل داشت؛ چه زندگی و طرز تفکر این کاسب‌منش‌ها فقط با ارزش پول و قدرت پول مربوط بود. هر قدرت نظام آفرینی برای آنها محدودیت در تجارت معنی میداد. از آنجا که جباره شهرها برای حفظ منافع شخصی خود با پادشاه پارسی از تباطط داشتند، اینها چهاره سیاسی خود را تغییر داده، در «نهضتی» بر علیه جباره مردم را گرداند و کامه

داریوش یکم

«آزادی» را بر پرچم‌های خود نوشتند. در حالیکه هیستیوس در دربار سررتهه را در دست داشت، آریستاگوراس تعداد زیادی از جباره آسیانی را بهند کشید و مردم را برضد حکومت پارسی شورانید.

قبل از این شورش، آریستاگوراس سفری به اسپارت و به آتن رفته بود، تا از کمک نظامی «متربل» یونان مطمئن شود. در اسپارت سعی او بر این بود، که کامه‌نونس سلطان شهر را بازروش «کاسب منشی» خود جلب کند. از اینقرار که نقشه جغرافیائی هکاتایوس Hekataios مورخ و جغرافی دان معروف میلت را، که روی ورق طلای بزرگی رسم شده بود، بوی نشان داد، تا بداند، که سرزمین‌های داریوش چقدر وسیع‌اند و اینها را میتوان فتح کرد؛ اسپارت‌ها با درایت و با حس ارتباطی، که با فضای زندگی خود داشتند، در انجام چنین نقشه‌ای مداخله نمکرده، با هیچ‌وابرد دادند. آریستاگوراس پس از جواب مأیوسانه اسپارت‌ها به آتن رفت، آتن: دو میلن قدرت هلاس. و در اینجا موفق شد، یک واحد در بیان مرکب از بیست کشته کمک بگیرد. در همان آتنی، که ۱۰ سال پیش از این درنتیجه تهدید اسپارت؛ داریوش پناهنده شده بود و سفرای آن اطاعت و اقیاد خود را نسبت به پادشاه در برآبر از ته‌فرنگ سانترال اعلام کرده بودند. در آن موقع مداخله سپاهیان پارسی لازم نشد. و بهمین جهت در مجمع عمومی ملت فرستادن آب و خاک به لامت تسليم پذیرفتند. نگشت. علاوه بر این خاندان آل‌کامه‌نونس، که در آتن سلطنت میکرد، از طرف هیپیاس مخاطره‌ای میدید، چه شاه در نظر داشت، هیپیاس را به آتن مراجعت دهد. با اینهمه روابط میان داریوش و آتن تیره نبود. ولی آتنی‌ها خیال میکردند، حال فرصلت آن رسیده باشد، که قدرت پارسی را از فضای هلنی، بهتر تریمی شده، دور کنند.

آریستاگوراس پس از آنکه جباره را اسیر کرد، مردم را به شورش علنی دعوت نمود. در همه شهرهای یونانی آسیای صغیر با استقبال شدید ملت‌ها واجه شد. تنها هکاتایوس سلطان میلت، کمیکه با محاسبه خشک موقعیت را قضاوت میکرد و تناسب

قوای ناچیز بونانی و عظیم بارسی را در نظر می‌گرفت، فریاد پیدار باش خود را بگوش با واحدهای دریائی اور تریا Eretzia تقویت شده بودند، در بندر افسوس Ephesus پیاده شدند، آریستاگوراس با همه این قوا به ساردس هجوم آورد. تمام ساحل هلنی آسیای صغیر یکباره شمله‌ور گردید. باغیان در سال ۴۹۴ حمله خود را آغاز کردند، تا از تهرانه ساتراپ آنجا را بیرون کنند. شهر ساردس تقریباً بدون مقاومت بدست شورشیان افتاد. چه ارتقا فرننه با عده محدودی ایرانیان خود و چند واحد لودی در دقلعه شهر سنگر گرفته بود. همینکه مهاجمین متوجه شدند، بین زویهای قلعه را تسخیر کنند، بغارت شهر بلاد فاع پرداختند. در نتیجه آتش‌سوزی بزرگی روی داد. ارتقا فرننه از این فرصت استفاده کرد. از قلعه خود بیرون تاخت. و در آشوبی، که در شهر برپا بود، سربازان هلنی را تارو و مار کرد و از شهر بیرون ریخت. هنرها جرئت نکردند، به قلات آسیای صغیر بگریزند و باز به بندر افسوس برگشتند. به واحد آتنی در اینجا فرمانی رسید، که هر چه زودتر بوطن برگرد. چه در این فاصله خاندان الکمئونس آتن را ترک گفته بود و دسته دیگری روی کار آمده بودند، که می‌خواستند، بیطرفی آتن را در برآبر باشداد حفظ کنند.

در این موقع بادگان آناتولی مأموریت یافت، از کپدو کیه به تعقیب هلن‌ها برود. در نزدیکی افسوس نبرد بزرگی واقع شد و به نیروی زمینی هلن‌ها شکست مهیبی وارد آمد. وقتیکه خبر آتش‌زدن ساردس به قبرس و کاریه رسیده بود، هنوز قوای زمینی بونانی با شکست افسوس مقابل نشده بودند، مردم آنجا نیز شوریدند. البته در دریا قوای متعدد قبرسی و هلنی در برآبر گشته های فینیقی میتوانست، مقاومت کنند.

با آنکه شورش در این ناحیه دائمی و سیعی یافته بود، داریوش بهمچو جه ناراحت نبود. چه بروشی میدید - چنانکه هکاتابوس نیز بی برده بود - که قوای شورشیان در زمین منکوب خواهد شد. اما چزیکه داریوش را متوجه خود ساخت، این بود،

داریوش بکم

که آتنی‌ها در این طفیان فعالیت داشتند و حتی در آتش‌زدن ساردهس شرکت کردند بودند . در اینجا داریوش طرح یک مخاطره بزرگی را میدید ، که از کوشش‌های «آزادی»-طلبانه خرده فروش‌های یونانی آسیای صغیر خطرناکتر بود و از خارج دایرۀ فرمانروائی پارسی را تهدید میکرد . برای داریوش - واژه‌ای زمان بعد برای همه سلاطین هخامنشی - سواحل آسیای صغیر جز ، ناراحت و تحریک‌کننده دولت جهانی شده بود . یونانیها برای نمایش سرحدات طبیعی این دولت جمله «پادشاهی آسیا» را استعمال میکردند .

اختلاف میان فضای حیاتی آسیا و اروپا ، که چه از طرف یونانیها - چنان‌که اولین مورخ بزرگ آنها هردوت Herodotus مینویسد - و چه از طرف ایرانیها بخوبی شناخته شده ، یک امر طبیعی است . در تمام سنجنده‌های شاهنشاهان هخامنشی از داریوش بعد از ارضی آسیا - یعنی بمعنای امروز ما هشرق زمین باضافه مصر و هند قدرامی - فضایی بودند ، که ملت‌های تحت سلطنت آنها در این فضا بسیار دند و حدود فرمانروائی شان در اینجا محدود نمیشد . آنچه خارج از این فضای خارج از این حدود طبیعی بود ، جزء نواحی خارجی مملکت محسوب میشد . مثلاً نرا کیه یاک «سر-پل» موهی ، یک «پیش میدانی» بود ، که میباشد ، تحت نفوذ فرار گیرید ، ولی هر گز مردم تسلط مستقیم نخواهد بود . بعد ها اسکندر مقدونی با افکار بلند پرورای خود در آخرین لحظات دولتی ، که داریوش بنا کرده بود ، فضای بزرگتری مرکب از اتحاد محیط حیاتی دو قدرت شمالی و نزدیک بهم تشکیل داد و دولت روم از آن واقعیت‌مدافعی ساخت .

در سواحل آسیای صغیر این دوفضای حیاتی با هم برخورد داشتند . چه در اینجا هلن‌های اروپائی با «کلتی‌های» و سیم خود مستقر شده ، و بهیچ و چه حاضر نبودند ، این مناطق را ، که با موطن اروپائی آنها از نظر فرهنگی و اقتصادی - و جزوئی نیز از نظر سیاست مستقیم - مربوط بودند ، از دست بدنهند . مداخله آتن و ارتريا در شورش ایونیه ، که براین ارتباط و منافع مادی منتج از آن پایه میگرفت ، بزرگی

مخاطره‌ئی، که از شمال غرب دولت‌داریوش را تهدید میکرده، نشان میداد. داریوش فوراً متوجه شد، که آتن، مرکز کوشش‌های دموکراتیک، سختترین دشمن نظام حکومتی است، که در فضای یونانی باید، بنفع شاهنشاهی هخامنشی برقرار باشد. با وجود پیطرافی ظاهری‌ئی، که دولت جدید آتن اتخاذ کرده بود، برداریوش روش بود، که استقرار صلح در منطقه شمال غربی و در مناطق خارجی ازوای تخت نفوذ، پیش از آنکه آتن و عناصر هم‌فکر آن قدرت پارسی را حس نکند، میسر نخواهد بود. داریوش به یکی از ملازمان خود دستور داده بود، همیشه در سرگذا این عبارت را تکرار کند: «ای خداوند گار، آتنی هارا فراموش نکن؛ این امر نشان میدهد، که پادشاه تا کجا «مسئله هلاس» را درست درک کرده.

اما قبل از آنکه داریوش بتواند، به این تکلیف سیاسی پردازد، بایست، در مناطق شورشیان آرامش ایجاد کند و نظم نوینی در ولایات شمال غربی برقرار سازد. یاک‌سپاه پارسی نخست از کمیکیه سوار شده، به قبرس هجوم آورد. در آنجا پیاده شد و فوراً خودرا به سالامیس (Salamis)، به مرکز شورش جزیره (با سالامیس خاک یویان اشتباه نشود) رسانید. در همانوقت نیز ناو گان فیفیقی مأمور شد، رابطه کشته‌های یونانی را، که به قبرس میشتابافتند، با جزیره قطع کند. هر چند هلن‌ها در نبرد دریائی موفق شدند و ناو گان دشمن را شکست دادند، باز مجبور بودند، به بندرهای اصلی خود بر گردند، چه در همان موقع سرنوشت جنگ درخشکی ذیصله بنزیر فته بود. پارس‌ها سالامیس و تمام جزیره قبرس را متصرف شدند.

اینک در تمام طول ساحل قوای ایرانی به شهرهای هلنی و بیاغیان حمله بزرگی آغاز کردند. غالب شهرهارا بسرعت گرفتند. دوریسیس (Daurises) سردار پارسی، که با سپاه خود در داردانل (هلسپوتوس *Hellespontos*) متوقف بود، متوجه کاریه شد. دشمنان در مقابل ضربت پارسی نیروی متحده تشکیل داده بودند و با وجود دفاع از جان گذشته‌ئی، که کردند، تاسقو طرس زمین شان چیزی نپایید. حتی کشته شدن دوریسیس و دسته‌ئی از فرماندهان سپاه او، که در کمینگاهی بدست هر اکلیدس (Heraklides)

سلطان مولاسا، Mylasa غافلگیر شده بودند ، بحال دشمن مقید واقع نشد . پس از آن واحدهای مختلف پارسی همه باهم متوجه میلت شدند. آرستاگوراس هنوز در آنجا بود . این مرد جبون فوراً به مورگنیوس در ثرا کیه گربخت . این شهر تیول عموزاده او هیستیوس بود ، که خود در دربار هخامنشی بسر میبرد . آرستاگوراس در آنجا ، در نبرد ثرا کیه کشته شد . نیروی دریائی شورهای هلنی ، که هنوز آزاد بودند ، با ناوگان پارسی مرکب از کشتی های فینیقی ، کیلیسکی ، قبرسی و مصری در نزدیکی جزیره لاده Lide (روبروی میلت) وارد نبرد شد . در اثر اختلافات داخلی هلن ها مغلوب شدند . چه اینها نامداری راضی نمیشدند ، که تحت یک فرماندهی واحد قرار گیرند و در مقابل پیشنهادی ، که از طرف فرامانداران قدیم آنها ، یعنی هدین جباره ای ، که امروز با پادشاهان ایران بودند ، با نهاده بود ، تا بنوانتند ، بدون مجازات و مزاحمت بر گردند ، یکمرتبه چنین حس کردن ، که اطاعت از دریاسالاری ، که از میان خودشان انتخاب شده باشد ، بدتر از تسلط پارسی است . در صورتیکه تمام این غایله بنام «آزادی» از چنگال پارسی درست شده بود . هینکه ناوگان پارسی به حمله مبادرت ورزید ، کشتی های شهرهای مختلف از هم جدا شدند و بطرف پایگاههای خود گربختند . تیجه این شد ، که بقیه در این غوغاش کشتن اطاعت خوردند . بندر میلت ، که هنوز تسلیم نشده بود ، از دریا و خشکی محاصره شد و بالاخره پس از شش سال از پا در آمد . این شهر ، که مرکز شورش هلن ها بود ، با خالک یکسان شد و ساکنین آنرا به دهانه دجله کوچ دادند . در همین اوقات ویتانه سر فرمانده سپاهیان آسیای صغیر و ارته فرنگ شهر بان لو دیده ، که قسمت بزرگ این اغتشاشات در ولایت وی روی داده بود ، بقایای باغیان را در ساحل آسیای صغیر در خشکی و در دریا بخصوص با کمک ناوگان فینیقی باطاعت واداشتند . هیستیوس نیز عاقبت در موسيه Musia اسیر شد و اردازد ارته فرنگ بردند . ارته فرنگ چاره ای نداشت جز اینکه ، مسبب شورش بزرگ ساتراپی خود را در سارادس مصلوب کند ، تا این مجازات برای دیگران سرمشق و تنهی باشد و سایرین

سیاست هلنی

بعد از این حساب خود را بدانند. اما برادر خود، داریوش را، خوب میشناخت و میدانست، که اگر اسیر خود را بدربار نفرستند، شاه نسبت باو خشمگین خواهد شد. چنانکه ارتقا نه میدانست، داریوش این کار را نپسندید و دستورداد، تا هیستیوس را با احترامات و تشریفات لازم بخاک بسپرند، چرا که شاه در مقابل جنایات اخیر او کارهای نیک او را فراموش نمیکرد. اصولاً داریوش مایل نبود، هلن‌ها را مجازات شدید کنند. چه معتقد بود، که فقط چند مرد جاه طلب اینها را اغفال کرده‌اند و به مردمی، مانند اهالی ساموس Samos، که در نتیجه تلقینات سران خود در آخرین لحظات جنات تسليم شده بودند، هیچ‌گونه آسیبی نرسید. با هلن‌ها و کاری‌هایی، که به‌بابل فرستاده شدند، بدرفتاری نشد و این عمل برای آن انجام گرفت، که نطفه طغیان و سرکشی از مناطق خطرناک دور باشد.

داریوش دست بکار نظم نوینی شد، که در نتیجه معرفت و شناسائی کامل شرایط سیاسی فضای هلنی بدان رسیده بود. مستملکات اروپائی دولت‌هایمنشی، که تا کنون جزئی از ساتراپی داسکولیون بودند – یونانیان تراکیه و اسکودره Skydros – بصورت ولایات مستقل درآمدند و در آغاز تحت فرمانداری نظامی قرار گرفتند. داریوش این سمت را بیکی از فداران خود مردونیوس Mardonios (مردونیه Mardan، ماردنیا Mardanīya، آمرزنده بخششنه)، پسر گورو و سپرد، مأموریتی، که به فرماندار نظامی این قسمت داده شد، خط مشی سیاسی جدید داریوش را بروشني شان میدهد. مردونیوس در سرراه محل مأموریت خود چه در آسیای صغیر و چه در تراکیه چیا برۀ یونانی را مزعول میکرد و بفرمان شاه حکومت را بدست آریستوکراسی می‌سپرد. هر جا از نجباي یونانی خدمت‌گذارانی میدید، آنها تیول و اقطاعات میبخشید. همچنین ارتقا نه مجلس مشاوره عومنی از شهرهای یونانی آسیای صغیر تشکیل داد. چنانکه مردونیوس نیز در تراکیه کرده بود. در این مجلس قوانین سرزمین‌های یونانی نشین و همچنین تنظیم مالکیت‌ها و مالیات‌ها تثبیت گردید. مردونیوس بس از آنکه اوضاع داخلی تراکیه را منظم کرد، از مالک‌های مجاور قلمرو

داریوش بکم

حکومت خود خواست ، تا از فرمان شاهنشاه اطاعت کنند . تمام سرزمینهای شمال ، تمام جزایر دریای اژه ، دولت‌های «متربول» یونان ، مقدونیه ، سکاهای مجاور، همه بدون مقاومت سرتسلیم فرود آوردند . با وجود ضربت سرنوشتی ، که بر مردو نیوس فرود آمد - چه در تظاهرات دامنه‌داری در شمال دریای اژه در دامنه کوههای آثوس در خلال طوفان شدیدی یک قسمت از ناآگان و سر بازان او منهدم شدند . باز تکلیف خود را بنحو اکمل انجام داد . اگرچه آسیبی ، که بر جهازات او رسیده بود ، مانع از این شد ، که در تمام طول ساحل مسافت را کنند .

این بود تغییر کلی سیاست داریوش در فضای هلنی . دوران جباره ، اگرچه آنها برای حفظ منافع خود به پادشاه پیوسته بودند ، سپری شده بود . از آنجا که تنها پشتیبان آنها قدرت شاه بود ، دیگر بکار سیاست نمی‌خوردند . بالعکس آریستو کراته با روابط متعددی ، که با مناطق دولتی داشتند ، میتوانستند ، برای دولت و سلطنت مفید باشند . داریوش در صدد بود ، نجبای هلنی را هرچه بیشتر با خود مریوط کند . مثل پس از ختم آشوب هلن‌ها میتوخوس Metiochos پسر بزرگ میلتیادس سلطان خرسونس ترا کیه و رهبر آینده آتنی هادرنتیجه وصلت در زمرة نجبای دولتی بذریغته شد - چیزی که تا این زمان سابقه نداشت - و صاحب تیول گردید . فرزندان او پس از او از تمام مزایای نجبای پارسی برخوردار بودند .

مردان معروف دیگری نیز در همین راه قدم برداشتند . ذمارatos Demaratos پوانیاس Pausanias ولوساندروس Lysandros ، نجبای اسپارتو و حتی ثمیستوکلس Themistokles آتنی معروف ، صرف نظر از بعدیها ، کسانی بودند ، که با ایرانیان قرابت داشتند .

این رابطه نزدیک میان نجبای هلنی و ایرانی تنها بعمل سیاسی و ایدئولوژیک و همچنین از ارزشی نیست ، که ایرانیها برای نجبای هلنی قایل بودند ، بلکه مقابلاً میرساند ، که اریستو کراسی هلاس نیز شایق بوده ، با طبقه فرمانروای پارسی نزدیک شود . سابق براین هلن‌ها بطور عوم در قدرت پارسی بصورت یک قدرت دور غیرقابل درک

سیاست هلنی

بکلی بیگانه‌ئی مینگریستند ، که تمام « فرم‌ها » و قوای شرقی‌ئی را ، که هلن‌ها با زحمت و نفوذ خود در دولت لوید خشی کرده بودند ، میخواهد ، دوباره در فضای یونانی برقرار کند . حال هین هلن‌ها به پادشاه و نجایی شمشیر او با چشم دیگری نگاه می‌کردند روابطی ، که میان نجایی هلنی با دربار استراباها و با دربار پارس - چه با مناسبات بین‌المللی ، چه با منافع شخصی ، چه با صلتها و قرابتها - حاصل شده بود ، تصویر جدیدی پیش چشم یونانیان مجسم کرده بود ، که بسیاری از خطوط آن با منوبات نجایی هلنی تطبیق داشت .

پادشاه پارسی - بخصوص در وجود کوش بزرگ و داریوش یکم - در جلال دولت و شوکت چهانی خود برای هلن‌ها نموده عدالت ، فضیلت مردانگی ، رشادت ، دانایی ، مهربانی ، پدر و خداوند گار نجیب زادگان مغور و دلیر و اصیل بارسی مینمود . در واقع داریوش در چشم بسیاری از نجایی هلنی ، که او را دیده و یا از او شنیده بودند ، چنان جلوه کرده بود ، که خود بود . بدون شک شخصیت او با گشادگی دست و دیبلماسی عاقلاً نمی‌باشد ، که در ابرملل تحف فرمان و آنها ، که خارج از دولت او میزبانند ، در رابطه‌ئی ، که با اشرافیت هلنی برقرار کرده بود ، بسیار اهمیت داشت . ولی مهمتر از آن باز تصویری بود ، که اینها از آزادگان اریائی‌ئی ، که بر جهانی حکومت می‌کردند ، داشتند . این آزادگان در دولت عظیم بهناور ، در همهٔ چهان آزروزی ، با املاک و اختیارات و سیم درست دریاک محیط شاهانه بزرگی نمایندگان خداوند گار خود بودند . با مسابقات بهلوانی آزاده سواری ، بادرستی و وفا نسبت به شاه ، این نجایی اریائی چشم همزادان یونانی خود درست نموده و سرمشق آزادگان بر غرور و مبارزی بودند ، که خاک خود را می‌پرسند و دوست میدارند . دلاوری و مردانگی از یکطرف ، بار آوردن فرزندان زیاد از طرف دیگر ، بزرگترین هدیه آنها به پادشاه خودشان بود و در برآبر آن پادشاه می‌گرفتند . در خدمت پادشاهی ، که بر جهانی فرمانروا بود و بخشش‌های او حد و حصر نداشت ، اینها بر مناطق و سیمی حکومت می‌کردند ، در حالیکه از دروغ نفرت داشتند و عدالت

داریوش بکم

را میستودند. مجالس مشاورت آنها با شادی می‌بهم آمیخته بود و در هنگام تصمیم با خشکی محاسبات آنچه بایست کرد، می‌آزمودند. (۱۲)

اشرافیت هلنی - حتی مردانی مانند اشیل Aischylos و هردوت - با تعجب و تحسین این همه را میدیدند و چنان تصویری از آن طرح میکردند، که در خشنده‌گی آن دوره‌های بعد از داریوش یکم را نیز در جای خود میگرفت. تا آنجاکه علن سیاست داخلی دشمنی با پارس‌ها را ایجاد نمیکرد - که آنهم خود گاهگاهی بصور وقت پیدا میشد و میرفت - نجیابی هلنی با امکانات و سیم غیرقابل تصویری، که برای مردان لایق در دست داریوش بزرگ میدیدند، به آنطرف کشیده میشدند. لااقل هر یک از آنها سعی میکرد، از طریقی با دربار پارسه رابطه‌ئی داشته باشد. و این برای مرد دانای محاسبه کار و دیپلماتی مانند داریوش کافی بود. در حالیکه در نیالیه Thessalia آن را با دولت خوبیش چنان میافزوذ، که سکه‌های جدید لاریسا Larisa را از روی «استاندارد» پارسی ضرب میکردند، در سایر مناطق هلنی بنحو دیگری عمل میکرد. از تنگه داردانل و سواحل نرا کیه داریوش میتوانست، واردات غلات و چوب(آخری برای ساختن کشتی‌های جنگی وغیره) و نیز کلاه‌های مهم دیگر هلاس را تحت کنترل قرار دهد و در موقع لزوم راه را به نمداد. صرف نظر از آنکه جزایر دریای «اژه» از شرق و از غرب در اختیار و در چنگ او بودند. پس داریوش میتوانست، نفوذ خود را در هلاس بسط دهد و با کمک آرسنیو کراسی هلنی این منطقه را در نظم چهانی خود وارد کند، بدون آنکه مستقیماً و عملاً یونان را منضم کرده باشد. حتی الحق هلاس بدولت پارسی ممکن بود، تولید مخاطراتی کند. برای اطمینان از روش خود داریوش در اینجا نیز جلب روحا نیون را فراموش نکرد. بخصوص «اراکل»، معبد آپولون دلفی Delphi را، که در واقع «بانک هلاس» بود، با سیاست اقتصادی دولت خود مربوط ساخت. اهمیت جلب روحا نیون دلفی بیشتر از این نظر بود، که ناینندگان اتحادیه دوازده دولت در انجمن آمفیکتون ها

سیاست هلنی

Amphiktyon در دلفی جمع میشدند ، و دولت پارسی در آنجا نفوذ میکرد .
با این عمل داریوش یکم سیاست هلنی خود را کامل میکرد . هر چند هنوز
یک لشکر کشی مجازاتی را برای انصراف دولت‌های آزاد هلاس از قصد و خیال حمله
به مقاصد خود لازم میشمرد . فتح و تصرف یونان هدف داریوش نبود و این پیش‌بینی
غیرممکن مینمود که دولت‌وی با یک چنین عمل درجه دومی نهاد سیاست هلنی خود را
از دست بدهد .

فصل پنجم

آنها می‌باشند و آنها هستند

بدینترتیب داریوش یک رباع قرن تمام ملت خود را رهبری ، و بدون وقفه و تعطیل دولت جهانی پارسی را بنا میکرد و پیش از آنکه به پنجاه سالگی برسد ، آثار خود را با تمام رسانیده بود . در آغاز قرن جدید بنای مقبره خود را شروع کرد . این مقبره بایستی ، هم عترت آیندگان و هم گزارش مأثر و کارهای پادشاه باشد . در گیو دور شورش یونان و استقرار صلح در آنجا کارهای ساختمانی عوqق ماند . پادشاه مقبره خود را در نقطه‌ئی که از زمانه‌ای قدیم مقدس بود و شاید منسخه‌ای از نقاط ایران شمرده میشد ، یعنی در صخره‌های نقش رستم در کناره جلگه پارسه بر سناک عظیمی با شبیه عمودی تراشید . در اینجا این ، که پیکر شاهانه بایست ، آرامش ابدی پیدا کنند ، در نوشته و در تصویر زندگانی وی نموده شد . خود شکل و نوع این مقبره غیرازمقبره‌های دیگر بود . مقبره داریوش مانند مقبره‌های کورش و کموجیه در وسط خانه سنگی واقع نیست ، بلکه بر حسب رسم قبایل کوهستانی در صخره عظیمی قرار گرفته . در ابعاد وسیع و در اتفاقاً زیادی دیواره کوه بهصورت جبهه قصر سلطنتی تراشیده شده ، در پشت دروازه قصر تابوت داریوش و کسان او بایست ، قرار گیرند . بالای تصویر بر جسته قصر بایه‌های بزرگ نختی نموده شدند ، که نام اقوام و ملل عمده شاه آنرا بدوش میکشند . پادشاه روی تخت در مقابل آتشکده‌ئی ایستاده و از اهوره‌مزدا ، که در آسمان پرواز میکند ، آفرین و آمرزش میطلبید . در طریقین این صحنه آجودانهای گارد مخصوص شاه و همکاران وی در مملکت قرار دارند . این بنای یادبود ، که قسمت بزرگ آن قبل از شورش یونان تمام شده بود ،

انام و انتها

اکنون با ملاحظه نظمات نوین تغییرات و تعمیراتی یافته بود . از جمله بر تصاویر مللي ، که تحت سلطنتي را بدوش ميردند ، افزوده گشت . در همانحال نيز سنگنوشتی تعبیه شد ، که در واقع شرح بیکره هاي اين بنا بود . در فضای داخل مقبره هنوز چيزی نفر نشده بود . بر صخره بزرگ سنگنوشت هاي زير حلك شده اند : ۱

« خدای بزرگ اهور هم زدا است ، که اين زمین را آفرید و آن آسمان را آفرید . که مرد را آفرید و شادی را برای مردم آفرید ، که داريوش شاه را پادشاهی رسانيد . يكى را پادشاه بسياري . يكى را فرمانرواي بسياري .»

« من داريوش ، پادشاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه سر زمین هاي همه قبائل ، شاه اين كشور بهناور و فراتر ، پسر ويشتاسبه ، هخامنشي ، پارسي ، پسر يك پادسي ، ارياني ، از تنه ارياني .»

در اين مقدمه برای نخستين بار و جدان آرام مردي سخن مي گويد ، که کارهای شگرف خود را پيان رسانيد و خدای خود و بخت نيك خود را مي ستابد . بالاخره داريوش در گوشش يي اتهای خود برای فرمانرواي بر جهان آتروز موفق شده بود . و چنانکه خود مي گفت ، پادشاه اين كشور فراخ و فراتر بود . اين سلطنت او فقط سلطنت پارسي نبود ؛ دولت ارياني ها بود . برای اولين دفعه داريوش بغياز قبيله پارسي خود بر ززاد و خون ارياني خود تکيه کرده بود . اما در اين دولت ارياني آزاده سواران پارسي و شهر بيار سپاهي آنها نقش اصلی را بازي مي گردند . داريوش در همين گنجينه ساخته اند اين دولت را مديرون آنها دانسته :

« داريوش شاه گويد : بخواست اهور هم زدا اينها سر زمین هاي هستند ، که من بيون از پارس گرفته ام . من فرمانرواي آنها شدم و آنها مرا باج مي آوردم ؛ هر چه من با آنها مي گفتم ، آنرا انجام مي دادند ، از قوانين من اطاعت مي گردند : ماد ، خوزستان ، پرنو ، هرات ، بلخ ، سغدیان ، خوارزم ، زرنج ، رخچ ، تنه گوش ، قندهار ، هند ، سکاهای شرقی ، ماساگت ها (سکاهای تيز خود) ؛ بابل ، سوریه ، عربستان ، مصر ، ارمنستان ، کپدو کيه ،

داریوش یکم

لودیه، ابونیه، اسکوتوث‌ها (سکاهای غربی)، ترا کیه (اسکودره)، هلن‌های خشکی، بوتابیه‌ها (لبوها)، کوش‌ها (انوپیه)، مکران و کاریه، »
داریوش شاه گوید: چون اهوره‌مزدا این بوم را آشفته‌دید، آنرا بننداد،
مرا بادشاه کرد. من شاهم، بخواست اهوره‌مزدا من آن را بجای خود
نشاندم؛ آنچه من با آنها می‌فرمودم، می‌کردنده. چنانکه کام من بود. اگر
تو بینندیشی، زمین‌هائی، که داریوش شاه دارد، چقدر است، پس به
پیکره‌هائی بنگر، که تحت را (بدوش) می‌برند، آنوقت خواهی شناخت.
پس خواهی دانست نیزه مرد پارسی تا کجا پیشرفت‌هه؛ پس خواهی دانست،
مرد پارسی دور از پارس دشمن را گرفته. «

داریوش شاه گوید: همه‌اینها، که کرده شد، بخواست اهوره‌مزدا کرده‌ام
اهوره‌مزدا مرا یاری کرد، تا اینهه را انجام دادم. اهوره‌مزدا مرا از بد
نگهداresد، خاندان من و این سرزمین را. از اهوره‌مزدا نیاز دارم اهوره‌مزدا
این نیاز مرا برآورده کناد؛ «

ای مرد، فرمان اهوره‌مزدا ترا ناهما وار ننماید، از راه درست بیرون نرو،
گناه ننکن! «

در این سنگنوشت داریوش بمعنای بنای بادبودی، که ساخته، اشاره می‌کند.
بنایی، که بایست، هم او و هم ملت پارسی او را جاودان کند. آخرین ساختمان
دولتی او مرکزیت اداری‌ئی بود، که برای رتق و فتق امور کشوری ساخته می‌شد.
گسترش افق پارسی در فضای مدیترانه و در جنوب شرقی اروپا بقسمت غربی
دولت وی وزن خاصی داده و گرانیگاه این دولت را بجلگه‌های بین‌النهرین کشانیده
بود. دستگاه دیوانی او همینکه بگردش افتاد، معلوم شد، که قصر پارسه دور از
جاده‌های ارتباطی و خارج از مرکزیت اداری است و نمی‌تواند، برای همیشه امور
دولت عظیم جهانی را اداره کند. نه اینکه داریوش فکر می‌کرد، قصر پارسه را بفتح
قصر دیگری رها کند. نه! برای او پارسه قلب وطن پارسی او بود و مرکز حقیقی

ا نام و انتها

سلطین این ناحیه . اما ، از آنجا که هگمتانه نیز در رسوم سنت‌های ایرانی درباری بود ، که تابستان گرم را در آنجا بر می‌بردند و در هوای خوش‌دامنه الوند روزهای آزاد زندگی را می‌گذرانیدند ، و همچنین غالب اوقات با بل نیز محل توقف پادشاه قرار می‌گرفت ، حال یک پایتخت بزرگ اداری لازم بود ، تا در آن همه رشته‌های تشکیلاتی دولتی در دیوان شاهانه بزرگی بطور دائم جمع شوند . (۲)

این هر کثر فقط میتوانست ، در نزدیکی چلکه بین النهرین باشد . چه در آنجا بود ، که راههای خشکی و دریائی بهم مبیب و ستند . شهر قدیم با بل بر حسب سنت و موقیت برای این منظور آمادگی خاصی داشت . معذلك داریوش پهلوچو جهانیخواست ، مرکز دولت را در این شهر قرار دهد . چه نظریات مردم با بل را خوب می‌شناخت و میدانست ، که در زیر ویرانه‌های آن هنوز آرزوی قدرت مجدد مدفون نشده . داریوش در تجربه آموخته بود ، که ملت و کهانت با بل بین زودیها فکر فرامفرواری با بل را فراموش نمی‌کنند . اگر باین شهر جلال مرکزیت دولتی داده شود ، درست مثل این است ، که شرق قدیم در دولتی ، که امروز نزد اشمالی بس از اینهمه کشمکشها تشکیل داده ، سر بلند کند و دوباره زنده شود . علاوه بر این شاه مایل بود ، حتی - المقدور مرکزیت اداری جدید دولتی در نزدیکی سرزمینهای دورمن وی باشد .

شهرشوش در این زمینه از هرجهت نظر شاه را تأمین می‌کرد . شوش پایتخت کهنه هخامنشی‌های انشان ، صاحب سنت‌های دولتی عیلام و دولت ایرانی جا شین آن . شهرشوش ، که تا زمان کورش بزرگ پایتخت بود . دروازه ایران به غرب ، که غالات شرقی و جلگه‌های غربی را بهم وصل می‌کرد : اطراف شوش نجایی پارسی خوزی مسکن داشتند ، که با نجایی منطقه پارسی بسیار نزدیک بودند باهم طبقه فرمانروای دولت را تشکیل میدادند . البته داریوش میدانست ، که در سر زمین خوزستان در آغاز سلطنت او سه شورش ضد دولتی متعاقب هم رخ داده بودند . ولی ضمناً متوجه بود ، که هیچ‌یک از آنها صورت جدی نداشت و مسببهای آنها نجایی بودند ، که باز گشت جلال گذشته را در سرمهیختند . لیکن داریوش در راه از پادشاه این خواسته آنها قدمهای

دادربوش یکم

مؤثری برداشته بود. از جمله نجای خوزی دارای همان حقوق و مزایای نجای مادی شده بودند، اگرچه نجای سرزمین آزاد از مالیات پارسی بنام «خویشاوندان شاه» فوق هردوی آنها قرار میگرفتند. اکنونکه پایتخت اداری دولت به شوش منتقل میشد، خوزی‌ها باز بیشتر از پیش با دربار ارتباط میافتند.

با این مقدمه داریوش، لافاصله پس از ختم شورش هلنی بر فراز یکی از تپه‌های شوش به ساختمان قصری برداخت، شبیه به کاخ پارسه. اما کاخ جدید بیشتر از نظر سهولات کارهای اداری بنا میشد، تا از نظر نمایش قدرت دولتی. از این لحاظ کاخ اپهادا نه در نزد شاه اهمیت دیگری داشت. در شوش بر عکس قصر تشریفاتی پارسه سنک بکار نرفت، تمام بنا از آجر بود. در عوض رنگ آمیزی و تجهیزات دیگر بنا همچنانکه تزیینات قیمتی آن مانند پارسه از همه مناطق جهان مهباشد.

در کتیبهٔ تاریخ بنا، که در چندین زبان نوشته شده، داریوش با غرور تمام از نیروها و مصالحی صحبت میکند، که از همه فنادادنیا برای بنا مرکز جدید دولت چشم کرده است: کارگران بابلی بی‌بنارا روی زمین سنگی ریخته‌اند؛ آجر و سنگ را بابلی‌ها، یونانی‌ها و لودها آماده کرده‌اند؛ مادها و مصریها کارهای گرانبهای ظریف را انجام داده‌اند و استادان بنا از این دوطاییه بوده‌اند. چوب ساری را سریانی‌ها از لبنان^{Labanava} به بابل آوردده‌اند. و کاری‌ها و یونانی‌ها، که به بین النهرین کوچیده بودند، آنرا از بابل به شوش حمل کردند. چوب سرو از قندهار و کرمان آمده. طلا از ساردس و بلخ. سنک لا جورد و سنکهای دیگر از مناطق دوردست سغدیان و خوارزم آمده. مصر تقره و چیزهای دیگر فرستاده؛ عاج فیل از جبشه و هند و رخچ آمده. مصالح نزیبات دیوار از سواحل یونانی آسیای صغیر رسیده. ستونهای بلندسنگی تالار بزرگ در ایرادوش^{Ahira-duse} در خوزستان ساخته شده.

بدین ترتیب مرکز جدید دولت تحت همکاری همه اقوام و ملل هخامنشی با مصالح همه ولایات و سرزمین‌ها پیاختاست. نه تنها در شوش، بلکه در همه خوزستان داریوش استحکامات قدیم را برای حراست جاده‌های دوباره بنا کرد و از آسیای صغیر

کاری‌ها و یوانیها را با آنجا کوچ داد، تا بتواند، از قیر و نفت و محصولات دیگر اراضی بنفع کشور استفاده کند. علاوه بر این شبکه جاده‌های دولتی شوش را با قسمت‌های دیگر مملکت مربوط می‌ساخت. این جاده‌ها از نظر حمل و نقل کالا، انتقال سریع و احدهای نظامی و فاقد های پستی بر قرآن‌آسای شاهی اهمیت فوق العاده داشتند. در کتبیه شوش داریوش خدای خود را ستایش می‌کند. خدائی، که در حمایت او داریوش در زمان حیات پدر و بزرگ‌تر خود این همه کارهای شگرف انجام داده و برای خوشبختی مردم جهان دنیاگی را با نظم عادلانه خود مسخر کرده. درست در همین موقع پدر و مادر شاه هنگامیکه بدیدن ساختمان مقیره فرزند خود میرفتدند، در نتیجه تصادمی در راه کشته شدند، ولی خوشبختی در این بود، که خشنه‌یارشا، پسر شاه، در همین هنگام بعد رشد رسیده، در جوار پدر نیمی از کارهای او را بهمراه می‌گرفت.^{۳)}

داریوش همیشه از طرف خانواده خود کمک‌های مؤثری داشت، چه در آغاز کار و جنگهای سخت اول سلطنت، که پدر بزرگ او، پدر او، برادرانش، فرزندان قبیله او مانند گور ووه، ویتانه و دیگران همه پشت و پشتیبان او بودند و چه در سالهای سازندگی، که اینها باز از انجام هیچ خدمتی کوتاهی نمی‌کردند. ملکه اتوسه در همه کارها، در همه مسئولیت‌ها و در همه مشقات زندگی شاه سوهم بود. حتی خط جدبد را آموخته بود و در تربیت نجیبزادگان دربار بسیار میکوشید. فرزند او خشنه‌یارشا، اولین پسر داریوش بس از تاجگذاری و نوه کورش بزرگ زیر نظر این زن رشید دانا طوری بار آمد بود، که بتواند، برای پدر تکیه گاه محکم و خلف لایقی باشد. اتوسه در این باره از هیچ چیز فروگذار نکرد. خشنه‌یارشا در قام و سورت نیز نه آزاده سواران ایران بود و همه اورا زیباترین مرد آسیا می‌شناسند. خشنه‌یارشا نیو غ پدر را میپرسید و با اراده راستخی سعی میکرد، تکالیفی، که بوسی محول می‌شود، مطابق میل شاهنشاه انجام دهد.

در این بخش زندگی خود قبل از همه چیز سعی داریوش بر این بود، که آثار

داربوش یکم

شگرف تاریخی خود را در قالب بناهای عظیمی نمایش دهد . و این موقعیتی بود ، تا خشنه بارشا بتواند ، با اوی همکاری کند . فرزند جوان شاه نه تنها در همه جا به لوی دست پدر بود ، بلکه قسمتهایی از بناهای سلطنتی را مستقیماً در دست گرفت و توانست ، بدلخواه پدر انجام وظیفه کند . این فرزند برای پدر کمک بسیار مفیدی بود ، و با آموختن دموز سیاست در دستگاه عظیم مرکزی شوش هر روز میتوانست ، پیش از روز پیش مفید باشد .^(۴)

داربوش در این زمان بیشتر در مرکز اداری جدید مملکت ، در شوش ، مینشست و از اینجا مواظب گردش چرخهای عظیم دولت جهانی خود بود و دائم طرحهای تازه‌ئی برای نظم زندگی و روابط صلح آمیز ملل و اقوام کشور خود میریخت . چه بر طبق سنت اولین اصل دولت این بود ، که همه و قابع و همه محاکم قضاوی آخری را پیش تخت شاه میبردند و شاه شخصاً و رأساً مراقب نظم و عدالت در دورافتاده ترین دهات کشور پنهان و خود بود چنانکه میبینیم ، شاه حقیقتاً تجسم و تمثیل ایده دولت بود و وظایف سنگین و سختی داشت . روح بزرگ و رفتار وی بایست ، در هر جا و در هر لحظه شاهانه و عادلانه باشد . داربوش اینها را بخوبی میدانست و در نهایت فعالیت و جدیت سعی میکرد ، برای معاصرین خود و برای آینده گان نمود آزاده سواری ، بزرگی ، نیکی و عدالت شاهی باشد .^(۵)

همچنین از نجای خود ، که او لین و ظیفه آنها خدمت بکشور بود ، میخواست ، تا در تمام فضایل آزادگی از وی سرمشک بگیرند . بخصوص وفا ، شهامت شخصی ، عدالت ، دوراندیشی سیاسی برای شاه در رتبه اول قرار داشتند و هر جا ، که میباید تشویق و ترغیب میکرد . همچنین با نهایت جد و دقت در میان خدمتگزاران دولت خود ، در دورترین نقاط مملکت ، دری کسانی میگشت ، که قدرت و لیاقت خدمت را بمفهوم شاهانه آن نداشتند ؛ آنوقت از مواجهه و مجازات نمیگندشت . هرسال شاه یکنفر را - غالباً از برادران و برادران خود - مأمور میکرد ، تادر اطراف واکنفوایات دولت بگردد و در همه جا به نظم و عدالت محلی کمک کند و موارد مشکل را بخدمت

شاه بفرستد. شاه مایل بود، هر گله و سپاسی را خود بگوش خود بشنود و با این ترتیب تمام مصادر اموری، کهین او و مردم فاصله بودند، حذف میکرد. هر مستخدم دولتی مستقیماً تحت مسؤولیت خود شاه قرار داشت، هر یک از اتباع مملکت میتوانست، باشکایات خود بلا واسطه به شاه رجوع کند. مشخص و ممیز ساختمان دولت داریوش این بود، که کشور آزاده سواری کورش را، که از اضمحلال ناگهانی نجات داده بود، بواسیله یکدستگاه اداری ساخت با اضطرابی، مقابلن درقدرت هدایت و مرابت، با آن استحکامی مجهز ساخته بود، که سلطنت سپاهی پارسی برای اداره قلمرو بهناور خود لازم داشت. این قدرت مرکزی نظارت و ابتکار عمل را از یکطرف با سپاهیان حاضر خدمتی تأمین میکردند، که بلا واسطه تحت فرمان پادشاه بودند و از طرف دیگر با سازمان هر اقتتاف بازرسی منظی مانند «چشم شاه»، که عبارت بود، از یک مقتش دولتی با اختیارات فوق العاده و تشکیلاتی، که در دست داشت. این بازرسان دولی، شهربانها، صاحبمنصبان عالیرتبه و نجایی شمشیر نمایندگان طبقه فرمزا روای پارسی بودند - و از آنجا که این سلطنت اریانی بالآخره در شخص پادشاه متوجه بود - همه آنها نمایندگان پادشاه بزرگ شمرده میشدند. البته افسران و صاحبمنصبان عالیبرتبه دولتی، که پارسی های مسلط را تشکیل داده بودند، اکثرآ صاحبان تیول و اقطاعات نبودند، مبنیاً قدرت فراوان و مسؤولیت شدیدی داشتند. مثل «شهربان» (ساترآپ) «نهنها و ظیقه» دار بود، منطقه خود را بنحو احسن اداره کند، بلکه در عین حال «نایب پادشاه» بود در منطقه خود در داخل یا در خارج از سرحدات دولتی سیاست شاه را مجسم میساخت و در روابط دبلملائی و اقدامات نظامی تاحدی استقلال داشت. در بار او در جزئیات مطابق در بار مرتب شده بود و در قصر او اعضای «کلنی های» پارسی و مادی آن منطقه منظمأً جمع میشدند. زیرا ساترآپ نهنه بزرگ سر بازان و مردم عادی ایرانی اُی بود، که در ولایت او سکنی داشتند، بلکه سرپرست و بزرگ همه مهاجرینی بود، که «کلنی» ایرانی آن ناحیه را تشکیل میدادند. (۶)

این کلنی های (مجموعه مهاجرین وقت یا دائمی) ایرانی، که در تمام عالم

داریوش بکم

وجود داشتند، از طرف شاه با مواظبت مخصوصی حمایت میشدند. نزدیکی و بهم- فشردگی صفوی ایرانی در سرزمین‌های ییگانه تنها راهی بود، که میتوانست، از خطر افول این نژاد جلوگیری کند. داریوش و کورش بزرگ هردو میدانستند، که این خطر - خطر اضمحلال اریائی‌ها در سرزمین‌های گرم چونی - چقدر بیاد است. در سرزمین‌های غیر ایرانی، به ایرانی، که در آنجا خدمت میکردند، زمین داده میشد، تا بتوانند، در آنجا ریشه کنند و بر پایه محکمی بایستند. در مناطقی، که قربت نژادی موجود بود، مثلاً در کپدوکیه، مادها پیش از این به تشکیل کلانی‌هایی با نجیابی ایرانی آغاز کرده بودند، که در این دوره گسترش جدید بسیار مفید واقع میشد. ایرانی‌های مقیم ولایات ییگانه منظمانه در دربار ساتراپ تاحیه جمع میشدند، چنانکه نجیابی مرکزی بدر بادشاه میر فتند. برای خود امکنه مقدسه و معابد مخصوصی داشتند. در اینجا نیز مانند وطن اهوره‌مزدا و خدایان دیگر خود را نیایش میکردند و برای پادشاه و ملت اریائی او، که خود نیز بدان تعلق داشتند، دعای خیر میخواهندند.) ۷

ساتراپها و افسران عالیرتبه همکاران خود را از میان ایرانیان مقیم ولايت خود بر میگزینند. همانطور که شاه به نجیابی خود در مقابل خدمات آنها زمین و بخشش‌های دیگر عطا میکرد، بهمان قسم نیز خاندان آنها از شاه جوایز و مزایای میگرفتند. چه پاداش نیک وفا و خدمت از خزانه شاهی برترین وظیفه فرمانروایان اریائی بود. اراده داریوش همیشه براین بود، که هر که نسبت بتوی خدمتی میکند، بایست اجر هنگفتی داشته باشد. از اینجهت بود، که همراهان و فادر شاه و مردان دولت او، که ساتراپها نیز از آنها بودند، با اقطاعات بزرگی مقتخر میشدند. هیچ‌چیز برای نجیابی ایرانی سرافراز کننده‌تر از املاک و تیول نبود. وجود تیول غالب خانواده‌ها را بخدمت دولتی تشویق میکرد. گاهی بخشش شاهانه عبارت از این بود، که ملکی با شهری را بدون باج و خراج با همه درآمدهای موجود به خدمتگذاری بسپارد، تازندگی خود را از آنجا اداره کند. اما صاحبان تیول در هر حال مجبور بودند، برای سپاه

اتمام و اتها

دولتی سر باز بفرستند . بدین طریق در آن ولایات خارجی ، که خویشاوندی نژادی داشتند ، مثلا در ولایات آسیای صغیر ، املاک و سیمی بخاندان نجبای ایرانی تعلق داشتند ، که صاحبان آن درنتیجه سنت و فای خود با شاه مربوط بودند و غالباً نیز ساتراپ ولایت از میان همانها انتخاب میشد . این منصب ساتراپی جدید دیگر مانند سابق هوروئی نبود ، بلکه ساتراپها مستخدمین عالیرتبه دولتی بودند ، که میتوانستند ، مثل فرماندار یا حاکمی از نقطه‌ئی به نقطه‌ئی دیگر منتقل شوند یا محیط حکومفرمایی آنها نسبت بوضع شخصی شان بزرگتر باشند . همه اینها بسته به مقامی بود ، که ساتراپ در میان مستخدمین بزرگ دللتی داشت . بعضی ساتراپی‌ها مانند مصر یا بلخ بعلل نظامی همیشه دارای قدرت و سمعت نایبی بودند و شهربان شدن در آنجا حائز اهمیت و اذیخار بخصوصی بود . بعضی دیگر مانند ساردس و بابل ، که دارای همان ثروت و اهمیت بودند ، نسبت به شخصیت ساتراپ حدودشان وسیعتر یا تنگتر میشد .

اینها مسائل سیاسی‌ای بودند ، که از دیوان دربار تنظیم میشد . همچنانکه داریوش برای بناهای خود ، در دیوان کار و در وجود مستخدمین عالیرتبه امور مختلف اداری کمکهای فوق‌العاده‌ئی داشت ، بهمین قسم نیز در رهبری سیاسی کشور یا ورانی از میان ملت با او بودند . هر امر مهمی ، سیاسی یا نظامی یا غیرآنرا ، شاه در مجلس نجبا طرح میکرد . منظمانه نجبای بزرگ پارسی و مادی در دربار شاه جمع میشدند و پادشاه بر حسب وظیفه شاهانه جویای حال کسانی میشد ، که حاضر نبودند . اگر شاه امر مهمی در دست داشت ، نجبا و مستخدمین عالی‌مقام را بوسیله « هزار بد » در ساعت معین در تالار شور دولتی میخواست . شاه در اینجا حاضر میشد و در میان بزرگان دولت بر تخت مینشست . « هزار بد » قلا بر نامه روز را تعین کرده بود . شاه نقشه‌ها و تصمیمات خود را میگفت . اعضاء مشاوره عقايد خود را با نهایت آزادی اظهار و از میان خود برای انجام تکالیف دشوار داوطلبانی معرفی میکردند . تصمیم نهایی برای قبول یا رد پیشنهاد اعضاء ، مجلس فقط با شاه بود . معاذل شاه قبل از آنکه تصمیمی

داریوش بکم

اتخاذ کند، عقاید بزرگان را بدقت میشنید. شورای نجبا میتوانست، هر عضوی، که پیمان و فای خودرا با شاه شکسته، خود محکوم کند. اما این حکم بدون تصویب شاهانه جاری نبود. (۸)

داریوش در صور تیکه رشته‌های سیاست را شخصاً در دست داشت و در آن نیز با نهایت سختگیری پیش میرفت، باز همه چیزرا با همکاری ملت خود، بخصوص آزاده‌سواران ادبائی، انجام میداد و اینها در همه‌جا و در تمام کارهای دولتی سه‌هم بودند. اگرچه پارسها، قدرت و فادر او، به او از همه نزدیکتر بودند، باز میبینیم، که نجبا مادی و خویی را بهمن نسبت وارد درمی‌شاغل دولتی کرده. بعضی از مادها در زمان داریوش به بزرگترین مناصب کشوری رسیدند. آنچه مادها در این دوره از دست داده بودند، مزایای خانوادگی نجبا آنها بود، که حال بدست پارس‌ها افتداده بود. نجیبزادگان مادی در شورای دولتی حتی اکثریت داشتند و راه ترقی برای هر کدام از آنها، که با وفای صادق خدمت میکردند، و لیاقت و استعداد داشتند، باز بود. اکنون که ترس از تقوی نفوذ مادها بکلی مرتفع شده بود، شاه دخول نجبای آنها را در طبقه فرمانروای کشور آزاد گذاشته بود: داریوش کینه‌جو نبود و اطمینان داشت، که با دوستی و اعتماد مجدد بهتر پیشرفت میکنند.

همچنانکه داریوش در آزاده‌سواری پارسی مادی فرمانروایان جدید عالم را می‌بیند، بهمان قسم نیز بی برده بود، که نزدیکترین انسان آنها، طوایف دیگر ادبائی هستند، که نسبت خونی نزدیکتری با آنها دارند و طرح زندگانی آنها بزندگانی مادی و پارسی نزدیکتر است. بدین ترتیب سپاهیان حاضر خدمت را، که در واقع ستون گرده دولت او بودند، از پارس‌ها و مادها و خوییها و قبایل جنگجوی دیگر ایرانی تشکیل داده بود، و در صفوف آنها قندهاریها و سکاها را میپنیرفت. این جنگیان دولت ادبائی گروهی برپایه خون و روح مشترک تشکیل میدادند. در همه آنها خون شمالی می‌جوشید و با روحیه واحدی در پرستش خدای جنگجوی میدان دار عادل میشده Milvra تجلی میکرد. اهوره مزد اخدای داریوش، نیاز از «بود» وی سرچشم‌میگرفت.

اتام و اتها

همه اینها پس از قبایل حاضر خدمت سپاهی را در یک وحدت ناگسستنی بهم مربوط می‌ساخت و بات پایه و سیعتر و محکمری از روح و خون بود، که دولت ایرانی بر آن استوار می‌گشت.

در برابر این اقوام شمشیرزن، که با شاه فرات خونی داشتند، ممل دیگر رتبه پائین‌تری احراز می‌کردند. خدمت سربازی آنها فقط در مواردی بود، که جنگ بزرگ دولتی اعلام می‌شد. تعلیمات نظامی آنها، تعلیمات نیروی احتیاطی بود. فقط فینیقی‌ها، که ناو گان چنگی ایران را تشکیل میدادند، در میان این اقوام وضع خاصی داشتند. واحدهای مصری و کیلیکی نیز در ناو گان دولتی خدمت می‌کردند والحق چابکی و جسارت آنها مورد تحسین دوست و دشمن بود. فینیقی‌ها در اتحادیه شهرهای فینیقی با سلاطینی از خاندانهای قدیم تحت نظر سازاب سوریه و جزء دولت هخامنشی بودند. قوانین حقوقی آنها در داخل مملکت بصورت قدیم باقیمانده بود. با خاندانهای سلطنتی دیگر مانند سوتیسیانی کیلیکیه نیز بهمین گونه رفتار می‌شد. نهاد ریوشن و نه آزاده سواران ایرانی، همچنانکه سلاطین محلی فعال را طرد نمی‌کردند، بعکس سعی داشتند، آنها را در نظام دولتی خود وارد کنند، تا در بنای دولت جهانی از آنها استفاده شود. روح اریانی همیشه وجود یک رهبر و یک اوستوگر ای واقعی را طبیعی ترین فرم نظام حکومت ملی میدانست. بهمین دلیل کوشش بزرگ از جباره شهرهای هلنی حمایت می‌کرد. چه آنها را «رهبر» جمیعت شهرها می‌شناخت. داریوش پس از تجربیات زیاد متوجه شد، که در هر مملکتی پشتیبانی از فرمانروای منفردی نمیتواند، بحال دولت وی مفید باشد. حتی در سرزمینهای، که سلاطین آنها بكلی از میان رفته و مستقیماً با مردان پارسی اداره می‌شدند، در آنجاها نیز از نظر قوانین داخلی و زندگانی محلی آزادی کامل بردم داده می‌شد. در سایه شمشیر عدالت شاه هرملتی، که اظهار اطاعت می‌کرد، باستی، درآرامش و آسایش بزندگانی عادی خود ادامه دهد.

پادشاه پیوسته بخصوصیات مذهبی ممل تخت حمایت خود احترام می‌گذاشت.

داریوش بکم

و این امر از دو جا سرچشمه میگرفت: یکی از گذشت روح اریانی در مسائل و تعبصات مذهبی و دیگر از نظر سیاست دولتی . چه در میان اقوام جنوبی مذهب و سیاست لاینفلت بودند . بعدها ، پس از تسلط اعراب در ایران در این زمینه روحی تغییراتی حاصل شد .

با این گذشت مذهبی مسئله حقوق مدنی مالک مختلف نیز همراه بود . برای داریوش حق و عدالت پایه نظام جامعه انسانی بود . پادشاه خود را بزرگترین داور دنیای خود میدانست . برترین وظیفه خود را در عدالت نسبت به ضعیف و قوی، نسبت به آزادگان قوم خود و اقوام بیگانه میشناخت . و چون گفته او برترین قانون کشور بود ، با نهایت دقت میکوشید ، از روی حق و حقانیت داوری کند . شورائی از داوران شاهی ، که برای مدت عمر تعیین میشدند ، در مسائل مشکل حقوقی باوکماک میکردند . این شورا خود نیز حق داوری داشت و شاه مراقب بود ، مبادا روزی در احکام آنها تجاوزاتی حاصل شود . علاوه بر دیوان داوری دولتی ، که تحت فرمان شاه بود ، دیوان های کوچکتری در سازارهای مختلف وجود داشتند . قضات محلی با قوانین محلی مسئول دیوانهای ولایتی بودند . هر کس شکایتی داشت و خود را مظلوم مییافت ، میتوانست ، از هرجا و هر لایحه مستقیماً به شاه رجوع کند .

این تصویر پادشاه پارسی ، که در طول یک عمر در از کار و فعالیت بوی جود آمده بود ، از آخربین اعلامیه ای ، که در سالهای ختم حکومت خویش برای یاد بود و آگاهی آیندگان بر مقبره خود در نقش رستم تنظیم کرده ، نمودار است . چون در این اعلامیه بر نامه فرمائزهای جهانی اریانی ، یعنی تجلی روح فرمائزهای شمالی گنجیده شده بود ، بایست این یکی نیز مانند گزارش یسقون حتی المقدور دیده و خوانده شود . بهمین چهت نیز متن دیگری از این اعلامیه بزبان پارسها اما بخط «حروفی» از ارامی در مدخل مقبره قرارداده شد ، تا کسانی که با آنجا میروند ، آنرا به یمنند و بخوانند . از این اعلامیه جدید نیز مانند سابق رونوشت های برداشته شد ، بخصوص در زبان پارسی ، تا دائمآ پیش چشم ملت فرمائزهای و پادشاهان آن قرار گیرد .

انعام و انتها

اسکندر بزرگ ، که قصد احیای افکار داریوش را داشت ، دستور داد ، تا اعلامیه‌را در بر ابر او بخوانند و ترجمه کنند . آنچه داریوش اعلام کرده ، این است :

« خدای بزرگ اهوره‌مزدا است ، که این دستگاه شکرف را آفریده ، که شادی را برای مردم آفریده ، که دانایی و توانایی را به داریوش شاه عطا کرده . »

داریوش شاه گوید : بخواست اهوره‌مزدا من چنین‌ام ، من دوست نیکی ام ، من بدی‌را دوست نیستم . پسند من نیست ، که بینوائی از توانایی زور بشنو ، باز پسند من نیست ، که زیردستی از زور بشود . آنچه حق است ، پسند من است . »

« من بیرون دروغ را دوست نیستم . من کینه جو نیستم ؟ آنچه مرا خشمگین میکند ، از آن خودداری میکنم و بر تندیهای خود سخت مسلط هستم . »

« هر که میکوشد ، نسبت بکوشش پاداش میدهم ؟ هر کس لغزش کند ، نسبت بگناهش تنبیه میکنم . پسند من نیست ، که کسی به کسی بدی کند ؛ و همچنین پسند من نیست ، که کیفر نه بیند ، آنکه بدی میکند . »

« آنچه کسی از کس دیگر میگوید ، مرا قانع نمیکند ، هرگر بر حسب دستور نیک شهادت درستی بیاورد . آنچه کسی برای دیگران میکند بایانجام میدهد در نهایت کوشش خود ، من از آن راضیم و خشنودی من بزرگ است واژ آن لذت میبرم . »

« از اده و فرمان من ایست : در آنچه من کرده‌ام ، که تو خواهی دید و خواهی شنید ، چه در وطن و چه در میدان جنگ ، نگاه کن به توانایی من و به دانایی من ، این خوبی‌های من ، که برتر از تندیها و دافتنیها است . »

« اینقدر که تن من نیز و مند است ، در جنگ‌جوئی مرد جنگی خوبیم . اگر پیش عقل من مشکون باشد ، تا چه کسی را دوست بشمارم و چه کسی را دشمن بشمارم ، پس بکارهای نیک (او) میاندیشم ، که یاک دشمن یا یاک

داریوش یکم

دوست است ، که من پیش خوددارم .»

« من ورزیده ام هم در دست و هم در پا . در سواری سوار خوبی هشتم .

در تیراندازی تیرانداز خوبی هشتم ، چه پیاده ، چه بر اسب .»

و توانایی هائی ، که اهوره مزدا مرا داده است - و من قدرت آنرا داشتم ،

که بکار برم - بخواست اهوره مزدا دارم و آنچه کرده ام ، با این توانایها

کرده ام ، که اهوره مزدا بن داده است .»

این است تصویر فرمانروائی ، که پادشاه برای آیندگان رسم کرده ، چنانکه

خود میکوشید ، خویشتن را در همین قالب بریزد . در رتبه اول عدالت را نام میبرد

و در آن پایه و مبنای سلطنت مفید را می بیند . حق در مقابل بزرگ و کوچک ، حمایت

مشتکی در برابر شکایت دروغ ، از هر کسی ، که باشد . در این معنای حق مفهوم

سلطنت شهمالی متجلی میشود . و این مفهوم در تشکیلات استبدادی شرق بکلی بیگانه

بود . علاوه بر این باداش نیک و کیفر در برابر خدمت خوب و بد . وبخصوص در مرور

مجازات اول به کرده های نیک و خدمات متمهم اندیشیدن در شرق بیسابقه بوده . داریوش

در تمام عمر خود طبق این اصل رفتار کرده ، چنانکه خود هلن ها با تقدیر و تحسین

این خصایل را دروی تصدیق کرده اند .

اما این فضایل به تنهای برای یک فرمانروای اریائی کافی نیستند . وی باید

تمام خصایل آزاده سواری را معنا و صوراً دارا باشد . بایستی بر شهوت خود مسلط

و در هر کاری سرآمد نجباي دیگر باشد . داریوش در این ورد نیز سعی داشت ، خود

سرمشق همان تصویری باشد ، که از شاهان اریائی رسم کرده . در تبردهای خوین ،

در شکار ، در کارهای سازندگی و ساختمانی دولت از همه پیش بود . هلن ها پیش از

ملل دیگر این فضایل نجیبانه شهمالی را درک میکردند و عزیز میداشتند . در این

طیعت آزاده سواری آریستو کراسی هلنی و فرمانروایان اریائی وجه اشتراکی میان

خود یافته بودند . رو حی ، که داریوش بر جهان خود مسلط میکرد ، حتی بزرگترین

موانع و تضادهای ملی را بین دو قوم برادر از میان بر میداشت و آهار ابهم نزدیک شد .

اتمام و انتها

داریوش در خاتمه سنگنوشت خود معنی و مقصود تمام فضیلت‌های شاهانه را شرح میدهد وی مستقیماً با کسی سخن میگوید، که یک‌روزی، بعدها، این اعلامیه را خواهد خواند؛ واژه‌ی میخواهد، که درباره این نوشه‌ها خاموشی اختیار نکند و هرگز نگذارد، که این تقواهای اریائی محو شوند. بدین ترتیب آخرین بنای بزرگ داریوش، بنای یادبود و مزار شاه، گزارش‌بزرگ کارها و زندگانی وی، فریاده شدار خاندان و ملت وی، اصولی است، که در هر دوره‌ی بایست، مراعات شود. و شاه آنها را بایه‌های تسلط ملی اریائی شناخته و همه آنها را در شخص خود جمع و ظاهر کرده.

در این آخرین دوره سلطنت، هنگامیکه در مرکز دولت دستگاه بزرگ اداری درگردش بود و ولایات غربی و شمالی ظاهرآ آرام بودند، داریوش بکبار دیگر خود را متوجه مشرق ساخت. جنوب شرقی ایران، که از دور افتاده ترین و وحشی‌ترین ولایات کشور بشمار میرفت، کاملاً بدولت مرکزی العاق شد. ولایت نیمه‌غرب مکه (Mecca) در ساحل خلیج عمان و سرزمین قبائل الله گوش درسر حدات کوهستانی هند در ادارات دولتی منظم و مشکل شدن قبایل کوهشین و حشی‌بیش از اریائی‌های بلوچستان اینک به اتفاق و اطاعت در آمدند. تیره‌های دهائی (Dahae) (شمال شرق)، که کم به صورت قدرت بزرگی در استپ‌های ترکستان در می‌آمدند و از جنوب روسیه با آنجا کوچیده بودند، با جگزار دولت مرکزی شدند. در همین هنگامیکه داریوش بنای مقبره خود را در صخره نقش رستم تمام میکرد و بیش از پیش، پدر شاه، در موقع بازدید آن در تصادمی جان سپرده بود - باز در داخل هلاس موقعیت آشفته خطرناکی وجود آمده بود. در حالیکه همه مالک اینجا سلطنت داریوش را بر سمت شناخته بودند، در آن و اسپارت فرستاد گان شاه را برخلاف هر قاعده و قانونی کشند. در هر دو مورد نیز علت یک چیز بود: دسته‌بندی حکومتی آن و اسپارت از بلائی، که بس مردم دنیوس آمده بود، جرئت و جسارت یافته، مداخله نظامی پارسی را در انزواشکلالات راه مجال پنداشته، برخلاف

داریوش بکم

تعهدات ممل مرمدمی را ، که با آنها هم عقیده نبودند، بزور با خود همراه کرده بودند. در واقع این گناه باندازه‌ئی بزرگ است، که نه تنها دسته‌های مجازاتی در خور خود داشته باشد. نمایندگان دسته‌های دیگری، که طرفدار این سیاست نبودند و از دست آنها گریخته بودند، بخدمت شاه رسیدند. از آنها بانهایت احترام پذیرایی شد. از جمله فرادریان آتن نجیابی آلاٹ منفون بدبار شاه راه یافتد. از اسپارت زمارا تووس پادشاهی، که کائومنس از تخت سلطنت رانده بود و شهرهای توڑانیه Teuthrania و هالیسارنه Halisarna را بنوان تیول دریافت کرده بود، به داریوش بنام برد.

کائومنس در اسپارت و میلیتیادس، که تازه از خرسونس بر گشته بود، هر دم را برای مقاومت آماده میکردند. بنای واهش آتنی هایی، که خیال انتقام شخصی داشتند، کائومنس به ایگنیه Aigina لشکر کشی کرد و مردم آنجا را ببهانه آنکه تسليم شاه شده‌اند، به برداگی کشید.

داریوش مجبور بود، برای حفظ احترام نام خود سپاه اعزامی جهت تنبیه شورشیان تسليح کند. مردو نیوس، که در تنظیم عملیات نظامی « بدآورده بود »، فرخوانده شد و داتیس Datis (-davta) سردار مادی با عنوان سرفرماندهی سپاه اعزامی در بهار سال ۴۹۰ بطرف هلاس حر کت کرد. ارته فرنه، بسرساز اپساردس، و برادرزاده شاه نیز دستور یافت تخت فرمان داتیس پیشوی کند. این سپاه از کیلیکیه با ناو گان سر باز بر به یونان رفت.

در میان راه جزیره ناکوس Naxos سر کوبی شد. در جزیره ذلوس Delos بفرمان شاه برای خدای آبولون Apollo قربانی زیاد شد. در اینجا نیز داریوش مایل بود، با روحانیون، که از نظر سیاسی قدرت سرشاری داشتند، روابط حسنی برقرار کند. جزیره او بوا Euboia، رو بروی آتیکا Attika و شهر کاروستوس Karystos با نقد و اطاعت مجبور و ارتريا فتح شد. ساکنین ارتريا، که مانند آتنی هادر غایله ساردس سهیم بودند، به خوزستان کوچانده شدند.

بس از آن داتیس با صلاح دید همیه اس سلطان سابق آتن در ساحل جلگه

اتمام و انتها

ماراثون Marathon در آتیکا پیاده شد ، تا از آنجا به آتن حمله کند . این نقطه از این جهت که پایگاه اصلی طرفداران هیبیاس بود ، بسیار مناسب بود . در این حمله آتن یک مرتبه خود را تنها یافت . فقط اهالی پلاتی Platai دسته کوچکی برای کمک به آتنی ها روانه کردند . سپاهیان آسپاراتی ، که بنا با استدعای عاجلانه آتنی هادر راه بودند ، هنوز با آتن فاصله بسیار داشتند .

در این لحظه بعرا نی سخت میلیتیدس موفق شد ، لزوم بات تصمیم قطعی سریع را به آتنی ها بقولاند . هر گونه در نک و تردیدی فقط بقمع مهاجمین پارسی تمام میشد : چه هم بر دیامسلط بودند هم هوا داران آنها در داخل کم کم متشکل میشدند . اما از طرف دیگر پارس ها نیز نمیتوانستند ، در میان جلگه ماراثون ، در مقابل آتنی هائی ، که در کوهستان موضع گرفته بودند ، بیش از این بمانند . بهین جوت داتیس نیز مصمم بحمله شد . میلیتیدس در این نبرد توانست ، از میازایی پیاد گان « سنگین زره » هلنی در برآبر پارس های « سبک اسلحه » بنحو اکمل استفاده کند . آتنی ها با « قدم دو » خود را از منطقه تیررس کمانداران پارسی گذراندند . با تمام قدرت به جناحین حریف ریختند و آنها را در هم نوردیدند . در حالیکه قلب سپاه پارسی مر کب از سر بازان زده کار آزموده در ستون دشمن بیش میرفت . جناحین سپاه یونانی کم کم بس از کشمکش های سخت قلب سپاه پارسی را فیز محاصره کرد . فتح نصیب آتنی ها شد و داتیس بالتفات زیادی به کشتی های خود عقب نشینی نمود و وارد دریا شد .

در اینجا برای اولین بار نفس واحد هایی بی زره ایرانی در مقابل سربازان سنگین اسلحه در جنگهای آتن بی تن معلوم شد . با همه شهامت و رشادتی ، که ایرانیها از خود بروز دادند ، چنانکه مورد تصدیق خود یونانیها نیز هست ، مجبور بودند ، در برآبر تفوق تا کنیکی دشمن عقب نشینی کنند . داتیس یکبار دیگر مستقیماً به آتن حمله کرد و باز مجبور شد ، در نتیجه موقعيت نامناسب نیمه کاره دست بردارد و به آسیای صغیر بر گردد .^۹

داریوش با نتیجه ئی ، که از این جنگ بدست آورده بود ، متوجه شد ، که هم

خود او و هم سرداران او نیروی دشمن را غلط حساب کرده اند و تنها نقشه جنگی مردویوس میتواند، درینان موفق شود. پس از این شکست واضح بود، که رخنه بایست یک طوری گرفته شود، که دیگر کسی در فضای هلنی با قدرت پادشاه خیال برآبری نکند. پس طبق نقشه مردویوس لشکر کشی دولتی تی با سپاه زمینی بزرگ و ناوگان جنگی طرح شد. شاه فرمان داد، تا مقدمات تسليحات سپاه و ناوگان مزبور تهیه شود.

این نقشه جنگی، که شاه باز تمام استعداد تشکیلانی و تمام وسعت نظر سیاسی خود را در آن بخار برده بود، با همکاری مردویوس شامل سرباز گیریهای کلان و مقدمات فوق العاده‌ئی بود. از جمله طول خط حر کت در اروبا با نهایت دقت آماده شد؛ بهای بزرگی مهیا شدند؛ انبارهای خوار و بار در میان راه تعیبه گردید. و برای اینکه کشتی‌های جنگی دچار بلایه‌می‌که بر سر مردویوس آمده بود، شوند، اذپشت دماغه آثوس کاتالی کنده شد. از طرف دیگر مقدمات دیپلماتیک شدیدی برای برین دیگران از آتن و متخد وی اسپارت تهیه شد. با نسالیه، با ثین Theben، با آرگوس Argos در پلوپونس. با روحا نیون دلفی و با اتحادیه ممالک دوازده گانه آنجمن آمفيکتوئن‌ها مذاکرت بعمل آمد. دسته‌جات مخالف در آتن و اسپارت و شهرهای دیگر متخد آثار در جبهه واحدی مؤتلف گردیدند. قولی کمکی‌ئی، که آتن و اسپارت برای پشتیبانی خود در دریا داشتند، یعنی قدرت هلنی گلون‌های (اهالی گلا: Gel) سیراکوز (سوراکوسی Syrakousai) در سیسیل (صفلیه) با مداخله قرطاجنه (کارتاژ، قرطاجنه قدیم با پندر اسپانیولی کارتاها Cartagena، کارتاژن، اشتباه نشود!) دور از میدان جنگ ماندند. داریوش مدتری بود، که بوسیله رعایای فینیقی خود با قرطاجنه رابطه داشت.

در همین هنگامیکه مقدمات جنگ دولتی در شرف امام بود، داریوش، که خود خیال عزیمت به یونان و فرماندهی مستقیم جنگ را داشت، بر طبق رسوم کهن جانشین خود را تعیین کرد. خشیه‌یارشا پسر ارشد وی پس از جلوس به تخت، که

اتمام و انتها

بزرگترین فرزند ملکه آتوسه نیز بودو جدمادری وی کورش بزرگ میشد، و هم‌چند سالی بود، که در امور دولتی وارد شده بود، نیابت‌سلطنت را بهده پذیرفت. از آنجا که بزرگترین سرمان‌شاه ارتوبازانس (*Artobazanes*)، (اردواز) از این انتخاب ناراضی بود، و قدرتی از نجباً را متوجه خود ساخته بود، داریوش ازده‌هزار بد، و نایب خود در امور اداری مملکت ارتاسوراس (*Artasuras*) بخصوص خواست، که در همه مواقع پشتیبان خشنه‌یارشا و ففادار او باشد. داریوش در این هنگام مرگ نزدیک خود را حس میکرد. خشنه‌یارشا فرزندی بود، که شاه برای تکمیل آثار زندگانی خود تربیت کرده بود، و هر چه نیمه کاره مانده بود، بایستی، او سرایجام دهد.

در حالیکه شاه باسیعی تمام متوجه ختم کارهای عظیم خود بود و در تالار شور نجباً بازسنه تصویری از اوی و خشنه‌یارشا، جانشین‌وی، حکم میشد، قبل از آنکه تسلیحات سپاه جدید دولتی کامل شود، در مصر شورشی پیاختست. شکست داتیس در تمام قدرتلهای کشور، در هرجائی، که آثار استغلال طلبی از میان نرفته بود، امیدهای تازه‌ئی پیدا کرده بود. همینکه شاه آماده لشکر کشی بجانب مصر شد، در پائیز ۴۸۶ ناگهان دست مرگ اورا ازملت وی را بود. پادشاه بزرگ پس از یک‌زندگانی طولانی پر از حوادث و پراز جنگ، پس از آنکه عصر جدیدی در تاریخ بشریت پایه گذاری کرده بود، در آستانه نبرد بزرگ با ملت خویشاوند یونانی در گذشت. در چهان آرزو فقط این خبر سر زبانها بود: داریوش شاهمرد. در شهرها و در حصه‌های مغروه ایران، در دربار ساتراپ‌ها و در میان ایرانیان مقیم ممالک دیگر، همه جا عزای بزرگ ملی برپا شد. بزرگان کشور از گوش و کنار از اطراف و اکناف دولت‌جهانی به پارسه روی آوردند. و در آنجا ملکه آتوس، خشنه‌یارشا و همه خاندان هخامنشی دور جنازه شاه جمع بودند.

اینک، که کوشش‌های خستگی ناپذیر داریوش خانه‌یافت‌بود، لحظه‌ئی فرار سید، تا بهینه‌ند، که آبا روح نظم آفرین شاه پس از مرگ هم هنوز در قالب ریزی آزادگان

اریائی و در تعیین راه تاریخی آنها مؤثر است یا نه. آیا دستگاه دولتی و نظام شگرفی، که این مرد برای ملت خود و اقوام تحت سلطه آن با اینهمه دورانیشی و دقت ایجاد کرده، بیهو وده بوده، یا آنکه روح او میتواند، بوسیله ملت اور آثار او زنده بماند؛ در حالیکه شاه مانند همه رهبران بزرگ ملت ها با دورینی خاصی مخاطراتی، که آثار وی را تهدید میکردند، درست گنوشت مقبره خود پیش چشم بارس ها نگهداشت، و راه راست را به نسل های بعد از خود با کلمات زنده و مهیج آن نشان میدهد.

روح داریوش تنها در صخره نقش رسم نمیدارد خشید . سرمشق بزرگی، که شخص وی در کار و کوشش برای ملت خود بود، هنوز قرنهای پس از وی آثار وی را نگه میداشت و روح وی بر فراز فضای حیاتی ملت خودش تابان بود . بدون شک بشریت هند و زرمنی شرقی - این خون شمالي، که با خون دیناري و میراث غربي به بهترین و جبهی مزوج شده بود - در شخص داریوش یکم در خاشترین تجلی داداشت. نه تنها در قالب خارجي ، بلکه در كل نهاد و وجود خود، داریوش نماینده « تیپ » ملت خود و همه اقوام هند و زرمنی شرقی بود : مبارز ، سردار جنگي ، مردمیاسي - صمیمی ، دادگر ، مغفور به خون و نژاد خوبیش ، مشعر بو طایف انسانی ، شاهی و فرماندهی . آگاه به مسئولیت جهانی خوبیش با حس دور بینی و بزرگ منشی و برتری در سیاست پس از مرک نیز داریوش ستاره راهنمای ملت خود باقیماند . وی برای ملل دیگر عالم نوته پادشاهی دانا و توانا بود، چنانکه پس از وی سالیان دراز در همه جهان کرده های وی حکایت میشد . مصر و را آخرین قانونگذار خود شناخت . اشیل وی را بصورت خداوند گار و روح هدایت کننده دولت جهانی پارسی و مملک ایرانی روی صحنه تآثر آورد .

معدلك مخاطراتی، که از داخل و خارج وحدت ایران را تهدید میکردند ، باللافصله پس از آنکه شاه در آرامگاه جاوید خود جای گرفت، حادر شدند . هنوز ایرانیها با سوگواری داریوش مشغول بودند، که آتش شورش مصر بالا گرفت، با بل با امیدهای تازه می کوس استقلال کوفت و بونانیها بر مقاومت در بر ابر قدرت پارسی

اتام و انتها

افزودند. در داخل، در خود خاندان سلطنتی بین پسران پادشاه نزاع بر سر جانشینی و تصاحب تخت و تاج در گرفت.

هر چند داریوش در حیات خود خشنه بارشا فرزند ارشاد تو سه و پسر ارشد بعد از چلوس بتفتحت را به جانشینی خود برگزیده بود، ارتقابازانس، بزرگترین پسران او، که قبیل از تاجگذاری متولد شده بود، با اشاره به قانونی، که کورش بزرگ در مورد جانشینی سلطنت تعيین کرده بود، ادعایی تخت و تاج کرد. چه کمبوجیه نیز مدتها قبیل از آنکه کورش به تخت دیکلوها بنشیند، تولد یافته بود و پس از ارشاد کورش بس از تاجگذاری بر دیده بود.

در تالار شور نجبا، در پارسه، بزرگان مملکت برای تاجگذاری خشنه بارشا جمع شدند. در اینجا برای اولین بار دیده می شود، که روح داریوش بزرگ هنوز در نجیابی مملکت وی زنده است. و اینها بیش از پسران ضعیف شاه از وی میراث روحی برده اند. با نفوذ ملکه اتو سه و ارتقابازانس، سردار مادی، هزار بد و صدر اعظم داریوش، خشنه بارشا بنا بوصیت پدر بر تخت سلطنت نشست. و چون همه یک صدا و یک زبان آخرین اراده شاه را خواستند، دیگر جای هیچ اعتراض و نزاعی باقی نماند.

خشنه بارشا، که از زمان پدر وارد در اداره امور دولتی شده، و برای این منصور پرورش یافته بود، تکلیف خود را در آن دید، که آنچه پدر انجام داده، نگهداری و مواظبت کند. ملکه اتو سه از هیچ کمکی در این راه درین نمی کرد. نفوذ اتو سه در فرزند خود بهمان اندازه زیاد بود، که احترام پدر و مادر در میان اریائیها ازو ظایف اولیه زندگی محسوب می شود. خصوصاً اتو سه بنام همسروه مکار داریوش بزرگ که موقعیت بلند بخصوصی در مملکت داشت. خشنه بارشا، که در ساختمان بنایی عظیم دولتی و شواهد مجسم سلطنت پارسی از پدر بیشتر آموخته بود، تادر سیاست عالی جهانی یا هنرهای تدبیر و امنیت، در صدد آن بود، در پارسه، در شوش و در جاهای دیگر دنباله بنایی پدر را بگیرید و معروفیت ساختمانی داریوش یکم و

دادربوش یکم

شخص خود را در کتیبه‌هایی جاودان کند.

همچنین خشنه‌بارشا میکوشید، تا اقدامات سیاسی و نظامی، که داریوش طرح آنها را ریخته بود، با خبر برساند. پارسی ای را بنام ستابسپس (*Sataspes*) نامید، صداسپ، برای اکشاف و کشتیرانی دور افريقا فرستاد. اما، از آنجا که در هیچ چیز نصیب‌بود آن نبود، تا با پدر برایرش باشد، هیئت اعزامی به اکشاف خودموفق نشد. همچنین به بگه بوخشه مأموریت داد، شورش بابل را خاموش کرد. خود اغتشاشات مصر را آرام کرد و بالاخره به هلاس لشکر کشید، تا مجازاتی، که مدت‌ها بود، طرح شده بود، انجام پذیرد.

خشنه‌بارشا با سپاه خود به یونان شناخت، شاید بدون اینکه خود بداند، عملی که انجام می‌دهد، در زندگی وی قاطعترین آزمایشها است. چه در این جنگ باشیست، نشان بدهد، که آیا لیاقت فرزندی آن پدر را دارد یا نه؛ داریوش در طول سالهای پر از فعالیت و کار زندگی خود دولت جهانی پارسی را بنا کرد. دولتی، که داعیه رهبری عالمی را داشت. داریوش با نیو غ همراه سیاسی خود نظم نوینی بوجود آورد و به ادعای رهبری قوم پارسی خود تحقق خارجی بخشید. این نظم و این رهبری یک تکامل و تطور دائمی را تأمین می‌کردند. اصلی، که تعقیب می‌شد، ولع قدرتو چیاقی تشکیلاتی ممل جهان نبود. چنانکه دول معلوم شرق قدیم می‌کردند و چنانکه دولتهای جهانی دیگر بعد از آن تا بهاروز انجام داده‌اند. بلکه اصل نظمی بود، که در آن قدرت فرمانروا برخود وظایف سنگینی تحمیل می‌کرد، چنانکه طرز فکر آزادانه و حس فضایل اخلاقی را همیشه در نهایت « نفس » و آمادگی نگهدازد. در کشمکش با ملت برادر یونانی، ملت فرمانروای پارسی تکالیف شاقی بمهده داشت چه فقط یک روح نیو غ و تفکر آزاد و عمیق میتوانست، برای این دو ملت برادر، که در طرز زندگی درنتیجه دو رشته تطور مختلف تغایر کلی یافته بودند، راه حل واحد و مناسبی پیدا کند. داریوش، سیاستمدار بزرگ‌منش با نظر دورین خود، تا زمانیکه زنده بود، راههای دیلماتیکی برای حسن تفاهم پیدا می‌کرد. اگر در اواخر

اتام و اتها

مجبور بود، پنجه قدرتی نشان دهد، با دقت تمام همه چیز را حساب کرده بود، تا بالاخره بتواند، چنان نظمی ایجاد کند، که هردو طرف از آن برخوردار باشند. نظر داریوش نسبت به روحانیون دلخی، نسبت به اتحاد ممالک آلمانیکتو نی، نسبت به شالیه، نسبت به آریستو کراسی آتن و سیاری از شهرهای دیگر هلاس بوضوح و روشنی نشان میدهد، که شاید داریوش به چوجه فکر فتح و تسخیر خاک بونان را نداشته و بخصوص هر گز فکر از میان برداشتن اقوام هلنی را نکرده است.

اما خشنه بارشا نه تنها عظمت روحی پدر را نداشت، بلکه مقدمات درک تنشه های بزرگ جهانی نیز در روی نبود. تا داریوش زنده بود، خشنه بارشا در سایه پدر، که همه چیز را نه تنها در مغز خود آماده میکرد و تنها تصمیم باجراء آن میگرفت، آلت کار و کمک بسیار خوبی برای دولت بود. خشنه بارشا بدون دست هدایت کننده، و قیمه که خود رشته امور را بچنگ گرفت، استحکام و اعتماد بنفس نداشت. تکیه گاهی، که در زندگی لازم داشت، در مخ های دربار میجست. روح کوچک مذهبی او فقط با معاف سازش داشت. در صورتیکه داریوش با فکر خدا برستی خاص خود و با تجربیاتی، که داشت، نسبت بفعالیت سیاسی روحانیون خود بسیار بدین بود و آنها را همیشه با تدبیری از محیط سیاست دور میکرد.

وقتی داریوش یکم مرد و خشنه بارشا بخت نشست، منع ها، که در این فاصله مذهب رسمی دولتی را با نهایت همت و پشتکار میپروردند و تشریفات مذهبی را اداره میکردن و حتی تربیت شاهزادگان جوان و نجباي دربار را نیز بهمراه داشتمد، موقع را برای خود مناسب یافتند. منع ها، که شاه را در برابر آشوب ولايات حیران دیدند، به او چنان فهماندند، که همه اینها در از ارافق و مساعدت هائی است، که نسبت به روحانیون بیگانه در سرزمین های بیگانه دولتی میشود و این سیاست داریوش یکم برای سلطنت اریائی ها، که موهبت اهوره مزدا بر روی زمین است، زیان بخش میباشد.

بدین ترتیب خشنه بارشا پس از قلع و قمع طفیان بابل مجسمه خدای مردوك را

از بابل پیرون برد. عنوان سلطنت با بلی هخامنشی را منوع کرد و خود را پادشاه پارسی، ماد و سرزمین‌های دیگر « نامید . در اینجا نیز چنانکه در مصر کرده بود ، در برابر خدای محلی نمازنگزارد . معبد آنها را خراب کرد و در آنجا فقط به نیایش اهوراهمزدا پرداخت . آنچه داریوش در پرستش نگهدار نده و بشتبانان روح و آثار ادبیاتی گفته بود ، و جز تجلی جهان‌بینی او چیز دیگری نبود ، برای خشنه‌بارشا از قالبی ، که روحانیت سیاسی بر آن ساخته بود ، جدائی پذیر نبود . تنها رابطه‌ئی ، که هنوز خشنه‌بارشا بهم نزده بود - آنهم در نتیجه اندزه‌های هراهان و مشاورین پدر - این بود ، که مناسبات با آپولون دلفی و خدایان مهم دیگر هلاس را حتی در لشکر-کشی به یونان حفظ میکرد . اما همینکه دشمنی هلاس را با ایران کشف کرد ، معابد یونان را نیز منهدم ساخت مجسمه خدايان را دورانداخت و در میدان‌های بزرگ برای خود و سربازان خود پرستش اهوراهمزدا را بوسیله مغان برپا کرد .

لشکر کشی به یونان ، که از پدر بیاراث رسیده بود ، بدون شک در نظر وی با موفقیت همراه بود . آن ، کانون آشوه‌های غرب ، که داریوش در اجرای مجازات آگاهاندۀ آن میکوشید ، پس از درهم شکستن مقاومه‌های ترموبول Thermopylon (ترموپیل) و آرتۀ میسیون Artemision بسته با رس‌ها افتاد . معبد آنۀ Athena بر قله آکروپلیس Akropolis و همچنین خود شهر بنام « سمبل » مقاومت آتشی ویران گشتند .

خشنه‌بارشا تصور میکرد ، با این عمل در « پیش - میدان » دولت آسیائی خود دین خود را نسبت به پدر اداء کرده باشد . وی با نهایت دودلی در این راه قدم نهاده بود . زیرا آن درجهٔ دور بینی ، تهود و زبردی و دپلوماتیکی ، که برای انجام چنین تکلیفی لازم بود ، در وی وجود نداشت . خشنه‌بارشا فقط در بی آرامش و دو ساختن بناهای بزرگ . یک چنین اقدام نظامی را جز سختگیریهای سیاسی و مذهبی نمیدانست و در نتیجه واقعیات را نمیدید و حس نمیکرد .

هنگامی‌گه نبرد در بیانی سلام پس برخلاف انتظارات وی با پیروزی دشمن

اتام و انتها

خاتمه یافت - در صورتیکه وی گمان میکرد، قدرت مقاومت هلنی بکلی نابود خواهد شد - و موقعیت ناوگان پارسی در آنجا متزلزل گردید، باز خشنه بارشا عملیات نظامی را تمام شده پنداشت و به آسیا مراجعت کرد. آرامش وضع «پیش - میدان»، شمال غربی دولت در نظر خشنه بارشا حال یک امر محلی بود و به سازار اپ ناحیه مردو نیوس، که ولایت سرحدی نرا که تحت فرمان وی بود، بروط فریم شد. اگر چه واحد های صفت اول سپاه حاضر خدمت دولتی، چنانکه در همه عملیات بزرگ رسم بود، در اختیار وی بودند، معذلك سازار اپ در ابتداء تضمینی به تعقیب اقدامات خصمانه در یونان نداشت. مردو نیوس پسر گو بروه نه تنها وضع و مناسبات مناطق سرحدی ازو بار اخوب میشناخت - چه از زمان داریوش یکم در آنجا مأموریت داشت - بلکه تمام خصایل یک حاکم پارسی، یعنی نماینده شاه و سلطان ولایتی دوره داریوشی، در وی جمع بود. مردو نیوس سردار بینظیری بود، رشید و دارای استعداد بزرگ استراتژی . مرد سیاسی دور بینی بود با مهارت های دبلیماتیک. از آجگاه، آنطور که بعد ها معلوم شد، موقعیت نظامی را خوب سنجیده بود، سعی کرد، بوسیله سلطان دست نشانده مقدونیه الکساندروس، که با آتنی هار و ابط بسیار نزدیک دولت آنی داشت، با آتن وارد مذاکره شود. با آنکه شرایط صلح عمومی وی برای حریف بسیار مناسب بود، معذلك اسپارت و آتن، که حس میکردند، روز بزرگ سیاسی آنها فراز رسیده، پیشنهاد وی را رد کردند.

بس از این مذاکرات مردو نیوس در چلهه تابستان ۷۹۴ اقدام به لشکر کشی کرد. آتن را اشغال نمود و پس از آنکه پیشنهاد دوم صلح او را رد کردند، شهر را آتش زد. سپس به جلگه پلاتی برگشت و منتظر حمله متقابل آتنی ها شد. مدت مديدة دو حریف در برابر هم صفت کشیده بودند و مردو نیوس در این فاصله سعی میکرد، بنحوی در برابر سلاح جنگ صفت به صفحه هلنی تدبیری اتخاذ کند. بالاخره مجبور به حمله شد و در این جلگه هلاس نبرد بزرگی میان گمان و نیزه در گرفت. پیاده نظام سنگین اسلحه هلنی برای همیشه بر کمانداران سوار و پیاده ایرانی

داریوش بکم

چیره گشت. مردو نیوس با قلب سپاه خود مر کب از آزاده سواران ایرانی و مردان جنگی آنها پس از نبردهای خوین دلیرانه‌گی کشته شد.

با آنکه ارته باز وس (Artabazos^{۱۰}، اردواز^{۱۱}) توانست، بوسیله

پوششی، که با سواران سبک اسلحه تشکیل داده بود، قسمت بزرگ سپاه اعزامی را از نسالیه و نراکیه عبور دهد، معلمک در آن روز دولت پارسی بدون شک فرمانروائی خود را از دست داد. در همه جا حکومت‌هایی، که طرفدار ایران بودند، مغلق شدند. سرزمین نراکیه و شهرهای ساحلی آسیای صغیر از پادگان پارسی تصفیه شد. چنانکه بعضی از آنها پس از سالها دفاع جانانه و جنگ تا آخرین نفس و تا آخرین نفر بدبست مهاجمین افتاد. مناطق غربی کناره آسیای صغیر و شهرهای هلنی قبرس از ایران منزع شدند. جهازات هلنی در دریای سیاه، در دریای اژه و در شرق دریای روم تا ساحل فینیقی آزادانه بحر کت در آمدند.

خشنه بارشا توانست، میراث پدر را، چنانکه شایسته بود، نگهداری کند. نفوذ پارسی در فضای یونانی، سواحل نراکیه و تنگه داردانل از دست رفت. مصر کوس استقلال می‌کوافر و شکست پلاطی در بابل مایه شورش جدیدی شده بود، که در نهایت خشونت سر کوبی گردید. غالب همراهان قدمی داریوش و افسران جوان در میدانهای چنگ یونان کشته شدند یا از زندگی سیاسی کناره گرفتند. همینکه ملکه اتوسه نیز مرد، خشنه بارشا آخرین تماس خود را نیز با ایده‌های پدر از دست داد و روز بروز بیشتر بصورت یک پادشاه خود رأی از خود راضی ئی درآمد، که می‌خواست، بر سرزمینهای بهناور مورونی با آرامش تمام سلطنت کند، بی آنکه آن کوشش و رنجی، که لازمه رهبر سیاسی قومی است، بر خود همراه سازد. بالاخره پس از آنکه در اثر رژیم استبدادی شدید خود دچار انقلابات داخلی شد، بدست هزار بد (صدراعظم) خود ارته بانوس (Artabanus^{۱۲}، اردوان، نگهبان راه‌نیک^{۱۳}) فرزند ارته سوراس - همان کسیکه با مجاهدات او بر تخت نشسته بود - کشته شد. (۱۰)

از اینقرار پسری، که داریوش گمان می‌کرد، برای اداره مملکت آمده و

اتام و انتها

بزرگ کرده، در استبداد مطلق غرق شد. یعنی در یکی از دو انتهای افراطی، که شاه میخواست، بازماندگان خود را از شر آن محفوظ بدارد. از این زمان بعد این بلاد امادور سر دولت میگیر خید. - اگرچه غالباً سلاطین مانند ارتھه خشنه *Artaxscessus* یکم (اردشیر، Artaxerxes)، مادی *Artaxerxes*، دارای دولت نیک، در عمل به ازدرز داریوش و پیروی از سنت وی سعی داشتند، بزرگترین تخریب آثار و افکار داریوش در جهت استبدادی در دوره پیش از ساله *Rzim* خون و خفغان ملکه نیمه سامی هخامنشی پرساتیس *Purusattu* (پوروشتو) (زن پادشاه ضعیف و بی اراده داریوش دوم بود. در این دوره، که رفتار شاه و درباریان او کاملاً تحت نفوذ دنیای شرق قدیم باوچ استبداد رسیده بود و مخاطره فتووالیسم از طرف دیگر بالا میگرفت، یک انحراف کلی از راهی، که داریوش بزرگ نشان داده بود، پیدا میشد. خانواده های بزرگ نجباوی، که در ولایات بودند، به مرور زمان صاحب اقطاعات و اراضی وسیعی شدند، چنانکه در ولایات خودشان بزرگترین وزنه سیاسی و اجتماعی بودند. اینک کم کم - یک قسمت از لجاجت در مقابل استبداد پادشاه و یک قسمت با استفاده از ضعف او - مانند دوره های قبل از داریوش و کورش خود را سلطان مستقل محل میدانستند. در این زمینه اولین نفوذ روحی «هلنیستی»، که در سر حدات مشترک ایران و هلлас تولید شده بود، ظاهر گردید. این نفوذ چه در فرد ایرانیها و چه در نزد یونانیها عبارت از پیدایش مردان قوی منفردی بود، که با قاطعیت و برش پیش میرفتند، چنانکه بعدها در دوره رنسانس در ایتالیا نیز دیده میشود. البته میان فتووالهای بزرگ نیز رقابت و نزاع بروز میکرد، چنانکه بالاخره در سلطنت ارتھه خشنه دوم در موقع طغیان بزرگ ساترا ایها، مملکت داریوش یکم بطور عجیبی درهم و برهم شده بود.

اما میان دولت پارسی و ملوک الطوایفی های مطلق یک فرق کلی وجود داشت، که با همه افزونگی ها و از هم برآکنندگی های باز این دولت را نگه میداشت: دستگاه کشوری می، که داریوش یکم درست کرده بود، اگرچه در برخی مواد تغییر یافته

داریوش یکم

و ایده بزرگ اصلی را از دست داده بود ، باز بنفع مملکت میچرخید و کار میکرد. بدون شک باز مردانه در این دستگاه وجود داشتند، که در حفظ میراث داریوش کوشان بودند و سعی میکردند ، تا سنت آثار عظیم اورا مرده ریگ آیندگان سازند. اصول سیاسی، اداره امور کشوری از مرکز ثابت و بزرگ دیوان سلطنتی ، امکان استفاده از همه منابع اقتصادی دنیا ، چنانکه داریوش برای ملت خود باقی گذاشته بود، حتی در بدترین روزها نجات دولت پارسی بودند . بدین ترتیب ارته خشّه دوم کمی پیش از شورش ساتراپها در «صلح شاهانه» ۳۸۶ نه تنها موجودیت و تمامیت «سلطنت آسیا» را تأیین کرد ، بلکه موفق شد ، با نفوذ سیاسی جدیدی در فضای هلنی رخنه کند. این نفوذ از زمان داریوش بزرگ بعد دیگر وجود نداشت. نیروی ممالک هلنی، که پس از شکست های خشنه بارشا دولت پارسی را جدا نهادید میکرد ، در جنگ پلوپونس یکدیگر را از میان برداشت. دولت داریوش یکم با آنکه در نتیجه تطورات بد داخلی خسارات فراوانی دیده بود ، هنوز نیروی حیات را از دست نداده بود و دوباره از سر پیروز میشد. (۱)

تنها چیزی ، که لازم داشت ، شخصیت توانایی بود ، که بر تخت هخامنشی بشیند ، تا وصایای داریوش را بسنگ تمام اجراء کند . و درست در آن لمحه‌ای ، که وحدت داخلی بیش از پیش در مخاطره اقتصاده بود ، یعنی در اوآخر سلطنت ارته خشّه دوم ، که ساتراپها بر علیه قدرت مرکزی شوریده بودند ، از خاندان هخامنشی - که از زمان کورش و داریوش مرد بزرگی بیار نیاورده بود - باز مردی پدیدآمد ، که تو ایست ، از میراث داریوش نگهداری کند و آنرا آیندگان بسپارد. اگر ارته خشّه دوم در زمان حیات خود بر سران فتووال فائق آمد ، در نتیجه همت و مداخلات شاهزاده اخسی (Wahaka Ochos) بود ، که با اراده‌ای آهنین هر مقاومتی ، که در راه وحدت و مرکزیت دولت میدید ، از میان بر میداشت . اخس بنام ارته خشّه سوم بر تخت نشست و چیزی از سلطنت وی نگذشته بود ، و دست وی در عملیات تازه باز شده بود ، که به تقلید کارهای داریوش بزرگ کوشید ، و اورا در

همه‌جا سرمشق خود قرار داد. (۱۲)

قصر بارسه، نمایش عظیم دوره داریوشی، که نسلها بود، از آن مواظبتوی بعمل نیامده بود، در دولت وی تعمیر شد و رونق یافت. در دیواره کوهی، که به شهر پارسه مشرف بود، مقبره‌گی برای خود تراشید و در این بیکرته تمام فورمهایی، که از زمان داریوش بعده امروز شده بودند، در نظر گرفت و بکار برد. در خود ادگ پارسه ریختگی‌ها و پیرانی‌های کاخ داریوش را تعمیر کرد. جیزهایی با آن افزود و کتیبه‌ای در جوار سنگ‌نوشته‌های داریوش وخشیه‌یارشا نقر کرد. لباس قدیم پارسی را دوباره در تشریفات مرسوم ساخت، چه از زمان ارته‌خشنه یکم جامه‌های مادی متداول شده بودند. (۱۳)

او خوس تنها به تجدید مراسم از میان رفته قدمی اکتفا نکرد. وی اینها را فقط تجلی رنسانس آن روحی میدانست، که داریوش یکم در کشور و ملت خود دمیده بود. پس او خوس ابتدا همت خود را بر آن گماشت، تاشورشانی، کادر آغاز دولت از زبانه می‌کشیدند، خاموش، و مرکزیت سلطنت مقندر را با تجدید تشکیلات اداری مستحکم کرد. پس از سرکوبی ساتراپهای یاغی، بتقلید داریوش یکم اختیارات آنها را محدود و از نظر نظامی آنها را تابع دیوان مرکزی ساخت. سپس متوجه مصروف شد، چه مدتی بود، که این ولایت مستقل و از دولت مرکزی جدا برمی‌برد. با آنکه حمله اول سرداران او موققیت آیین نبود، بعد توanst، گذشته را جبران کند و علاوه بر این تمام سرزمین‌های جنوب غربی را باروابط اداری بدولت مرکزی زنجیر نماید. با تمام سختی و خشونتی، که مجبور بود، برای جلوگیری از انحطاط و اشتماعلال ملکت بکار برد، بازمانند داریوش یکم در نهایت بزرگ‌منشی و جانبداری از حقانیت عمل می‌کرد.

در شمال شرق در کناره استپهای آنجاحدود قدمی را برقرار کرد و موقیتهای نظامی خود را مانند داریوش بزرگ با بنای‌های پایابودی جاویدان ساخت. او خوس با این اقدامات نه تنها وجهه سلطنت را، که تقریباً از میان رفته بود، تقویت کرد،

داریوش بکم

بلکه عملاً نیز نیروی عظیم دولت پارسی را بجهانیان نشان داد. برای تقویت تشکیلات داخلی بگواس (*Baga + ?*) را، که بهترین سردار پارسی و سرفراز مانده قوائی بود، که بمصر رفته بود، با تمام اختیارات - چنانکه در دوره داریوشی هرسوم بود - هزار بدقار اراداد. مقتور (*Mentor*) سردار نابغه پیاد گان سنگین اسلحه بونانی را، که در میان دیگر سربازان حاضر خدمت اهمیت فوق العاده‌ی داشتند، چه تفوق خود را در برابر سلاحهای سبک صنوف مختلفه سربازان ایرانی نشان داده بودند، سر-فرمانده سپاه آسیای صغیر نامید. هر جا، کسی در برابر قدرت شاهی اظهار وجود میکرد، مقتور وی را در هم میکوشت. مقتور اقطاعاتی از اراضی خود گرفت و در طبقهٔ فرمانروای پارسی وارد شد. رقابت او در آغاز کار با بگواس به دوستی تبدیل گردید و یکی از ارکان قدرت کشور بشمار میرفت. مالیه دولتی، که در اثر تقویت‌هایی که در دوره داریوشی دیده بود، توانسته بود، در لحظات بحرانی باری یکی مملکت را نجات بخشید، مورد دقت شاه واقع شد و باز تصمیمات بزرگی در آن بعمل آمد. در این اثناء، وضع در فضای هلنی بکلی تغییر یافته بود. قدرت شهرهای مستقل کم کم از میان میرفت و بجائی آنها در شمال دولت مقدونی، که در رأس آن فیلیپ دوم (*Phil+hippos*) *Philippos*، اسب دوست^۱، قرار داشت، نضع میگرفت. فیلیپ دوم حریف اصلی ارته‌خشنده سوم و دولت پارسی شد. فیلیپ مانند کورش دوم و داریوش یکم «پادشاه سپاهی» و فرمانده نجایی شمالي بود. دولت منظم و متشکلی ساخته بود و هدف وی وحدت فضای یونانی تحت سلطهٔ مقدونی بود. فیلیپ با «شعار» کهنه دمو کراتیک «پارسی دشمن خونی هلن»، بر ضد نفوذ پارسی در یونان مبارزه میکرد. از آنجا که شهرهای هلنی در برابر فیلیپ استنادگی میکردند، زیرا بحق برای سرنوشت و استقلال خود از قدرت مقدونی میترسیدند، ارته‌خشنده علی نمیدید، که این تعادل قوا را برهم بزنند، بلکه با فیلیپ معاهده دوستی بست، تا متقابلان سرحد مشترک را محترم بدارند.

در سال ۳۳۸ اردشیر سوم (ارته‌خشنده) مرد و شایع بود، که بدستور هزار بد

اتام و اتها

خود بگواص مسموم شده . اردشیر سوم میراث داریوش را در یک «رنناسن»، واقعه‌ی بزرگی در دولت جهانی اریانی بعظمت خویش رسانید . وقتیکه فیلیپ مقدونی در نبرد خیرونیه Chaironeia استقلال یونان را در هم نوردید و مقدمه‌ی دولت بزرگی را در اروپا شروع کرد، چند ماهی از مرگ اردشیر گذشته بود . پس از ارتهخشش در فاصله‌ی کمی در آسیا داریوش سوم و در اروپا اسکندر Alexandros (، دشمن-شکن،) مقدونی بر تخت نشستند . فیلیپ را در همان فواصل متخصصین یونانی کشته بودند .

اینک برای بار دوم دوقدرت شمالی، ایران و هلاس، - دومی با بنیه‌ی جدیدی، که تحت سلطه‌ی مقدونی هایافته بود - بهم بر میخوردن . زور آزمائی شروع شد، نتیجه‌ی این نبرد با درنظر گرفتن پادشاهانی، که این دو قوم را رهبری میکردند، پیشایش معلوم بود . داریوش سوم مرد ضمیفی بود، که در کشور داری و نه در کشور گشائی شباهتی با اسلاف بزرگ خود نداشت . اسکندر بعکس سردار و سپاه استبدار نابغه‌ی بود . یک پادشاه سپاهی واقعی، که از حدود میراث اجدادی خود بسیار دورتر میکوشید و اراده هدایت فصول تاریخ عالم را داشت . پس از لشکر کشی متوجه راه بیمانندی این فاتح جسور دولت هخامنشی را بزاو در آورد . خود مقاومت رشیدانه و شکست ناپذیر تعجبی اریانی بدون سربستی و هدایت درست در مقابله این نابغه میدان رزم، که در رأس سپاه ملی و محلی خود میجنگید، کاری ازیش نیزد . اسکندر در آغاز آسیای صغیر، سوریه و مصر را تسخیر کرد و سپس خود به ایران حمله نمود . داریوش سوم پس از نبردی، که در نزدیکی گوگاملا (Gau - Gamela) چراگاه شتر، در ۳۳۱ میلادی واقع شد، به مشرق گریخت . پایتخت او و وطن ملت پارسی بدون مقاومت صحیحی بدست دشمن افتاد . اسکندر پایتخت هخامنشی جلوس کرد و خود را پادشاه دولت جهانی آنها خواند .

فاتح مقدونی پس از تصرف شوش به پارسه رفت . پادگان پارسه را با مهارت به میدان خارج ارگ کشید و بسهوالت بر آنها مسلط شد . اسکندر پس از تصرف

داریوش یکم

ارگ داریوش یکم، چنانکه در شوش و همدان کرده بود، همه گنجینه‌های هخامنشی را بتاراج برد. درستی - چنانکه میگویند - بدست خود و همراهان خود قصر پارسه را آتش زد و بدین ترتیب مشعل پیروزی او و پارا برآسیا افروخت. اما بزودی از کار خود سخت پشیمان شد و سعی کرد این گناه را خود مرمت کند.

اسکندر برای آرامش منطقه شمال شرقی، که بقایای نجایی اریانی باز خود - گنستگی بیمانندی در آنجا میجذب گشیدند، سه سال تمام وقت صرف کرد و بعد مانند داریوش بزرگ به هندوستان رفت و با ناوگان مخصوص از راههای دریائی این «قطله» اطلاعات تازه‌ای بدست آورد. سپس به بابل، که از زمان اردشیر دوم رکن دولت شده بود، مراجعت کرد. در اینجا برنامه تشکیلاتی و سازندگی وی، که از همه جهات تقلیدی از داریوش بود، شروع شد. خود در لشکرکشی شمال شرق بوسوس (شاید بیژن ؟)، غاصبی، که داریوش سوم را کشته بود، به دادگاه نجای سپرد و او را در هگمتانه بهمان نحوی، که داریوش بزرگ فرودتیش را مجازات کرده بود، بدار آویخت. مقره کورش بزرگ را، که غارتگران چاپیده بودند، بنام هزار بانی دولت هخامنشی دوباره تهمیر و مورد احترام قرارداد.

همچنانکه داریوش بزرگ «دولت آسیائی» و اروپارا با روابط شخصی و خانوادگی مربوط میکرد، اسکندر نیز نجایی مقنوی را با طبقه فرمزاونای پارسی وصلت میداد. یک جشن عروسی ده هزار نفری در شوش نجایی مملکت را برای تسلط بر دنیا دریک اتحاد ناگستنی بهم نزدیک کرد. در حالیکه خود او، که قبل از خبری از نجایی ایرانی را بزنی برده بود و پسر آنها وارث تخت و تاج میشد، اینک با خاندان هخامنشی وصلت میکرد.

اسکندر تمام تشکیلات دولتی داریوش یکم را با دیوان مرکزی، با منصب هزار بد، که در یونانی موبمو به خیلی آرخوس (Chilioi : archos) ترجمه شد و با تمام جزئیات دیگری، که داریوش برای تسلط همیشگی ملت خود اندیشیده بود، عیناً در دولت خود بکار برد. برای ساتراین‌ها ترتیب جدیدی معین

اتمام و اتها

کرد ، که بوسیله آن بیشتر با مر کن بستگی پیدا میکردند . و از طرف دیگرقوای آنها متعادلتر میشد . در میان کارها و تقشهای دور و دراز خود اسکندر در سال ۳۲۳ میلادی که در تاریخ جهان بر عهده پذیرفته بود ، توانست ، کاملاً انجام دهد .

بنوی اسکندر برای آخرین بار وصیت داریوش یکم را اجرا کرد . میدانیم ، که اسکندر سنتگنوشت مقبره های داریوش و کورش هر دو را دیده و ترجمه آنها را شنیده بود . با همانگونه ساختن شرق و غرب اسکندر یک عصر جدید تاریخی را بنایه گذاری کرد .

پس ابده داریوش یکم تا آخر دوره اریائی - هلنی ، که اعتلاء خود را میدین این مرد بزرگ بود ، زنده و مؤثر ماند . بالاقراض این دوره ایده عظیم داریوش نیاز این داشت ، چنانکه ملت هایی ، که این ایده بتحرک درآورده بود ، نیاز از هم متلاشی شدند . اما آثار داریوش ، شاهکارهای زندگانی او ، ساختمان مستحکم کشوری او ، در عصر جدیدتری ، در میان اقوام کشورهای جدیدی باقی ماند . چنانکه مؤسسات دوره داریوشی در دولت اشکانی و ساسانی هنوز هنوز وجود داشت . اگرچه اینها باتمام مسامعی نی ، که بکار بردن ، توانستند ، آن میراث بزرگ را دوباره برقرار کنند . همچنین در ممالک هلنی نیز این آثار باقی ماندند و سازمان داخلی آنها از آثار داریوشی سرچشم میگرفت . از طریق دولتهای جهانی ایران و بوتان نفوذ آثار داریوش به روم جدید و بیزانس رسید و افکار تشکیلاتی او استخوان بندی این دولتها شد . (۱۴)

بدین ترتیب می بینیم ، که سایه داریوش بزرگ بر تطور و تکامل یک عصر تاریخ جهانی فرمانروایی میکند . داریوش ، مرد بزرگ و پادشاه ملی و سپاهی نژاد شمالی ، ملت خود را در محیط بیگانه ای با نجام مأموریت تاریخی خود را همانی کرد و شخص خود را بصورت نمونه یک طبقه برگزینی به جهان تازه ای نشان داد . به آیندگان ملت خود راهی نمود ، که لایق اصل و نسب افتخار آمیز آنها بود . اگرچه دو قدرت خوبی شاوند اریائی و هلنی بعد از وی در چنگهای متفاصل بکدیگر را خورد و نم کردند ، معذلك

داریوش یکم

سراججام در اتحادی درآمدند، که در عین حال آخرین روز هردوی آنها بود و در آن روز میراث داریوش بزرگ یکبار دیگر درخشش گرفت. در عصر هلینیستی، که تازه شروع میشد، تابش آن دوره‌هایی، که نزد شمالي راه اعتلاء، را آغاز کرده بود، خاموش شدوا از آثار نبوغ فقط نقطعات جدا جدائی در عصر تاریخی جدیدتری باقی‌ماند. اما، همانطور که از کولتور این عصر جدید روح هلنی بیرون میدرخشد، بهمان قسم نیز، در تطورات سیاسی آن یک اصل دهبری کننده و نظام آفرین وجود دارد، متعلق باین نام:

داریوش، پسر گشتاسب، هخامنشی

علام اختصاری

یادداشتها

فهرست عمومی (مطالب و اعلان)

‘اختصار اعلام’

کندو پادشاهی کار رفته اند

- AAA Annals of Archaeology and Anthropology; Liverpool
- AMI Archäologische Mitteilungen aus Iran; hrsg. v. E. Herzfeld
- AJSL American Journal of Semitic Languages and Literatures
- AO Der Alte Orient; hrsg. v. d. Vorderas.-Ägypt. Gesellschaft
- BAIIAA Bulletin of the American Institute of Iranian Art and Archaeology; ed. b.A.U. Pope
- CAII Cambridge Ancient History
- FGrHist Fragmente der griechischen Historikers; hrsg. v. F. Jacoby
- GdA Ed. Meyer, Geschichte des Altertums; I – IV
- GI Germanen und Indogermanen; Festschrift Hirt; I – II;
Heidelberg 1936
- GIPh Grundriss der Iranischen Philologie; hrsg. v. Geiger – Kuhn
- HbAltW Handbuch der Altertumswissenschaft; begn. v. L. v. Müller;
hrsg. v. W. Otto
- MMAP Mémoires de la Mission archéologique en Perse; Paris
- OA Orient und Antike
- OLZ Orientalische Literaturzeitung
- RE Pauly-Wissowa; Realencyklopädie des Klassischen Altertums;
hrsg. v. W. Kroll und K. Mittelhaus
- SB Sitzungsberichte
- WZKM Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes
- ZA Zeitschrift für Assyriologie
- ZDMG Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

دوره های انتشارات زیر کلاً مورد

استفاده بوده اند

Archiv für Religionswissenschaft

Eurasia Septentrionalis Antiqua, Helsinki

Journal of the American Oriental Society

Journal of Hellenic Studies

Kuhn's Zeitschrift

Mitteilungen der Vorderasiatisch-Ägyptischen Gesellschaft

Die Welt als Geschichte

Wiener Beiträge zur Kunst- und Kulturgeschichte Asiens

Zeitschrift für Rassenkunde, hrsg. v. E. v. Eickstedt

منابع یونانی و رومی عتیق

(فقط به نوشتہ‌های اشاره شده، که مورد نیاز بوده‌اند)

آریستوبول Aristobule (Aristobulos : یو : ، لا : ، متولد آریستوبول Kassandreia . fr. معاصر اسکندر : قطعات .

استر ابون Strabon (یو : ، لا : ، متولد Amasia از شهرهای Pontos . fr. — ۶۳—۱۹ : تذکره تاریخی (قطعات . fr. — جغرافیا .

اشیل Eschyle (یو : Aeschylus : ، لا : ، متولد Ais-chylos اشیل Persai . fr. — ۴۵۶—۵۲۵ : تراژدی پارسها .

ایزیدور Isidore (یو : Isidoros : ، لا : ، اهل Charax (خرسونس)، قرن سوم پیش از میلاد : شرح [ولایت] پارتیه (برنوه) .

بروز Beroze (یو : Berossos : ، لا : ، اهل بابل ، در قرن چهارم پیش از میلاد : تاریخ کلاده و پارس (قطعات . fr. .

پلورتاخ Plutarque (یو : Plutarchos : ، لا : ، متولد خیرونیه Chaironnaia «Apophthegata آنچه «قصص کوتاه میگویند .

تروگ یوهمپ Trogue Pompee (یو : Pompeius : ، لا : ، قرن اول میلادی ، معاصر سزار و اگوست : تاریخ فیلیپی Philippicae (Historiae تاریخ عوامی جهان) . یوستین Justin (ذوستان) در قرن دوم میلادی خلاصه آنرا در ۴۴ کتاب تنظیم کرده .

داریوش یکم

دیودور سیکولوس (Diodorus Siculus) (بیو: ۴۰۰ ق.م - ۳۲۰ ق.م) بیوانی اهل سیسیل معاصر سزار و آگوست (قرن اول میلادی) کتابخانه تاریخی (Bibliotheca historica) نوشته است.

کتیبهای Knidos (Knidos) و Ctesias (Ctesias) در کتابخانه Ctesias (کتیبه) قرن پنجم پیش از میلاد: تاریخ آشور و پارس ... منتخبات تاریخ پارس

کسنوفون (Xenophon) (بیو: ۴۳۰ ق.م - ۳۵۰ ق.م) متولد آتنی، در اوخر نیمة اول قرن پنجم پیش از میلاد: انشکر کشی بخارج «Cyropaedia-Kyropaideia»

هرودوت (Herodotus) (بیو: ۴۸۴ - ۴۲۵ ق.م) متولد هالیکارناسوس Historiae: تاریخ

یاران ایرانی و آذربایجانی

- ۱) در باره نام ایرانی، که قبایل هند و ژرمنی شرقی بخود داده‌اند، رجوع
کشید به مفصل پنکه پادشاهی ۱۰.
۲) مه بمو، که در این مقدمه مورد استفاده بوده‌اند:
- Meister der Politik, hrsg. v. E. Mareks und K. A. v. Müller, Bd.
درص. ۳۲. ۱. این کتاب Ed. Meyer در فصل منفردی تاریخ زندگی و آثار داریوش
را شرح مینهند.

Christensen, A. - (- HbAltW III, I, II, 3, 1)

Schaeder, H. H. - Das persische Weltreich, Breslau 1911

ترجمه این کتاب تحت عنوان جهانداری پارسه‌ها از طرف مترجم در دسترس
فرمی رسانن گذاشته شده (- مجله‌دانش سال دوم ۷ و ۸ = روزنامه سومکا
سال سکون ۹)

Spiegel, Fr. - Eranische Altertumskunde, Leipzig 1869 - 78

Justi, F. - Geschichte des alten Persiens, Berlin 1879 - 89

Geschichte Irans (- GIPh II, I)

Rawlinson, G. - The seven great Monarchies of the East, New York
[1874]

Prásek, V. - Geschichte der Meder und Perser, Gotha 1906 - 09
- - Dareios (- AO), Leipzig 1914

Swoboda, H. - "Dareios" (- BE)

Sykes, P. M. - History of Persia 2. ed., London 1921

Rogers, R. W. - A history of ancient Persia, New York 1929

Boulton, W. H. - Elam, Media and Persia, London 1933

واددالشیوهای فصلنی یکم

در این بخش سعی شده، درباره ورود عصر شمالی به دنیا چنوب و برخورد آنها با یکدیگر یا نظر اجمالی به دوره‌های تاریخی شرق قدیم افکننده شود.
منابع مسیم ما عبارتند از:

- Meissner, B. Babylonien und Assyrien I - II, Heidelberg
1920 - 25
- Olmstaed, A. T. E. History of Assyria, New York 1923
- Gadd, C. J. The fall of Nineveh, London 1923
- Weber, W. Die Staatenwelt des Mittelmeeres in der Frühzeit
des Griechentums, Stuttgart 1925
- CAH I et III
- Meyer, Ed. --- (GdA II 2, 2)
- Hall, H. R. The ancient history of the Near East from the earliest
times to the battle of Salamis, 8. ed.
[1932]
- Götze, A. Kleinasien (= HbAltW III, I, III, 3, 7), München
[1933]
- Hethiter, Churriten und Assyrer, Oslo 1936
- Speiser, E. A. Ethnic movements in the Near East in the 2. Mill.
B. C. Publ. Amer. Schools Or. Res.,
[Baltimore 1933]
- Contenau, G. La civilisation des Hittites et des Mitanniens, Paris
[1934]
- Moortgat, A. Die bildende Kunst des Alten Orients und die Berg-
Völker, Berlin 1932

بادداشت‌های فصل بکم

Bildwerk und Volkstum Vorderasiens zur Hethitenezeit,
[Leipzig 1934

Cameron, G. G.—History of early Iran, Chicago 1936
Natser, P.—L'Asie Mineure et l'Assyrie aux VIII^e et VII^e siècle av.
J. – C. d'après les annales des rois assyriens, Louvain 1938

در مورد دخول اقوام شمالي در زنگاني جنوب:

Meyer, Ed. — SB, Berlin 1925 (= Ak. XVIII)

Otto, W. — Hist. Zt. Bd. 117

Wüst, W. — WZKM XXXIV, 1937

Hrozny, B. — Die Länder Churri und Mitanni und die ältesten Indier
(= Archiv Orientalni I: L' Invasion des
Indo-Européens en Asie Mineure vers
[2000 av. J. – C.

Christian, V. — Das erste Aufreten der Indogermanen in Kleinasien
[(— GI, II)

Heine-Geldern, R. — New light on the Aryan migration to India
[— BAHAA, V

Schmökel, H. — Die ersten Arier im Alten Orient, Leipzig 1938

Wiesner, J. — Fahren und Reiten in Alt-Europa und im Alten Orient
(= AO 38), Leipzig 1938

Unger, Eckhard. — Altorientalisches Kulturgut in Nordmesopotamien (Tell Halaf), Leipzig 1938

Bossert, H. Th. — Alt-Anatolien, Die Ältesten Kulturen des Mittelmeerkreises II, Berlin 1942

۱) در مورد نسب داریوش هردوت 209, I: معلومات اساسی بنا میدهد، از جمله اینکه، در زمانیکه کورش بر پرد ماساگت‌ها لشکر کشی میکرد، ۵۲۹، داریوش در حوالی ۲۰ سال داشت، درباره پدران او کتبیه بیستون § ۲

۲) مسئله بشریت شمالي در مقابل بشریت جنوبی را

Spengler, O.—Der Untergang des Abendlandes, München
[1923

داربوش یکم

در I, 144 ff و II, 41 ff خوب روشن کرده است.

روابط حوزه سند و بین‌النهرین را در کتاب

Stein, M. A. Archaeological reconnaissances in North-Western

India and South-Eastern Iran, London

[1937]

ملاحظه کنید.

(۳) با تمام اقوام شمالی - هند و ژرمنی، که بجنوب شرق مهاجرت کردند،
عنصر دیناری حوزه دانوب نیز مخلوط شده است. درست همین اختلاط و استعداداتی،
که از دوطرف به اقوام هند و ژرمنی شرقی میرسد، دارای اهمیت زیادی است.
در مورد نژادشناسی هند و ژرمن‌های شرقی:

Günther, H. F. K. Die nordische Rasse bei den Indogermanen
Asiens, München 1934

Dixon, E. B. The racial History of Man, New York 1923

Kappers, C. C. A. An introduction to the Anthropology of the
Near East in ancient and recent times,
[Amsterdam 1934]

Semper, M. Zur Rassengeschichte der Indogermanen Irans (= GI,
[I, 341 ff])

Eickstedt, F. V. Rassenkunde und Rassengeschichte der Menschheit
Reche, O. Basse und Heimat der Indogermanen, München 1936

عنصر دیناری، که تاکنون با آن توجهی نشده، و برای آن بوده، که توانسته بودند،
آنرا از تیپ آسیای قدامی (ازمغوبید) تفکیک کنند، در نقوش پر جسمانه یار-سی بخوبی
دیده می‌شود، محجتبین که در میان بقایای اولین‌های قدیم در مناطق کوهستانی هند و
ایران مشاهده می‌گردد:

Herrlich, A. Beitrag zur Rassen- und Stammeskunde der Hindukusch-Kafiren (= Deutsche am
Hindukusch), Berlin 1937

(۴) قدیمترین مهاجرت‌های ازیانی، که آثار آنها بضرف ایران غربی و هند درست
است، اینک با اکتشافات ماقبل تاریخی تا حدی شناخته شده‌اند:

Schmidt, E. F. Tepe Hissar, Philadelphia 1937

در این کلوشهای تاریخی فراوان دشت‌تر کمی بخصوص شاهنشاهی اهمیت زیادی باقی‌اند.

بادداشت‌های فصل بکم

Arne, T. J. — La steppe Turkomane et ses antiquités (= Geogr. Ann.), Stockholm 1935

در مورد اسکلت‌های مهی، که کشف شده:

Wulsin, F. R. — Excavations at Turney Tepe near Asterabad (= BAA-II), 1932

در باره روابط با هند:

Heine-Geldern, R. v. — New light on the aryan migration to India (= BAA-II), 1937

(۵) بخشی‌ی دو انتهاش شمالي در مرز من زمین تاحدی در تشكیلات آشور و آسیای صغير
موزن بودند. مقدمات نظام فتووال و آزاده‌سواری شمالي، که در آشور دیده می‌شود و
بعدها در تشكیلات دولتی مادي و پارسي بروز می‌گردد، مدیون اثرات خونی و فکري
مهاجرت‌های اوی است:

Soden, Wolfram v. — Der Aufstieg des Assyrierreiches (= AO 37, [1-2]), 1937

(۶) تحقیقات در باره اقوام بومي کوهستانی مشرق زمین هنوز چنان پیشرفت زیادی
نکرده. بخصوص از نظر زبانشناسی مشکلات حل نشده زیاد هستند. علاوه بر کتابهای
که فوغاً ذکر شده، کتب زیر در دسترس قرار دارند:

Hüsing, G. — Völkerschichten in Iran (= Mitteilung Anthropol. Ges. Wien XLVI), 1916

Herzfeld, E. — Archaeological history of Iran, London 1934

Ungnad, A. — Subartu, Berlin 1934

از تحقیقات باصطلاح «یافشی» می‌توانیم، با کمال راحتی صرف نظر کنیم.

(۷) در باره ظهور و تأثیر کیمیری‌ها در آسیای قdamی

Meyer, Ed. — GdA, III² p 72 ff

Minns, E. H. — CAH, III p 188 ff

در خصوص تردیدی، که مؤلف فوق نسبت به روابط موضوعی و زمانی دولت
کیمیری و دولت سکائی دارد، چنانکه هر دو 103, I, II, 11 و 11 ذکر می‌گردد، در
این اواخر لوح از آشور بانیال XCVI در بعد از شرق یافت شده، که مؤید آنست:

Thompson, R. C. and Mollowan, M. E. I. — BAA, XX, 1933

هنوز اصل و مذا این قوم (کیمیری‌ها) روشن نیست. چنانکه از عبارت هر دو 11

ای پیداست، باید از تواحی شرقی تر کستان آمدۀ باشند:

Minns, E. H. — Seythians and Greeks, Cambridge, 1933

دازیوش یکم

Rostovtzeff, M. I. — Iranians and Greeks in South-Russia, Oxford
[1922]

و مهتر از همه اینها :

Gallus, S. und Horvath, Th. — Un peuple cavalier préscythique
en Hongrie, Leipzig 1939

(۸) در جنوب منطقه هخامنشی پارس متعلق بدولت ماد بود و در شرق لاقل پر نو و (خراسان) و گرگان (کتیپیاس نزد دیبورد II, 34). صحیحاً معلوم نیست، که دولت مادی در شرق تا کجا بسط میپاند. بهر حال قسمت بلخ و نواحی شمال شرقی و سرحدات هندوستان نباید، به ماد تعلق داشته، بوده باشد. در باره تعلق گرگان و خراسان علاوه بر کتیپیاس درستگنوت دازیوش بیستون ۳۵۸ نزد تاییدی شده است: این ناحیه شوریدند بنام و برای فورتیش، که میخواست، سلطنت دیکوها را تجدید کنند.

(۹) روابط بومیان ایران با مناطق شمالی :

Hančar, Fr. — Urgeschichte Kaukasiens, Wien 1937

Alekperov, A. — Kraschenaia Keramika Nakhichevanskogo Kraie
i Vanskoe Tsarstvo (= Sovetskaia Arkheologija 4, 1937, p 249 ff)

در مورد کوئتور لرستان، که در آن کوئتور قدیم و جدید تلاقی میکنند و ورود اقوام ایرانی غربی دیده میشود:

Godard, A. — Les bronzes du Luristan (= Ars Asiatica XXII), 1931

Rostovtzeff, M. I. — Some remarks on the Luristan bronzes, Ipek
[1931]

Moortgat, A. — Bronzegerät aus Luristan, Berlin 1932

Przeworski, Sr. — Die ethnischen Probleme von Luristan im 8.
Jahrh. v. Chr., Krakau Ak. 1938

Schmidt, E. F. — The second Holmes expedition to Luristan (= BA
IIAA,V), 1938

در باره ارمنستان :

Lehmann-Haupt, C. F. — Armenien einst und jetzt I, Berlin 1910
در باره ایران شرقی- هندوستان :

Field, H. and Prostov, E. — Archaeological investigations in Central Asia (= Ars Islamica V)
[1938]

بادداشتیای نصلی بکم

در باره طبقات اجتماعی شخصی چنانکه ازاوستا بدست میآید و در آن خصوصیات ایران غربی ظاهر نیست :

Benveniste, E. — Les classes sociales dans la tradition avestique
(= Journal Asitique, p 221), 1932

Geiger, A. — Die indoiranische Gesellschaftsordnung, Tübingen 1935
افوام ایرانی با وجود تحوالتی، که در فضای استپ دیده بودند، هنوز به کشاورزی میبرداختند. این مطلب در هر دوست ۱، ۱۲۵ و در گانها تأیید میشود. در برابر هر دوست ۲، ۴، که سکاهای غربی (اسکوٹها، سیت‌ها) را گله دار میدانند، و نه کشاورز، هر دوست ۵، ۵ آلات مقدسه آنها را خیش، بوغ، گلندگ، لاوک شرح میدهد.

(۱۰) مادها در « دوره تاریخی » هنوز خود را « اریائی » میخوانند (هر دوست ۶۲، VII). اریائی بصورت نام عمومی قبایل ایرانی در سنگنوشت‌های هخامنشی و در اوستا دیده میشود. قبایل هندی نیز خود را با همین نام میخوانند. در نزد قبایل هند و ژرمنی شرقی در فضای استپ نیز این نام رایج بود.

(۱۱) از نامگذاری‌های مخصوص مادی برای مشاغل دولتی (مثلاً « ساتراپ » خشتره پاون رجوع شود به

(Christensen, A. — HbAltW III, I, III, 3, 1, p 267)
استنباط میشود، که کوش در اداره دولت خود مادها را سرمتش قرار داده (پاچگیری)، موقعیت زجا، قصرهای سلطنتی وغیره). چنانکه میتوان در دوره کوش فرهنگ‌های مادی را کاملاً شخصی داد. فقط در این دوره « تقليدهای شرقی » غالباً عامدآ طرد شده. در باره شهرهای قدیمی منطقه ماد:

Herzfeld, E. — Arcaeoological history of Iran, London 1936

در باره کوچ‌نده صنعتگران و استادان آشوری به ماد:

Smith, S. — CAH III, p 131

در مورد قزوذ مردم بومی پیش از اریائیها بخصوص در طبقه مغان:

Nyberg, S. H. — Die Religionen des Alten Iran, dtsh. v. H. H.

[Schaedler] Leipzig 1938

(۱۲) یکی از دیکوهای فرورتیش، که در اوایل سلطنت داریوش ادعای تاج و تحت مادر را داشت، خود را هو خشتره نامید (داریوش، بیستون ۲۴۸)

(۱۳) چنانکه هر دوست میگوید (I, 103) تفکیک صنوف نظامی را بر حسب سلامهای مختلفه هو و خشتره برقرار کرده بود. همانطور که در آشور رسم بود:

داریوش یکم

Manitius, W. Das stehende Heer der Assyrerkönige und seine Organisation, Marburg 1915

Hunger, J. Heerwesen und Kriegsführung der Assyrer (=AO),
[Leipzig 1910]

همین تقصیمات صنفی بعدها در دولت پارسی جاری گردید.

(۱۴) تمایل نجیابی مادی نسبت به : کورش یاغی <— چنانکه> از پذیرش مادها در دستگاه دولتی کورش پیداست - تا کنون از نظر تاریخی مورد توجه نبوده . این مطلب برای درک موقوفیت کورش اهمیت زیادی دارد .

(۱۵) نخستین شاهدی ، که برای تقسیم دو تیره خاندان سلطنتی هخامنشی داریم ، داریوش ، بیستون ۱۲^{ff} میباشد . درباره تیره کورش ، خبری است ، که از منابع آشوری راجح به کورش یکم در دست است :

Weidner, E. F. Die älteste Nachricht über das persische Königs-haus [Archiv für Orientforschung VII) و همچنین :

Schaeder, H. H. OLZ XLI, 1938

Hinz, W. ZDMG 92, 1938

اگرچه در جزئیات بسیاری هنوز روشن نیست ، جای تردید نیست ، که تیره کورش در انشان - پرسومهش *Anshan-Parsumash* در قسمت شمال غربی فارس ممکن بوده . و همچنین مطمئناً میتوان قبول کرد ، که تیره اریه‌مرمنه در پشت پارس میزبانست . کتبه اریه‌مرمنه ^{۱۹۳۸} *Altpersische Inschriften* , Berlin Herzfeld - سنتگنوشقی است ، که بعد از باقی خار پدر این تیره در زمان خشایارشا یا بعد از او نوشته شده . درباره صحت یا عدم صحت آن از

Schaeder, H. H. -- SB Berlin Ak. 1931, 1935

Benveniste, E. Grammaire du vieux-persé (Meillet-Benveniste)
2 ed., Paris 1931

چنین مستفاد میشود ، که این کتبه قطعاً از اریه‌مرمنه نیست ، بلکه در زمانی تهیه شده . که آثار انحطاط در خط و زبان پارسی هخامنشی آغاز گردیده .

(۱۶) برای این وقفه تاریخی منبع اول « استوانه » نبوند است . واينکه در این استوانه ذکر شده ، که کورش گنجینه‌های سلطنتی مادی را به انشان منتقل کرده ، نمیتواند دلالت بر آن داشته باشد ، که هگستانه را آتش زده و بایخت را به فارس برده . کورش با سارگادی را ساخت ، ولی بایخت مادی را مرکز دولت نگهداشت . چنانکه اسناد

یادداشت‌های فصل یکم

اجراه ساختمان معبد یهود در آرشیو هگمنانه موجود است (عزرای VI, ۱۷)

۱۷) هر دوت ۷۵ ff, ۵۶, ۴۶ . همچنین استوانه نبونید و کتسبیاس.

— اظهار کورش درباره یونانیها : هر دوت ۱, ۱۵۳

۱۸) برنه رجوع شود به کتسبیاس ۴ ecl. Pers.

۱۹) در زمانیکه کورش بر ضد ایشتوو گوشورید ، بر سه تیره اصلی نجیابی پارس پاسارگادها ، ماراگی ها ، ماسپی ها حکومت داشت . داریوش یکم در نظام نوین خود پارس را با سه قبیله دیگر بهم منضم کرد . چون مقبره کورش بزرگ (کورش دوم) در پاسارگادی بناشد ، دلیل بر آن میتواند باشد ، که ارگ پاسارگادی را خود او بنایگرده . این ارگ در سیک هگمنانه ساخته شده :

Bissing, Fr. W. v. — Studien zur Kunst des Ostens (= Strzygowski zum 60. Geburtstag)

۲۰) در مورد لشکر کشی به بلخ و سرزمین سکاهای هر دوت ۱, ۱۵۳ . — اتحادیه

سکاهای هوم و روز کتسبیاس ۳, ۷ ecl. Pers. و همچنین

Junge, P. J. — Saka-Studien (= Klio Bd. XLI), Leipzig 1939

۲۱) لشکر کشی به بابل « روزنامه نبونید » و « استوانه کورش » در

Weissbach, — Keilschriften der Achämeniden, Leipzig 1911

Berossos fr. 53 تیول: نبونید در کرمان .

۲۲) کتسبیاس ۶f از لشکر کشی کورش بر علیه در یکی ها

Derbik, این کلمه نام توهینی است بمعنای « گاهما ». .

۲۳) دشمنانی ، که کورش در آخرین نبرد خود در تحقیب آنها بوده ، در سرحد هندوستان نبودند ، بلکه در قسمت جنوب شرقی دریا خزر اقامت داشتند . از هر دوت ۱, ۲۰۱ ff پیداست و توافق آن با ۵۵ Berossos fr. . — برای تعیین مکان چهارمین مقتول کورش :

Herrmann, A. — Alte Geographic des unteren Oxusgebietes, Berlin [1914]

۲۴) اگرچه از لشکر کشی کمبوچیه به شمال شرق خبر نداریم ، ولی در سه سال اول سلطنت او قبل از حمله به مصر میتوانیم ، چنگهای شمال شرقی را جا بدیم . چه در آغاز سلطنت داریوش این قسمت در حیطه تصرف او بود . Junge Saka-Studien . البته واضح است ، که اوین قدم کمبوچیه انتقام خون پدر و سرکوبی سکاهای است .

داریوش یکم

(۲۵) در مورد برادر کشی کمبوجیه : داریوش ، پیستون ۱۰ ، هردوت III,30
کتفی ماس ۱۰ ecl. Pers.

(۲۶) در بازه لشکر کشی به مصر هر دوت III, 1 ff با تمایلات کاملاً مصری نوشته شده . راجع به خیانت کاهن های مصری وضع خاص کاهن بزرگ نیث Neith سائیس Sais و دریاسالار مصری اوزا هورست قابل مطالعه است :

Posener, G. - Première domination perse en Egypte, Le Caire 1939
هـردوت ۶۴ مینویسد ، که کمبوجیه در مراجعت بوطن مرده و با گزارش داریوش ، پیستون ۱۰ مغایرت ندارد . آیا واقعاً حمات (درشام) آنجایست ، که کمبوجیه در آنجا مرده ؟ — نمیدانم . اینقدر واضح است ، که هیدمان محل مرگ او نبوده . و باز معلوم نیست ، که کمبوجیه چطور مرده . — خود کشی ؟ مراجعة شود به :

Schulze, W. - Kl. Schriften, 1933

(۲۸) در پرورش نجیبزادگان بارسی : هردوت ۱۳۶ I, ۹، کسنوفون ۳, ۹ و Anab. I, 2 Kyrop.

هـردوت ۲۰۹ میگوید ، که در موقع لشکر کشی کورش بطرف ماساگت ها داریوش در جدود پیست سال داشته و وارد خدمت سربازی شده بوده . تصویر داریوش را غالباً در نقش های پارسه می بینیم ، ولی صورت او بکلی خراب شده . در تالار بارعام سلطنتی تصویر بر جسته بسیار زیبائی است ، که از آن نیز تشابه زیادی با صورت واقعی او نباید انتظار داشت . بر عکس در بقایای شکسته یکی از ستون های کانال سوئز ، که در آن سرداریوش کامل نمانده ، ولی نیمرخ او بخوبی نمودار است ، تصویری باشباهت کامل یافت می شود . همچنین در مسکوکات او با وجود کوچکی مقامات صورت بسیار خوب شناخته می شود . پلورتاخ میگوید ، پارس ها یعنی کشیده کچ را زیبا میدانستند ، جه کورش دارای چیز بینی بوده است (Apophth. Cyr. ۱) . در نقوش بر جسته بارسی اقوام و ملل می بینیم ، که پارسها دارای یعنی کشیده منخفی بوده اند و در این زمینه با مادها فرق داشتند . این یعنی مخلوط نژادی شهابی - دیناری است با کمی اثر خونی مدیرانه ای . همین نیمرخ را امروز در مناطق زرمنی آلب ، در باور و در تیرل پیدا می کنیم .

(۳۰) بگفته هردوت ۱۳۹ III داریوش در مصر « نیزه دار » کمبوجیه بوده . Junge, P. J. --- Klio XXXIII, 1940 درباره این منصب رجوع شود به

یادداشت‌های فصل دوم

نخستین منبع این فصل گزارش مفصل دولتی داریوش یکم است در بیستون

Weissbach, F. H. --- Keilinschriften der Achämeniden, Leipzig
[1911]

برای وقایع او لیه دوره سلطنت، مرک کمپوجیه و تسلط من ها، که در سنگنوشت مختصر بیان شده، ظاهراً هردوت اخبار مستند و مطمئن دارد. برای دوره شورش ها چیزی بجز گزارش بیستون در دست نیست. چه در هیچیک از منابع دیگر راجح آبان‌سخنی در میان نیست. چون داریوش بخصوص روی حقیقت گزارش خود تکیه میکند - و چنانکه میدانیم، دروغ نتایج بزرگی بین ایرانیان بوده (هردوت ۱۳۸؛ I) رکوستروکسیون reconstruction تاریخی میتواند، از گزارش بیستون آغاز شود. - اوین تدقیق مهم درباره این وقایع را

Marquart, J. Untersuchungen zur Geschichte von Eran II - Philologus Suppl. X, 1), Leipzig 1905

کرده است. اشکال اصلی در مسئله زمان و تاریخ است، که فهم وقایع و ارزش گفته های داریوش با آن بستگی دارد. غالباً در حقیقت امرشک کرده اند، که همه این حوادث در پان سال تنها پیش آمده باشند. امروز با کارهای

Poebel, A AJSL LV, 1938 p 142 ff, 258 ff

Hinz, W. -- ZDMG 92, 1938 p 392 ff

میتوان گفت اشکالات بر طرف شده.

۱) گوهر امپراتوری بیان برده بوده ولایات بر سمت شناخته شده بود. این مطلب از داریوش، بیستون ۶۷ و هردوت ۱۱ f III معلوم است. در مورد بابل مدرک مستقیمی (Strassmaier, ZA IV, 1899) در دست نیست، که در آن برده « پادشاه بابل، پادشاه سرزمین ها » ذکر شده.

۲) موقعیت مذهب زرتشت در دولت هخامنشی هما تقدر که اهمیت دارد، بهمان اندازه نیز مورد بحث است. منز مطلب اینجا است، که آیا زرتشت معاصر این وقایع و در نتیجه داریوش یکم بیرون او بوده بانه. این « تز »، که ویشناسیه پدر داریوش

دادبوش بکم

یکم همان و یشتاپه حامی زرتشت میباشد ، مفصل تر از همه از طرف

Herzfeld, E. AMI, p 76 ff

مطالعه و تقویت شده و نیز

Hertel, J. Die Zeit Zoroasters, Leipzig 1924

Lehmann-Haupt, C. F. ... Wann lebte Zarathuštra? (= Oriental studies in honour of Parvy),
[Oxford 1934]

در مقابل این « تر » قدمت زبان و روابطی، که در گماشا وجود دارد، فرار گرفته:

Christensen, A. IIbAltW III, I, III, 3, 1, p 213

Nyberg, H. S. ... Die Religionen des Alten Iran, Leipzig 1938,
[p27 ff]

Meyer, Ed. Ursprung und Anfänge des Christentums II, Stuttgart 1921, p 71

به حال واضح مزدیسن باید قدیمتر از داربوش یکم باشد.

(۳) موقعیت من ها در تکامل مذهب زرتشت و اهمیت آنها را در ایران غربی در کتاب Nyberg ملاحظه کنید.

(۴) آریستوبول در (FGr Hist. fr. 51) ذکر میکند، که کمبوجیه تویلت مقبره کورش را، که از امکنه مقدسه ملی بوده ، به من ها سپرده . سختگیریهای مذهبی کمبوجیه در مصر اثر نفوذ مجدد مع ها است. چنانچه خشیاوش از نیز تکرار کرد.

هردوت 61 میتویسد، که او روز پس من (این اسم در نزد هردوت بصورت Patizeithes ضبط شده ، که در واقع شغل وی بوده . در این مورد رجوع شود به کلامه در RE) وقتیکه کمبوجیه به مصر میرفت ، « سر برست در بارشاهی » شد.

(۵) مبدأ طغیان وطن هخامنشی بود، چنانکه از داربوش ، بیستون ۱۱ و بدده میشود: گوماته از پیشواده در پای کوه از گدریش (پاسار گادی) برخاسته بود (همچین هردوت 61 III) . گوماته آنجا به قلعه سیکیوویش به مدد رفت ، داربوش ، بیستون ۳۱۸ . موقع جغرافیائی این قلمه را

Herzfeld, E. Archaeological history of Iran, London 1936 p 39

روشن کرده: همان سکوند نزدیک هرسین است در جنوب شرقی بیستون در کوههای جنوبی فلات نیسايه ، سر راه خرم آباد . - هردوت ۷۷ III، خواجگان - بر را « پردهدار سلطنتی » ذکر میکند . - تصویر بر جسته مغی از اطرافیان گوماته در مقبره او نقش شده .

بادداشتی از فصل دوم

(۶) گومنه در آغاز حکومت خود خدمت سربازی وظیفه را، که نتوالیسم ایران غربی بر آن بنا شده بود، و همچین باج دولتی را - برای مدت سه سال - حذف کرد (هردوت 67 III، 67). در گزارش داریوش، بیستون ۱۴۸ ذکر شده، که گومنه کاره *Kavra* (سپاه)، یعنی نجبای شمشیر را ازداشت زمین و رعایای سرباز محروم کرد و آیه ۵ نه *ayadana*، یعنی بناهای مقدس را خراب کرد. درباره آیه ۵ نه:

Erdmann, K. — Das iranische Feuerheiligtum, Leipzig 1914, pp [6, 70

(۷) اینکه هم پدر وهم پدر بزرگ داریوش هنگام جلوس وی به تخت زنده بودند: داریوش، شوش f

Scheil, — Inscriptions des Achéménides à Suse, Paris 1929
 (۸) نام هم قسمانی، که داریوش در بیستون ۶۸ ذکر میکند، کاملاً با آنچه هردوت 70 III، 70 میگوید، بر هم منطبق است. فقط یکی از آنها از هردوت آمده (کماندار، *Ashpachana*) Aspathimes است، که مادی است. هر چند هردوت 70 III، تصریح میکند، که داریوش از بارس برخاسته و پدرا و در آنجا حکومت میکرده، اما از داریوش، بیستون ۳۵ معلوم میشود، که وی شناسی در بر توه بوده است.

(۹) درباره اینکه «نایاب السلطنه» اور و پستنس نزد گومنه بوده و رهبران کاهنیای من در آنجا، در قلمه سیکیو و یوش بودند، داریوش، بیستون ۱۳۶: «دهم [ماه] با ۵۰ یادیش *Bavgayardis* بود، که من با چند مرد آن گومنه من و مردانی، که نزدیکترین پیروان او بودند، کشتم. »
 (۱۰) درباره موقعیت اتوسه رجوع شود به

Aischylos, — Persai, 150ff, 704 f

و هردوت 3 VII، و "Atossa" در RE. وهیجنن

Kornemann, E. — Grosse Frauen des Altertums, Leipzig 1942

درخصوص مقام بلند زن در نزد ایرانیان قدیم (چنانکه در گاتا نزه و ته اوشه زن گشتاپ حامی زرشت ذکر شده) دو ریشه دارد: یکی اینکه در نزد همه اقوام شمالی زن و مادر احترام فوق الماده‌گی داشته‌اند (زنان در «هنرهای تصویری» بارس قدیم نموده میشدند، بعکس تمام شرق، که هرگز زن را نمایش نمیدادند). و دیگر اینکه «حقوق مادری»، که در سنت دولتهای قدیم بخصوص عیلام متداول بود، در اینجا نیز نفوذ کرده:

داریوش یکم

König, F.W. -- Mutterrecht und Thronfolge im Alten Elam (= Fest-schr. Nationalbibliothek), Wien 1926

Koschaker, P. -- Fratriarchat, Hausgemeinschaft und Mutterrecht in Keilschrifttrechten (= ZA,XLI), 1933

Kornemann, E. -- Die Stellung der Frau in der vorgriechischen Mittelmeerkultur (= OA 4), 1927

... "Mutterrecht" (= RE Suppl. Bd VI)

Thiel, J. H. -- Zum vorgriechischen Mutterrecht (= Klio 24), [1931]

Bachofen -- Geisteserbe und die Keltenfrage (= Schriften der Albertus-Universität Königsberg, Geisteswiss. Reihe Bd 35), 1943

(یونگه دیگرتوانست ، از کتاب فوق استفاده کند)

۱) در مورد شخصیت دادرشی ساتراپ بلخ رجوع کنید به یادداشت همین فصل .

۱۲) هر تیه با اشاره‌نی ، که در داریوش ، بیستون § ۲۲ شده ، اهل گیشه دربارس است و از اینجهت از فنودالهای پارسی است . این شورش شورش Kaganaka خوزیها نبوده .

۱۳) درباره شورش فرورتیش ، داریوش ، بیستون § ۱۴ جون بسیاری از اینجاوی درباری ماد بدیبوسته بودند ، نشانه آن است ، که در واقع از خاندان دیکو میباشد . هردوت نام پادشاه‌مادی خشترینه را فراورتوتن Phraerotes (فرورتیش) ضبط کرده . یعنی منابع ایرانی او زیر فرورتیش را از دیکوهای میدانسته‌اند .

در مورد سوریه : آوره Avura . تاچنی پیش غالباً منطقه اسور Assur (آشور) تلقی میشده ، حال داریوش ، شوش ^{māt ebir nāri} متن بابلی ... « زمین‌ماواره‌النهر » مطلقاً سوریه است .

۱۴) تلفات دشمن رادر متون بابلی و ارامی داریم . موقع سر زمین ایزاله را Marquart طور عبدیلین تعیین کرده ، در شمال شرقی سوریه .

۱۵) محل قطعی شهر ماروش Mavrusv تولید اشکال میکند . (رجوع شود به Hinz , ZDMG 92, p 151) . بہر حال بعلت کمپنده باید در جلکه نیسا به جستجو شود . سر زمین Isidor Char., Mans. Parth. 5) Kampanda-Kambandene (بنام

پادداشت‌های فصل درم

سلسله کوههای کامپاندوس Kampandus شامل کوهستان غربی گذگاور میباشد .
۱۶) قلعه کاپش کاشن برخلاف عقیده هرتسفلد (Herzfeld, AMI, I p 84) همان
Kapisa در قندھار است .-- محل گندو توه *Gandutaw* (قرات کلمه مشکون است)
علوم نیست . بهر حال نمیتواند ، با گندو *Gandawa* چنانکه هر تسلیه نظر میدهد ،
یکی باشد .

۱۷) ساتراپ پادسی بلخ دادرش از خاندان هخامنشی است ، چه این ناحیه
همیشه با اعضاء خاندان سلطنتی اداره میشده . دادرش ساتراپ بلخ نباید با سردار
ارمنی بهمین نام اختیاه شود .

۱۸) هر کس منطقه « دروازه های کاسپی » را بشناسد -- در اینجا حدود سه های
بیش از اسلام بخوبی دیده میشوند -- وجاده هاد -- خراسان را دیده باشد ، شک نخواهد
داشت ، که ویشناسیه در خوارنه Choarene (خوار) : در مشرق « دروازه های کاسپی »
موقع گرفته بود . تعیین دقیقت محل ویشنوزاتیش ممکن نیست .

۱۹) برای تعیین محل کندر -- کندرش در نزدیکی قزوین رجوع کنید به
Justi; F. — GIPh II, p 429

۲۰) چنانکه کاوشهای Schmidt E. F. Schmidt نشان داده اند ، شهر قرون وسطایی ری
نزدیک تهران نیست ، بلکه بیشتر در مشرق ، در جنوب و راهیان ، شاید هم نزدیک
ایوان گی باشد .

۲۰) مجازات پیرحمانه فرورتیش و بعد از او چیسن تختمه ، که هر دو ادعای تاج
و تخت دیکوها را داشتند ، با اخلاق داریوش جور نماید و متعلق به قوانین مجازاتی
بیش از اربیاتها است . اگر داریوش در اجرای این مجازات مداخله نکرده ، برای آن
بوده ، که خطر دیکوها برای خاندان هخامنشی دراین موقع بینهایت بزرگ بوده .

۲۱) میدان این نبرد تاکون تحقیق معلوم نشده .
Justi, F., GIPh II, p 429
دو نقطه را در کنار دجله نام میبرد : جزیره این عمر و بتلیس ، که بدلا بیان نمیتواند ،
درست باشد . اگر فکر کیم ، که میان نبرد کندرش و زوزو ۱۴ روز بیشتر فاصله
نبوده ، پس دادرش بایستی از طرف جنوب شرقی از راه تبریز به ارمنستان حمله
کرده باشد .

۲۲) نبرد گاه رخه معقیده Harzfeld, E., AMI, I, p 86
بهبهان در سرحد فارس و خوزستان باشد . از آنجا که گوماته از آجایی ، که برخاسته
عنی پیشوی و اده ، باید ، پایتخت آنروزی پارس باشد ، پس باحتمال قوی این محل
میباشد ، با پاسار گادی تطبیق کند .

(۲۳) دو نبردگاه اخیر بطور قطع تاکنون تعیین نشده‌اند. بهر حال دو سردار لشکر بعد از آن دیگر باهم تلاقي نکردند.

(۲۴) اسه‌گرته Asagartia-Sagartoi، چون پایتحت آن از بیل ذکر شده، میتواند فقط آن قسمت از آشور باشد، که به ماد ملحق گردیده.

(۲۵) هر تسفلد پتی گربنه را در AMI VII، p 30 ff با بتگیر Bayir در شمال گرگان Hyrkania (یکی میداند. با این استدلال، که آتش نبرد از ناحیه گرگان تجاوز نکرده، ظاهراً قابل قبول نیست.

(۲۶) در تعیین محل تاروهه طارم و پرگه Parga-Forg رجوع شود به Herzfeld; AMI و Marquart.

(۲۷) درباره تفکیک ناحیه شرقی از پارس، که در زمان کورش به پارس ملحق شده بود، و پایتحت آن بدون شک هوودیچه بوده، رجوع شود Hinz و در مقابل آن Herzfeld.

(۲۸) چنانکه، پلوتارخ Apophth. Dar. 1 مینویسد، داریوش خود بربان رانده، که در این نبردها و مخاطرات برپوش یافته. فکر یک چنین کزارشی، چنانکه داریوش ترتیب داده، برای دنیای جنوب بکلی بیگانه است. آنچه سلاطین شرق قلیم میتوشتند، جز تجلیل کارها و عظمت در بار خودشان چیز دیگری نبوده. سالنامه‌های پادشاهان ختنی فقط با نوشه‌های معمولی شرق قدیم فرق دارند (طبقه فرمانروای ختنی هند و ژرمنی بوده!)، ولی برای عموم ترتیب داده نشده‌اند. اعلامیه داریوش یکم فقط میتواند، با « فرمان شاهانه res gestae » قیص روم اگوستوس (اگوست) مقابله شود. از اینجهت میتوانیم، این فکر را فکر شماری بدانیم.

(۲۹) در مرور محل نیسا یه ... یو : Nisaion Pedion (استر ابون f. 13; XII, 11؛ دیبور XVII, 13 اریان Arrianos؛ قرن دوم میلادی)؛ VII, 13؛

Hrzfeld، Am Tor von Asien, Berlin 1920, p 35 و همچنین J. Marquart (Bazastanae) (« خداستان »)، بو : Bagistanon (دیبور 13 II، امروز Behistun بیستون در مشرق کرمانشاه واقع است.

(۳۰) مدتی بهناحق در این تردید میشد، که داریوش برای نخینی بار (داریوش، بیستون § ۷۰) نوشه‌های در خط و زبان اریائی ترتیب داده. استدلال مدعان مستگنوشت‌های کوتاه کورش در بازار گادی بودند. اگرچه اینها به کورش بزرگ مر بوطاورد

یادداشت‌های نصل دوم

ولی امروز مسلم است، که بعد از کورش و باحتلال قوی دور دوره داریوش تقریباً کرده‌اند.— در مورد رونوشتی‌های متعددی، که در السنة دیگر از روی کتیبه بیستون تهیه شده، تا اقام دولت جهانی همه به گزارش داریوش شاه آشنا شوند، رجوع کنید به Meyer, Ed. — *Der Papyrusfund von Elephantine*, Leipzig 1912.

[p 99 ff

(۳۱) پیکار با دروغ و گول، نمایش همه زشته‌ها و بدیهای، درنهاد اریانی وجود دارد، ولی تنافض میان خوب و بد، روشن و تاریک، که برتصور جهانی اریانی مسلط است، قطعاً با تلاقی و شناخت سرزمین‌ها و مردم چنوبی پیشتر شده. تأیید این طرز فکر ایرانی را نه تنها در اوستا

Güntert, H. — *Der arische Weltkönig und Heiland*, Halle 1923

Lommel, H. — *Der Arische Kriegsgott*, Frankfurt 1939

و در کتاب Nyberg، که فوقاً اشاره شده بیشینم، بلکه در مورد پارس‌ها هر دو ت ۱۳۸ نیز متنه کر شده.... صحنه تیرک و واگذاری قدرت میان خدا و شاه را

Erdmann, Kurt. — *Forschung und Fortschritte* 18, 1942 Nr. 21

22 p 209—211

اگر چه برای دوره ساسانی تنظیم کرده، ولی برای ازمنه کهنه‌تری نیز معتبر است. (۳۲) باید روشن بود، که اصطلاحات مذهبی ستگنوه شاهی هخامنشی عموماً مطالب محسوس سیاسی هستند.

(۳۳) در مورد اینکه در نزد ایرانیان شاهی موهبت خدائی است و داریوش براین مطلب تکه می‌کند، باید گفت، که از قدیم، حتی از دوره مادی، وجود داشته:

Schaeder, H. II. — *Das persische Weltreich*, Breslau 1941

(رجوع کنید به یادداشت ۳ مقدمه !)

یادداشت‌های فصل سوم

منابع اصلی سالهای سازنده‌گی سلطنت داریوش یکم عبارتند از :

Weissbach, F. H. -- Keilschriften der Achämeniden; Leipzig 1911
Scheil, V. -- Inscriptions des Achéménides à Suse (=MMAPIXXI),
Paris 1929

و همچنین MMAPIXXIV

Herzfeld, E. -- Altpersische Inschriften, Berlin 1938

باقیای بناهای پارسه

Jacoby, F. -- RE Suppl. II "Herodotos"

Pohlenz, M. -- Herodot, Leipzig 1937

مهتر از همه برای بناهای دولتی :

Meyer, Ed. -- GdA IV², 1

و مکمل آن

Christensen, A. -- HbAltW III, I, III, 3, 1 p 252 ff

Junge, P. J. -- Die Völker des altpersischen Weltreiches

-- Hazaraptis (=Klio XXXIII), 1940 p 13 ff

-- Satarapie und Natio I (=Klio XXXIV), 1941

(۱) اینکه هگمتانه (همدان) در دوره کورش باختت بوده، از وجود آرشیو سلطنتی کورش در آنجا (عزرا ۱ VI) معلوم است و همچنین هر دو دوت ۱:۱۵۳، که مینویسد، کورش بس از جنگ با گریوسوس به هگمتانه «مراجعت» کرد و گریوسوس در دربار شاهی ساند نزدیک همدان (کتسیاس ۴ ecl Pers). کورش در وطن خود درباری در پاسارگادی بنا کرد، ولی این بنا جای هگمتانه را نگرفت. — قبول این مطلب، که در تمام سلطنت داریوش شوش باختت بوده، صحیح نیست. داریوش قصر شوش را در او اخر زندگی خود ساخت. ما هیچگونه دلیلی در دست نداریم، که هخامنشی‌های قبل از داریوش شوش را باختت قرار داده باشند. در استوانه نبو نید مینویسد، که در موقع تصرف هگمتانه گنجینه‌های شاهی را به انسان بردنده و نه به شوش. درحالیکه بابلی‌ها شوش را بهتر می‌شناختند.

بادداشت‌های فصل سوم

۲) کورش در مورد نگهداری و تقویت خون پارسی : هر دو ت 122، IX عدم محدودیت مادها در سلطنت کورش از اینجا بیداست ، که هارپاگوس و مازارس از عملیات بزرگ نظامی سر برستی میکنند (هر دو ت 162، I، 80، 156؛ در صورتی که تنها پارسی نبی ، که فرماندهی داشته ، آنهم در قلمه ساردس ، تابالوس بوده .
۳) تفکیک ولایت کرمان در اوایل سلطنت داریوش

Kiessling, M. — Zur Geschichte der ersten Regierungsjahre des Darius Hystaspes, Leipzig 1900 p 53 ff

بغوی نشان داده . هیچین در سکونت داریوش ، شوش ۳۵ f L. ۳۵ برای اولین پار (کتبیس) Karmanioi = *dahyacust Karmawna* دیده میشود .
چنانکه نقش آپه‌دانه در پارسه نشان میدهند ، نجیاب پارسی ، مادی ، خوزی با هدایاتی از قبیل اسب ، عрабه و لباس و غیره بدر گاه میروند ، در حالیکه مادها و خوزیها علاوه بر این بصورت باج برداز نیز ترسیم شده‌اند .

۴) پارسه (پرسه بولیس) را یونانیها در حمله اسکندر درست شناختند . و یکی از بزرگترین منابعی است ، که ما برای تاریخ داریوش یکم در دست داریم .

Sarre-Herzfeld, — Iranische Felsreliefs, Berlin 1915

Herzfeld, E. — AMI, I

مؤسسه شرقی شیکاگو Oriental Institute Chicago هنوز مطالعات خود را منتشر نکرده . در مورد اینکه داریوش در جزئیات ساختمان قصر نظر داشته و رسیدگی میکرده : داریوش ، پرسپولیس f

۵) برای مقایسه و تشخیص نام شهرها و ولایات ایران

Korneemann, E. — Alexandergeschichte und König Ptolemaios, Leipzig 1935
و هیچین p 79 ff Herzfeld, AMI, I

۶) داستان اوروپتس راهر دو ت 120 ff III، نقل میکنند و چون موضوع شورشی در کار نبوده ، داریوش از آن ذکر نکرده ؛ و چون در منطقه‌ی بیش چشم هر دو ت اتفاق افتاده ، میتوانیم ، بخوبی باور داشته باشیم . بهر حال مسلم اینست ، که بمجرد اینکه سلطنت داریوش استوار گردید ، اوروپتس کشته شد . اینکه شکستن بیان شاهانه از جرم‌های بزرگ شناخته میشده ، از حس قوی عدالت پارسی دیده میشود (هر دو ت VII، 149؛ V، 25؛ I، 137). و نیز داریوش ، نقش رستم b) . عکس این مطلب یعنی اگر شاه قولی ، که داده ، و فانکند ، موجب طغیان و جریحه دار شدن شرافت ساتراپ

داریوش بکم

میشود : بگه بو خشه با ارته خشنه (اردشیر) یکم برای « سر » ایناروس Inaros میجنگید (کتسیاس ecl. Pers. 33 ff .).

۷) درباره مناسبات ایران و هند قبل از داریوش و همچنین بعد از او ارتباطات ماقبل تاریخی بسیار مهم‌اند . همچنین کتسیاس و مورخین اسکندر :

Breloer, B. — *Alexanders Bund mit Poros. Indien von Dareios bis*

Sandrokotos, Leipzig 1941

۸) درباره اسکولاس : هر دو ۴۴، IV. اسکولاکس شخصاً نیز سفر نامه‌ئی

تنظيم کرد :

Müller, — *Geogr. Graec. min. I, pXXXIV*

Meyer, Ed. — *GdA, IV², 1, p 93 f*

۹) مناطق شرقی می ، که داریوش در دست داشت از داریوش ، بیستون ۶ نمودار است: بلخ (باخترش) ، هرات (هر بوه) ، رخچ (هر ووتیش) ، مکران (مکه) ، قندهار (گنداره) و تندکوش . این نواحی را کوش جزء کشور خود گرده بود . ناحیه هند (هندوش ، سند) ، که شامل تمام حوزه رود سند است و راههای آن از قندهار و تونگ خمیر و از راه تونگ بولان با رخچ مر بوط است . هند اوین بار در سنجگوشت پارسه داریوش ، پرسپولیس ۲۰، ۹ e ذکر شده . آیا داریوش شخصاً فرماندهی شکر کشی هند را دارا بود ؟ — معلوم نیست .

۱۰) تاکنون تأثیر وحشمالی در بنای دولت پارسی ، چنانکه باید مطالعه نشده :

Wüst, W. — *Das Reich: Gedanke und Wirklichkeit bei den alten Ariern, München Hochschulrede, 1937*

Indogermanisches Enkenntnis (= Rektoratsrede), München 1942

Galling, K. — *Syrien in der Politik der Achämeniden (= AO, 36, [H. 3/4*

Schmökel, H. — *Die ersten Arier im Alten Orient, Leipzig 1938*

۱۱) درباره تشکیلات ساخت دولتی پارسی و تکیه آن بر سلسله مراتب اداری

Eilers, W. — *Iranische Beamennamen in Keilschriftlicher Überlieferung, Leipzig 1940*

۱۲) نظریابی تجدید نظر در مالیات را دیو کاسیان Dioctetian (۲۸۴- ۳۰۵)

بتقلید دولت پارسی معمول داشت و برای نیز او نظام مالیاتی مستله اصلی تشکیلاتی دولتی بود . رجوع شود به

باداشتی‌ای فصل سوم

Kornemann, E. — Röm. Gesch. II, Leipzig 1940, p 398 ff
 (۱۳) موقعیت خاص‌هم بیانان داریوش دره‌ها دیده میشود: ویانه، گویرووه،
 بگه رو خشنه، ویدرنه — که پسر او اول فرمانده سپاه آسیای صغیر و بعد در هنکام
 لشکر کشی خشنه بارشا به یونان هزار بد بود، نام او از اینجهت شاید، در نزد یونانیها
 تکرار نشده، که محل مأموریت او دور از یونان بوده. بادشاهان بعدی ارمنستان از
 اولاد او هستند (مراجعه شود به ۳۰ GdA IV⁸, 1, p 30 Meyer, Ed. —). ثابت کسی
 که یونانیها اصلاح بکرده‌اند، اردومنش است. شاید هم اردومنش در شرق کشور
 ساکن بوده.

(۱۴) جامعیت ادعای سلطنت داریوش — چنان‌که کورش نیز مانند شاهان آشور
 (استوانه کورش !) میکرد — همانطور که از سنگ‌نوشت داریوش، شوش ۱۵ f, L 1
 (Scheil 1) و داریوش، شوش ۸ (Scheil) «بادشاه همه خالک» و «بادشاه این
 زمین پهناور»، «بادشاه سر زمین‌ها و تیره‌ها» بر می‌آید، علاوه‌بر معنای بوده، که یونانیها
 میگفتند: Basileia tes Asias «سلطنت آسیا». مناطق خارج از آسیا — باستان مصر،
 که جزء مشرق زمین محسوب میشده — در ردیف «پیش میدان» مملکت بشمار میرفتد.
 کلمه بومی *bumi*، زمین، بوم، معنای جغرافیائی نیامده، بلکه سر زمین مسکون و
 مزروع و فضای حیاتی بمعنای بسیط خود بوده. رجوع شود به

Wüst, W. — WZKM 47, p 135 f

بر طبق همین معنی خشنه بارشا پس از شکستی، که در اروپا در سال ۴۸۰/۷۹ داد، در
 «فکر دولت» و «ماهیت ادعای سلطنت» وی تغیری حاصل نشد. چرا که «سلطنت
 آسیا» بجا مانده بود.

اسکندر اول کسی بود، که برای «فکر دولت» قالب بزرگ بسطی ترتیب
 داد. در شرق قدیم «سلطنت جهانی» بجز غلو در خودستانی چیز دیگری نبوده.
 اما ادعای سلطنت بادشاهان هخامنشی از نهاد اریانی و موقعیت روحی و اخلاقی نزاد
 شمالي سرچشم میگردد (مراجعه شود به ۱۴۵, 135 Wüst, W. — WZKM 47, pp 135, 145
 که بیشتر از نظر زبانشناسی مطالعه شده).

(۱۵) درباره لشکر کشی داریوش به شمال شرق:

Herrmann, A. — Die Saken und der Skythenzug des Dareios(= Fest-
 schr. Oppenheim 1934), p 157 ff

Poebel, A. — AJSL LV, 1938, p 293 ff

Hinz, W. — ZDMG 93, 1939, p 364 ff

داریوش یکم

Junge, P. J. Saka-Studien, p 60 ff

Weissbach, F. H. ZA, NF XII, p 53 ff

اسکو نخه، چنانکه از تصویر بر جسته او در بیستون پیدا شد، از سکاهای تیز خود میباشد. «**ماساگت**» تقریباً معادل همین معنی است. درباره بندا-اسکندر، استحکامات دشتهای شمال شرقی او، که احتیاج بیسک مطالعه دقیق و فوری دارد، رجوع کنند به

Thompson, J. S. Geological evidence for ancient civilisation

on the Gurgan plain (= BAIIAA, V), 1938

[p 193 ff

(۱۶) از آنجاکه فرآده در مر و، که در همان آغاز شورش خود منکوب شد، طبق کتبیه بیستون در اوخر کار باسارت در آمد و تصویر وی بعد از دیگران و مستقیماً پیش از اسکو نخه نقش شده، میتوان چنین استبطاط کرد، که اسکو نخه نزد سکاهای ^{گز} پیخته بوده و در آنجا دستگیر شده. توجه مقتولین و اسرای زیاد در جنگ با اسکو نخه در همین مطلب گنجیده. مطالعی، که بعداً بر دیواره بیستون افزوده‌اند - چون ترجمه بر زبانهای دیگر ندارد - در آنجا کشتگان و اسرای چنگهای مر و سکانی را باهم جمع کرده‌اند: یعنی ۵۵۰۰۰ کشت و ۶۵۰۰ اسیر. این ارقام برای مر و تنها قابل قبول نیستند.

(۱۷) موقعیت سکاهای تیز خود (تیگره خوده = ماساگت) بصورت ابیاع دولت هخامنشی و سکاهای هوم ورز، بصورت متعدد دولتی، از تصاویر قصر پادشاه پیدا شد. مثال زنده برای مخاطره‌می، که داریوش از طرف سکاهای مشاهده می‌کرد و هم خود را مصروف آن قسمت میداشت، سیل هجومی است، که در سال ۱۳۰ پیش از مبدأ تاریخ بر دولت اشکانی فرموده بود.

(۱۸) الواح ساختمان اپهادانه (تالار ستون دار) پارسه و قصر جدید هشتگرمه‌انه:

Heizfeld, E. Altpersische Inschriften

(۱۹) در باره ملاقات اوزا-هورسنت در دربار داریوش رجوع کنید به کتبیه کاهن مصری

Posener - Première domination perse en Egypte, Le Caire 1936,

[p 22

در مورد بخششی، که داریوش برای آپیس جدید کرده بود:

Polayain VII, 11, 7

(۲۰) اهمیت مصر برای نقشه‌های تشکیلاتی داریوش از استفاده از افکار مصری

باداشتهای نصل سوم

دیده میشود . مهمترین نکته تشکیلات مرکزی دیوانی است ، که در عین حال خزانه دولتی و محل اداره مسئول آن است و « کاخ سفید » همچیس سرمشق آن بوده . مطالعات و اطلاعات داریوش در این زمینه از تکیههای معلوم نمیشود، که از او زاهور است، دردی ، که این اطلاعات را در دسترس وی گذاشت ، باقیمانده . از سال سوم سلطنت داریوش تدوین قوانین مدنی مصر شروع شد و تا سال ۵۰۳ ادامه داشت :

Spigelberg -- Die sogenannte demotische Chronik von Paris,
[1914]

Meyer, Ed. -- Kl. Schriften II, p 49 ff

Olmstead -- ASJSL, I, p 247 ff

در مورد سنن مصری درباره داریوش : ۹۵ . Diodoros 1, ۹۵ . در مورد درآمدهای

دریاچه هریس : هر دو ۹۱

(۲۱) داریوش اقدامات نخود را خوب بینداخته . این مطلب از هیئت اکتشافی کشیرانی ، که خشیدارشاگردا کرد از این فرستاده بود ، معلوم نمیشود . در باره ساختمان کانال رجوع شود به نوشته سقونی ، که در کنار کانال کشف شده . متأسفانه از این سنگنوش قطعاتی بیشتر نمانده است . — اهمیت ناوگان گنجینی — و بعدها ناوگان کیلیکی ، قبرسی مصری و بیرونی . برای ملت او بخصوص از عدم تحریبات دریانی و دور از دریا ماندن ایرانیها مسلم بود :

Schultze, E. Meeresscheue und Seetüchtige Völker, Stuttgart
[1937, p 28 ff]

Köster, A. -- Das Antike Seewesen, Berlin 1923

Delattre, A. J. Une flotte de Sanachérib sur le Golf Persique
(Revue des questions historiques 52,
[1892, p 199])

Salonen, A. -- Die Wasserfaherzeuge in Babylonien (Stud. Ori.
[8, 4, 1939])

در باره ناوگان اسکندر ، که يك قسمت آن از راه خشکی ، از بینیه بخلیج فارس حمل شده ، رجوع شود به Curtius X, 1, 19 Aristobul fr. 40 f

Kornemann, E. -- Die letzten Ziele der Politik Alexanders d. Gr.
[(Klio XVI, 1920, p 219 f)

داریوش یکم

در مورد قصر تائو که : ۳، ۳ Strabon XV، و همچنین

Weissbach, F.H. RE II, R. 8, 2247 f

(۲۲) توسعه پایه‌های ملی در سلطنت داریوش از مناصب بزرگی پیداست، که غیر پارس‌ها نیز اشغال می‌کردند، مانند اسپهچنه، که هردوت اورا بلطف از هم‌قسان داریوش دانسته، و بعدها آجودان اول (کماندار شاه) شده است و همچنین هزار بد (صدراعظم) سالهای آخر داریوش او را سوره Artasyras.

یادداشت‌های فصل پنجم

بزدگترین منبع برای منابع داریوش با فضای هلنی وجزئیات و مقدرات آن هردوت میباشد. جهت منابع این دوره از تاریخ یونان رجوع نکند به

Meyer, Ed. — GdA III^a, p 202 ff; IV^b, p 221 ff

از عملیات و اقدامات داریوش آندری در نقش سکی، در داخله ساخته‌انها و کنیه‌ها باقی‌مانده، که از همه مهمتر سنگنوشت نقش رسم (NR) است. غالباً منابع یونانی با آن تطبیق میکنند. متأسف، که تاکنون در دسترس بوده، از چشم یونانی حوادث و قایع خارجی را دیده‌اند. وقصد ما بعکس است. ما میخواهیم، داریوش و آثار او را از نظر خود او بینم. اشتباه است، اگر ما آریستوکراسی کم و بیش بین‌المللی آن‌زمان را «هلاس» بخوانیم. تنها برداختن به این آریستوکراسی‌ها اهمیت روحی و ملی هلاس را تکافو نمیکند و حتی بجایی میکشاند، که از نظر یونانی ممکن است، دشتمان تلقی شود. اما از نظر داریوش یونان‌هیین آریستوکراسی است بعلاوه کاسپها و کاسپ‌منشها تراکیه و سواحل آسیای صغیر، که مدتها بود بغلط در تاریخ بنام «ملت قهرمان» شناخته شده بودند.

(۱) هلن‌ها را در سالی‌ای اول سلطنت داریوش در دربار ایران نیشناختند، چنان‌که از هردوت ۱۴۰ و III^c و ۱۰۵^d و V^e پیداست. آشنازی داریوش با هلن‌ها را از تاریخ طبیب یونانی ذموم کندس Demokedes میتوان دید: هردوت ۱۲۹ ff.

(۲) درباره موقعیت کلیکه در دولت پارسی

Erzen, A. — Kilikien bis zur Ende der Perserherrschaft, Leipzig
[1940]

(۳) در مردم جیباره یونانی: RE Suppl. VII “Tyrannis”

(۴) جوینسکان و خبرگیران پارسی در فضای هلنی: هردوت III, 134 ff.

همچنین داریوش در تراکیه کسانی برای کسب اطلاعات فرستاد، و این عمل از مقدمات لشکر کشی به نواحی اسکوثرها بود.

- ۵) رفتار داریوش با مناطقی، که تازه در نظر گاه خود کشف میکند، نشان میدهد، که نظریه دولتی اوجه بوده: تصرف فقط در مورد انجام میکرید، که احتیاجات نظامی یا اقتصادی ایجاد نکنند. والا - چنانکه در فضای یونانی یا قرتاجه کرد - سعی میورزد، حدود خود را نگهدارد و با وسائل غیرمستقیم کاری کند، آنکه برای نظم دولت جهانی او مفید باشد. پس از کورش فاتح داریوش نظم آفرین موقعیت ملت خود را مستحکم کرد و به قالب پریزی مملکت برداخت.
- ۶) درباره موقعیت رُؤوف پلیتیک ایران و ایران در سیاست دولت:

- 7) از لشکر کشی بطرف اسکوثرها خبر مستقیمی از منابع باورسی بهانه نیست. اما نتایج این لشکر کشی در اسمی ممالک، داریوش، نقش رسمی Δ ، دیده میشود. کشورهایی، که به تبعیت دولت داریوش درآمده‌اند: ۱. یونانکه بر *Yannae takabara* (یونانیان سپر بر، سپردار) = مناطق هلنی ثرا کیه، ۲. اسکوودره *Skudra* = تراکیه، ۳. سکاهای آنطراف دریا = اسکوثرها (سیت‌ها). در نقش بر جسته صورت آنها دیده میشود و اسکوثرها «متعدد» دولت شناخته میشوند.
- 8) سعی اسکوثرها را در تشکیل یک اتحادیه ضد پارسی هردوت شرح میدهد: هردوت ff ۱۱۸، ۱۰۲، ۱۱۸ ff. در مرور قلع و قمع گت‌ها و تیزه‌های دیگر تراکیه هردوت ff ۹۳. لشکر کشی بطرف اسکوثرها مانند لشکر کشی‌های شارل دوازدهم سوئس لشکر کشی رمانیک نبوده و خود از تعداد زمان مراجعت به دو ماه پیداست (هردوت ۹۸).
- 9) هردوت نام سردار داریوش را مگابازوس *Megabazos* نسبت کرده. از هردوت ff ۱۴۳ چیز بر می‌آید، که یکی از شش نفره‌های سران داریوش مقصود است، که همان بگه بوخشه باشد.
- 10) موقعیت خاص ارتهنه در خاندان هخامنشی از همانکنی است، که او بادر خود داریوش داشته و مثال‌های دیگر بخوبی نشان میدهد، که برادران شاه به وجوده مناسب شامخی در دولت نداشته‌اند، اگرچه سارابی‌های بزرگی هم بآنها سپرده شده بوده. وجود کنید ff ۱۰, ۹ آتنفس (ویناه) *Trogus (Justin)* II. اوتانفس (ویناه) فرماندهی سپاه آسیای صغیر پسر قاضی‌ئی بنام سیسامس *Sisanes* همان هیئت و پدر زن داریوش است و در واقع پسر ثوخره *Thuchhra* میباشد. هردوت درباره بدر او اشتباه کرده.
- 11) اینکه داریوش باستی نقشهٔ فلیی برای فتح یونان طرح کرده باشد، نمیتواند

بادداشت‌های فصل سوم

با سیاست هلنی او تطبیق کند :

Wilcken, U. *Griechische Geschichte* München 1931, p 98

۱۲) در پرسی Persai اشیل Aischylos نظم داریوش و نجای اریانی مکرراً
منظور میرسد و حتی از « خواهران بونان و ایران » صحبت می‌شود (۱۸۱ ff).
هیچین مراجعه شود به

Neuhardt, W. *Das Bild des Herrschers in der griechischen Dichtung*, Berlin 1940

پادشاهیان افسل پنجم

منابع این فصل، تا آنجا که بدوره زندگی داریوش رجوع میشود، سنگوشت‌ها هستند، بخصوص شوش و نقش رستم ۱— و همچین نقش بر جسته همان دوره. از طرف یونان هردوت منبع اصلی است. برای زمان بعد از داریوش، که در اینجا همچنان از آن یاد میکنیم، بعضی کتبی‌ها بخصوص مسکوکات و آثار کوچک دیگری در اختیار داریم. و باز منابع یونانی بما کمک میکنند. بعلاوه کتبی، که در مقدمه این پادشاهیان ذکر کرده‌اند.

Breve, H. — Das Alexanderreich auf prosopographischer Grundlage,
I-II, München 1926

(۱) درمورد مقبره داریوش از جمله در

Sarre-Herzfeld, Iranische Felsreliefs, Berlin 1910

تصویر VI. این بنا قبلاً از شورش ایونی‌ها تمام شده بود، ذیرا در نقش دومی، که بعداً کنده شده، برای اوین بار صورت یکی از مردم **گاریه** دیده میشود. در تصویر سوم همین کتاب مقبره‌ئی است، که از همه بهتر مانده است و کالاشبیه به مقبره داریوش میباشد. شاید «دخنه» خشنه‌یارشا باشد.

(۲) از «مداداک» ساخته‌انی، که از داریوش پیدا شده، معلوم میشود، که همگنی‌هه نیز پایتحت بوده.

(۳) در داریوش، شوش، داریوش از تمیز استحکامات و بناهای قدیم سخن میگوید. درمورد کوچاندن اهالی میلت به آنها در ساحل خلیج: هردوت VI, 20 درمنطقه آردریکا Eretrea در خوزستان، — که

استخراج نفت در آنجا انصصار شاه بوده: هردوت 19, VI.

مرک پدر و مادر داریوش: گتسیاس 15 ecl. Pers.

درومورد جاده‌های دولتی و چاپارها:

Meyer, Ed. — GdA, IV², 1, p 61 f

Kornemann, E. — RE „Postwesen“

(۴) تأثیر و اهیبت ملکه اتوسه:

داریوش یکم

Kornemann, E. — Die Frauen des Altertums, Leipzig 1942, p 47 ff

خشه بارشا « زیباترین مرد آسیا » : هر دوت 187 VII.

- (۵) اخبار یونانی بخوبی نشان میدهند، که داریوش تاچه حدی تو انسنه با سمشقی،
که خود بوده است، به مملک جهان نشان دهد، که سلطنت حقیقی اریانی چیست.
(۶) « سازمان متقاضن » دولتی، که در آن مناسب پائین از روی مناسب بالا تنظیم
شده اند :

Eilers, W. — Altiranische Beamtennamen in keilschriftlicher Über-
erlieferung, Leizig 1941, p73

۷) کلمه های ایرانی در همه سازمانها وجود داشتهند :

Meyer, Ed. — GdA, IV², 1, p 49

. (۸) شورای نجباء : هر دوت 53 IV, 8, 53؛ عزرا 1, 7, 28.

در مورد حضور مرتب نجباء در دربار : گستاخون و فون Kyrop. VIII, 1, 6 ff

(۹) راجع به نبرد ماراثون و اهمیت آن از نظر تاریخ نظامی :

Kromayer, Joh. — Antike Schlachtfelder IV, p 1ff

- (۱۰) شورشی، که ماسپیستس شهر بان بلخ و برادر خشنه بارشا بر علیه خود کامگیهای
برادر آغاز کرد : هر دوت 108 ff IX. شرح قابل قبول قتل خشنه بارشا :

Trogus (Justin) III, 1

Meyer, Ed.— GdA IV², 1, p 551

- (۱۱) راجع به « صلح شاهانه » (صلح آنتالکیداس Antalkidas) : گستاخون

Hell. V, 1, 6, 25 . 31

- (۱۲) شخصیت اردشیر سوم « او خوس » تاکنون، چنانکه باید، شناخته
نشده. مدارک باستانشناسی بخوبی نشان داده اند، که اردشیر سوم از همه اختلاف داریوش
لا یقین بوده.

- (۱۳) تمویض لباس در زمان اردشیر یکم (هر دوت 52 VII, 5 و 135 I). پوشیدن
لباس قدیم در زمان اردشیر سوم همانجا.

- (۱۴) در دولت اشکانی میراث زنده داریوش پیداست. بخصوص در نزد مهرداد یکم
واردوان سوم چنانکه آخری یکی از سران خود را نیز داریوش نامیده. در آغاز دولت
ساسانی نظام اداری داریوش با نهایت وضوح در سکونوشت های کعبه فرزش و قش
رستم دیده میشود. در مورد تقلید یونانها از مؤسسات دولتی مصری و ایرانی :

Rostovtzeff, M. I. —Foundation of social and economic life in Egypt
in hellenistic times (= Journ. of Egypt.

بادداشت‌های فصل پنجم

Archaeology VI, 1920, p 191)

Social and econ. history of the hellenistic

World I-III, 1941

در مورد تأثیر تشکیلات در دولت رومی از جمله :

Kornemann, E. --- Römische Geschichte II, Leipzig 1940, p 424ff

بخصوص دیوکلیان مستقیماً از بقایای تشکیلات دولت هخامنشی استفاده میکرده

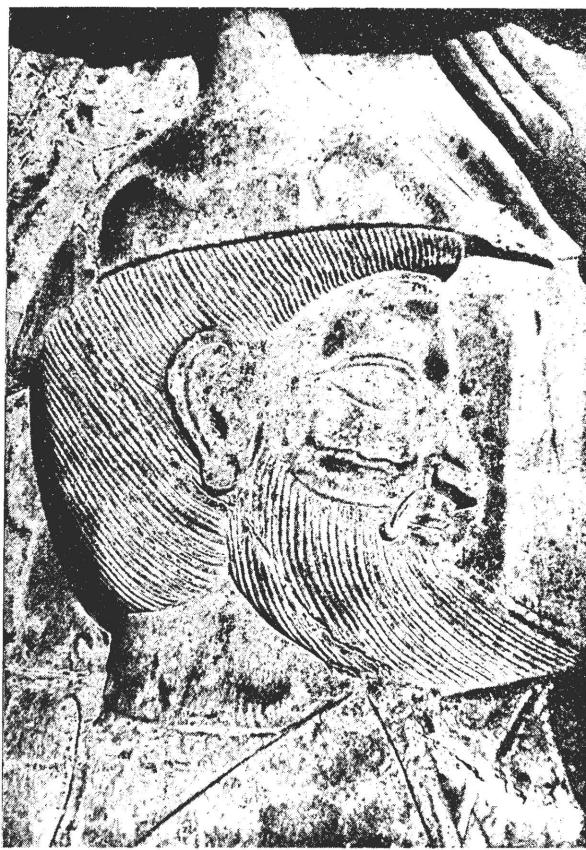
(در کتاب فوق ff (p 398 .

«...اگر تو بیندیشی ، زمینه‌ایی ، که داریوش شاه دارد
چقدر است ، پس به پیکره هائی بنگر ، که تخت را (بدوش)
مبیرونند ...»
داریوش سنگنوشت نقش‌رسنم



مصری
لودی
بابلی

سکائی
عرب
هلنی آسیای صغیر



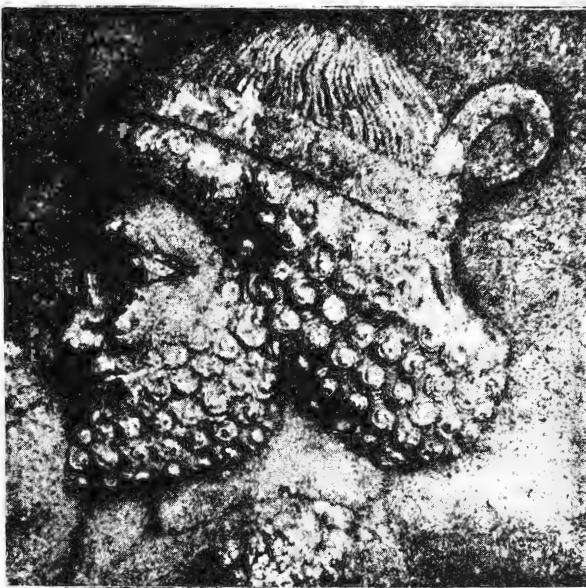
از هلنی های ترا کیه



هندی



مادی



خوزی
(عیلامی)

فهرست عجمی

(منظاب و اعلام)

ان فهرست برای من کتاب است از باداشتها فقط کلمات مهم اختیار شده اند

- | | |
|--|------------------------------------|
| آرشهیو سلطنتی : ۱۹۸ | آپنین (کوه) : ۹ |
| آرگوس : ۱۵۸ | آبی لون : ۱۶۴، ۱۵۶، ۱۳۸ |
| آرواندس (ساترپ مصر) : ۱۰۳، ۴۷ | آپسی (گاو) : ۲۰۰-۱۰۴، ۴۷ |
| ۱۲۶، ۱۴۰ | آتلارگوس (شیر) : ۳۶ |
| آریستاگوراس (یونانی) : ۱۲۹، ۱۲۴ | آنکیده : ۵۴-۳۸۱ |
| تا ۱۳۴، ۱۳۱ | آنلی : ۱۸۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۵ |
| آریستوکرات (اسپارت) : ۳۱ | ۱۸۳۲، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۰ |
| ۲۰۵، ۱۳۶ | ۱۲۴، ۱۵۸، ۱۵۱۰۵ |
| آریستوکراتها : ۱۳۶، ۱۳۰، ۱۲۷، ۳۰ | آنلی (مقاومت) : ۱۶۴؛ (ناوگان) ۱۳۱ |
| آریستوکراسی : ۱۳۰، ۱۲۷، ۳۰؛ آتن) : | آنلی : ۱۲۸ |
| ۱۵۱؛ (شمالی) : ۳۱؛ (واقعی) : ۱۵۱؛ (آتن) : | ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۰ |
| ۱۳۸؛ (هلنی) : | ۱۲۵، ۱۰۷، ۱۱۵ |
| آزادگان : ۹۷، ۱۵۲، ۱۳۷؛ اریائی : | آنلیکا : ۱۵۷، ۱۵۶ |
| ۱۳۷؛ ایران (دولت) : ۵۳؛ ایرانی : ۴ | آنلیکه : ۱۲۶، ۱۲۲ |
| ۵۳ | آنلوس (ماد) : ۱۵۸؛ (کوهپای) ۱۳۶ |
| آزادگی : ۷۷، ۵۱؛ (فضایل) : ۱۶۶ | آنلولهدا : ۹، ۱۲۵، ۱۰۴ - ی مخ |
| آزاده سوار : ۷۱ | آنلولهی (دریات) : ۵۶ |
| آزاده سواران : ۷۴، ۷۱، ۵۴، ۵۰، ۴۹، ۴۱؛ (دولت) : ۷۷ | آدریا (دریا) : ۲۹ |
| ۱۵۰، ۸۳، ۷۲؛ اریائی : ۱۸، ۱۸؛ ایرانی : ۱۴۵؛ ایرانی : ۱۶۶، ۵۶، ۵۵، ۴۷ | آدریاپات (دریا) : ۱۹ |
| ۱۵۰، ۹۷؛ بارس : ۹۷؛ پارسی : ۱۴۱، ۹۸، ۹۶، ۹۲ | آدریا زایران : ۷۷ |
| ۹۰؛ شمالی - اریائی : ۷۵؛ قسدوال | آرال (دریاچه) : ۳۳ |
| ایران : ۱۹؛ ماد : ۲۰، ۲۰، ۲۰؛ مادی: | آرالانگاه (کورس) : ۵۷ |

دادیوش بکم

| | |
|--|---|
| <p>(کوهستانهای شرقی) : ۱۳؛ (نواحی هلنی) : ۱۲۹؛ (هلن‌های) : ۴۲؛ (يونانیان) : ۱۱۰؛ (يونانیهای) : ۳۲</p> <p>آسیای قدامی : ۵۴، ۷۴، ۲۷، ۲۴، ۵۴؛ ۷۲، ۳۶، ۳۴، ۲۷؛ ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۱۰، ۷۴</p> <p>آسیای قدرتی : ۱۷؛ (قویترین عامل سیاسی) : ۱۶؛ (کوهستانهای) : ۱۱؛ (نواحی) : ۱۱؛ (هنر) : ۸۲</p> <p>آسیای مرکزی : ۴؛ (دشت‌های) : ۹۹، ۹</p> <p>آسیای وسطی : ۹</p> <p>آسیایی (دولت) : ۱۷۲؛ (ساحل‌مدیترانه) : ۱۰۷؛ (عالم) : ۱۱۶؛ (قدرت) : ۴۱</p> <p>آشور (آسور، اسور) : ۱۲۹؛ ۱۵، ۱۱، ۱۱۰، ۹۰، ۷۷، ۶۱، ۲۴، ۲۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۹۰، ۷۷، ۶۱، ۲۴، ۲۳؛ (دولت) : ۱۹۶؛ (پایتخت) : ۱۶؛ (تشکیلات) : ۱۸۵؛ (جنگ) : ۱۳؛ (جنوب) : ۲۰؛ (دوربار) : ۱۹؛ (دولت) : ۱۴، ۱۲؛ (سیاهیان) : ۱۴؛ (سقوط) : ۲۳، ۱۹؛ (سلطان) : ۱۹؛ (قسمت شمالی) : ۱۶؛ (عمرانیال) : ۱۸۵</p> <p>آشوری : ۴۰؛ (استادان و صنعتگران) : ۱۸۷؛ (باگاه) : ۳۱؛ (ریتک) : ۲۱؛ - بابلی : ۷۴؛ - ها : ۱۴؛ تا ۱۶، ۱۸، ۱۶</p> <p>آکرولپیس : ۱۶۴</p> <p>آلپ : ۱۹۰</p> <p>آلکساندروس (اسکندر) : ۱۶۵، ۱۲۳</p> <p>آلکمنون : ۱۵۶</p> <p>آلکمنونس : ۱۲۸؛ تا ۳۰؛ (خاندان) : ۱۳۱</p> | <p>۵۹، ۱۹؛ میتانی : ۱۳؛ هند و ژرمنی : ۱۰</p> <p>آزاده‌سواری : ۵۱۶، ۵۱۷، ۷۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۳۷</p> <p>آزادی : ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴؛ انسان : ۲۹؛ عمل : ۲۹</p> <p>آسیا : ۱۳۲؛ ۱۷۱، ۱۷۵؛ (اراضی) : ۱۳۲؛ (بادشاهی) : ۱۳۲؛ (زیاراتین مرد) : ۴۰۱، ۱۶۸، ۹۸؛ (سلطنت) : ۱۴۵؛ (فضای حیاتی) : ۱۳۲؛ (مالک) : ۲۴؛ (نجعنی هلنی) : ۴۲؛ (بومیان) : ۱۱۳ تا ۱۱۱، ۸۴، ۴۲، ۳۵، ۳۴، ۲۸، ۲۶</p> <p>آسیای صافیر : ۹؛ تا ۱۳؛ ۱۹۹، ۱۳۳، ۱۱۱؛ (دولت‌های) : ۱۳۴؛ (ساتراپ) : ۱۱؛ (ساحل‌های) : ۱۳۴، ۱۱۸؛ (ساحل هلنی) : ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۸</p> <p>آسیل نشینان : ۱۱۵؛ (ساحل هلنی) : ۱۱۳؛ (سیاه) : ۱۷۰؛ (سیاهیان) : ۱۱۹؛ (سر زمینهای یونانی نشین) : ۱۱۱؛ (سرف رماندهی سیاهیان) : ۱۱۳؛ (سواحل) : ۱۳۲؛ (سواحل یونانی) : ۱۲۳؛ (شهرهای) : ۱۲۳؛ (شهرهای هلنی) : ۲۶؛ (ساحلی) : ۱۶۶؛ (شهرهای هلنی) : ۲۶؛ (شهرهای یونانی) : ۱۲۷، ۱۱۵، ۴۱</p> <p>آفلاتون : ۳۰؛ (خاندان) : ۳۰، ۲۶؛ (فلات) : ۱۳۱؛ (کوهستان) : ۱۱؛ (خاندان) : ۱۳۱</p> |
|--|---|

فهرست

| | | |
|-------------------------|----------------------------|---|
| ۱۵۱ | احتیاطی (نیروی) : | آواتس : ۲۵ تا ۳۲، ۲۷ |
| ۱۲۸ | احساسات وطنی : | آمازون‌ها : ۱۱ |
| ۱۶۹، ۱۶۸ | اخس (اوخوس) : | آماسیس (فرعون) : ۱۱۸، ۴۳، ۳۹، ۲۵، ۲۴ |
| ۱۳۸، ۳۴ | اراکل : | آمپه : ۲۰۸ |
| ۱۴ | ارامای : | آمیکتوئن : ۱۵۸ ; (اتحاد ممالک) : ۱۶۳ |
| ۱۶۶، ۶۹، ۶۷ | اریبل : | ـ ها : ۱۳۸ |
| ۶۷ | اریبره (اریبل) : | آمودریا : (جیعون، وخش) : ۹۶ |
| ۱۵۶، ۱۳۲، ۱۳۱ | ارتريا : | آموختاس : ۱۳۲ |
| ۲۰۸ | ارتیپها : | آناطولی : ۱۱۱، ۲۶ ; (بادگان) : ۱۳۱ |
| ۱۶۱، ۱۵۹ | ارتوبازانس : | (فلات) : ۱۱۲، ۱۰ |
| ۸۵ | ارتوقنس : | ایزادوش : ۱۴۴ |
| ۱۶۶ | ارتله بازوس : | ابن عمر (جزیره) : ۱۹۵ |
| ۱۶۶ | ارتله باپوس (اردوان) : | اپهادان : ۱۹۹، ۱۴۴، ۱۱۷، ۱۰۲، ۹۹، ۹۶ |
| ۱۲۱ | ارتله بانه : | ۲۰۲ |
| ۱۶۷ | ارتله خشممه (اردشیر) : | اتحاد [ایرانی - هلنی] : ۱۷۴ ; بابل و |
| ۲۰۰، ۱۶۹ | | ومصر و اسپارت : ۳۲ ; معیط حیاتی : |
| ۱۶۷ | | ۱۳۲؛ مملو : ۲۹؛ مناطق کوتلور جنوبی؛ |
| ۱۷۰، ۱۶۸ | | نظمی : ۱۲۲؛ |
| ۱۶۱، ۱۵۹ | ارتله سوراس (ارتله سوره) : | اتحادیه بزرگ ایران : ۴۰، ۳۶، ۳۵؛ پارسی؛ |
| ۲۰۴، ۱۶۶ | | ۳۶؛ دولتی ایران : ۳۴؛ |
| ۱۳۰ | ارتله فرنه : | اتحادیه جنگی : ۹۹؛ سکانی؛ دوازده |
| ۱۲۸، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۴ | | دولت : ۱۳۸؛ دولتی : ۱۰۱؛ سکانی |
| ۲۰۶، ۱۵۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۱ | | ترکستان : ۵۹؛ شهرهای فینیقی : ۱۵۱؛ |
| ۶۹، ۸۶، ۶۵ | ارتله وردیه : | ضد ایران : ۳۸؛ ممالک دوازده کانه : ۱۵۸ |
| ۷۲، ۷۱، ۶۹ | ارخه : | اتوسه : ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۴۵، ۱۱۶، ۵۷ |
| ۱۶۷ | ارددشیر (ارتله خشممه) : | ۲۰۸ |
| ۲۰۰ | | اُوره : ۱۹۴ |
| ۱۷۲ | دوام (ارتله خشممه) : | ائیوبها : ۴۶ |
| ۱۷۰ | | ائیوبیه : ۱۴۲ |
| ۲۰۹ | (اوخوس، اخس) : | ائیوبیها : ۲۵ |
| ۱۶۶، ۱۵۹ | اردوان : | احترام پدر و مادر : ۹۲ |
| ۳۰۹ | | |
| ۲۵ | اردوس : | |
| ۲۰۱، ۵۵ | اردومنش : | |
| ۶۴، ۶۳ | ارشداده (در) : | |
| ۷۵، ۷۴، ۵۶، ۵۴، ۵۰، ۷ | ارشامه : | |

- ارگدريش : ۴۴،۳۶، ۵۷، ۸۰، ۷۹، ۹۶ (عدالت) : ۹۳
- اريائىي (فرمانبردارى) : ۷۹، (فرمانبردايان) : ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۲۷ (قدرت) : ۸۱، ۷۷ (قوم) : ۹۰، ۷۴ (قويمت) : ۱۰۹، ۹۳، ۷۷، ۴۱ (مرد) : ۵۰، ۷۳ (ملت) : ۱۴۸ (هاجرت) : ۱۸۴، (نام) : ۱۸۱، (نجياب) : ۱۷۷، ۱۷۱، ۱۷۷، ۴۹ (نژاد) : ۷۵، ۴۸ (پايراني) (دولت) : ۵۷، ۹۶ (دولت) : ۹۰، (داربوش) (دولت) : ۷۳ - (دولت) (دوره) : ۱۷۳
- اريائىي ها : ۱۶۱، ۱۴۱، ۹۸، ۸۴، ۷۹، ۳۹، ۴ (بيش از) : ۱۵، ۱۵، ۱۸۷ (سلط) : ۹۲، ۴۸۶ (مردم قبل از) : ۴۱، ۱۸۴ (مجوم) : ۱۸۸، ۷۴، ۲۱ (ارييه رمهه) : ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۴، ۱۰۲، ۲۸، ۱۶۶، ۱۳۸، ۱۳۶ اسب : ۱۰ اسپارت : ۱۲۷، ۱۱۹، ۴۳، ۳۴، ۳۱، ۲۹، ۲۶، ۱۶۵، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۳۰، ۱۲۸ (اتحاوبا بل و مصر و) : ۳۲ - آريستو - کراتيك : ۳۱ اسپارتى : (سياهيان) : ۱۵۷ (نجياب) : ۱۳۰ (نژاد شالى) : ۳۱ - ها : ۱۳۶ اسپدانه (اصفهان) : ۶۶ استاتر (بول) : ۱۲۵ استاتيلستگراد : ۱ استبداد : ۹۶ [استبداد] (سكومت مستبدانه) : ۲۰ استبداد (رژيم) : ۱۶۶ [استبداد] فرمانبردايان شرقى : ۲۰۹
- ارگدريش : ۴۸۲، ۸۰، ۷۹، ۵۷ (کوه) : ۱۹۲
- ارگشناهانه : ۸۰
- ارمنستان : ۶۰، ۱۷۰، ۱۶، ۶۹ تا ۶۶ تا ۶۴ (شورش) : ۲۰۱، ۱۸۴، ۱۴۱، ۱۰۹، ۷۱ (غري) : ۶۴
- ارمنوچيد [نژاد] : ۱۸۴، ۶۷ (هند و پرمنهاي) : ۱۶، ۶۷ (ياغيان) : ۴۷۲ - ها : ۶۸، ۶۷
- اروپا : ۱۴۲، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۷ (فضای جيati) : ۱۳۲، ۱۷۲، ۱۸، ۱۵۸
- اروپاي مرکزي : ۸
- اروپايى دولت داربوش (سرحدات) : ۱۲۲ (مناطق) : ۱۲۲
- اروپايى (نواحي) : ۱۲۳، (ملنهاي) : ۱۲۳، ۱۰۳، ۸۶ تا ۸۴، ۵۴ (اوروبيش) : ۱۱۸، ۱۱۲، ۱۱
- اريائىي (آرياني) : ۷۷، ۷۴، ۷۳، ۱۸۷، ۶۴، ۷۷، ۷۴، ۷۳، ۱۸۷، ۱۰۸، ۹۹، ۹۸، ۹۹ (آزادگان) : ۱۳۷، ۱۳۷ (آزاده) : ۱۶۰، ۱۳۷ (آزاده) : ۱۵۰، ۱۱۳، ۸۳ (آزاده) سواران () : ۹۰، ۷۰، ۶۱، ۴۸، ۴۱ (اقوا)م استپ شين () : ۳۶ (اقوا)م غير () : ۴۱ (اولين موج) : ۸۶ (ایمان) : ۹۶، ۹۳ (تخته) : ۱۴۱ (سلط مللي) : ۱۰۵ (تفاهاهى) : ۱۵۵ (جهان بیني) : ۹۳، ۹۶ (خط) : ۱۹۶، ۹۶ (خون) : ۲۲، ۹۶ دولت : ۸۲، ۷۸، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۱ (دولت جهانى) : ۱۷۱ (روح) : ۸۲، ۱۶۴، ۱۵۲ (زبان) : ۱۹۶ (سرشت) : ۱۶۳، ۱۴۷ (سلطنت) : ۸۳ (سلطنت سپاهى) : ۲۰۹

فهرست

- | | |
|--|---|
| اصفهان (اسپهدا) : ۶۶ «اعلامیه» (سنگنوشت) : ۹۱، ۷۷، ۷۵، ۷۳ ۱۰۵، ۱۵۲، ۱۰۸، ۹۹، ۹۶، ۹۲ افریقا : ۴۵، ۲۴ ۱۶۲، ۱۲۶، ۱۰۷ یونانی (نشین) : ۱۲۶ افریقائی هخامنه‌ی (ولایات) : ۱۰۵ افسوس (بندر) : ۱۳۱ افغانستان : ۸۷ اقتصادی (بلوک) : ۸۷ اقتصادی (نظم زوین) : ۸۹ (واحد) : ۸۷ هلنی (حیات) : ۱۱۷ اقطاعات (تیول) : ۱۰ ۱۲۳، ۱۱۴، ۹۳، ۵۳، ۱۰ ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۳۵، ۱۲۴ اقوام بومی مشرق زمین : ۱۸۵ (شمالی) : ۱۸۳ اقیانوس جنوبی : ۸۷، ۸۸ - ها : ۱۱۷ هند : ۸۸ اگد (سلطان) : ۲۴ اگدی (کولتور) : ۱۲ اکشناف : ۱۱۶ ۱۳۰، ۷۸ (اکوست) : ۱۹۶ اگریوس : ۱۱۴ البرز : ۶۵ المپیاد : ۲۹ الوند : ۱۴۳ اماکن مقدس ملی : ۸۰ امتیازات پارسی : ۷۱ ۷۰ امکنه مقدسه : ۱۴۸ ۱۹۲ امنیت دولتی : ۱۲۲ انتقال کالا : ۱۲۵ انجمن‌های آسیای صغیر : ۴۲ انحصار : ۱۲۶ | استبداد (سیاست داخلی) : ۲۳ (شرق) : ۹۶، ۹۰، ۲۱ ۱۶۷ استبدادی (طیان ضدسلطنت) : ۲۲ (سیاست) : ۲۲ استپ (فضای) : ۱۱۰ نشین ایرانی (قبائل) : ۳۷ استخراج فلزات : ۱۰۶ نفت : ۲۰۸ استرابون : ۱۰۸ استرومون (رود) : ۱۲۹، ۱۲۳ استقلال قبائل : ۶۰ اسرار و عزایم : ۵۱ اسرای یهود : ۳۸ استندر (الکساندروس) : ۱۷۲، ۱۲۳، ۵۴ (بند) : ۲۰۲ مقدونی : ۱۷۱، ۱۳۲ اسکوثر (سیت) : ۱۵ نشین (-واحل) : ۱۲۰ ها : ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶ ۱۲۲ ۱۴۲ اسکوئنی (سودان) : ۱۲۲ (مواضع) : ۱۲۴ اسکودره : ۱۳۵ ۱۴۲ - تراکیه : ۱۲۳ اسکولاکس : ۱۰۳، ۸۷ ۲۰۰، ۱۰۹، ۱۰۳، ۸۷ اسکونخه : ۹۹، ۵۹ ۲۰۲، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹ اسه‌گرته (= کردستان) : ۱۹۶ (ناحیه) : ۱۶ اسه‌گرتیه (= کرد) : ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۳۶ «آخر اف» : ۱۲۷ بین‌المللی : ۱۲۹ اشرافت (سیستم کهنه) : ۱۲۷ ۳۱ هلنی : ۱۳۷ اشکانی (دولت) : ۲۰۹، ۱۷۳ اشیل : ۱۶۰، ۱۳۸ اشینه : ۵۸ |
|--|---|

داریوش بکم

- (آزاده‌سواران فودال) : ۱۹؛ (اتحادیه
بزرگ) : ۳۶، ۳۵، ۳۴؛ ۴؛ (اتحادیه
ضد) : ۳۸؛ (بومیان) : ۱۸۶؛ (پادشاه) :
۵۷؛ (پادشاهان) : ۱۳۴؛ (جنوب
شرقی) : ۱۰۵؛ (جنوب غربی) : ۱۴؛
(داخل) : ۱۲۵؛ (دوازدهای شرقی) :
۱۴؛ (درمهای طویل کوهستانیها) :
۱۷؛ (دولت) : ۳۱؛ ۵۳؛ (سپاهیان) :
(دولت آزادگان) : ۱۲۱، ۱۱۳؛ (سران قبایل) : ۱۴؛
(سرزمین) : ۱۷؛ (سلطه) : ۱۱۴؛
(شرق ملات) : ۱۶؛ (صحرای مرکزی) :
۳۶؛ (فلات) : ۱۳۹، ۸۹، ۶۹، ۳۹، ۳۶،
۱۱۷، ۱۰۸؛ (قاعدۀ قومی) : ۴؛ (قدرت
نظامی) : ۳۱؛ (کوههای جنوب غربی) :
۹؛ (کوههای شرقی) : ۸۸؛ (مدنیت
دولت جدید) : ۱۸؛ (مردم) : ۵۳؛
(مردم بومی فلات) : ۱۷؛ (مغرب فلات) :
۱۸، ۱۴؛ (ملت فرمانروا) : ۱۱؛ (ملکه) :
۵۷؛ (ناو گان چنگی) : ۱۵۱؛ (نجیابی
شمشیر) : ۵۵؛ (نجیبزادگان) : ۴۷،
۴۸؛ (نواحی مرکزی) : ۵۴؛ (وحدت) :
۱۶۰؛ بزرگ : ۷۹؛ بزرگ (سلطنت) :
۵۷؛ شرقی : ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۳۹، ۶۹، ۶۵، ۵۰؛
شرقی - هندوستان : ۱۸۶؛ شرقی
(نجیابی) : ۵۱، ۴۱؛ ایرانشهر بزرگ : ۳۹؛
ایرانشهر بزرگ : ۳۹؛ هتخانمی : ۹۴، ۴۱
ایران غربی : ۱۸۷، ۱۰۰، ۳۶
ایرانی : ۴۰، ۴۱، ۸۷، ۸۰، ۷۴، ۱۰۹، ۱۴۷؛
(آزادگان) : ۱۳۷، ۴۱؛ (آزاده
سواران) : ۱۶۶، ۵۶، ۵۵، ۴۷، ۲۲، ۲۱؛ (آزاده‌سواران) : ۲۰۰
- انحصرات : ۱۰۶
انشان : ۱۵، ۲۱، ۱۵؛ ۱۹۸، ۱۸۸، ۱۴۳، ۴۵،
اندرز بدان سلطنتی : ۱۲۲
انضباط : ۹۳
انو بازی نی : ۷۳
او بیوی : ۱۵۶
او تانس : ۲۰۶
او تیاره : ۶۸
او خوس (اخس، اردشیر سوم) : ۲۰۹
او راسیا (قاره) : ۸
اوررتو : ۱۲؛ ۱۴ تا ۱۶؛ (دولت) : ۱۳؛ (سرزمین) :
۱۵، ۱۳؛ قدیم : ۱۶
اور و پیتس (مغ) : ۹۱
اورونوپیتس : ۹۱
اوروویتس (= ارویتس)
او زا هورست (کاهن مصری) : ۱۰۴ تا ۱۰۶
۲۰۳۴۰۲، ۹۰
اوستا : ۱۸۷
اگوستوس (اگوستوس، اگوست)
انوفس : ۱۲۳
او بیارس : ۱۲۳
اهریمن : ۷۳
اهموره مژدا : ۹۶، ۷۳، ۵۰ تا ۹۶، ۷۸
۱۱۳، ۱۵۰ تا ۱۴۰، ۱۴۲ تا ۱۴۰، ۹۸
۱۶۴
ایتالیا : ۱۶۷؛ (جنوب) : ۱۱۶؛ (سواحل
جنوب) : ۴۲؛ (جنوبی) : ۱۱۶، ۲۹
ایران : ۱۹، ۵۶؛ ۴۷، ۴۵، ۴۰، ۳۷، ۳۶، ۲۵، ۱۹، ۵۴،
۱۰۰، ۹۸، ۸۸، ۵۸۶، ۷۲، ۶۲، ۵۴، ۴۹
۱۰۵، ۱۱۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۱
۱۸۴، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴
۱۴۸، ۱۸؛ ۲۰۰

فهرست

- | | |
|---|--|
| آیوان کی : ۱۹۵ آیونیه : ۱۱۲ آیونی‌ها : ۲۸ آیه‌ده (بنای مقدس) : ۱۹۳ بابل : ۱۲۹، ۳۹، ۳۸، ۳۱، ۲۷، ۲۴، ۲۳، ۱۰۶، ۶۴، ۶۲، ۶۱، ۵۸، ۵۰، ۴۷، ۶۴، ۴۴، ۴۳ تا ۱۰۶ تا ۱۰۴، ۷۴، ۷۱، ۶۹، ۶۸، ۶۵ تا ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۲۵، ۱۱۲ تا ۱۱۰، ۱۰۸ ، ۱۶۴ تا ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۴۹، ۱۴۴، ۱۴۳ ، ۱۸۹، ۱۷۲، ۱۶۶ (پادشاه) : ۱۹۱ (حصار) : ۲۳، ۱۶ (رستاخیز) : ۱۴ (کهنه خدای ملی) : ۳۲ و مصر و اسپارت (اتحاد) : ۲۴ باری : ۷۸، ۱۰۸ (فرمانروایی) : ۱۴۳ (کارگران) : ۱۴۴ (من) : ۱۲۵ - ها ۱۴۴، ۶۲، ۴۳، ۳۸، ۲۳، ۱۶ باج : ۹۷، ۲۱ باختر (= بلخ) : ۳۶ باختریش (= بلخ) : ۲۰۰، ۱۸ باگایوس : ۸۵ باگه‌بادیش (ماه) : ۱۹۳ بالکان : ۹ بانک هالاس : ۱۳۸ بانکی (عمالات) : ۱۲۵ بخت النصر : ۲۳ باویر : ۱۹۰ بیلیس : ۱۹۵ بران خیدی : ۳۴ بربرها : ۲۹ بر دیه : ۴۵، ۴۴ دروغی : ۷۰، ۶۵، ۶۳، ۵۶، ۵۳، ۵۲ | آزادم‌سواری) : ۲۲؛ (اقوام) : ۲۲، ۸۰، ۸۷، ۹۹، ۱۸۶ (برادران) : ۴ (بیاده) : ۱۶۵؛ (تیرمه‌ای) : ۵ (جنگجویان) : ۵۷؛ (حقوق) : ۴۵ (دولت ازیانی) : ۵۷؛ (دولت بزرگ) : ۱۱ (دختران نجیاب) : ۵۷؛ (زنان) : ۵۷ (سران قبایل) : ۶۰، ۵۴؛ (سر بازان) : ۵۷ (سر زمین) : ۷۶؛ (غیر) : ۷۶ (فرهنگ) : ۱۱۴؛ (قبایل) : ۱۴، ۱۴۸ (قبایل استپ‌نشین) : ۳۷؛ ۱۸، ۱۷ (قبایل جنگجوی) : ۱۵۰؛ (قبایل) : ۱۵۰ شرقی) : ۳۶، ۱۸؛ (مجازات‌های) : ۶۷؛ (ملل) : ۱۶۰؛ (نجیاب) : ۱۸، ۲۳ ، ۱۴۸، ۱۳۶، ۱۲۶، ۵۹، ۵۷، ۵۶، ۵۳ ، ۱۷۲، ۱۴۹ (نجیاب ششیر) : ۴۲ (نجیاب قودال) : ۵۹، ۲۱؛ (نژاد) : ۵۶، ۴۹ (نژادشالی) : ۴؛ (نیروی ششیر) : ۲۰؛ (ولایات) : ۱۰۹ ایرانیان : ۴۴، ۸۸، ۱۳۶، ۱۲۰، ۱۴۸؛ (مهاجر) : ۱۱ ایرانیت (عالم) : ۱۲۷ ایرانی نشین : ۱۱۱ ایرانیها : ۱۸، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۰۷، ۸۶، ۱۸ ، ۱۶۰، ۱۳۶ (قدرت نظامی) : ۳۳؛ غربی: ۱۳ ایرانی - هلفی (اتحاد) : ۱۷۴ ایزاله (طور عبدین) : ۱۹۶ ایشر (عبد) : ۱۸۵ ایشتو و گو (آستیاز) : ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۰، ۳۲ ایقینه : ۱۵۶ ایمان اریائی : ۹۶، ۹۳ ایشاروس : ۲۰۰ |
|---|--|

داریوش بکم

| | |
|--|--|
| <p>بیستون (== بستان، بگستانه، بهستان) : ۱۷۲</p> <p>بنانهین : ۶۷، ۶۲، ۵۸، ۴۱، ۳۹، ۹۰، ۷</p> <p>بنانهین (تمدن) : ۱۸۴، ۱۴۴، ۱۴۲، ۸۶، ۸۳، ۷۴</p> <p>دولتهای (دو) : ۱۱</p> <p>مااندر (= ماندر) : ۳۵</p> <p>پادشاه [داریوش] : ۸۷، ۱۰۴، ۹۷</p> <p>پادشاه [داریوش] : ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۰۸، ۱۰۵</p> <p>پادشاهی (خزانهای) : ۱۳۲؛ آسیا : ۱۵۲، ۱۲۹، ۹۶</p> <p>پادشاهی : ۱۶۴</p> <p>ملی : ۱۷۳؛ ۹۶</p> <p>شالی : ۹۰؛ ملی و سپاهی : ۹۲</p> <p>پادشاهان لود : ۱۲۷؛ هخامنشی : ۴۴</p> <p>پادشاهی (خزانهای) : ۱۲۵؛ آسیا : ۱۳۲</p> <p>سپاهی : ۱۷۰، ۱۱۳، ۹۷، ۴۱، ۲۳، ۲۱</p> <p>هخامنشی : ۱۵؛ ۱۷۳، ۱۷۱</p> <p>پارتی کولاریستی : ۶۷</p> <p>پارتیکولاریسم : ۶۰</p> <p>پارثیه (= پرتو) : ۴۰</p> <p>پارس : ۴۷، ۱۷؛ ۵۰۵، ۵۴، ۷۱، ۶۸، ۶۱، ۶۰، ۱۰۶، ۹۸، ۷۶، ۸۰، ۷۹</p> <p>پادشاه : ۱۸۶، ۱۴۱</p> <p>(پادشاه ملی) : ۷۹</p> <p>(دولت جهانی) : ۴۶</p> <p>(ساتراپی) : ۳۶</p> <p>(سرزین) : ۱۰۲، ۹۶، ۷۰، ۲۱</p> <p>(تجیای زبدة) : ۷۱</p> <p>(ولایات غربی) : ۵۸</p> <p>پارسه (= پرسپولیس) : ۷۹، ۷۵، ۶۴، ۶۳</p> <p>تا : ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۴۰؛ ۱۰۸، ۸۹، ۸۷، ۸۱</p> <p>۱۷۲، ۹۹، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۱</p> | <p>غاصب : ۵۴</p> <p>بولیس (= برزنه) : ۲۸</p> <p>برگه : ۱۲۶</p> <p>برگه اکترون (= مریس) : ۱۰۶</p> <p>برنه : ۳۵</p> <p>بوس : ۹۷۲</p> <p>بشریت جنوبی : ۱۸۳</p> <p>بغازکوی : ۳۲</p> <p>بغستان (= بیستون) : ۱۰۳، ۱۰۲، ۷۸، ۷۳</p> <p>بغستانه (= بیستون) : ۷۳، ۷۲</p> <p>بغواس : ۱۷۱، ۱۷۰</p> <p>بغمه بوخشه : ۵۵، ۱۶۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۲۰۰</p> <p>بلخ (= باختریش، باختر) : ۳۷، ۳۶، ۱۸</p> <p>بناهای مادی : ۸۲</p> <p>بند اسکندر : ۲۰۲</p> <p>بودروم (= هالیکارناس) : ۴۶</p> <p>بورزوایزی : ۳۰</p> <p>بوزانیتون (= بیزانس) : ۱۲۰</p> <p>بوسفور : ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۱۲، ۱۱۶</p> <p>بولان (تنک) : ۲۰۰</p> <p>بومی (= زمین، بوم) : ۲۰۱</p> <p>یابانهای شرقی سند : ۸۸</p> <p>پیاس : ۴۳، ۴۲</p> <p>بیزانس (= بوزانیتون) : ۱۷۳، ۱۲۰</p> |
|--|--|

فهرست

- | | |
|--|---|
| <p>تالار شور نجیابی) : ۱۵۹؛ (دیوان) : ۱۴۴، ۱۱۷؛ (کاخ) : ۱۱۶</p> <p>پارسهها : (بارسان، بارسی‌ها) ۱۳ تا ۱۵</p> <p>۱۴۲، ۲۰۵۶، ۵۰۵، ۵۱، ۴۶، ۲۳، ۳۶، ۲۵</p> <p>۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۳، ۱۱۱، ۱۰۹، ۹۸، ۸۰</p> <p>۱۶۴، ۱۵۰، ۱۳۸، ۱۳۳</p> <p>۴۵۷؛ (غذای) : ۷۰؛ (امتیازات) : ۵۷</p> <p>پارسه‌های سبک اسلحه : ۱۵۷</p> <p>پارسه‌گرته : ۸۲</p> <p>پارسی : ۱۱۱، ۱۰۴، ۹۹، ۹۶، ۹۲، ۹۱، ۶۵</p> <p>۱۷۰، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۴، ۱۴۱</p> <p>(آزاده) سواران) : ۱۵۰، ۹۸، ۹۶، ۹۲</p> <p>(آزاده) سواری) : ۱۵۰؛ (اطمادیه بزرگ) :</p> <p>(آزاده) پادشاه پارسی [داریوش] : ۷۱</p> <p>(آزاده) پادشاهان) : ۱۶؛ (بادگان) : ۱۶۶</p> <p>(تیمهای) تشكیلات) : ۱۰۶؛ (تیمهای) ۵۸</p> <p>(خون) (تیمهای) ۵۶؛ (حاکم) : ۱۶۵؛ (خون) :</p> <p>(خون) (تیمهای) ۱۹۹</p> <p>(دولت) (دربار) : ۴۵؛ (درنش) : ۸۲</p> <p>۱۰۱، ۹۹، ۸۴، ۵۸، ۵۳، ۴۹، ۴۳، ۳۵</p> <p>۱۲۰، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۶</p> <p>۱۲۱، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۲۹، ۱۲۱</p> <p>۱۴۳، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۲۹، ۱۱۲</p> <p>۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۰، ۱۶۸ تا ۱۶۶</p> <p>۴۴؛ (دولت جهانی) ۱۲۲</p> <p>۱۶۲، ۱۶۰، ۱۴۰، ۱۲۴، ۱۰۷</p> <p>۱۲۳، ۱۰۴؛ (سلطنت) : ۱۳۰، ۱۰۱</p> <p>۱۶۱، ۱۴۱؛ (سلطنت ملی قبیله) : ۹۶</p> <p>(سلطنه) : ۱۱۲؛ (سواران) : ۹۳، ۹۲</p> <p>(سلطنه) : ۹۸، ۹۷، ۹۲؛ (سباه) : ۴۴</p> <p>۱۵۷، ۱۳۳، ۱۲۰؛ (سباهیان) : ۶۲</p> <p>۱۷۲، ۱۷۰؛ (قبایل) : ۱۹۹</p> | <p>قدر) : ۳۶، ۳۵؛ (قدر) : ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۲۳</p> <p>قوای) : ۱۶۰، ۱۳۶؛ (قوای) : ۱۳۱، ۶۲</p> <p>امدادی) : ۱۶۴؛ (قوم) : ۹۷، ۷۹</p> <p>(کارد) : ۸۶؛ (کمانداران) : ۱۵۷</p> <p>(کنترل) : ۱۲۹؛ (لشکر) : ۹۷؛ (لباس) :</p> <p>(مدد) : ۱۶۹، ۵۳؛ (مدد) : ۷۴؛ (مدد) ؛ (نظامی) :</p> <p>(من) : ۱۵۵؛ (موطن) : ۸۲؛ (من) : ۱۷۱، ۱۶۶</p> <p>(ناوگان) : ۱۶۵، ۱۳۴؛ (ناوگان‌چنگی) :</p> <p>۱۰۷؛ (نجیابی) : ۱۰۷؛ (نجیابی) : ۱۰۷</p> <p>۱۱۶، ۱۹۰، ۱۱۴، ۸۰، ۷۷، ۷۴، ۷۰، ۵۸</p> <p>(نجیابی اصلی) : ۷۷، ۷۳، ۷۰؛ (نجیابی) :</p> <p>ششیر) : ۱۰۹، ۹۶؛ (تجیب‌زاده) : ۶۵</p> <p>۹۲؛ (نفوذ) : ۱۲۸؛ (نوامی فیاض) :</p> <p>۲۱؛ (نیروی دریایی) : ۱۰۷؛ (واحد</p> <p>های) : ۱۴۲؛ (وطن) : ۱۴۲، ۷۹، ۷۳</p> <p>پارسیان) : ۸۵</p> <p>پارسی‌ها) ۹۲، ۶۴</p> <p>پاساگاراد) : ۷۱</p> <p>پاسارگادها) : ۱۸۹</p> <p>پاسارگادی) : ۹۶، ۸۸، ۷۹، ۵۷، ۴۴، ۳۶</p> <p>۱۹۵، ۱۹۲، ۱۸۸</p> <p>پافلاگونیه) : ۱۱۵، ۱۱۲، ۳۵</p> <p>پاکستونس (لودی) : ۳۴</p> <p>پامفولیه) : ۱۱۲</p> <p>پامیر-تی بشان) : ۴۳</p> <p>پان‌ایونیون) : ۴۲</p> <p>پایتخت کورش) : ۲۲؛ (قدیم ماد) : ۷۹؛ (ماد) : ۶۳</p> <p>پتریا) : ۳۲</p> <p>پتیشور) : ۷۱</p> <p>پتی گربنه) : ۱۹۶، ۶۹</p> <p>پختو (= پشتون) : ۸۸</p> <p>پدرشاهی) : ۱۸</p> |
|--|---|

| داریوش یکم | پرثوه (بارانیه، خراسان) : ۴۰ ، ۵۴ ، ۴۳ ، ۱۱۸ ، ۱۱۱ ، ۸۵ |
|--|---|
| پولیس : ۲۸ | پرثوه (بارانیه، خراسان) : ۴۰ ، ۵۴ ، ۴۳ ، ۱۱۸ ، ۱۱۱ ، ۸۵ |
| پهلوانی (مسابقات) : ۱۳۷ | پرستشگاههای ملی : ۵۵ ، ۵۳ |
| پیاده‌گان مستعین اسلحه یونانی : ۱۷۰ | پرسه پولیس : ۸۲ |
| پیاده‌گارانی : ۱۶۵ | پرکاسپس : ۴۵ |
| پیش (قبل) از ازاریانی : ۸۶ - ها : ۷۳ ، ۱۵ | پرگه (= فرگ) : ۱۹۶ |
| پیشان (بومیان) : ۵۱ ; (قبایل) : ۱۵۵ ; (نفوذ) : ۱۸۷ | پروپامیوس (= قفقازمند) : ۴۰ |
| پیش‌ینی سیاسی : ۸۰ | پرورش حشم : ۱۸ |
| پیشگویان هلنی : ۳۴ | پرورساتیس : ۱۶۷ |
| پیشگویان هلنی : ۱۹۵ ، ۱۹۲ ، ۸۰ | پرینتوس : ۱۲۳ |
| پیشگویان وفا : ۱۵۰ | پرنده : ۴۲ ، ۳۵ |
| تابالوس : ۳۴ | پسامتیخ سوم : ۴۶ |
| تاج‌گذاری : ۱۰۸ ، ۱۰۵ ، ۱۰۴ ، ۸۱ ، ۷۹ | پست (قادسیهای) : ۱۴۵ |
| تاروه (= طارم) : ۱۹۶ ، ۷۰ | پیسیتراتوس‌ها : ۱۲۸ |
| تالت (بول) : ۱۰۴ | پشتوها = بختو |
| تامینات نظامی : ۱۱۷ | پلاتی : ۱۶۶ ، ۱۶۵ ، ۱۵۷ |
| تائوکه (قصر) : ۲۰۴ ، ۱۰۸ | پلواز (حوزه) : ۱۵ |
| تجارت : ۱۲۹ ، ۱۰۲ ; جهانی : ۱۲۴ ; هلنی‌ها : ۱۱۲ | پلوبونس : ۱۶۸ ، ۱۵۸ ; (اتحادیه) : ۱۲۷ |
| تجارتی (شهرهای) : ۱۱۳ ; (ناوگان) : ۱۰۷ | پلوسیوم (قلمه) : ۴۶ |
| تجاریونانی : ۲۵ | پلیسی (قوه) : ۹۵ |
| تجسم خدایانه ماهیت اریانی : ۷۳ ; نزاد اریانی : ۷۶ | پنجاب : ۱۸ |
| تخت جمشید (بارسه، پرسه پولیس) : ۱۰۸ | پوتایا (= لیبوها) : ۴۶ |
| تخصیص : ۸۶ | پوتایه‌ها (= لیبوها) : ۱۴۲ |
| تخته اریانی : ۱۴۱ | پوروشتو (= بروساتیس، ملکه) |
| ترعه (= کاتال) : ۱۰۳ | پوسانیاس : ۱۳۶ |
| نیل : | پول (ارزش) : ۱۲۹ ; (قدرت) : ۱۲۹ ; جدید : ۱۲۷ |
| | پولوگراتس (= بلوکراتس) : ۸۴ ، ۴۶ |

فهرست

- | | |
|---|---|
| <p>١٤٧</p> <p>شیخن (تب) : ١٥٨</p> <p>شکوش : ٢٠٠، ١٥٥، ١٤، ٦٣، ٦١، ٤٠</p> <p>ژراکی (قبابل) : ١٢٤؛ (مواضع) ١٢٤</p> <p>ژراکیه (= تراکیه، تراس) : ١١٦، ٣٠، ٢٨، ١٢٠، ١١٧</p> <p>تا ١٣٤، ١٣٢، ١٢٩، ١٢٧، ١٢٠، ١١٧</p> <p>اسکو- ١٦٦، ١٦٥، ١٤٢، ١٣٨، ١٣٦</p> <p>درم-: ١٢٣</p> <p>ترموپولن (= ترموبول)</p> <p>تسالیه (= تسالیه) : ١٦٣، ١٥٨، ١٣٨، ٣٠</p> <p>١٦٦</p> <p>تیستو کلس (= تیستو کلس) : ١٣٦</p> <p>ثوخره : ٢٠٦</p> <p>نوموریس : ٤٣</p> <p>جادو و ٥٤، ٥١</p> <p>جاده‌های تجارتی : ١٧</p> <p>جاماشهیریاری ایران : ٥٧</p> <p>جاماهای مادی : ١٦٩</p> <p>جانینی سلطنت : ١٦١</p> <p>چباره (= تورانس) : ١٢٧، ١٣٠، ١٣٤، ١٣٠</p> <p>(حکومت) : ٢٠٥</p> <p>شهرهای هلنی : ١٥١؛ بونانی : ١١٥</p> <p>١٣٥، ١٢٢، ١٢٠</p> <p>جزیره‌العرب : ١٠٦، ٨٨</p> <p>جلگه‌های سند : ٨٨</p> <p>جنگ دولتی : ١٥٨؛ (ملی) ١١٩</p> <p>جنگنده نفرد : ١٠</p> <p>جنگی (نجای) : ١١٣</p> <p>جنوب : ٧٥، ١٧، ٨، ٣؛ (استحكامات) ٤١٣</p> | <p>١٠٦</p> <p>تراکیه (= تراکیه) : ١٢٢، ١١٨، ٧٧، ٥٨، ٤٤، ٤٣</p> <p>(دشت‌های) : ٩٩، ٨٤، ١٨٥، ١٥٥</p> <p>(دشت‌های چنوی) : ١٠٠؛ (سکاهای) ٥٩</p> <p>(صحراءها و استپ‌های) : ٣٦؛ (شرقی) ٣٧</p> <p>غربی : ٩؛ غربی و شرقی ٣٧</p> <p>ترموپولن (ترموپولن) : ١٦٤</p> <p>تسالیه (= تسالیه) : ٩٤؛ اریانیها ٩٢؛ اعراب ١٥٢</p> <p>سلط (قدرت) : ٩٤؛ پارسها ١٠٩؛ پارسی ١١٢</p> <p>١٣٤، ١١٥</p> <p>جهانی : ١٠٩؛ دریانی ١١٧</p> <p>ملی اریانی : ٩؛ سکانی ١٩؛ ملی اریانی ١٥٥</p> <p>همامنشی : ١١١</p> <p>تشrifat : ١٦٩</p> <p>تنکیلات دولت پارسی : ٢٠٠</p> <p>تعادل دولتهای بزرگ : ١٢</p> <p>تمویض کالا : ١٢٥</p> <p>تمدن : ١٧؛ بین‌النهرین ١١؛ سفال‌های نواری ٨؛ مرآکر قدیم ١٨</p> <p>تمرکز قوای دولتی : ٩٤</p> <p>تیستو کلس (= تیستو کلس) : ١٥٦</p> <p>توثرانیه : ٣٠</p> <p>تورانس (= تیران، جابر) : ٢٤</p> <p>تهامه : ٢٤</p> <p>تیرل : ١٩٠</p> <p>تیگر خوده (= تیزخود) : ٢٠٢</p> <p>تیگره (دز) : ٦٨</p> <p>تیول (= اقطاعات) : ١١٩، ١٣٤، ١٣٦</p> <p>اقطاعات : ١٤٨، ١٥٦، ١١٣</p> <p>اصحابان : ١٠؛ شاهنشاهی ١٤٨</p> <p>واقطاعات : ١٠، ٥٣، ٩٣، ١٣٥</p> |
|---|---|

دادربوش یکم

| | |
|---|---|
| خالکدرون : ۱۲۰ | دایر (بلوک) : ۹؛ (جهان بینی) : ۵۱؛ (دنباله) : |
| خشی (هتیت) : ۱۲؛ ۱۹۶، ۱۲؛ - های | دایر (دنباله قديم) : ۵؛ (دنباله) : |
| قدیم : ۱۱ | کهنه) : ۱۹، ۹؛ (سرزمینهای) : ۱۳؛ ، |
| خدای آشور : ۷۵؛ اریانهایها : ۷۵؛ مادری | ۹۴، ۵۳؛ (عالم قدیم) : ۵؛ (قوای) : ۴؛ |
| و باروری : ۱۱؛ محلی : ۱۶۴؛ ملی | روسیه : ۱۲۲ |
| بابل (کهنه) : ۲۴ | جنوبی (اقوا) : ۱۵۲، ۱۸؛ (بشریت) : ۱۸۳ |
| خدائی (سبیل) : ۷۵ | (سرزمینهای) : ۱۴۸؛ (مناطق کولتور) : |
| خدمتسر بازی : ۱۹۳، ۳۷ | ۱۲۱؛ روسیه (قبایل) : ۹ |
| خراب (= باج) : ۹۴ | جوهر (= گوهر) : ۱۴ |
| خراسان (= پرنده) : ۶۰، ۴۴، ۴۳، ۴۰، ۳۷ | جهان بینی اریانی : ۹۶، ۹۳؛ سیاسی : ۴ |
| کوههای (کوههای) : ۶۰، ۱۸۶، ۱۰۹، ۱۰۰، ۶۶، ۶۵ | مردم شمالی : ۷۶ |
| ۱۰۰ | جهان شالی (روح) : ۸۲؛ هخامنشی : ۱۰۷ |
| خرده فروش [دادربوش] : ۱۲۶ | چیخون (= وخش، آمودریا) : ۹۹ |
| خرسونس : ۱۵۶، ۱۳۶، ۱۲۰ | چخزره ورتین (چرخ قدرت) : ۷۳ |
| خرم آباد : ۹۲ | ۷۵ |
| خرانه دولتی : ۹۵، ۹۴؛ شاهان : ۹۵، ۹۴ | چش بش : ۷۴، ۲۱، ۱۵ |
| - های پادشاهی : ۱۲۵ | چشم شاه : ۱۴۷ |
| خشکالی : ۹۷ | چیر نایکا (کورنایکا، سیرنایک) : ۱۲۶، ۴۶ |
| خشتره پاون (= شهربان، ساتراپ) : ۱۸۷ | چسین تخته : ۱۹۵، ۷۰، ۶۸، ۶۷ |
| خشتریله : ۱۹۴، ۶۰، ۱۹۶، ۱۸ | چیز : ۲۴ |
| خطه یارشا : ۵۷ | حران : ۳۱، ۲۷، ۲۴، ۵۲، ۲۰ |
| ۱۵۸، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۲۳، ۱۹۶، ۱۶۱، ۱۵۹ | حرمشاهی : ۵۷ |
| ۲۰۱، ۱۹۲، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۵۹ | حق قانونی سلطنت : ۵۷ |
| ۲۰۳؛ (دخنه) : ۲۰۸ | حقوق : ۱۰۶، ۹۳؛ ایرانی : ۴۵؛ سلطنت : |
| خط (اصل) : ۷۳؛ اریانی : ۱۹۶؛ حروفی | ۴۱۰۶، ۹۳؛ مادری : ۱۹۳؛ محلی : ۱۰۶، ۹۳ |
| ازامی : ۱۰۲؛ میغی : ۷۴؛ و زبان | مدنی : ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۳ |
| ازامی : ۹۱ | حقوقی : ۹۳؛ (قوانین) : ۱۵۱ |
| خلیج فارس (بارس) : ۱۰۶، ۸۷، ۴۰، ۲۴، ۹ | حکومت (نظام) : ۱۵۱؛ پارسی : ۱۰۵؛ ۱۳۰ |
| ۱۰۷؛ عمان : ۱۰۵ | مرکزی : ۵۹ |
| خوار : ۱۹۵ | حیات (شام) : ۱۹۰ |
| خوارزم : ۱۴۴، ۱۴۱ | |
| خوارنه (= خوار) | |

لهرست

| | |
|---|-------------------------------------|
| (دولت) : ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۰ | خود مختاری : ۹۵ |
| (ساختمان) : ۸۲ | خوزستان : ۱۰۹، ۱۰۲، ۷۱، ۷۰، ۶۵، ۵۸ |
| (سیاست) : ۱۲۶ | ۱۵۶، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱ |
| (مقبره) : ۲۰۸ | خوزی (نجای) : ۱۵۰ |
| (میراث) : ۱۷۱ | ۱۰۲، ۶۸، ۵۸ |
| (نسب) : ۱۸۳ | ۱۴۴، ۱۴۳ |
| داربیوش دوم : ۱۶۷ | خون: ۱۱، ۱۸۵، ۱۵۱، ۱۵۰، ۸۳، ۷۱، ۱۴۱ |
| داربیوش سوم : ۱۷۲، ۱۷۱ | ازربانی: ۱۴۱، ۱۴۲ |
| داربیوشی (آنار) : ۱۷۳ | پارسی: ۱۹۹ |
| داربیوهوش (= داربیوش) : ۷ | دیناری: ۹ |
| داریه و هوش (ذاسکولیون) : ۳۵ | شمالی: ۱۰، ۱۲۸، ۵۷، ۱۰۰، ۱۵۰، ۱۶۰ |
| ذاسکولیون (ذاسکولیون) : ۸۴ | قومی: ۷۹ |
| ذاسکولیون (ذاسکولیون) : ۳۵ | مدبرانه‌یی: ۱۹۰ |
| ذاسکولیون (ذاسکولیون) : ۸۴ | و ملیت: ۴ |
| ذاسکولیون (ذاسکولیون) : ۱۳۵، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۱۱ | ونزاد: ۱۶۰، ۰۴ |
| دانوب: ۱۲۰، ۹ | خونی (میراث) : ۹۲ |
| (بل): ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱ | (نسبت): ۱۵۰ |
| (حوزه): ۱۸۴ | شوی: ۶۸ |
| داور: ۱۵۲ | خوبشاوند شاه: ۱۴۴، ۹۸، ۹۲، ۷۱ |
| داوران شاهی: ۱۵۲ | خوبشاوندی نژادی: ۱۴۹ |
| داوری (دبوان): ۱۵۲ | خبری (تک): ۲۰۰ |
| دایره فرمانروایی: ۱۳۲ | خیروئینه (= شرون): ۱۷۱ |
| فهمنگی: ۹۸ | شیلیارخوس (منصب سربازی یونانی): |
| دجاله: ۱۹۵، ۷۴ | ۱۷۲ |
| (دهانه): ۱۳۴ | خیوس (جزیره سقر): ۳۴ |
| دختران نجیاب ایرانی: ۵۷ | داتیس: ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۶ |
| د خممه خش بارشا: ۲۰۸ | دادرشش: ۱۹۳، ۱۰۰، ۶۸، ۶۷، ۶۴، ۶۳ |
| در بار: ۱۳۷ | ۱۹۵ |
| در بار: ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۳۷ | دارادائل: ۱۳۸، ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۴، ۱۱۷ |
| پارس: ۱۳۸ | ۱۶۶ |
| پارسی: ۱۶۴، ۱۱۱ | داربیکوس: ۱۲۶، ۱۲۵ |
| سلطنتی: ۱۱۶ | داربیکله: ۱۲۵ |
| شاه: ۱۲۷، ۱۱۹ | داربیکله (- بزرگ، - شاه، - یکم): |
| شاهانه: ۱۱۶ | داربیوش (- بزرگ، - شاه، - یکم): |
| ماد: ۵۱، ۴۵، ۱۹ | ۴۷، ۷۲، ۶۱ |
| خطامنشی: ۱۳۴، ۵۲ | ۴۷، ۷۲، ۶۱ |
| در باری: ۱۴۳ | ۱۳۰، ۱۲۷، ۵۴، ۵۰ |
| در بیکی ها: ۱۸۹ | ۱۳۰، ۱۲۷، ۵۴، ۵۰ |
| در فرش پارسی: ۸۲ | ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۲ |
| دروازه زاگرس: ۷۳ | ۱۴۵، ۱۴۳ |
| - های کاسپی: ۶۵ | ۱۴۵، ۱۴۳ |
| تازه: ۶۷ | ۱۴۵، ۱۳۷ |
| دروغ: ۹۷ | ۱۴۵، ۱۳۵ |
| در هستد: ۸۸ | ۱۴۵، ۱۳۲ |
| دریانوردان هلنی: ۲۹ | ۱۴۵، ۱۳۷ |
| دریانوردی: ۱۰۷، ۱۰۳، ۸۷ | ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۳ تا ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۰ |
| (نقشه): ۲۰۶، ۲۰۱، ۱۸۹، ۱۷۴ تا ۱۷۲، ۱۶۹ | ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۳ تا ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۰ |

- آزاده سواران اریانی : ۷۲؛ آزاده
سواری : ۵۳؛ آسیانی : ۱۷۲؛ آشور :
۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۱، ۸۲، ۷۸؛ اریانی : ۹۰
اریانی ایرانی : ۵۷؛ اریانی جهانگیر:
۷۹؛ اریانی داریوش : ۳؛ ایران : ۹۰
بزرگ ایران : ۶؛ پارسی : ۵۸، ۴۳؛
۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۶، ۱۰۱، ۹۹، ۸۴
۱۳۹، ۱۳۸، ۱۲۹، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۷
۱۶۸ تا ۱۶۶، ۱۴۳
دولت جهانی : ۸۷، ۷۸؛ اریانی :
۱۲۴، ۱۰۶، ۹۶، ۹۰، ۸۰؛ بادشا : ۱۵۱، ۱۳۲
۱۷۱؛ پارسی : ۴۶؛ پارسی : ۱۰۷، ۴۴
۹۲؛ عظیم : ۱۶۲، ۶۰، ۱۴۰، ۱۲۴
دولت داریوش : ۳۳، ۸۸، ۷۲؛ روم : ۱۳۲
کورش : ۴۹؛ ۸۹، ۶۱، ۵۰، ۴۹؛ کیری :
۹۵؛ مادی : ۱۸۶؛ مرکزی : ۹۵
۱۶۹، ۹۷؛ مخامنشی : ۱۰۵۹؛
۱۰۹، ۱۰۱؛ های جهانی : ۱۲۴
۱۹۱، ۱۵۱، ۱۲۶؛ های جهانی :
۱۲۶، ۱۲۲، ۱۱۸؛ های شهری : ۲۹
دولتی (جنگ) : ۱۰۸؛ (خرانه) : ۹۴؛
(شورای) : ۱۵۰؛ (شکر کشی) : ۴۳؛
۱۵۸؛ (مالی) : ۱۷۰؛ (ناؤ گان) : ۱۵۱؛
(نظام) : ۱۵۱؛ (نظم) : ۱۵۱؛ (تقدیمه) :
۱۲۴؛ (بونانی) : ۱۶۲
دهاها : ۱۰۱
دهائی : ۱۵۵
دیکو : ۶۷، ۲۲، ۱۸، ۱۴؛ (خاندان) : ۶۴
دیکوها : ۶۷، ۶۰، ۴۷، ۳۱، ۲۵، ۲۳، ۲۰، ۱۸
۱۹۴، ۱۸۷، ۱۶۹، ۶۸
(سلطنت) : ۱۸۶
دیپلماتهای مشرق زمین : ۲۵
دیپلوماسی (شبکه شرقی) : ۲۰
آخوندی : ۵۴؛ آزادگان ایران : ۵۳
دریاهای جهانی : ۱۱۷؛ جنوب : ۱۰۷؛
جنوبی : ۱۰۲؛ خزر : ۱۰۰، ۹۹، ۴۳
دریای روم (مدیترانه) : ۱۱۷، ۱۰۷، ۱۰۶،
۱۰۵؛ (مناطق جنوبی) : ۸
دریای سرخ : ۱۰۶، ۱۰۵؛
دریای سند : ۸۶
دریای سیاه : ۱۲۰، ۱۱۸، ۴۲، ۲۶؛ (دشت‌های
شمال) : ۱۷؛ (فضای سواحل شمالی) :
۱۲۰
دستورهای قضائی : ۹۳
دشت ترکمن : ۱۸۴
دشت مرغاب : ۳۶
دشت‌های آسیای مرکزی : ۹۹؛ ترکستان :
۹۹؛ جنوبی ترکستان : ۱۰۰
دگماتیسم : ۵۱
دلنا [دانوب] : ۱۲۰
دلنی : ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۳؛ (روحا نیون) :
۱۵۸
دماموند : ۵۱
دموکراتیک (قیام) : ۱۲۹
دموکراسی : ۱۲۹
دنیای جنوب : ۱۸۳، ۱۸۲، ۷۵؛ شمال : ۷۵
قدیم : ۱۲۶؛ قدیم مدیترانه : ۱۶؛ کهنه
جنوب : ۱۰۹
دوره داریوشی : ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۶۹؛
دوريسس : ۱۳۳
دوريها : ۲۸
دورت (ایده) : ۱۴۶؛ (فکر) : ۷۰؛ (مفهوم) :
۲۸؛ (نظام) : ۱۲۸؛ آتن : ۱۲۳؛
آخوندی : ۵۴؛ آزادگان ایران : ۵۳

فهرست

- | | |
|---|--|
| <p>دیناری (خون) : ۱۵۰؛ ملت : ۸۲</p> <p>روز نامه سلطنتی : ۹۱</p> <p>روسas : ۱۴</p> <p>روسیه (جنوب) : ۱۱۶، ۴۲، ۱۱۹؛ ۱۵۵، ۴۲؛ جنوبی : ۱۱۶، ۸</p> <p>روم (رم، دولت) : ۱۳۲؛ ۱۳۷، ۴؛ جدید : ۱۵۱</p> <p>رهبری : ۱۵۱</p> <p>رهبری سیاسی : ۱۶۶، ۱۴۹؛ ۱۹۵، ۶۹، ۵۱، ۱۹</p> <p>ری (رکا) : ۱۹۵، ۶۹، ۵۱، ۱۹</p> <p>زاد آنو : ۶۲</p> <p>زاگرس : ۶۲؛ (دوازه) : ۷۳؛ (مادی) : ۷۲؛ (منبی) : ۱۹۲، ۱۹۱</p> <p>زبان ارایی : ۱؛ ارایی : ۱۹۶، ۷۸؛ پارسها : ۱۵۲</p> <p>زراحت : ۱۸</p> <p>زرتشت : ۱۹۲، ۵۰؛ ۱۹۳، ۱۹۳؛ (آین) : ۵۱</p> <p>زرثورشته (= زرتشت) : ۵۰</p> <p>زرنج : ۱۴۱</p> <p>زن (مقام) : ۱۹۳</p> <p>زنان ایرانی : ۵۷</p> <p>زندگی اقتصادی : ۱۲۴؛ ملی : ۱۰۶</p> <p>زوزو : ۱۹۵، ۶۷</p> <p>ژرمنی : ۴</p> <p>ژئوپلیتیک : ۲۰۶</p> <p>ساتر آپ : ۵۴؛ ۱۸۷، ۶۳، ۵۴؛ آسیای صغیر : ۱۱۸؛ بابل : ۶۹؛ بلخ : ۶۳؛ ساردس : ۱۲۴</p> <p>ساتر آپها : ۱۶۹؛ ... آسیای صغیر : ۱۱۵</p> <p>بزرگ ایران شرقی : ۷۶</p> | <p>دیناری (خون) : ۱۸۴؛ (نصر) : ۱۶۰، ۹؛ (نژاد) : ۴۹؛ شمالی (نژاد) : ۹۱؛ پارساه : ۹۱؛ داریوش : ۹۱؛ دادوری دولتی : ۹۵</p> <p>دیوان : ۱۱۶، ۹۴</p> <p>سلطنتی : ۱۶۸؛ شاهانه : ۹۵</p> <p>شاهی : ۱۴۳؛ ۱۱۰، ۱۰۹، ۹۷؛ بمر کری : ۱۷۲، ۱۶۹</p> <p>دیوکلیسان (دیوکلیانوس) : ۲۱۰، ۲۰۰</p> <p>داسکولیون (= داسکولیون)</p> <p>ذلوس : ۱۵۶</p> <p>ذمارatos : ۱۵۶، ۱۳۶</p> <p>ذموکلس : ۲۰۵، ۱۱۶</p> <p>راههای تجاری : ۱۲۱؛ دریایی : ۱۰۲</p> <p>رخ : ۱۷۲</p> <p>رخچ (= هرووتیش) : ۶۴، ۶۳، ۶۰، ۴۰</p> <p>رخی : ۲۰۰، ۱۴۱، ۱۰۹، ۸۷، ۶۶</p> <p>رخیم استبداد : ۱۶۶؛ فتووال : ۱۰</p> <p>رستاخیز ملی : ۱۲۹</p> <p>رسوم (= مراسم) : ۱۰۶</p> <p>رسما (= ری) : ۱۹۵، ۶۹، ۶۶، ۵۱، ۱۹</p> <p>رسانس : ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۷</p> <p>روابط تجاری : ۱۲۵</p> <p>روح آزادسواری ایرانی : ۲۲؛ آزادگی : ۷۶؛ آزادسواری ایرانی : ۱۵۱، ۸۲</p> <p>روحانیت سیاسی : ۱۶۴</p> <p>روحانیون : ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۳۸، ۱۰۴، ۹۳</p> <p>روحی : ۱۶۳؛ دلفی : ۱۵۸؛ مصر : ۱۰۴</p> <p>روح شمالی : ۲۰۰؛ فرمانروای شمالی :</p> |
|---|--|

داریوش یکم

- | | |
|---|---|
| سرحد بشریت : ۱۰۱؛ شمال شرقی ایران : ۱۰۰ سرزمین پارس : ۹۷؛ سند : ۱۰۲، ۹۶، ۷۰ فراعنه : ۴۳؛ - های جنوب : ۹۶ سرنوشت ملی : ۷۲ سرو د مذهبی : ۵۱ سریانی ها : ۱۴۴ سفیدیان : ۱۴۴، ۱۴۱، ۱۰۲، ۳۷ سفال نقاشی شده (تندن) : ۱۱ سفالهای نواری (تمن) : ۸ سکاها : ۴۰، ۳۷، ۳۶، ۲۶، ۲۰، ۱۹، ۱۵ تیز خود : ۴۳؛ -ی ترکستان (اتحادیه) : ۵۹ تیز خود : ۴۳؛ شرقی : ۵۹، ۳۷ پادشاهی (تمن) : ۱۴۱، ۱۲۰، ۱۰۲، ۱۰۱ پادشاهی (شالی) : ۱۱؛ غربی : ۱۵؛ هومورز : ۳۷، ۱۱۸ سکائی : ۹۹، ۹۷، ۱۶؛ اتحادیه چنگی : ۱۰۰، ۹۹، ۳۷، ۱۶ سلطان (سلط) : ۱۹؛ (جنگجویان) : ۱۵؛ (سلطه) : ۲۰ سکوند (= سی کیووتش) : ۱۹۲، ۵۳ سکه طلا : ۱۲۶ سکه ها : ۱۳۸ سلاحهای سبک : ۱۷ سلاطین شرق قدیم : ۱۹؛ هخامنشی : ۱۳۲ سلطنت (جانشینی) : ۱۵۱؛ (حقوق قانونی) : ۱۶۸، ۹۸ (قدر) : ۵۷ اریانی : ۲۰؛ ایانی : ۱۴۳؛ استبدادی : ۱۰ ایران بزرگ : ۵۷؛ باوری : ۱۰؛ جهانی : ۹۰ سرحدات اروپائی : ۲۰؛ حقیقی اریانی : ۱۹۸ | ساتراپی : ۳۵؛ پارس : ۳۶ ساتراپها : ۱۷۲ ساحل آسیائی مدیترانه : ۱۰۷ ساردس (سارد، سبرده) : ۳۳، ۲۶، ۱۵؛ ۳۳، ۲۶، ۱۱۱، ۱۰۲، ۸۵، ۳۵ ساربان، (شهر) : ۱۵۶، ۱۴۹، ۱۴۴، ۱۳۴ ساتر اپ (دولت) : ۱۲۸، ۱۲۴ ساسانی (دولت) : ۱۷۳ سلامیس : ۱۲۳؛ (نبرد دریانی) : ۱۶۴ ساموس : ۱۱۸، ۱۱۱، ۱۰۴؛ ۱۳۵، ۱۲۰ نا سامی : ۱۶۷ سائیس : ۱۰۸، ۱۰۴ سپاه : ۱۱۳؛ ۱۵۷، ۱۴۸، ۱۲۲؛ آسیای صغیر : ۱۷۰ بارسی : ۱۳۳، ۱۲۰، ۹۸، ۹۷، ۹۲ حاضر خدمت دولتی : ۱۵۷ کموجه : ۵۴؛ کورش : ۲۲؛ امیلی : ۱۷۱ سپاهی (شهر بار) : ۱۴۱؛ (قدرت) : ۱۰۰ اریانی (سلطنت) : ۹۶ سپاهیان آسیای صغیر : ۱۱۹؛ (سر- فرماندهی) : ۱۱۳ سپاهیان آشور : ۱۴؛ امدادی یونانی : ۳۳ ایرانی : ۱۲۱، ۱۱۳؛ بارسی : ۱۰، ۶۲ داریوش : ۶۷ سپاه یونانی : ۱۵۷، ۱۳۷ سپرد (اسپرده، ساردس) : ۱۵ ستاسپس : ۱۶۲ سدواتس : ۲۵ سران قبائل ایرانی : ۶۰ سربازان ایگر یونانی : ۲۵؛ ایرانی : ۱۲۱؛ ۱۲۲ هلنی : ۱۳۱ سربازی (خدمت) : ۱۸؛ وظیفه : ۵۳ سرحدات اروپائی دولت داریوش : ۱۲۲ |
|---|---|

فهرست

- اریانی : ۹۶ ؛ سپاهی پارسی : ۱۴۷ ؛
 ماد : ۶۰، ۲۱، ۲۰ ؛ مادها : ۹۹ ؛ مصر :
 ۱۰۴ ؛ ملی : ۹۸، ۹۶ ؛ ملی قبیله پارسی :
 ۹۶ - های خانوادگی : ۵۴ ؛ های
 خصوصی : ۶۰
 سلطنتی (قلاع) : ۱۱۲ ؛ (ناوگان) : ۱۱۴
 سلطنه ایرانی : ۱۱۴ ؛ پارسی : ۱۱۲ ؛ سکانی :
 ۱۷۱، ۱۷۰ ؛ مقدونی : ۲۰
 سمبول خدایی : ۷۵
 سنت : ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۰۳، ۹۶ ؛ وفا : ۱۴۹
 سند : ۲۰۰، ۸۶، ۴۰ ؛ (یا بانهای شرقی) :
 ۸۸ ؛ (جلگهای) : ۸۸ ؛ (دره) : ۳۹
 (حوزه) : ۱۸۴، ۷ ؛ (رود) : ۹، ۹ ؛
 (مرزهین) : ۹۷، ۱۱ ؛ ۹۷، ۱۱
 سنجین اسلحه : ۱۶۵
 سنجین زره (بیادگان) : ۱۵۷
 سواران اسکوٹی : ۱۲۲ ؛ پارسی : ۹۳، ۹۲
 سپل اسلحه : ۱۲۱
 سواحل اسکوٹنشین : ۱۲۰
 سوبرتو : ۱۸
 سوداگران یونانی : ۴۲
 سودان : ۱۰۲
 سوریه : ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰
 ۶۲، ۴۷، ۴۱، ۳۹، ۲۲، ۲۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰
 (دروازههای) : ۲۳ ؛ ساتراپی : ۱۱۵
 (فضای) : ۲۳
 سولوسن : ۱۱۸
 سومر (=شمار) : ۹
 سوئز (کanal) : ۱۹۰
 سوئیس : ۱۱۲، ۳۵، ۲۷، ۲۶
 سیاست : ۱۵۲ ؛ تجاری : ۱۱۷ ؛ دولتی :

دادیوش بکم

| | |
|--|--|
| (قاده‌های پست) : ۱۴۵؛ (گنجینه‌ها) : ۱۹۸؛ | شیکه اقتصادی فضای شمالی یونان : ۱۲۴؛ |
| شیکه اقتصادی فضای شمالی یونان : ۱۲۴؛ | جاده‌ها : ۱۴۵ |
| جاده‌ها : ۱۴۵ | شرق : ۱۷۳، ۱۷، ۱۳؛ (دنبال) : ۵۴ |
| شرق : ۱۷۳، ۱۷، ۱۳؛ (دنبال) : ۵۴ | نیروهای : ۲۷؛ [هندوستان] : ۱۱۶؛ |
| نیروهای : ۲۷؛ [هندوستان] : ۱۱۶؛ | دور : ۸؛ فلات [ایران] : ۸۹؛ قدمیم : |
| دور : ۸؛ فلات [ایران] : ۸۹؛ قدمیم : | (دنبال) : ۱۲؛ ۸۳، ۱۳؛ قدمیم (سلاطین) : |
| (دنبال) : ۱۲؛ ۸۳، ۱۳؛ قدمیم (سلاطین) : | ۳۹، ۹، ۷؛ نزدیک : ۷؛ قدمیم (عالی) : ۱۹ |
| ۳۹، ۹، ۷؛ نزدیک : ۷؛ قدمیم (عالی) : ۱۹ | شرقی (استبداد) : (اقوام) : ۵۷ |
| شرقی (استبداد) : (اقوام) : ۵۷ | (عدالت) : ۹۳؛ (فرمایی) : ۱۳۷؛ |
| (عدالت) : ۹۳؛ (فرمایی) : ۱۳۷ | (فضای) : ۴۱، ۱۷؛ (قوای) : ۱۳۷؛ هند |
| (فضای) : ۴۱، ۱۷؛ (قوای) : ۱۳۷ | و ژرمنی : ۹؛ (هندوژرمنی) : ۱۶۰ |
| و ژرمنی : ۹؛ (هندوژرمنی) : ۱۶۰ | شرقیان قدیم : ۸۲ |
| شرقیان قدیم : ۸۲ | شقل بابلی : ۱۲۵ |
| شقل بابلی : ۱۲۵ | شمال : ۸، ۳؛ (جهان بینی) : ۵۱؛ (دنبال) : |
| شمال : ۸، ۳؛ (جهان بینی) : ۵۱؛ (دنبال) : | ۷۵؛ (عالی) : ۴؛ (عصر تسلط) : ۱۳ |
| ۷۵؛ (عالی) : ۴؛ (عصر تسلط) : ۱۳ | (قوای) : ۶ |
| (قوای) : ۶ | شمال شرق [کشورهگامنشی] : ۹۹، ۵۸؛ |
| شمال شرق [کشورهگامنشی] : ۹۹، ۵۸؛ | ۱۶۹، ۱۱۸، ۱۰۲ |
| ۱۶۹، ۱۱۸، ۱۰۲ | شمال شرقی (دشت‌سای) : ۱۱؛ [کشور |
| شمال شرقی (دشت‌سای) : ۱۱؛ [کشور | هگامنشی] : ۱۰۲، ۱۰۱، ۵۸؛ (منظقه) : |
| هگامنشی] : ۱۰۲، ۱۰۱، ۵۸؛ (منظقه) : | ۱۲۲ |
| ۱۲۲ | شمال غربی [کشور داریوش] : ۱۱۴، ۱۱۳؛ |
| شمال غربی [کشور داریوش] : ۱۱۴، ۱۱۳؛ | شمالی (آریستوکراسی) : ۳۱؛ (آزاده |
| شمالی (آریستوکراسی) : ۳۱؛ (آزاده | سواران) : ۹۰؛ (آزاده‌سوار) : ۷۶؛ |
| سواران) : ۹۰؛ (آزاده‌سوار) : ۷۶؛ | ۱۸۵؛ (اقوام) : ۹۶، ۱۰، ۹؛ (انسان) : |
| ۱۸۵؛ (اقوام) : ۹۶، ۱۰، ۹؛ (انسان) : | ۱۷؛ (بشرت) : ۱۸۳؛ (بادشاه ملکی |
| ۱۷؛ (بشرت) : ۱۸۳؛ (بادشاه ملکی | آزاده‌سواران) : ۹۰؛ (پدران ایرانیان) : |
| آزاده‌سواران) : ۹۰؛ (پدران ایرانیان) : | ۱۷؛ (نیزه‌های) : ۳؛ (جهان بینی) : |
| ۱۷؛ (نیزه‌های) : ۳؛ (جهان بینی) : | ۸۳؛ (جهان بینی مردم) : ۷۶؛ (خصوصیص) : |
| ۸۳؛ (جهان بینی مردم) : ۷۶؛ (خصوصیص) : | ۱۹؛ (خون) : ۱۰؛ ۱۷، ۱۳؛ ساحلی آسیای |
| ۱۹؛ (خون) : ۱۰؛ ۱۷، ۱۳؛ ساحلی آسیای | ۱۵۰، ۱۲۸، ۵۷، ۱۷، ۱۰؛ |

فهرست

- | | |
|---|--|
| عصر قدیم : ۵ علوم یونانی : ۱۱۶ عمان (خليج) : ۱۵۵ عنصر دیناری : ۱۸۲، ۹؛ شمالي : ۱۸۴؛ ۱۸۹ عيالام : ۱۰۵؛ (دولت) : ۱۹۳، ۱۵ عيالام (کوستان) : ۱۵؛ قدیم : ۱۶ عيالامی : ۱۰۸، ۹۱، ۷۸، ۷۵ غاصب [گوماته] : ۵۴ | صغير : ۱۶۶؛ فينيقى : ۱۱۵؛ كلني یونان ۳۰؛ هلنی : ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۱۵؛ هلنی (چابره) : ۱۵۱؛ هلنی آسيای صغیر : ۴، ۴۱، ۲۶، ۱۱۵؛ ۱۲۷؛ یوناني آسيای صغیر : ۲۶، ۳۰، ۳۵، ۳۳ تا ۴۲، ۴۲، ۱۳۰؛ ۱۳۵ شهر یار سپاهى : ۱۴۱ شيلات : ۱۰۶ صدر اعظم (=هزار بد) : ۱۶۱، ۹۱ |
| غذاي بارسها : ۵۷ غرب [مغر بزمي] : ۱۷، ۱۷۳، ۱۷ غربي (هند و ژرمن هاي) : ۱۰، ۹ غريزه سياسي : ۹۴ غبيگوئي : ۵۱ غير ايراني : ۱۴۸ غير بارسها : ۲۰۸ فارس (=بارس) : ۱۸۸، ۸۱ | صقلبي (=سيسيل) : ۱۵۸، ۲۹ صلح آميز (روابط) : ۱۴۶ صلح آشاكيناس : ۲۰۹؛ شاهانه : ۱۶۸ ۲۰۹ طارم (=تاروه) : ۱۹۶، ۷۰ طاليس : ۳۲ طيقه فرمانرو : ۱۰۹؛ بادسي : ۱۳۶ ۱۷۲، ۱۷۰ طفيان ملي : ۳۹ طورعبدين (=ايزاله) : ۱۹۴، ۶۸، ۶۳ طومار : ۷۸ |
| فانس : ۴۵ فدراتيف : ۲۹ فرات : ۷۴، ۶۲ فراده (مروري) : ۲۰۲، ۱۰۲، ۱۰۰، ۵۹، ۵۸ فراعنه : ۴۳، ۱۵؛ ۹۰، ۱۵ (سر زمين) : ۱۹۴؛ فراور و قتس (=فروريش) : ۱۹۴ [فرزنده بسيار] : ۱۳۷، ۹۲ فرعون : ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۳ فرسگ (بر گه، کوه) : ۱۹۶ فرمان شاهانه : ۱۹۶ فرمانرواي ارياني : ۷۹ فرمانروایان ارياني : ۱۴۸ فرمانروائی بابلی : ۱۴۳؛ جهان ارياني : | عالم آسيامي : ۱۱۶؛ ايرانيت : ۱۲۷ دريای مدیترانه : ۳۳؛ کولتور : ۱۱۷ عامل سياسي مدیترانه (قویترین) : ۱۶ عدالت : ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۳۷، ۱۰۶، ۹۳، ۸۴ ارياني : ۹۳؛ بارسي : ۱۹۹ عدالت شاهانه : ۹۳؛ شرقى : ۹۳ عرابه هاي جنگى : ۱۰ عرب : ۱۰۵؛ (قبيل) : ۴۶ عربستان : ۱۰۵؛ ۱۰۷ تا ۱۰۱، ۱۰۷ (صغر اي) : ۲۴۱ |

دادیوش بکم

| | |
|---|---|
| <p>(کشتی‌های) : ۱۱۶، ۴۶، ۱۳۱، ۱۳۳؛ (ناؤ کان) : ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۱؛ (ناؤ کان) : ۱۳۴</p> <p>فیسبیقه : ۱۰۷</p> <p>فینیقیها : ۱۵۱، ۱۱۲، ۲۹</p> <p>فوودال : ۹۰؛ (سران) : ۱۶۸؛ (نظم) : ۱۵۱، ۱۱۲، ۲۹</p> <p>فوودال : ۹۰؛ ایران (آزاده‌سواران) : ۱۹؛ ایرانی (نجایی) : ۱۶۷؛ - ها : ۱۶۷</p> <p>فوودالیسم : ۱۹۳، ۱۶۷</p> <p>فیون‌ها : ۱۲۳</p> <p>قاددهای بستی بر ق آسا : ۱۴۵</p> <p>قانون‌گذار : ۱۰۶</p> <p>قبایل بومی : ۵۸؛ پارسی : ۱۶۲، ۳۶، ۳۵</p> <p>بارسی (رسم) : ۴۴؛ چنگجوی دیگر ایران : ۱۵۰؛ کوه‌نشین هندی : ۸۸؛ ماد : ۱۴، ۱۳</p> <p>قبرس (= جزیره مس) : ۱۳۱؛ (پادشاه) : ۱۶۶؛ (شهرهای هلنی) : ۴۶</p> <p>قبرسی (کشتی‌های) : ۱۳۴؛ وهنی (قوای) : ۱۳۱</p> <p>قبل (بیش) از اریائیها (ملت) : ۱۸؛ قبیله (= سپاه) : ۹۷</p> <p>قدرت اداری مرکزی : ۸۹؛ بارسی : ۱۲۷؛ سپاهی : ۱۰۰؛ سلطنت : ۹۷؛ شالی : ۱۳۲؛ فاره‌گی : ۱۱۱؛ کهنه : ۱۰۸؛ مرکزی : ۱۱۳، ۱۰۴، ۹۰؛ ملی : ۹۶</p> <p>قرابت نژادی : ۹۲</p> <p>قرابانی : ۷۷، ۵۱</p> <p>قرطاجنه (= کارتاز) : ۱۵۸، ۴۶</p> <p>قزل ایرماق (هالوس، هالیس) : ۱۶</p> | <p>۱۵۲</p> <p>فرم‌های شرقی : ۱۳۷</p> <p>فرورتیش (= فراورتوس) : ۶۳، ۶۰ تا ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۲، ۲۰، ۶۷</p> <p>فروگی (= فریزی، قبایل) : ۱۴؛ (ناو کان) : ۱۳۳</p> <p>فروگیه (= فریزی) : ۱۲۳، ۱۳</p> <p>فروگی‌ها : ۲۵، ۱۹</p> <p>فرهنگ آزاده‌سواری : ۴۸؛ ایرانی : ۱۱۴؛ مذهبی مصر : ۴۷؛ هلنی : ۱۱۴</p> <p>فرهنگی (دایره) : ۹۸</p> <p>فضاهای حیاتی : ۹۸، ۳۶، ۲۹</p> <p>فضای استپ : ۱۸۷، ۱۱۸، ۱۰۱</p> <p>فضای حیاتی : ۲۰۱، ۱۳۲، ۱۱۶، ۱۱۲، ۹۹</p> <p>آسیا : ۱۳۲؛ اروپا : ۱۳۲؛ یونان : ۳۰؛ سواحل شمالی دریای سیاه : ۱۲۰؛ شمال غربی [کشور مخامنی] : ۱۱۵؛ شمالی یونان [شکه اقتصادی] : ۱۲۴؛ مدیترانه : ۱۴۲؛ هلنی : ۱۱۱، ۴۱، ۱۲۹، ۱۲۲، ۱۱۱، ۱۳۵</p> <p>فکر دولت : ۲۰۱، ۷۰</p> <p>فلات (مغرب) [ایران] : ۱۸، ۱۴؛ آسیای صغیر : ۱۳۱؛ آناتولی : ۱۱۲، ۱۰؛ ایران (مردم بومی) : ۱۷</p> <p>فوکشی : ۱۲۵</p> <p>فیلیپ دوم : ۱۷۰؛ مقدونی : ۱۷۱</p> <p>فینیقی : ۱۰۶؛ (اتحادیه شهرهای) : ۱۵۱؛ (جلوخان) : ۲۲۳؛ (ساحل) : ۲۴؛ (شهرهای) : ۱۱۵؛ (عناصر) : ۱۱۷</p> |
|---|---|

فهرست

- | | |
|---|---|
| <p>کاره (= سباء) : ۱۹۳</p> <p>کاری (ایران) : ۴۶</p> <p>کاریهه، ۴۶؛ ۱۳۲، ۱۱۵، ۱۱۲، ۸۷، ۱۴۲، ۱۳۳، ۱۱۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹</p> <p>کاریها : ۱۴۰، ۱۴۴</p> <p>کاسپار تورس : ۸۸</p> <p>کاسپی (دروازه‌های) : ۱۹۵، ۷۷، ۶۶، ۶۵</p> <p>کاست جنگجویان : ۲۵</p> <p>کامپاندوس : ۱۹۵</p> <p>کانال (مصر) : ۱۰۵؛ ۱۱۷، ۱۰۹؛ (یونان) ۲۰۳، ۱۹۰</p> <p>کاهن بزرگ [اوزاهورست] : ۱۰۲</p> <p>کاهن‌های ماد : ۱۹؛ منهیه : ۵۶</p> <p>کپدو کیه (= کپادوسی) : ۲۶، ۱۷، ۱۶</p> <p>کپدو و کیه (= کپادوسی) : ۱۳۱، ۱۲۳، ۱۱۲، ۵۴، ۴۱، ۳۵، ۲۷</p> <p>کرت (جزیره) : ۹</p> <p>کرستان : ۱۶</p> <p>کردها (= اسه‌کرته) : ۳۶</p> <p>کرکوک : ۶۷</p> <p>کرکوهای (= کاریها) : ۳۵</p> <p>کرمان : ۱۹۹، ۱۴۴، ۱۰۹، ۷۰، ۶۹، ۳۹</p> <p>قبایل چادرنشین : ۳۶</p> <p>کرمانشاه : ۱۹۶</p> <p>کرناسپی : ۸۴</p> <p>کرمنن (ارنس) : ۱</p> <p>کریوس : ۲۵؛ ۲۷، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۵ تا ۴۲</p> <p>کشاورز جنگی : ۲۷۴، ۸</p> <p>کشاورزی : ۱۸۷</p> <p>کشته‌های فینیقی : ۱۱۶، ۴۶؛ ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۱۶</p> <p>کیلیکی : ۱۳۴</p> | <p>قریون : ۶۷ تا ۶۵</p> <p>قضائی (دستورهای) : ۹۳؛ (قوانین) : ۹۳</p> <p>قشقاز : ۱۲۱، ۱۶۳؛ (کوههای) ۱۱۸، ۹۶</p> <p>(مردم کوهستان جنوبی) : ۱۲؛ (مالک) ۲۰۸</p> <p>هند : ۴۰</p> <p>قلاع سلطنتی : ۱۱۲</p> <p>قندهار : ۲۰۰، ۱۴۴، ۱۴۱، ۸۸، ۶۳</p> <p>قندهاریها : ۱۵۰، ۸۸، ۴۰</p> <p>قوانین حقوقی : ۱۵۱؛ قضائی : ۹۳</p> <p>قوای امدادی پارسی : ۶۲؛ پارسی : ۶۴</p> <p>دریایی : ۱۱۷؛ زمینی یونانی : ۱۳۱</p> <p>شرقی : ۱۳۷؛ متعدد قبرسی و هلنی : ۱۳۱؛ یونانی : ۱۳۱</p> <p>قوم اریانی : ۹۰؛ پارسی : ۷۹، ۷۲؛ واحد و متعدد اریانی : ۷۴</p> <p>قومی : ۱۰۹</p> <p>قومیت اریانی : ۴۱</p> <p>قوه پلیسی : ۹۵</p> <p>قهرمانان ملت [کورش] : ۸۰</p> <p>قیام دموکراتیک : ۱۲۹</p> <p>کابل (دره) : ۴۰، ۱۸</p> <p>کابش کاشش : ۱۹۰، ۶۳</p> <p>کاخ پارسه (= تخت جمشید) : ۱۴۴</p> <p>کاخ نفید (مفیس) : ۲۰۳، ۱۰۵</p> <p>کارانوس : ۱۱۳</p> <p>کارتاز (= قرطاجنه) : ۱۵۸، ۴۶</p> <p>کارتازن (= کارتاهنا) : ۱۵۸</p> <p>کارگران بابلی : ۱۴۴</p> <p>کاروستوس : ۱۰۶</p> <p>کارون (جوزه) : ۱۵</p> <p>کاروند : ۸۷</p> |
|---|---|

دادربوش یکم

| | | |
|--|--|--|
| کشور آزاده سواری : ۱۴۷ | دایانی : ۱۱۳ | کشور آزاده سواری : ۱۴۷ |
| هخامنشی : ۱۰۷ | هخامنشی : ۱۰۷ | هخامنشی : ۱۰۷ |
| کلناهای : ۱۲۷ | کلناهای : ۱۲۷ | کلناهای : ۱۲۷ |
| کلنسیونان (شهرهای) : ۳۰ | کلنسیونان (شهرهای) : ۳۰ | کلنسیونان (شهرهای) : ۳۰ |
| کلیسیتسن : ۱۲۹ | کلیسیتسن : ۱۲۹ | کلیسیتسن : ۱۲۹ |
| کلاشوننس : ۱۱۹ | کلاشوننس : ۱۱۹ | کلاشوننس : ۱۱۹ |
| کمان : ۱۶۵ | کمان : ۱۶۵ | کمان : ۱۶۵ |
| کمانداران : ۱۶۵ | کمانداران : ۱۶۵ | کمانداران : ۱۶۵ |
| کمبوجیه (کبوجیه، کبوزیه، کمزوزیه) : ۱۵۷ | کمبوجیه (کبوجیه، کبوزیه، کمزوزیه) : ۱۵۷ | کمبوجیه (کبوجیه، کبوزیه، کمزوزیه) : ۱۵۷ |
| کمبوجیه (کبوجیه، کبوزیه، کمزوزیه) : ۸۴ | کمبوجیه (کبوجیه، کبوزیه، کمزوزیه) : ۸۴ | کمبوجیه (کبوجیه، کبوزیه، کمزوزیه) : ۸۴ |
| کمبوجیه (کبوجیه، کبوزیه، کمزوزیه) : ۸۴، ۸۰، ۷۹، ۷۶، ۵۹، ۵۴، ۴۴، ۲۱ | کمبوجیه (کبوجیه، کبوزیه، کمزوزیه) : ۸۴، ۸۰، ۷۹، ۷۶، ۵۹، ۵۴، ۴۴، ۲۱ | کمبوجیه (کبوجیه، کبوزیه، کمزوزیه) : ۸۴، ۸۰، ۷۹، ۷۶، ۵۹، ۵۴، ۴۴، ۲۱ |
| کهانات : ۱۴۳ | کهانات : ۱۴۳ | کهانات : ۱۴۳ |
| کهنهه : ۱۰۴ | کهنهه : ۱۰۴ | کهنهه : ۱۰۴ |
| خدای امی بابل : ۲۴ | خدای امی بابل : ۲۴ | خدای امی بابل : ۲۴ |
| مصری : ۹۳ | مصری : ۹۳ | مصری : ۹۳ |
| مصری : ۱۰۵، ۱۰۴ | مصری : ۱۰۵، ۱۰۴ | مصری : ۱۰۵، ۱۰۴ |
| (شیانت) : ۴۶ | (شیانت) : ۴۶ | (شیانت) : ۴۶ |
| کیلیکی : ۱۵۱ | کیلیکی : ۱۵۱ | کیلیکی : ۱۵۱ |
| کیلیکیه : ۱۵۶، ۱۳۳، ۱۲۰۳۰، ۲۲۶ | کیلیکیه : ۱۵۶، ۱۳۳، ۱۲۰۳۰، ۲۲۶ | کیلیکیه : ۱۵۶، ۱۳۳، ۱۲۰۳۰، ۲۲۶ |
| کیمیرها : ۲۵، ۱۴ | کیمیرها : ۲۵، ۱۴ | کیمیرها : ۲۵، ۱۴ |
| (دولت) : ۱۸۵ | (دولت) : ۱۸۵ | (دولت) : ۱۸۵ |
| کیمیرها : ۱۸۵ | کیمیرها : ۱۸۵ | کیمیرها : ۱۸۵ |
| گاتا : ۱۹۲، ۱۸۷ | گاتا : ۱۹۲، ۱۸۷ | گاتا : ۱۹۲، ۱۸۷ |
| گارد شخصی [دادربوش] : ۱۱۴ | گارد شخصی [دادربوش] : ۱۱۴ | گارد شخصی [دادربوش] : ۱۱۴ |
| گاموس : ۱۴۰ | گاموس : ۱۴۰ | گاموس : ۱۴۰ |
| گاو آپیس : ۱۰۴ | گاو آپیس : ۱۰۴ | گاو آپیس : ۱۰۴ |
| گاتهه : ۲۰۶، ۱۲۱ | گاتهه : ۲۰۶، ۱۲۱ | گاتهه : ۲۰۶، ۱۲۱ |
| گرگان : ۱۹۶، ۱۸۶، ۱۰۰، ۶۶، ۶۵، ۶۰، ۳۷ | گرگان : ۱۹۶، ۱۸۶، ۱۰۰، ۶۶، ۶۵، ۶۰، ۳۷ | گرگان : ۱۹۶، ۱۸۶، ۱۰۰، ۶۶، ۶۵، ۶۰، ۳۷ |
| گستاخاپ (= وشناتاپه) : ۱۷۴ | گستاخاپ (= وشناتاپه) : ۱۷۴ | گستاخاپ (= وشناتاپه) : ۱۷۴ |
| گلا : ۱۵۸ | گلا : ۱۵۸ | گلا : ۱۵۸ |
| گلونهه : ۱۵۸ | گلونهه : ۱۵۸ | گلونهه : ۱۵۸ |
| گناهه مذهبی : ۱۰۴ | گناهه مذهبی : ۱۰۴ | گناهه مذهبی : ۱۰۴ |
| گنج (گنجکه) : ۱۱۳ | گنج (گنجکه) : ۱۱۳ | گنج (گنجکه) : ۱۱۳ |
| فانج : ۲۰۶ | فانج : ۲۰۶ | فانج : ۲۰۶ |
| کورنایکا (جیرنایکا، سیرنایک) : ۱۲۶، ۴۶ | کورنایکا (جیرنایکا، سیرنایک) : ۱۲۶، ۴۶ | کورنایکا (جیرنایکا، سیرنایک) : ۱۲۶، ۴۶ |
| کورنه : ۱۲۶ | کورنه : ۱۲۶ | کورنه : ۱۲۶ |

| | |
|--|--|
| لوکیها : ۳۵ | آنچه‌که (خرانه) : ۱۱۲ |
| لولو : ۷۳ | آنچه‌های شاهی : ۱۹۸ |
| لهجه پارسی : ۷۴ | گنداره (= قندمار) : ۲۰۰، ۸۸ |
| لیبو (= بوتابه) : ۴۰۳ - ها : ۱۴۲، ۴۶ | گندو توه : ۱۹۵، ۶۴ |
| ما آندریوس (میاندره، بیوک میاندر): | گندوه : ۱۹۵ |
| ۱۲۰، ۱۱۹، ۳۵ | گوبرواس : ۳۹، ۳۸ |
| ما آندریوس : ۱۱۸ | گوبرووه (= گوبرو، گوبروا، گوبرواس) : ۱۳۵، ۱۲۰، ۱۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۰۵۰، ۳۸ |
| ماد : ۶۹، ۶۷۶۴، ۶۰، ۵۱، ۳۴، ۱۶ | ۲۰۱، ۱۶۵، ۱۴۵ |
| سواران) : ۱۹۶۱۸۶۰۱۶۴، ۱۴۱، ۷۸، ۷۳ | گوگاملا (= چراگاه شتر) : ۱۷۱ |
| (سواران) : ۶۴، ۲۲، ۲۰ (پادشاه) : سواران) : ۶۴، ۲۲، ۲۰، ۱۶، ۱۵ | گوگو : ۲۵، ۱۵ |
| (سواران) : ۱۹ (پادشاهان) : ۱۹، ۲۰ (پادشاهی) : ۱۹ (دربار) : ۱۹، ۵۱ (دولت) : ۱۷۶۱۵ | گوماته : ۷۳، ۷۱، ۵۸، ۵۶، ۵۳، ۵۲، ۰۰، ۴۷ |
| او لیه) : ۲۱ (سلطنت) : ۶۰، ۲۱، ۲۰ | ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۰۳، ۹۰، ۸۰، ۷۹، ۷۲ |
| (قبایل) : ۱۳ (کاهن‌های) : ۱۹، ۵۲ (ملکت) : ۱۹ (نجبا) : ۱۹ (نجبای) : ۶۰ (ولایت) : ۶۰ | ۱۹۳ |
| مشیشیر) : ۲۰ (شمالی) : ۷۷ | لاده (جز بره) : ۱۳۴ |
| مادری (تشکیلات) : ۱۱ | لاریا : ۱۳۸ |
| مادو اس : ۱۵ | لباس پارسی : ۱۶۹، ۰۳ |
| مادها : ۵۰، ۳۶، ۲۷۰۲۶، ۱۸، ۱۶۰۱۴، ۱۳ | لبنان : ۱۴۴ |
| مادی : ۱۵۰، ۱۰۰، ۶۷۰۶۷ | لرستان (کوتاتور) : ۱۸۶ |
| ماده) : ۵۹، ۱۹ (آزاده سواری) : ۱۵۰ | لشکرپارسی : ۹۷ |
| (بنادها) : ۸۲ (پادگان) : ۲۷ (پاگداه) : ۲۳ (تسلط) : ۱۸ (جامه‌ها) : ۶۹ | لشکرکشی دولتی : ۱۵۸، ۴۳ |
| (دربار) : ۴۵ (دولت) : ۱۸۶ (زاگرس) : ۲۲ (قدرت) : ۴۶ (قوم برباد) : ۱۵ | لود (پادشاهان) : ۱۲۷ (دولت) : ۴۲۵ - ها : ۱۴۴، ۱۱۵، ۴۱، ۱۵ |
| مادی) : ۱۵۰، ۱۰۰، ۶۷۰۶۷ (آزاده سواران) : ۱۵ (بنادها) : ۱۳۶ (دولت) : ۱۳۷ (نجبا) : ۲۶ (واحدها) : ۱۳۱ (لودی) : ۱۵ : ۱۵، ۲۶، ۲۳، ۱۵، ۴۱، ۳۴، ۳۰، ۲۷ | لودیه : ۱۳۶ (دولت) : ۱۳۷ (نجبا) : ۲۶ (واحدها) : ۱۳۱ (لودی) : ۱۵ : ۱۵، ۲۶، ۲۳، ۱۵، ۴۱، ۳۴، ۳۰، ۲۷ |
| (دوای) : ۲۲ (قوای) : ۲۲ (نجبا) : ۲۲ (نجبای) : ۱۸۸، ۱۵، ۱۴۴، ۸۰ (نجبای مشیشیر) : | (بنادشاه) : ۱۵ (پادشاهان) : ۱۱۵ (دولت) : ۲۵، ۱۴ (لوساندریوس) : ۱۳۶ (لوکیه) : ۱۱۲ |

داربوش یکم

| | |
|------------|--|
| داربوش یکم | ۶۰؛ (نجیبزادگان) : ۱۵۰؛ (نیروی شمشیر) : ۲۰؛ (یاغیان) : ۶۲؛ - ها : |
| داربوش یکم | ۷۵،۶۲ |
| داربوش یکم | ماراون (ماراتون، نبرد) : ۲۰۹، ۱۵۷ |
| داربوش یکم | ماراونی : ۷۲؛ - ها : |
| داربوش یکم | ۱۸۹ |
| داربوش یکم | مازارس : ۱۹۹، ۳۵، ۳۴ |
| داربوش یکم | ماساتگت‌ها : ۹۹، ۵۹، ۴۸، ۴۴، ۹۰ تا ۱۰۱ |
| داربوش یکم | ۲۰۲، ۱۸۳، ۱۴۱ |
| داربوش یکم | ماسپی‌ها : ۱۸۹ |
| داربوش یکم | ماسیستس (شهر بان بلخ) : ۲۰۹ |
| داربوش یکم | مالیات : ۹۶، ۹۴؛ (سرزمن آزاد از) : ۱۴۴ |
| داربوش یکم | مالیاتی (منطقه) : ۹۴؛ (نظم) : ۲۰۰ |
| داربوش یکم | مالیه دولتی : ۱۷۰ |
| داربوش یکم | مأموریت آزاده سواران اریانی : ۷۰؛ تاریخی ۱۷۳، ۸۹، ۷۷، ۷۶، ۵۴، ۱۹، ۱۸ |
| داربوش یکم | مأموریت آزادی [خداگی] : ۹۹؛ سیاسی : ۸۹؛ ملی ۹۰ |
| داربوش یکم | ماوراءالنهر : ۵۸؛ (سوریه) : ۱۹۴ |
| داربوش یکم | ماهیت وجود اریانی : ۷۵ |
| داربوش یکم | متزلج یونانی : ۱۳۰ |
| داربوش یکم | متیو خوس : ۱۳۶ |
| داربوش یکم | مجازات : ۱۳۴، ۱۲۳، ۱۱۵؛ ۷۰ تا ۶۸، ۵۸ |
| داربوش یکم | مجازات : ۱۹۵، ۱۷۲، ۱۶۲، ۱۴۶، ۱۳۵ |
| داربوش یکم | مجازاتهای ایرانی : ۶۷ |
| داربوش یکم | مجلس نجبا : ۱۴۹؛ مشاوره عمومی : ۱۴۵ |
| داربوش یکم | مجتمع عمومی ملت : ۱۳۰ |
| داربوش یکم | محیط حیاتی (اتحاد) : ۱۳۲ |
| داربوش یکم | مدیرانه (دریای روم) : ۱۱۷، ۲۹، ۲۵ |
| داربوش یکم | (دنیای قدیم) : ۱۲؛ (ساحل) : ۲۳ |
| داربوش یکم | ساحل آسیایی : ۱۰۷؛ (عالی دریای) : |
| داربوش یکم | مسفولیت (فضای هلثی) : ۳۳ |
| داربوش یکم | مسفولیت : ۱۴۷ |

فهرست

| | |
|---------------------------------------|---|
| (غایله) : ٥٦ | مشاوره (مجلس) : ١٣٥ |
| مفسيا : ٣٥ | شرق (مردم کوهستانی) : ١٢ |
| مقبره (= آرامگاه، دخنه) [داربوش] : | ٨٩، ٨٦، ٤٦، ٢٤، ٢٩، ٨٧، ٩١ |
| ٤٢٠، ١٧٣، ١٦٠، ١٥٥، ١٥٢، ١٤٠ | ١٨٥، ١٣٢، ١١٨، ٩١ |
| اردشير سوم : ١٦٩ ؛ کورش : ١٧٢، ٨١ | (اقوام بومی) : ١٨٥ |
| ١٧٣ | (تاریخ) : ١٣ ؛ (دبلومات‌های) : |
| مقدونی (دولت) : ١٧١، ٧٠ (فاتح) : | ٢٥ ؛ (صحنهٔ سیاست) : ١٦ ؛ (مالک) : |
| ١٢٣ ؛ (تجیی) : ١٧٢ ؛ ١٧٠ - ها | ١٣ |
| مقدونیه (آیانه) (پادشاه) : ١٢٣ | شرق مدیترانه (مالک) : ٧ |
| مکتب (کوشش) : ٧١، ٥٦ | مصر : ٣٠، ٩٧، ٢٢، ٢٥ تا ٢٣، ١٥، ١٢، ٩٠ |
| مکران (= مکه) : ٢٠٠، ١٥٥، ١٤٢، ٤٠ | ٨٣، ٦١، ٥٢، ٤٧، ٤٦، ٤٤، ٤٣، ٩٩، ٣١ |
| مکه (= مکران) | ١٠٦ تا ١٠٣، ٩٩، ٩٠، ٨٩، ٨٨، ٨٤ |
| مگاباتوس : ١٢٤ | ١٣٢، ١٢٦، ١١٨، ١١٢، ١١١، ١٠٨ |
| مگابازوس : ٢٠٦ | ١٦٤، ٦٢، ١٦٠، ١٥٩، ١٤٤، ١٤١ |
| ملت (انبوه) : ٣٠ ؛ (جمع عوصی) : ١٣٠ | ١٦٦، ١٧١، ١٧٠ ؛ (دولت) : ٢٣ |
| ارياني : ١٤٨ ؛ بابل : ١٤٣ ؛ پارسي : | (ساتراپ) : ١٢٦ ؛ (فرهنگ مذهبی) : |
| ١٠٥ | ٤٧ (کمال) : ١١٧ ؛ (مردم) : ١٢٦ |
| قبل از اريانيها : ١٨ | اسپارت (اتحاد بابل و) : ٣٢ ؛ بالا |
| ملکه ايران : ٥٧ | ياغين : ١٠٩ ؛ سفلی : ١٥ ؛ (شورش) : |
| ملي (اتحاد) : ٢٩ ؛ (اماكن مقدس) : ٤٨٠ | ١٦٠ (علیا) : ٥ |
| (اینده) : ٩٠ ؛ (پادشاه) : ٩٢ | مصري : ١٥١، ١٠٨ ؛ (خیانت کهنه) : ٤٦ |
| برستشگاهها : ٥٥ ؛ (جنگ) : ١١٩ | (سپاهان) : ٤٦ ؛ (عناصر) : ١١٧ |
| (رستاخيز) : ١٢٩ ؛ (زندگی) : ١٠٦ | (کشتی‌ها) : ١٣٤ ؛ (کهنه) : ٩٣، ٢٥ |
| (سیاه) : ١٧١ ؛ (سرنوشت) : ٧٢ | ١٠٥، ١٠٤ |
| (سلطنت) : ٩٨، ٩٦ ؛ (طیان) : ٣٩ | صریبان (= - ها) : ١٠٤، ١٠٣، ٤٧ |
| (قدر) : ٩٩ ؛ (اموریت) : ٢٦ ؛ (منصب) | ١٤٤، ١٢٦، ١٠٦ |
| (وحدت) : ١٢٩ ؛ ارياني (سلطن) : ١٥٥ | معابد : ١٤٨ |
| مليت : ١٧ ؛ (خون و) : ٤ | معاملات بانکی : ١٢٥ |
| ملوك الطولاني : ١٦٧، ٩٦، ٩٥، ٩٣ | معبد ايشتر : ١٨٥ ؛ هر : ١٢٠ |
| مماليك شرق : ٢٣، ١٠٧، ١٠٩ ؛ (هلنی) : | ١٨٩، ٥٠، ٤٧، ٤٥ ؛ (آخوندهای) : ٥٢ |
| ١٦٨ | مخ : ٧٦ |
| | مغان (= مغها) : ١٩٦، ٥٤ تا ٥١، ١٩ ؛ (هلنی) : ١٩٢، ١٨٧، ١٦٤، ١٦٣، ٩٣، ٨١، ٧٧ |

داریوش بکم

| | |
|---|---|
| نمفیس : ۲۰۳، ۱۰۵، ۴۶ | نبو نید : ۷۴، ۶۹، ۵۸، ۳۸، ۳۱، ۲۷، ۲۵ تا ۲۲ |
| من بابلی : ۱۲۵ | نیخاب : ۹۹ |
| مناطق استوایی : ۱۰۲؛ هلتی : ۱۳۸ | نجبا : ۹۹ |
| منتور : ۱۷۰ | نجبا : ۱۴۴، ۵۳؛ (شورای) : |
| منظمه پارسی : ۱۴۳ | نیخاب : ۱۹۲ |
| موتیله (= میتلن) : ۱۲۴ | نیخاب : ۱۵۰، ۱۰ |
| مورکینوس : ۱۳۴، ۱۲۹، ۱۲۴ | نیخاب : ۱۴۹؛ (مجلس) : ۱۴۹ |
| مؤسسه دیوان : ۹۱ | نیخاب : ۱۲۷، ۴۹؛ آن : ۱۲۸؛ ایرانی : ۱۲۸، ۴۹ |
| موسیه : ۱۳۴ | نیخاب : ۱۳۶؛ اسپارتی : ۱۳۶؛ اصلیل پارسی : |
| موصل : ۷۷ | نیخاب : ۱۷۲، ۱۷۱ |
| مولاسا : ۱۳۴ | نیخاب : ۵۷، ۵۳؛ ایران : ۷۷، ۷۳، ۷۰ |
| مهرداد یکم : ۲۰۹ | غربی : ۵۶، ۲۳، ۱۸؛ ایرانی : ۵۶، ۲۳، ۱۸ |
| میتانی : ۱۰؛ آزاده سواران) : ۱۲ | غربی : ۱۷۲، ۱۷۱؛ ایرانی (دختران) : ۵۷؛ پارسی : ۵۰ |
| ۸۲ - ها : ۱۷ | غربی : ۱۷۲، ۱۶۶، ۵۹ |
| میتروپاتس : ۱۱۱، ۸۵، ۸۴ | ایرانی : ۵۱، ۴۱؛ ایرانی : ۵۱، ۴۱ |
| میشره : ۱۵۰ | ایرانی (دختران) : ۵۷؛ پارسی : ۵۰ |
| میراث خونی : ۹۲؛ مردم بومی : ۵۳ | زبدۀ پارس : ۷۱؛ شمالی : ۱۷۰؛ شمشیر |
| میلت : ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۴، ۳۴، ۳۲، ۲۶ | زبدۀ پارس : ۷۱؛ شمشیر |
| ۱۳۴ | ایرانی : ۴۲؛ شمشیر پارس : ۵۱، ۲۱، ۱۹، ۱۰ |
| میلیتادس : ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۲۶، ۱۲۰ | ایرانی : ۱۹۳، ۱۴۷ |
| ناگسوس : ۱۵۶ | شمشیر ایران : ۵۵؛ شمشیر |
| ناوگان آن : ۳۱؛ بارسی : ۱۳۴ | ایرانی : ۴۲؛ شمشیر پارس : ۶۰؛ چنگی ایرانی : ۲۱؛ |
| تجارتی : ۱۰۷؛ چنگی : ۱۰۷، ۱۰۸ | شمشیر مادی : ۵۹؛ مادی : ۲۶؛ لودی : ۵۹ |
| تجارتی : ۱۰۷؛ چنگی ایرانی : ۱۰۱؛ چنگی پارسی : ۱۰۷ | مادی : ۲۲؛ مادی : ۸۰، ۵۰ |
| فروگی : ۱۳۳؛ فینیق : ۱۳۴؛ بونانی : ۱۲۱ | نحو (فرعون مصر) : ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۳؛ ۲۰۳ |
| نایب پادشاه : ۱۴۷ | نحو : ۱۰۷؛ دولتی : ۱۰۱؛ سلطنتی : ۱۱۴ |
| نبرد دریائی سالامیس : ۱۶۴ | نژاد : ۱۴۸، ۱۴۱، ۱۰۹، ۱۰۸، ۸۳ |
| نبو یولسر : ۱۶ | نژاد : آسیای قدامی : ۱؛ ایرانی : ۴؛ آسیای |
| نبو گد نصر : ۲۳، ۲۷ | حالص : ۷۱؛ شمالی : ۷۱؛ تا ۷۴ |

| | |
|---|---|
| نیزه‌دار : ۱۹۰، ۵۰؛ شاه (= آجودان) : | ۱۷۳، ۱۴۳، ۱۲۸، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۸۹ |
| ۴۹ | ۱۷۴ |
| نسایه : ۱۹۴، ۱۹۲، ۷۲، ۶۳، ۵۳ | ۱۴۱؛ شمالی (اصالت) : ۱۲۸؛ شمالی |
| نیل (رود) : ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۳، ۴۶ | ۱۴۱؛ شمالی - دینباری : ۴۹ |
| ۱۰۶، ۹۰، ۴۵، ۲۴ | ۱۴۱؛ مدبیرانه؛ هندوگردی : ۳ |
| نینوا (= نینوی) : ۱۶ | ۱۰۹، ۹۸؛ (خواص) : ۶؛ (خوشباوندی) : ۳ |
| واحد اقتصادی | ۱۴۹ |
| بدهای | ۹۲؛ (فرابت) : ۳؛ (ساختان) : ۳؛ (قرابت) : ۹۲ |
| بونانی : ۱۲۱ | ۹۰؛ (ماموریت) : ۱۴۸ |
| وحدت ملی : ۱۲۹؛ نجبا : ۱۲۹ | ۹۹؛ نسب : ۹۹ |
| وخش (= جیعون، آمودریا) : ۹۹ | ۱۵۰؛ نسبت خونی : ۱۵۰ |
| ورامین : ۱۹۵ | ۱۵۱؛ نظام حکومت : ۱۵۱؛ دولت : ۱۲۸؛ دولتی : ۱۵۱ |
| وروزش : ۴۹، ۶۴، ۶۸ | ۱۸۷؛ نظامی (اتحاد) : ۱۲۲؛ (صنوف) : ۱؛ ایران (قدرت) : ۳۱ |
| ورکانه (= کرگان) : ۶۰ | ۱۸۵؛ نظم : ۱۰۶؛ دولتی : ۹۱؛ قدردان : ۹۱؛ دولتی : ۹۱؛ مالیاتی : ۲۰۰؛ نوین : ۹۴، ۷۱، ۷۰ |
| وصلت‌های تبادلی : ۲۰ | ۱۱۲؛ ۱۳۵، ۱۱۳، ۱۶۲، ۱۴۹، ۹۲، ۷۳، ۷۲ |
| وطن پارسی : ۱۴۹، ۹۲، ۷۳ | ۱۴۸؛ نوین اقتصادی : ۸۹ |
| وفا : ۱۴۸، ۸۴ | ۲۰۸؛ لفت (استغراج) : ۱۲۴ |
| وفا : ۱۵۰؛ (ست) : ۱۴۹ | ۱۴۰؛ نقش رستم : ۱۶۰، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۴۰ |
| وفاداری : ۹۱، ۱۰۰ | ۱۳۰؛ نقشه‌چغا افیانی : ۱۳۰ |
| ولایات ایرانی : ۱۰۹؛ افریقانی‌هخامنشی : | ۹۲؛ نماز : ۶۸ |
| ۱۰۵؛ هخامنشی : ۹۳ | نماش قدرت : ۶۸ |
| وهومیسه : ۶۸، ۶۷، ۶۳، ۶۲ | نمازندۀ شاه : ۹۵ |
| وهیزداته : ۸۰، ۷۰، ۶۸، ۶۴، ۶۳، ۶۰ | نوآحی قبایل بارسی : ۲۱ |
| ویتانه (= اوتناس) : ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۳ | نوبه : ۱۰۲ |
| ۲۰۶، ۲۰۱، ۱۴۰، ۱۳۴، ۱۲۴، ۱۲۳ | نویی : ۱۹۳، ۴۶ |
| ویدرنه (= هیدرنس) : ۶۶، ۶۳، ۶۲، ۵۵ | نیث : ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۴ |
| ۲۰۱، ۱۱۴، ۱۰۳ | نیدین توبل : ۶۲، ۶۱، ۰۹، ۰۸ |
| ویستانه : ۷۱، ۷۹ | نیروی احتیاطی : ۱۵۱؛ دریانی بارسی : |
| ویشتابه (= گشتاسب) : ۵۴، ۵۰، ۴۷، ۷۷ | ۱۰۷؛ دریانی شهرهای هلنی : ۱۳۴ |
| ۱۵۰، ۱۴۱، ۷۵، ۷۴، ۶۹، ۶۷، ۶۴، ۵۶ | نیزه : ۱۶۵ |
| ۱۹۵، ۱۹۲، ۱۹۱ | |
| ویشووزاتیش : ۱۹۵، ۶۰ | |

دادربوش یکم

| | | | |
|-------------------------|------------------------------------|--------------------------------------|----------------------------|
| هزار بد (= صدر اعظم) : | ۱۴۱، ۹۵، ۹۱ | وینده فرنه (= اینتافرنس) : | ۷۱، ۵۵ |
| | ۲۰۱، ۱۷۲، ۱۶۶، ۱۴۹ | | ۱۱۵، ۱۱۴ |
| هزره پتیش (= هزار بد) : | ۹۱ | ویوانه : | ۸۷، ۶۶، ۶۴، ۶۳ |
| هزینه لشکری : | ۹۵ | هارپاگس : | ۱۹۹، ۳۵، ۲۲ |
| هکاتایوس (= همدان) : | ۱۳۱، ۱۳۰ | هالوس (= قزل ابرماق) : | ۲۷، ۱۶ |
| همه‌مانه (= همدان) : | ۴۲، ۳۶، ۳۴، ۲۳ | هالیسارنه : | ۱۵۶ |
| | ۷۱، ۶۸، ۶۶، ۶۳، ۶۰، ۵۸، ۵۶، ۵۳، ۴۷ | هالیکارناسی : | ۴۵ |
| | ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۷۲، ۱۴۳، ۱۰۲، ۷۹، ۷۲ | هخامنشی : | ۹۶، ۹۴، ۰۲، ۴۸، ۴۷، ۴۳، ۴۱ |
| | ۲۰۸، ۲۰۲، ۱۹۸ | | |
| هلاس : | ۱۳۸، ۱۳۰، ۴۳، ۳۰، ۰۲۷ | | |
| | ۱۶۷، ۱۶۵ تا ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۳۹ | | |
| | ۱۶۷، ۱۶۵ تا ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۳۹ | باشاهان : | ۱۸۶، ۱۷۴ |
| | ۱۳۶، ۲۰۵، ۱۷۱ | (بادشاهی) : | ۱۷۲ |
| (بانک) : | ۱۳۸ | (پادشاهی) : | ۱۵ |
| (فضای) : | ۱۲۴ | (پرستگاههای ملی) : | ۵۳ |
| (فرازه) : | ۱۱۷ | (تخت) : | ۵۲ |
| | ۱۲۳ | (سلط) : | ۱۱۱ |
| | ۱۳۳ | (خاندان) : | ۷۶ |
| هلس بو توس : | ۱۳۳ | ۵۹، ۵۶، ۵۵، ۲۲، ۲۱، ۱۸، ۱۷، ۷۴، ۶۰ | |
| | ۱۷۰ | ۱۸۸، ۱۷۲، ۸۰، ۰۷۹، ۷۴، ۶۰ | |
| هلن : | ۱۳۳ | ۱۳۴، ۵۲ | |
| هلن‌ها : | ۹۸، ۴۱، ۳۲، ۳۱، ۲۹، ۲۸ | ۱۳۴، ۵۰ | |
| | ۱۳۲، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۵، ۱۱۲ | ۱۰، ۱۰، ۱۰۹، ۱۰، ۱۰۵، ۹۸، ۴۵، ۳۷، ۳۶ | |
| (تجارت) : | ۱۱۲ | ۱۲۴، ۱۰۹، ۱۰۱، ۰۹۶، ۰۹۴، ۰۹۰ | |
| | ۱۱۲ (ناوگان) : | ۱۱۱، ۱۷۱، ۱۵۱، ۱۲۶ | |
| آسیای صغیر (آنجن) : | ۴۲ | ۱۳۲ (سلطان) : | |
| | ۱۳۲ | ۱۰۷ (کجیت) : | ۹۲ |
| هلهنی : | ۱۱۷ | ۱۲۰ (ولایات) : | |
| (آبهای) : | ۱۱۶ | ۹۳ (ولایات افریقائی) : | |
| (آریتو) : | ۱۱۶ | ۱۰۰ - ها : | ۱۰ |
| (آشانت) : | ۱۳۸ | ۸۱، ۷۶، ۷۱، ۰۵۳، ۰۵۲، ۰۵۰ | |
| | ۱۳۷ (اجیران) : | | |
| (اقوام) : | ۴۶ | | |
| | ۱۲۷ | | |
| (اسرافیت) : | ۱۳۷ | | |
| | ۱۲۷ (پادگان سکنین زره) : | | |
| | ۱۵۷ | | |
| (تجارت) : | ۴۲ | | |
| | ۱۳۳ (چابره شهرهای) : | | |
| | ۱۵۱ (جهان) : | | |
| | ۲۷ (живات اقتصادی) : | | |
| | ۱۱۷ (دانشمندان) : | | |
| | ۲۶ (دریانوردان) : | | |
| | ۱۱۷ (دنیای) : | | |
| | ۲۹ (روح) : | | |
| | ۱۷۴ (سر بازان) : | | |
| | ۱۳۱ (سلاح) : | | |
| | ۱۶۵ (سیاست) : | | |
| | ۱۳۹ (شورش) : | | |
| | ۱۴۴ (شورش) : | | |

نهرست

| | |
|---|---|
| هندی: ۱۸؛ ۸۷، ۴۰، ۱۸؛ (قوام): ۴۰؛ (قبایل): ۵۵ | (شهرهای): ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴؛ ۱۷۰، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۱۵؛ (شهرهای تجارتی): ۱۱۵، ۱۱۵؛ (عناصر): ۱۱۳؛ (فرهنگ): ۱۱۴؛ (فضای): ۱۲۹، ۱۲۰، ۱۱۱، ۴۱، ۲۹؛ ۲۸ |
| هو تانه (= او تانس): ۱۹۳ | (مناطق): ۱۲۹، ۱۲۰، ۱۱۱، ۴۱، ۲۹؛ ۲۸ |
| هو ته او شه (= او سه): ۱۹۳ | (مملک): ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۵ |
| هو زه (= خوز): ۶۵، ۶۰، ۵۸ | (قوای متعاقبی و): ۱۲۲، ۲۸، ۲۷، ۹ |
| هو دیچه: ۱۹۶، ۷۰ | (کوچ زنینهای): ۱۲۴؛ (مردم): ۱۳۱ |
| هو و خشته: ۱۸۷، ۲۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۶، ۱۵ | (مالک): ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۶۸، ۱۲۷ |
| هو ویوا! (دز): ۶۸ | (موطن): ۱۱۶؛ (مناطق): ۱۳۸ |
| هیپیاس: ۱۵۶، ۱۳۰، ۱۲۸ | (جبای): ۱۲۶، ۱۲۸؛ ۱۳۸ تا آسیای |
| هیستیوس: ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۴، ۱۲۲ | صغری (ساحل): ۱۳۱؛ آسیای صغیر (نواحی): ۱۳۱ |
| هیفت اعزامی: ۱۶۲ | اریانی (دوره): ۱۲۹ |
| یافتشی (تحقیقات): ۱۸۵ | هلنیسم: ۱۷۴ |
| یاویته (= یوویته): ۷۰، ۳۶ | هلیوولیس: ۴۶ |
| یوناتکله برآ (= یونانیان سپردار): ۲۰۶ | همخون: ۱۲۷، ۱۰۹ |
| یونان: ۲۷، ۱۱۷، ۴۲، ۲۸، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۹ | همدان (= هگستان): ۴۳، ۳۵، ۳۴، ۴۳ |
| یونانی: ۱۰۳، ۸۷؛ (جز ایس): ۱۱۸؛ (جهان): ۳۱؛ (دولت): ۱۶۲؛ (سباه): ۱۵۷، ۱۳۷ | ۱۹۸، ۱۷۲، ۱۰۲، ۷۳، ۶۶، ۶۳ |
| (سر باز اجر): ۲۵؛ (سوداگران): ۴۲ | همنرا در: ۱۲۷ |
| (طبقه فرمانروای): ۱۲۸؛ (طبیعت): ۱۱۷، ۳۰ | هند: ۱۸۴، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۴۱، ۸۹ تا ۸۷، ۴؛ (فقاراز): ۱۳۲؛ (قدامی): ۲۰۰ |
| ذموکنس: ۱۱۶؛ (علماء): ۴۲ | هند و اوارپائی: ۳ |
| (علوم): ۱۱۶؛ (فضای): ۱۱۶، ۱۱۷، ۳۱ | هند و ترمن شرقی (آزاده-سواران): ۱۰ |
| هند و ترمن‌ها: ۱۶؛ (ارمنی): ۱۶؛ (شرقی): ۱۸۴ | هند و ترمن‌ها: ۱۰۹؛ (عربی): ۱۰۹ |
| هند و ترمنی: ۱۹۶؛ (فاتحین): ۱۱ | هند و ترمنی: ۱۹۶ |
| (بناد): ۳؛ (شرقی): ۱۸۷، ۱۶۰ | (بناد): ۱۰۳؛ (شرقی): ۱۸۷، ۱۶۰ |
| (قبایل): ۱۳؛ (جلگه‌ها): ۹ | هندوستان: ۱۰۳، ۱۰۲؛ ۱۰۰، ۸۶، ۸۴، ۶۹ |
| هندو ش (سن): ۲۰۰، ۸۶ | ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۷۲، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶ |

دادویوش یکم

| | |
|--|--|
| یونانیان: ۱۲۵، ۱۲۷، ۲۶؛ آسیای صغیر: ۱۱۰؛ | ۲۵؛ (متروپل): ۱۳۰؛ (متصرفین) : |
| یونانی نشین (مناطق): ۱۲۶؛ آسیای صغیر | ۱۷۱؛ (ناوگان) : ۱۲۱؛ (نجیابی) : |
| (شهرهای): ۱۱۱؛ | ۱۲۱؛ (واحدهای) : |
| یونانیها: ۱۳۲، ۱۱۸، ۱۱۳، ۸۷، ۳۱، ۲۵، | (وطن): ۱۳۵؛ ۲۸، ۱۰۹؛ آسیای |
| ۱۴۵، ۱۴۴؛ | صغیر (هرمزندان): ۱۱۲؛ آسیای |
| یوویا (= جوی، کاتال): ۱۰۸؛ | صغیر (سلطنه شهرهای) : ۱۲۴؛ آسیای |
| يهود (اسرائی): ۳۸؛ (معبد): ۱۸۹ | صغیر (سواحل) : ۱۲۰؛ آسیای صغیر |
| يهودیان: ۳۹ | ۱۳۰، ۴۲، ۳۵، ۳۳، ۲۶؛ شهرهای (۲۶، ۳۰، ۴۲، ۳۵، ۳۳، ۲۶) : |
| | ۱۳۵ |

- | | |
|------------------------------|------------------------------------|
| <i>Abiravdusv</i> ۱۴۴ | Ariaramnes ۲۱ |
| Achemenes ۱۰, ۲۱ | Aristagoras ۱۲۴, ۱۲۹ |
| Adria ۲۶ | <i>Ariyaramna</i> ۲۱ |
| ★ <i>Ahura-davta</i> ۵۴ | <i>Arsavauda</i> ۷۳ |
| <i>Ahura-Mazdav</i> ۰۰ | <i>Arsavama</i> = Arsames ۷ |
| <i>Ahura-pavsta</i> ۴۰ | <i>Artabavna</i> ۱۷۱ |
| <i>Aigaios</i> ۲۸, ۱۱۴ | Artabanos ۱۷۱, ۱۷۷ |
| Aigina ۱۰۷ | Artabazos ۱۶۶ |
| <i>Aischylos</i> ۱۳۷ | ★ <i>Artabavzu</i> ۱۰۹, ۱۶۶ |
| <i>Aithiop-</i> ۲۰ | <i>Artafarna</i> ۱۱۴ |
| <i>Akkad</i> ۱۲ | <i>Artasura</i> ۱۰۹ |
| <i>Akropolis</i> ۱۴۷ | Artasyras ۱۰۹, ۲۰۴ |
| <i>Alexandros</i> ۱۲۳, ۱۷۱ | ★ <i>Artawant</i> ۸۰ |
| <i>Alkmaionos</i> ۱۲۸ | <i>Artawardiya</i> ۷۰ |
| <i>Alyates</i> ۱۰ | Artaxsvassa ۱۷۴ |
| <i>Amasis</i> ۲۴ | Artemision ۱۷۴ |
| <i>Amazone</i> ۱۱ | Artobazane ۱۰۹ |
| <i>Ampe</i> ۱۰۸ | Artontes ۸۰ |
| <i>Amphiktyon</i> ۱۷۹ | <i>Arreandas-pavta</i> ۹۱ |
| Amyntas , ۱۲۲ | <i>Arya-</i> , ۴ |
| <i>Annubanini</i> ۷۷ | Aryandes ۴ |
| <i>Ansvavn</i> ۱۰ | <i>Asagarta</i> ۱۷, ۱۹۷ |
| Antalkidas ۲۰۹ | <i>Asvina</i> ۰۸ |
| ★ <i>Aoyabara</i> ; ۱۲۳ | <i>Aspacana</i> ۱۹۳ |
| <i>Apadavna</i> ۷۱ | <i>Aspadavna</i> ۷۷ |
| Apis ۵۷, ۱۰۴ | Aspathines ۱۹۳ |
| Appolo(n) ۱۰۷ | <i>Assur</i> ۱۹۴ |
| Arachosia ۵ | Astyages ۷ |
| <i>Arakadrisv</i> ۷۷ | <i>Atarneus</i> ۷۴ |
| <i>Araxa</i> ۷۱ | Athena ۲۶, ۱۶۴ |
| <i>Arbaira (= Arbela)</i> ۷۷ | Athos ۱۷۷ |
| <i>Arderikka</i> ۱۰۸ | <i>Atossa</i> ۰۸ |
| <i>Ardumanisv</i> ۰۰ | Attika ۱۰۷ |
| Arodus ۱۰ | <i>Avura</i> ۱۹۴ |
| Areia ۵ | <i>Auguste (= Augustus)</i> ۷۸ |
| Argos ۱۰۸ | ★ <i>Autiyaura</i> ۷۸ |

د ادیوش بکم

| | |
|---|--|
| <i>Ayadana</i> ۱۹۳ | <i>Cyrenaika</i> ۱۲۶ |
| <i>Baga</i> +? ۱۷• | <i>Cyrus</i> ۲۱ |
| <i>Bagabuzsua</i> ۰• | <i>Daudarsviss</i> ۰• |
| <i>Bagaios</i> ۸• | <i>Dah-</i> , ۱۰۱ |
| * <i>Bagapavla</i> ۱۲۴ | <i>Dahav</i> ۱۰۱, ۱۰۰ |
| <i>Bagastavna</i> ۷•, ۱۹۷ | <i>Dahae</i> ۱۰۰ |
| <i>Bavgayavdisv</i> ۱۸۷ | <i>Davrayaka</i> ۱۲۰ |
| <i>Bagir</i> ۱۸۷ | <i>Davrayawahusv</i> ۴ |
| <i>Bagistanon</i> ۷• | ?— <i>davta</i> ۱۰۷ |
| <i>Bagoas</i> ۱۷• | <i>Dareikos</i> ۱۲۰ |
| <i>Baktra</i> ۱۸ | <i>Dareios (= Darius)</i> ۴ |
| <i>Baktria</i> ۱۸ | <i>Daskyleion</i> ۳۰, ۸۴ |
| <i>Bardiya</i> ۴• | <i>Datis</i> ۱۰۷ |
| <i>Barene</i> ۳۰ | <i>Daurises</i> ۱۲۳ |
| <i>Barka</i> ۱۲۶ | <i>Deiokes</i> ۱۲ |
| <i>Basileia tes Asias</i> ۲۰۱ | <i>Delos</i> ۱۰۷ |
| <i>Bavxtrisv</i> ۱۸ | <i>Delphi</i> ۱۲۸ |
| <i>Behistavn (= Behistun)</i> ۱۹۶ | <i>Demaratos</i> ۱۲۶ |
| <i>Besos</i> ۱۷۲ | <i>Demokedes</i> ۱۱۶ |
| <i>Bias</i> ۴• | <i>Derbik-</i> , ۱۸۸ |
| <i>Borsippa</i> ۷• | <i>Dinar-</i> , ۸ |
| <i>Branchidai</i> ۳• | <i>Diocletian [= Diocletianus]</i> ۱۰۰ |
| <i>Bumi</i> ۲۰۱ | <i>Dori-</i> , ۲۰۸ |
| <i>Byzantion</i> ۱۲• | <i>Droysen, J.G.</i> ۷ |
| <i>Cartagena</i> ۱۰۸ | <i>Ekbatana</i> ۲۲ |
| <i>Carthago</i> ۴ | <i>Ephesos</i> ۱۲۱ |
| <i>Caxrawartin</i> ۷• | <i>Eretri-</i> , ۲۰۸ |
| <i>Chaironeia</i> ۱۷• | <i>Eretria</i> ۱۳۱ |
| <i>Chalkedon</i> ۱۲• | <i>Euboia</i> ۱۰۷ |
| <i>Chersonnes</i> ۱۲• | / <i>Forg</i> ۱۹۶ |
| <i>Chiliarchos (= Chilioi+archos)</i> ۱۷۷ | <i>Fravada</i> ۰•, ۱۰۰ |
| <i>Chios</i> ۷• | <i>Frawartisv</i> ۷• |
| <i>Cilicia</i> ۷• | <i>Gandavra</i> ۸• |
| <i>Cisupisv</i> ۱۰ | <i>Gandawa</i> ۱۹۰ |
| | <i>Gandutawa</i> ۷•, ۱۹۰ |

Ganjaka ۱۱۳
Gaubruwa ۲۸, ۰۰
Gaugamela ۱۷۱
Gauvavta ۴۴
Gazaka ۱۱۳
Gela ۱۰۸
Getai ۱۲۱
Gobryas ۲۸, ۰۰
Gomer ۱۴
Gugu (=Gyges) ۱۰

Hagnatavna ۲۲
Halikarnassos ۴۶
Halisarna ۱۰۷
Halys ۱۶
Haraiwa ۴.
Harauwatisv ۴.
Harpagos ۲۲
Haxavmanisv ۱۵, ۲۱
Hazarapatisv ۲۱
Hekataios ۱۷.
Heliopolis ۴۷
Hellespontos ۱۲۳
Hera ۱۲.
Heraklides ۱۲۲
Horodotos ۱۲۲
Hethit-, ۱.
Hindusv ۸۷
Hippias ۱۲۸
Histaios ۱۲۲
Hutavna ۰۰
Hutaosva ۱۹۲
Hutaossa ۰۰
Huwavdaicaya ۲۰.
Huwaxsvalora ۱۰

Huyawav ۷۸
Huzva ۰۸
Hydarnes ۰۰
Hyrkania ۷۰, ۱۹۶
Hystaspes ۷
Iaxartes ۷۴
Inaros ۲۰.
Intaphernes ۰۰
Io(n)- ۲۸
Ionia ۱۱۲
Isoluwegu ۲.

Kambandene ۱۹۴
Kambujiya (=Kambyses) ۲۱
Kampanda ۲۳, ۱۹۴
Kampandus ۱۹۰
Kapisa ۷۳
Kapisokavnisv ۷۳
Kappadokia ۱۶
Kar-, ۳۰
Kavra ۱۱۳, ۱۹۳
Karavnavspa ۸۴
Karanos ۱۱۳
Karchedon ۴۷
Karia ۱۲
Karmavna (dahyavusu) ۱۹۹
Karmanioi ۱۹۹
Karnaspes ۸۴
Karyanda ۸۷
Karystos ۱۰۷
Katpatuka ۱۷
Kaspatyros ۸۸
Kaspi ۷۰
Kilikia ۲۶, ۱۱۲
Kimmer-, ۱۲

داریوش بکم

| | |
|-------------------|---|
| Kleisthenes ۱۲۹ | Marathon ۱۰۷ |
| Kleomenes ۱۱۹ | ♂ <i>Mardawan</i> (= <i>Mardonios</i>) ۱۳۰ |
| Koes ۱۲۴ | <i>Marduk</i> ۳۸ |
| Kornemann, E. ۱ | <i>Mardunia</i> ۱۳۰ |
| Krka ۴۰ | <i>Margiana</i> (= <i>Margusv</i>) ۶۸ |
| Kroisos ۲۰ | <i>Martiya</i> ۷۰, ۷۸ |
| Kuganaka ۱۹۴ | <i>Mavrusv</i> ۶۲, ۱۹۴ |
| Kundurusv ۶۶ | <i>Massaget</i> - ۴۳ |
| Kurusv ۲۱ | <i>Mat ebir nari</i> ۱۹۴ |
| Kusviyav ۴۷ | <i>Mazares</i> ۳۴ |
| Kyaxares ۱۰ | ♀ <i>Mazda - dava</i> ۳۴ |
| Kypros ۴۷ | <i>Mazda</i> ۳۴ |
| Kyrenaika ۴۷, ۱۲۶ | <i>Meandros</i> ۳۰ |
| Kyrene ۱۲۶ | <i>Megabates</i> ۱۲۴ |
| Kyres-chata ۳۷ | <i>Megabazos</i> ۲۰۶ |
| Kyros ۲۱ | <i>Megabyzos</i> ۰۰ |
| Labanavna ۱۴۴ | <i>Memphis</i> ۴۶, ۱۰۰ |
| Lade ۱۳۴ | <i>Menderes</i> ۳۰ |
| Larisa ۱۳۷ | <i>Mentor</i> ۱۷۰ |
| Liby-, ۴۶ | <i>Metiochos</i> ۱۳۶ |
| Lullu ۷۵ | <i>Milet</i> [= <i>Miletos</i>] ۲۶, ۱۲۲ |
| Lydia ۱۴ | <i>Miltiades</i> ۱۲۰ |
| Lyk-, ۴۰ | <i>Mitanni</i> ۱۰ |
| Lykia ۱۱۲ | <i>Mitvra</i> ۱۰۰ |
| Lysandros ۱۳۶ | <i>Mitrobates</i> (= ♀ <i>Mitrapāvada</i>) ۸۴ |
| Mavda ۴۴ | <i>Moeris</i> (= <i>Moiris</i>) ۱۰۷ |
| Madyas ۱۰ | <i>Musia</i> ۱۳۴ |
| Mageia ۰۷ | <i>Mylasa</i> ۱۳۴ |
| Magnesia ۳۰ | <i>Myrkinos</i> ۱۲۴ |
| Magusv ۰۱ | <i>Mytilene</i> ۱۲۴ |
| Maiandrios ۱۱۸ | <i>Nabonid</i> ۲۲ |
| Maka ۱۰۰ | <i>Nabopolassar</i> ۱۷ |
| Makedonia ۱۲۳ | <i>Nabukadnassar</i> (= <i>Nebkadnezar</i>) ۲۲ |
| Mandrokles ۱۲۰ | <i>Naxos</i> ۱۰۷ |
| Maraphi ۷۱ | |

فهرست

| | |
|-------------------------|------------------------------|
| Necho ۱۰۳ | Perinthos ۱۲۳ |
| Neith ۱۰۴ | Pesistratos ۱۲۸ |
| Nidintu-Bel ۰۸, ۷۱ | Persepolis ۸۲ |
| Nisavya ۰۷ | Phaion-, ۱۲۳ |
| Nisaion Pedion ۱۹۴ | Phanes ۴۰ |
| Nubi-, ۴۷ | Philippos (Phil + hippo) ۱۷۰ |
| Ochos ۱۶۸ | Phokai ۱۲۰ |
| Oibares ۱۲۲ | Phraorotes ۱۹۴ |
| Onaphernes ۱۲۲ | Phrygia ۱۳ |
| Onophas ۱۲۲ | Pirava ۱۰۸ |
| Oraclum ۷۴ | Pisviyauwanda ۸۰ |
| Oroites ۰۴ | Platai ۱۰۷ |
| Orontopatas ۹۱ | Polis ۲۸ |
| Oropastes ۴۰ | Polykrates ۴۶, ۸۴ |
| Ostanes ۷۹ | Prexaspes ۴۰ |
| Otanies ۰۰ | Priene ۷۰ |
| Oxus ۸۸ | Prskavspa ۴۰ |
| Pakty-, ۸۸ | Psammetich III ۴۷ |
| Paktyes ۳۴ | Pteria ۷۲ |
| Pamphylia ۱۱۲ | Punt ۴۷ |
| Panionion ۴۲ | Purusvattu ۱۶۷ |
| Paphlagonia ۳۰ | Putavyav ۴۷ |
| Parga: ۶۹, ۱۶۷ | Ragav ۱۹ |
| Paropamisos ۴۰ | Rava ۷۸ |
| Pavrsakarta ۸۲ | res gestae ۱۹۷ |
| Pavysa ۷۱ | Rhages ۱۹ |
| Partavia (= Parthia) ۵۰ | Rusas ۱۴ |
| Particularismus ۷۰ | Sadyatthes ۱۰ |
| Parusatis ۱۶۷ | Sagartioi ۱۲, ۱۶۶ |
| Pasargad ۲۱ | Sais ۱۰۴ |
| Pasargadai ۲۲ | Sakav ۱۰ |
| Patigrabana ۷۹ | Sakav haumawargav ۷۴ |
| Patischor ۲۱ | Sakav tigraxaudav ۴۳ |
| Patizeithes ۱۹۲ | Salamis ۱۲۲ |
| Pausanias ۱۳۷ | Samos ۴۷, ۸۵, ۱۳۰ |
| Pelusium ۴۷ | Salavspa (= Sataspes) ۱۶۲ |

داریوش بکم

| | |
|---------------------|-----------------------|
| Satrapes ۵۰ | Thomyris ۴۷ |
| Sattagyd-, ۴۰ | Thrake ۲۸, ۳۰ |
| Sigeion ۱۲۸ | Thuchra ۲۰۷ |
| Sikiauwatisv ۵۲, ۵۶ | Tigra ۷۸ |
| Skudra ۱۲۲, ۱۲۰ | Tritantaines ۷۷ |
| Skunxa ۵۹ | Tyrannos ۳۰ |
| Skylax ۸۷ | Urartu ۱۲ |
| Skythes ۱۰ | Uti-, ۷۰ |
| Smerdis ۴۴ | Uzuhorresenet ۱۰۴ |
| Sparda ۱۰ | ☆ Wahuka ۱۶۸ |
| Sparta ۲۹ | Wahumisa ۶۲ |
| Stater ۱۲۰ | Wahyazdavta ۷۰ |
| Strabo ۱۰۸ | ☆ Wanafarna ۱۲۳ |
| Strymon ۱۲۳ | Warkavna ۷۰ |
| Subartu ۱۸ | Weissbach, F. H. ۱ |
| Syennesis ۲۶ | Widarna ۰۰ |
| Syloson ۱۱۸ | Windafarna ۰۰ |
| Syrakousai ۱۰۸ | Wisvpauzavtisv ۷۰ |
| Tabalos ۳۴ | Wistavna ۷۹ |
| Talanton ۱۰۴ | Wisvtavsp̄a ۷ |
| Taoke ۱۰۸ | Wiwavna ۷۳ |
| Tavrava ۷۰ | Xerxes ۰۷ |
| Tatalogusv ۴۰ | Xsvatvrapavwan ۳۰ |
| Taxmuspavda ۷۸ | Xsvatvrita ۱۸, ۷۰ |
| Teispes ۱۰ | Xsvayavrsua ۰۷ |
| Teuthrania ۱۰۷ | Yaunav takabarav: ۲۰۷ |
| Thales ۷۱ | Yautiya ۳۶, ۷۰ |
| Theben ۱۰۸ | Yauwiya ۱۰۸ |
| Themistokles ۱۳۷ | Zaratvusvtra ۰۰ |
| Thermopylon ۱۶۴ | Zazannu ۷۲ |
| Thessalia ۳۰, ۱۳۷ | Zuzu ۷۷ |



ایرانشهر هخامنشی

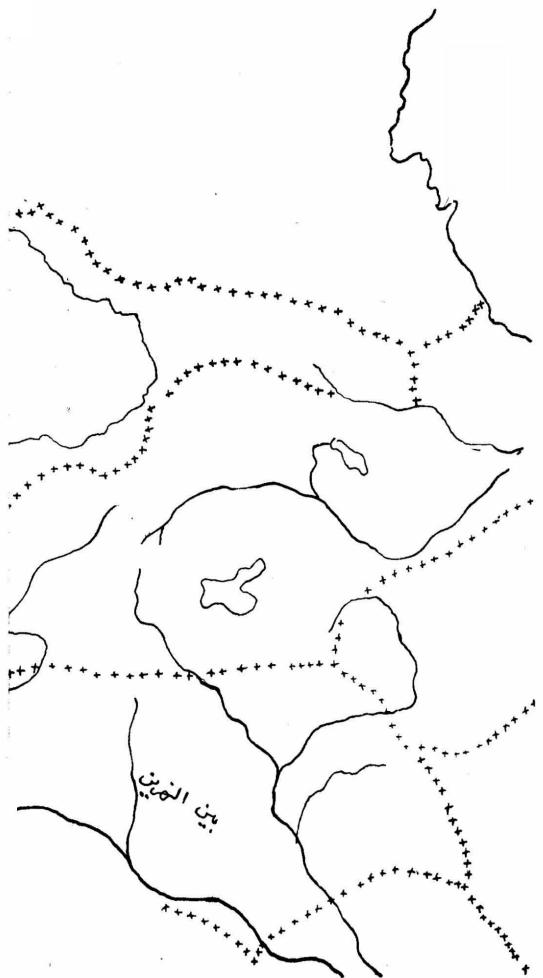
..... این خالک بهناور، که
سرزمینهای بسیار دارد، پارس، ماد
و کشورهای دیگر در زبانهای جورا-
جور، در کوهستان و در هامون در
این سو و آنسوی دریا، در این سو و
آنسوی بیابان ... اهورمزدا این
سرزمین را از شکر دشمن نکهادارد.
از خشکسالی و از دروغ در این
ونه دروغ رخنه کناد.
داریوش ساخته شده پارسه (پرسپولیس)



آسیای صغیر

کلندی های یونانی آن

پنی انھیت



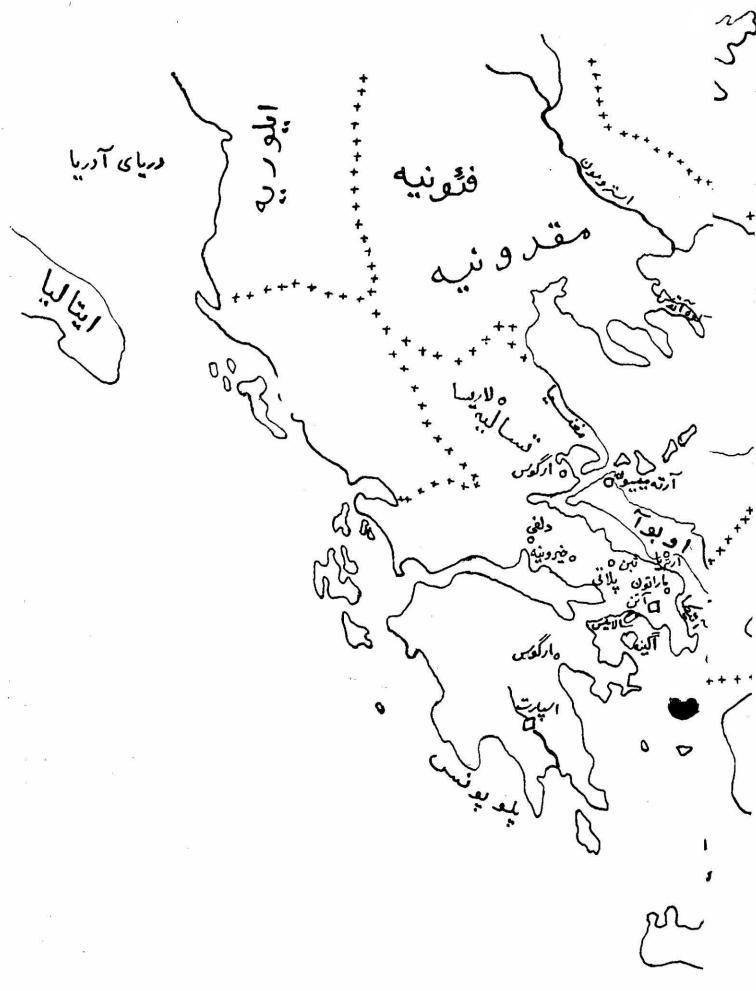
دریای سیاه



تر آکیه



جهان هلنی



انتشارات دانشگاه تهران

- تألیف دکتر عزت الله خبیری ۱ - وراثت (۱)
« « محمود حسابی ۲ - A Strain Theory of Matter
ترجمة » برزو سپهری ۳ - آراء فلسفه درباره عادت
تألیف » نعمت الله کیهانی ۴ - کالبدشناسی هنری
بتصحیح سعید تقی‌سی ۵ - تاریخ یهودی جلد دوم
تألیف دکتر محمود سیاسی ۶ - بیماریهای دندان
« « سرهنگ شمس ۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها
« « ذیح الله صفا ۸ - حمامه سرانی در ایران
« « محمد معین ۹ - هزاریساو تأثیر آن در ادبیات پارسی
مهندس حسن شمسی ۱۰ - نقشه برداری جلد دوم
« حسین کل کلاپ ۱۱ - گیاه‌شناسی
بتصحیح مدرس رضوی ۱۲ - اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی
تألیف دکتر حسن ستوده تهرانی ۱۳ - تاریخ دیباوماسی عمومی جلد اول
« علی اکبر پریمن ۱۴ - روش تعزیه
فرانهم آورده دکتر مهدی بیانی ۱۵ - تاریخ افضل - بدايی الزمان فی وقایع کرمان
تألیف دکتر قاسم زاده ۱۶ - حقوق اساسی
« زین العابدین ذو المجدین ۱۷ - فقه و تجارت
- ۱۸ - راهنمای دانشگاه
- ۱۹ - مقررات دانشگاه
« مهندس حبیب الله ثابتی ۲۰ - درختان جنگلی ایران
- ۲۱ - راهنمای دانشگاه بالکلیسی
- ۲۲ - راهنمای دانشگاه بفرانسه
تألیف دکتر هشت رومنی ۲۳ - Les Espaces Normaux
« مهدی برکشلی ۲۴ - موسیقی دوره‌سازانی
ترجمه بزرگ علوی ۲۵ - حمامه ملی ایران
تألیف دکتر عزت الله خبیری ۲۶ - زیست شناسی (۲) بحث در نظریه لامارک
« علینقی وحدتی ۲۷ - هندسه تحلیلی
تألیف دکتر سکانه حابیری ۲۸ - اصول گذاز و استخراج فلزات جلد اول
« « ۲۹ - اصول گذاز و استخراج فلزات « دوم
« « ۳۰ - اصول گذاز و استخراج فلزات « سوم
« هورفر ۳۱ - ریاضیات در شمی
مرحوم مهندس کریم ساعی ۳۲ - جنگل شناسی جلد اول
نگارش دکتر محمد باقر هوشیار ۳۳ - اصول آموزش و پرورش
« اسمبلی زاهدی ۳۴ - فیزیولوژی گیاهی جلد اول

- نگارش دکتر محمد علی مجتبی
- » غلامحسین صدیقی
 - » پرویز نائل خانلری
 - » مهدی بهرامی
 - » صادق کیا
 - » عیسی بہتان
 - » دکتر نیاش
 - » فاطمی
 - » هشتادی
 - » دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم
 - » دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نایینی
 - نگارش دکتر مهدی جلالی
 - » آر. وارتانی
 - » زین‌الامالین ذوال‌المجدین
 - » دکتر خسرو الدین اسماعیل یگو
 - » ناصر انصاری
 - » افغانی‌بور
 - » احمد بیرشگ
 - » دکتر محمدی
 - » آزرم
 - » نجم آبادی
 - » صفوی گلبایگانی
 - » آهی
 - » زاهدی
 - » دکتر فتح‌الله امیر هوشمند
 - » علی‌اکبر پریمن
 - » مهندس سعیدی
 - ترجمه مرحوم غلامحسین زیر که زاده
 - تألیف دکتر محمود کیهان
 - » مهندس کوهربان
 - » مهندس میردامادی
 - » دکتر آردین
 - » کمال جناب
 - تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر یحکیم - دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
 - تألیف دکتر عطائی
 - » مهندس حبیب‌الله ثابتی
 - » دکتر گاگیک
 - » علی‌اصغر بورهایون
- ۳۵ جیر و آنالیز
- ۳۶ گزارش سفر هند
- ۳۷ تحقیق انتقادی در عروض فارسی
- ۳۸ تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین
- ۳۹ واژه نامه طبری
- ۴۰ تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی
- ۴۱ تاریخ اسلام
- ۴۲ جانورشناسی عمومی
- Les Connexions Normales -۴۳
- ۴۴ کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نایینی
- ۴۵ روان‌شناسی کودک
- ۴۶ اصول شیمی پزشکی
- ۴۷ ترجمه و شرح تبصرة علامه جلد اول
- ۴۸ اکوستیک «صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت
- ۴۹ انگل شناسی
- ۵۰ نظریه توابع متغیر مختلط
- ۵۱ هندسه ترسیمی و هندسه رقومی
- ۵۲ درس‌اللغة والادب (۱)
- ۵۳ جانور‌شناسی سیستماتیک
- ۵۴ پزشکی عملی
- ۵۵ روش تهیه مواد آلاتی
- ۵۶ مامائی
- ۵۷ فیزیولوژی گیاهی جلد دوم
- ۵۸ فلسفه آموزش و پژوهش
- ۵۹ شیمی تجزیه
- ۶۰ شیمی عمومی
- ۶۱ امیل
- ۶۲ اصول علم اقتصاد
- ۶۳ مقاومت مصالح
- ۶۴ کشت گیاه حشره کش پیرتر
- ۶۵ آسیب‌شناسی
- ۶۶ مکانیک فیزیک
- ۶۷ کالبد شناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی
- ۶۸ درمان‌شناسی جلد اول
- ۶۹ درمان‌شناسی دوم
- ۷۰ گیاه‌شناسی - تشریح عمومی نباتات
- ۷۱ شیمی آنالیتیک
- ۷۲ اقتصاد جلد اول

- بتصحیح مدرس رضوی
-
- تألیف دکتر شیدفر
 » حسن سوده تهرانی
 » علینقی وزیری
 » دکتر روشن
 » جنبندی
 » میمندی نژاد
 مرحوم مهندس ساعی
 دکتر مجبر شیبانی
-
- » محمود شاهی
 » دکتر غفاری
 » محمد سنگلنجی
 » دکرسمه بدی
 » علی اکبر سیاسی
 » حسن افشار
- تألیف دکتر سهراب دکتر میردامادی
 » حسین گلایی
 »
 » نعمت‌الله کپهانی
 » زین‌المابدین ذوالبعین
 » دکرامیرعلم دکریکیم
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- تألیف دکرجشیداعلم
 » کامکار بارسی
 »
 » بیانی
 » میر بازی
 » محسن عزیزی
 نگارش دکتر محمد جواد جنبندی
 » نصرالله فلسفی
 بدیع‌الزمان فروزانفر
 » دکتر محسن عزیزی
 » مهندس عبدالله ریاضی
 » دکتر اسماعیل زاهدی
 سید محمد باقر سبزواری
 » محمود شاهی
 » دکتر عابدی
 » شیخ
- ۷۳ - دیوان سید حسن غزنوی
 ۷۴ - راهنمای دانشگاه
 ۷۵ - اقتصاد اجتماعی
 ۷۶ - تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم
 ۷۷ - زیست‌شناسی
 ۷۸ - توری سنتیک گازها
 ۷۹ - کارآموزی داروسازی
 ۸۰ - قوانین دامپزشکی
 ۸۱ - جنگل‌شناسی جلد دوم
 ۸۲ - استقلال آمریکا
 ۸۳ - کنچکاویهای علمی و ادبی
 ۸۴ - ادوار فقه
 ۸۵ - دینامیک گازها
 ۸۶ - آئین دادرسی در اسلام
 ۸۷ - ادبیات فرانسه
 ۸۸ - از سرین تایونسکو - دمه در پاریس
 ۸۹ - حقوق تطبیقی
 ۹۰ - میکروب‌شناسی جلد اول
 ۹۱ - میزراه جلد اول
 ۹۲ - « « « دوم
 ۹۳ - کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)
 ۹۴ - ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم
 ۹۵ - کالبد‌شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی
 ۹۶ - رگ‌شناسی
 ۹۷ - بیماریهای گوش و حلق و یینی جلد اول
 ۹۸ - هندسه تحلیلی
 ۹۹ - جبر و آنالیز
 ۱۰۰ - نفوذ و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)
 ۱۰۱ - کالبد‌شناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب
 ۱۰۲ - تاریخ عقاید سیاسی
 ۱۰۳ - آزمایش و تصفیه آبهای
 ۱۰۴ - هشت مقاله تاریخی و ادبی
 ۱۰۵ - فیه ماقیه
 ۱۰۶ - جغرافیای اقتصادی جلد اول
 ۱۰۷ - الکتریسیته و موارد استعمال آن
 ۱۰۸ - مبادلات افزایی در گیاه
 ۱۰۹ - تلخیص‌البيان عن مجازات القرآن
 ۱۱۰ - دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضر
 ۱۱۱ - شیوه آنلی «ارگانک» جلد اول
 ۱۱۲ - شیوه آنلی «ارگانک» جلد اول

- نگارش مهدی قشة
- » دکتر علیم مرستی
 - » منوچهر وصال
 - » احمد عقلى
 - » امیر کیا
 - » مهندس شیانی
 - » مهدی آشتینانی
 - » دکتر فرهاد
 - » اسیعیل بیگی
 - » مرعشی
 - » علینقی منزوی تهرانی
 - » دکتر ضرایی
 - » بازدگان
 - » خبری
 - » سپهابی
 - » زین العابدین ذوال المجدهین
 - » دکتر تقی پیرامی
 - » حکیم و دکتر گنج بخش
 - » رستگار
 - » محمدی
 - » صادق کیا
 - » عزیز رفیعی
 - » قاسم زاده
 - » کهانی
 - » فاضل زندی
 - » مینوی و یعنی مهدوی
 - » علی اکبر سیاسی
 - » مهندس بازدگان
 - » نگارش دکتروزین
 - » یدالله سعابی
 - » مجتبی ریاضی
 - » کاتوزیان
 - » نصرالله نیک نفس
 - » سعید نفسی
 - » دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم
 - » دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
 - » تألیف دکتر اسدالله آلبوری
 - » پارسا
- ۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص
- ۱۱۴- اراضی حلق و یینی و حنجره
- ۱۱۵- آنالیز ریاضی
- ۱۱۶- هندسه تحلیلی
- ۱۱۷- شکسته بندی جلد دو
- ۱۱۸- باخیانی (۱) باخیانی
- ۱۱۹- اساس التوحید
- ۱۲۰- فیزیک پزشکی
- ۱۲۱- اکوستیک « صوت » (۲) منخصات صوت - اوله - تار
- ۱۲۲- جراحی فوری اطفال
- ۱۲۳- فهرست کتب اهدائی آفای مشکوک (۱)
- ۱۲۴- چشم پزشکی جلد اول
- ۱۲۵- شبیه فیزیک
- ۱۲۶- بیماریهای گیاه
- ۱۲۷- بحث در مسائل پژوهش اخلاقی
- ۱۲۸- اصول عقاید و کرام اخلاق
- ۱۲۹- تاریخ کشاورزی
- ۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن
- ۱۳۱- امراض و اگیردام
- ۱۳۲- درس المفة والادب (۲)
- ۱۳۳- واژه نامه گزگانی
- ۱۳۴- تاک یاخته شناسی
- ۱۳۵- حقوق اساسی چاپ بنجم (اصلاح شده)
- ۱۳۶- عضله و زیبائی بالاستیک
- ۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس
- ۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی
- ۱۳۹- روان شناسی (از لحاظ تربیت)
- ۱۴۰- ترمودینامیک (۱)
- ۱۴۱- بهداشت روسانی
- ۱۴۲- زمین شناسی
- ۱۴۳- مکانیک عمومی
- ۱۴۴- فیزیولوژی جلد اول
- ۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی
- ۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلد اول
- ۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول
- ۱۴۸- سلسه اعصاب معیطی
- ۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم
- ۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)
- ۱۵۱- اندازشناهی گیاهان

- نگارش دکتر ضرایی ۱۵۲
 > اعتدالیان ۱۵۳
 > بازار گادی ۱۵۴
 > دکتر شیخ ۱۵۵
 > آرمنی ۱۵۶
 > ذبح‌الله‌ها ۱۵۷
 تصحیح علی اصغر حکمت ۱۵۸
 تألیف جلال افسار ۱۵۹
 > دکتر محمدحسین میمندی نژاد ۱۶۰
 > صادق صبا ۱۶۱
 > حسین رحمتیان ۱۶۲
 > مهدوی اردبیلی ۱۶۳
 > محمد مظفری زنگنه ۱۶۴
 > محمدعلی هدایتی ۱۶۵
 > علی اصغر پوزه‌مایون ۱۶۶
 > روش ۱۶۷
 فهرست کتب اهدایی آقای مشکوکة (جلد دوم) ۱۶۸
 > علیقی منزوی ۱۶۹
 > (جلد سوم-قسمت اول) « محمد تقی داشتپور » ۱۷۰
 > محمود شهری ۱۷۱
 > نصرالله فلسفی ۱۷۲
 تصحیح سید فیضی ۱۷۳
 > ۱۷۴
 تألیف احمد بهمنش ۱۷۵
 > آسب‌شناسی آزردگی سیستم ریکو لو آندوتیال ۱۷۶
 > دکتر آرمنی ۱۷۷
 > مرحوم زیرکزاده ۱۷۸
 نگارش دکتر مصباح ۱۷۹
 > زندی ۱۸۰
 > احمد بهمنش ۱۸۱
 > دکتر صدیق اعلم ۱۸۲
 > فهرست کتب اهدایی آقای مشکوکة (جلد سوم-قسمت دوم) « محمد تقی داشتپور » ۱۸۳
 > دکتر محسن صبا ۱۸۴
 > رحیمی ۱۸۵
 > محمود سیاسی ۱۸۶
 > محمد سنگلیجی ۱۸۷
 > دکتر آرمنی ۱۸۸
 فراهم آورده آقای ابرج اشار ۱۸۹
 تألیف دکتر میربابائی ۱۹۰
 > مستوفی ۱۹۱
 > غلامعلی پیش ور ۱۹۲
 > مهندس خلیلی ۱۹۳

- نگارش دکتر مجتبه‌ی
ترجمه آقای محمود‌شها بی
تألیف > سعید نفیسی
> > >
> دکتر پرسنور شمس
> توسلی
> شیبانی
> مقدم
> مینمندی نژاد
> نعمت‌الله کیهانی
> محمود سیاسی
> علی‌اکبر سیاسی
> آقای محمود‌شها بی
> دکتر علی‌اکبر بینا
> مهدوی
- تصحیح و ترجمه دکتر پرسنور شمس
از ابن سینا - چاپ عکسی
تألیف دکتر مافی
> آقایان دکتر سهراب
دکتر میردامادی
> مهندس عباس‌دواجی
> دکتر محمد منجی
> سیدحسن امامی
- نگارش آقای فروزانفر
> پرسنور فاطمی
> مهندس بازگان
> دکتر بیعنی بوبای
> روش
> میرسپاسی
> مینمندی نژاد
- ترجمه > چهار ازی
تألیف دکتر امیر‌علم - دکتر حکیم
دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک نفس
تألیف دکتر مهدوی
> فاضل تونی
> مهندس ریاضی
تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
> آرمین
> علی‌اکبر‌شها بی
تألیف دکتر علی‌کنی
- ۱۹۲- حساب‌جامع و فاضل
۱۹۳- ترجمه‌مده و مهاد
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی
۱۹۶- درمان تراخم بالکتروکوآگولاسیون
۱۷۷- شیمی و فیزیک (جلد اول)
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی
۱۹۹- داروسازی جالینوسی
۲۰۰- علم العلامات ننانه‌شناسی (جلد دوم)
۲۰۱- استخوان‌شناسی (جلد اول)
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)
۲۰۳- علم النفس این‌سینا و تطبیق آن با روان‌شناسی جدید
۲۰۴- قواعدقه
۲۰۵- تاریخ سیاسی و دینو‌ماسی ایران
۲۰۶- فهرست مصنفات این‌سینا
۲۰۷- مخارج الحروف
۲۰۸- عیون الحکمه
۲۰۹- شیمی بیولوژی
۲۱۰- میکربنتانسی (جلد دوم)
- ۲۱۱- حشرات زیان‌آور ایران
۲۱۲- هواشناسی
۲۱۳- حقوق‌مدنی
۲۱۴- مأخذ‌قصص و تمثیلات مثنوی
۲۱۵- مکانیک استدلایلی
۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)
۲۱۷- گروه بندی و انتقال خون
۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)
۲۱۹- رفوان پزشکی (جلد سوم)
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)
۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷)
(دستگاه‌گوارش)
۲۲۳- علم الاجتساع
۲۲۴- الهیات
۲۲۵- هیدرولیک عمومی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزرد کیهانی سورنال «غده ذوق کلیوی»
۲۲۸- اصول الصرف
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران

نگارش دکتر روش

-

-

- نگارش دکتر فضل الله صدیق
- » دکتر تقی بهرامی
- » آقای سید محمد سبزواری
- » دکتر مهدوی اردبیلی
- » مهندس رضا حجازی
- » دکتر رحیمان دکتر شمسا
- » بهمنش
- » شیروانی
- » «ضیاء الدین اسماعیل یسکی
- » آقای مجتبی مینوی
- » دکتر یحیی بولیا
- » احمد هومن
- » مینندی نژاد
- » آقای مهندس خلیلی
- » دکتر بهفروز
- » زاهدی
- » هادی هدایتی
- » آقای سبزواری
- نگارش دکتر امامی

-

ایرج اشار

- » دکتر خانبا با بیانی
- » احمد پارسا

تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم‌دکتر کیهانی

دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

نگارش دکتر علیقی وحدتی

- » حل مسائل هندسه تحلیلی
- » گالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای) » میربابائی
- » اصول ساختمان و محاسبه ماشینه‌ای برق » مهندس احمد رضوی
- » یماریهای خون ولغف (بررسی بالینی و آسیب شناسی) » دکتر رحمتیان
- » آرمین »
- » امیر کیا »
- » بیشنور »
- » عزیز رفیعی »
- » مینندی نژاد »
- » بهرامی »
- » علی کاتوزیان »
- » یارشاطر »

۲۳۰ - فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۳۱ - راهنمای دانشگاه

۲۳۲ - مجموعه اصطلاحات علمی

۲۳۳ - بهداشت غذایی بهداشت نسل

۲۳۴ - جغرافیای کشاورزی ایران

۲۳۵ - ترجمه‌النهایه با تصحیح و مقدمه (۱)

۲۳۶ - اجتماعات و آمار ریاضی (۲)

۲۳۷ - اصول تشریح جوب

۲۳۸ - خون‌شناسی علمی (جلد اول)

۲۳۹ - تاریخ ملل قدیم آسیای غربی

۲۴۰ - شیمی تجزیه

۲۴۱ - دانستگاهها و مدارس عالی امریکا

۲۴۲ - پانزده سفار

۲۴۳ - یماریهای خون (جلد دوم)

۲۴۴ - اقتصاد کشاورزی

۲۴۵ - علم العلامات (جلد سوم)

۲۴۶ - بتون آرمه (۲)

۲۴۷ - هندسه دifrانسیل

۲۴۸ - فیزیولوژی گل و رده بندی تک لپه‌ایها

۲۴۹ - تاریخ زندیه

۲۵۰ - ترجمه‌النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)

۲۵۱ - حقوق مدنی (۲)

۲۵۲ - دفتر داشن و ادب (جزء دوم)

۲۵۳ - یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)

۲۵۴ - قوق و برتری اسپانیا

۲۵۵ - تیره شناسی (جلد اول)

۲۵۶ - گالبد شناسی توصیفی (۸)

۲۵۷ - دستگاه ادرار و تناسل - پرده صفاق

۲۵۸ - گالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)

۲۵۹ - اصول ساختمان و محاسبه ماشینه‌ای برق

۲۶۰ - یماریهای خون ولغف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)

۲۶۱ - سلطان شناسی (جلد اول)

۲۶۲ - شکسته بندی (جلد سوم)

۲۶۳ - یماریهای واگیر (جلد دوم)

۲۶۴ - انگل شناسی (بندپایان)

۲۶۵ - یماریهای درونی (جلد دوم)

۲۶۶ - دامپروری عمومی (جلد اول)

۲۶۷ - فیزیولوژی (جلد دوم)

۲۶۸ - شعر فارسی (در عهد شاهنخ)

- ۲۶۹- فن انتگشت تئاتری (جلد اول و دوم)
 ۲۷۰- منطق التلویحات
 ۲۷۱- حقوق جنائی
 ۲۷۲- سمیولوژی اعصاب
 ۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت و تنفس)
 ۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی
 ۲۷۵- گزارش کفر انس اتمی ژنو
 ۲۷۶- امکان آزاده کردن آبهای مشروب
 ۲۷۷- مدخل منطق صورت
 ۲۷۸- ویروسها
 ۲۷۹- تابعیت‌ها (آلکهای)
 ۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیک
 ۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم)
 ۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی
 ۲۸۳- احادیث متنوی
 ۲۸۴- قواعد النحو
 ۲۸۵- آزمایش‌های فیزیک
 ۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آذین پزشکی
 ۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)
 ۲۸۸- جنبش شناسی (رویان) جلد اول
 ۲۸۹- مکانیک فیزیک (اندازه گیری مکانیک نقطه)
 ۲۹۰- مادی و فرضیه نسبی (چاپ دوم)
 ۲۹۱- بیماریهای جراحی قفسه سینه (دیه، مری، قفسه سینه)
 ۲۹۲- اکوستیک (صوت) تجدید چاپ
 ۲۹۳- ضیاء الدین اسماعیل یسگی
 ۲۹۴- بتصحیح «محمد معین» چهار مقاله

